

داستانای آزاد کتاب مقدس

License

This work is a translation of unfoldingWord® Open Bible Stories. The original work by unfoldingWord is available from <https://openbiblestories.org>.

This work is made available under the Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

If you would like to notify unfoldingWord regarding your translation of this work, please contact us at <https://unfoldingword.org/contact/>.

Attribution of artwork: All images used in these stories are © Sweet Publishing (www.sweetpublishing.com) and are made available under a Creative Commons Attribution-Share Alike License (<http://creativecommons.org/licenses/by-sa/3.0/>).

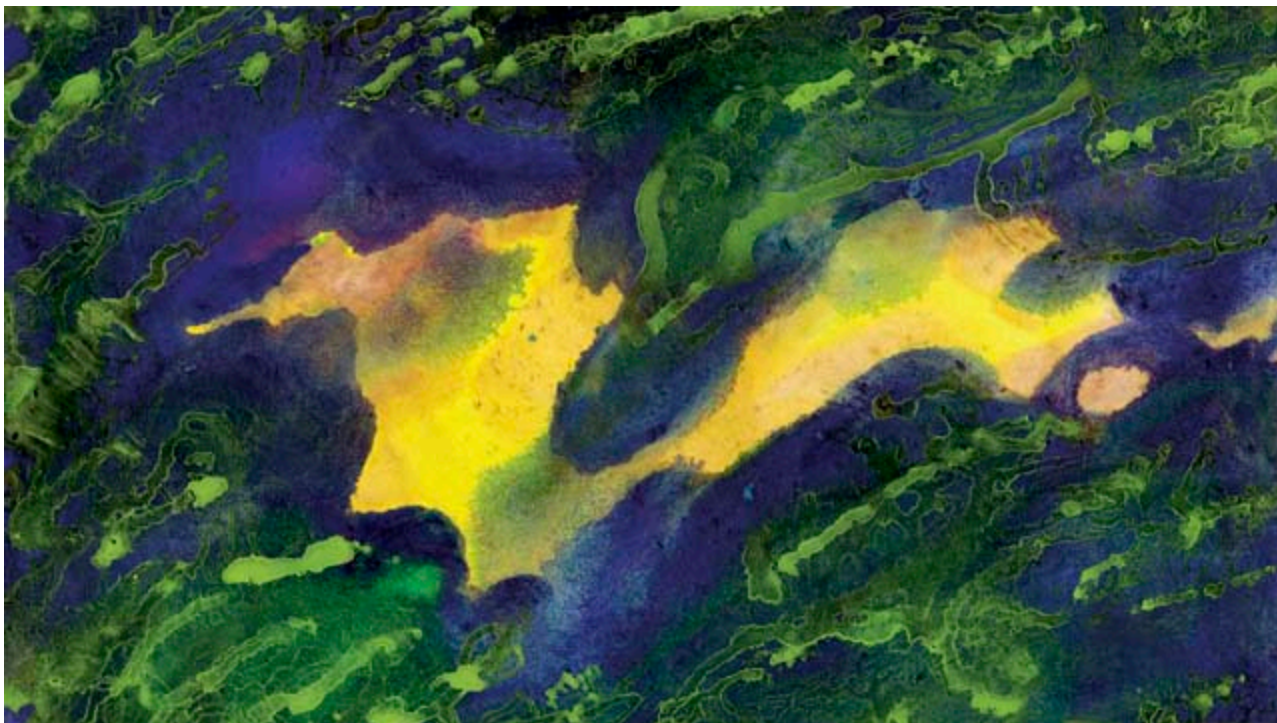
This PDF was generated using Prince (<https://www.princexml.com/>).

Table of Contents

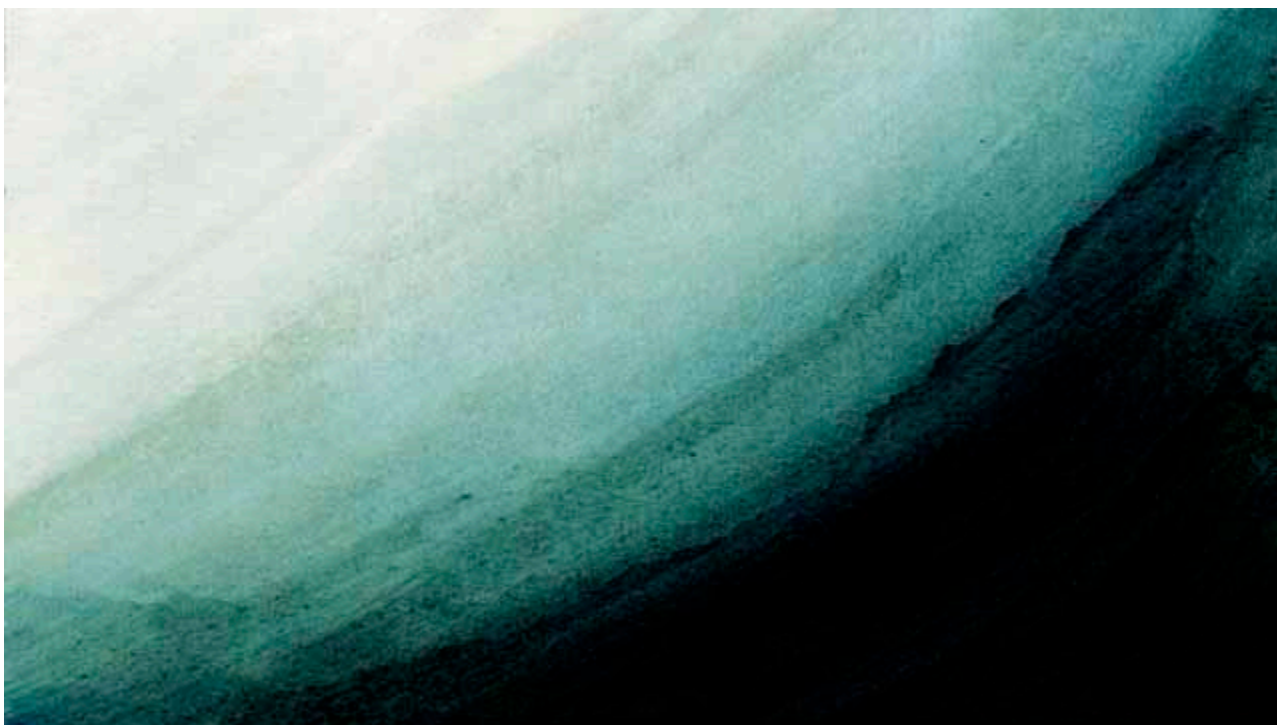
۱- پیدایش.....	1
۲- آمدونی گناه ده دنیا.....	10
۳- سیل.....	18
۴- پیمان خدا گد ابراهیم.....	27
۵- بچه‌ی وادشده.....	33
۶- خدا بلده اسحاق تیار مُوئه.....	40
۷- خدا یعقوب ره برکت میدیه.....	45
۸- خدا یوسف و فامیل شی ره نجات میدیه.....	52
۹- خدا موسی ره گوی مُوئه.....	61
۱۰- دا بلا.....	70
۱۱- عید پستخ.....	77
۱۲- بُور شُدو.....	82
۱۳- واده خدا گد اسرائیل.....	91
۱۴- سرگردانی ده بیابان.....	101
۱۵- زمین واده شده.....	110
۱۶- نجات دهندا.....	118
۱۷- پیمان خدا گد داوود.....	130
۱۸- پادشایی تقسیم شده.....	141
۱۹- پیغمبرا.....	149
۲۰- تبعید و پس رفتو.....	161
۲۱- خدا واده آمدون مسیح ره میدیه.....	169
۲۲- پیدا شُدون یوحنا.....	180
۲۳- پیدا شُدون عیسی.....	185
۲۴- یوحنا عیسی ره تعمید میدیه.....	192
۲۵- شیطان عیسی ره وسوسه مُوئه.....	198
۲۶- شروع خدمت عیسی.....	203
۲۷- قصه سامری خوب.....	209

216.....	۲۸- کمران جوان پیسه دار
222.....	۲۹- قصه خدمتگار بی رحم
228.....	۳۰- عیسی ده هزارا نفر نان میدیه
234.....	۳۱- عیسی روی او را موره
240.....	۳۲- عیسی یگ مرتیکه چن تو و یگ خاتون ناجور ره شفا دد
250.....	۳۳- قصه دغو
256.....	۳۴- عیسی قصای دیگه ره تعلیم میدیه
263.....	۳۵- قصه آته دلسوز
271.....	۳۶- تغییر شکل
276.....	۳۷- عیسی ایلعازر ره زنده مونه
283.....	۳۸- ده عیسی خیانت موشه
292.....	۳۹- عیسی ره ماگمه مونه
300.....	۴۰- عیسی مصلوب شد
306.....	۴۱- خدا عیسی ره از مردا بل مونه
311.....	۴۲- پس آمدون عیسی ده آسمو
318.....	۴۳- شروع کلیسا
326.....	۴۴- پترس و یوحنا یگ گدا ره شفا میدین
332.....	۴۵- استیفان و فیلیپس
340.....	۴۶- سولس مسیحی موشه
348.....	۴۷- پولس و سیلاس در فیلیپی
356.....	۴۸- عیسی مسیح موعود استه
364.....	۴۹- پیمان نو خدا
375.....	۵۰- عیسی پس مئه

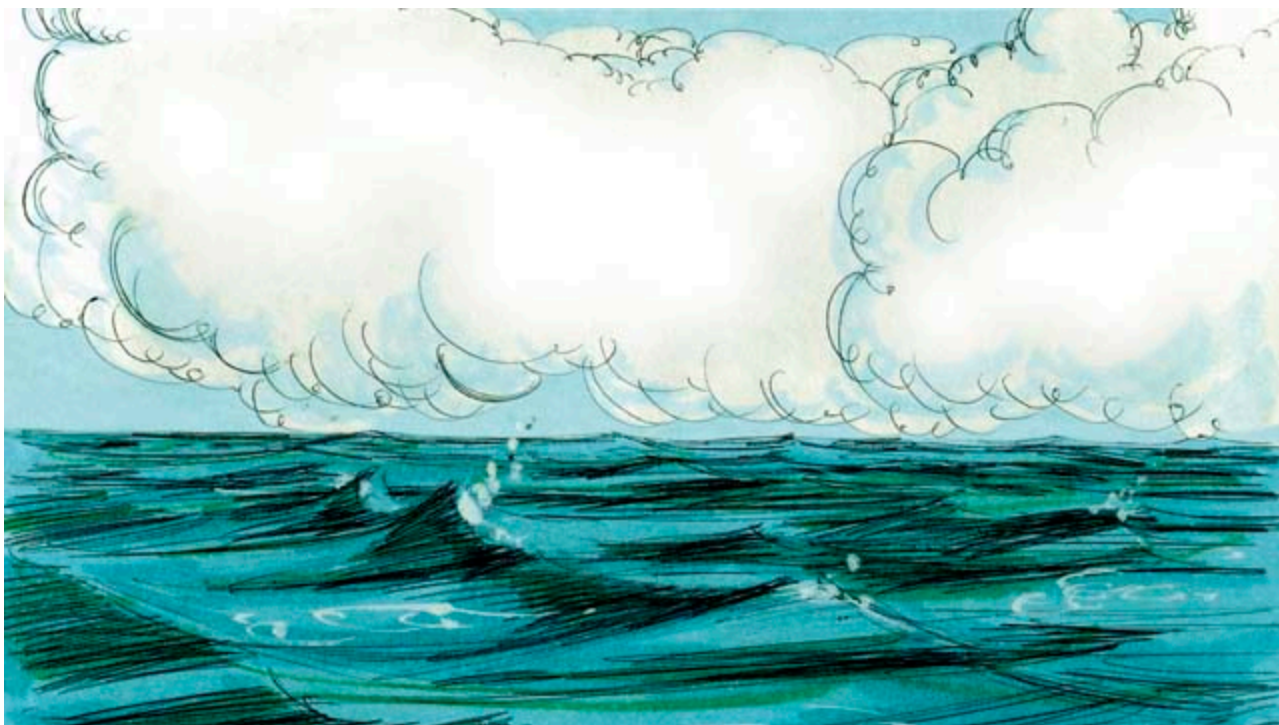
۱ - پیدایش



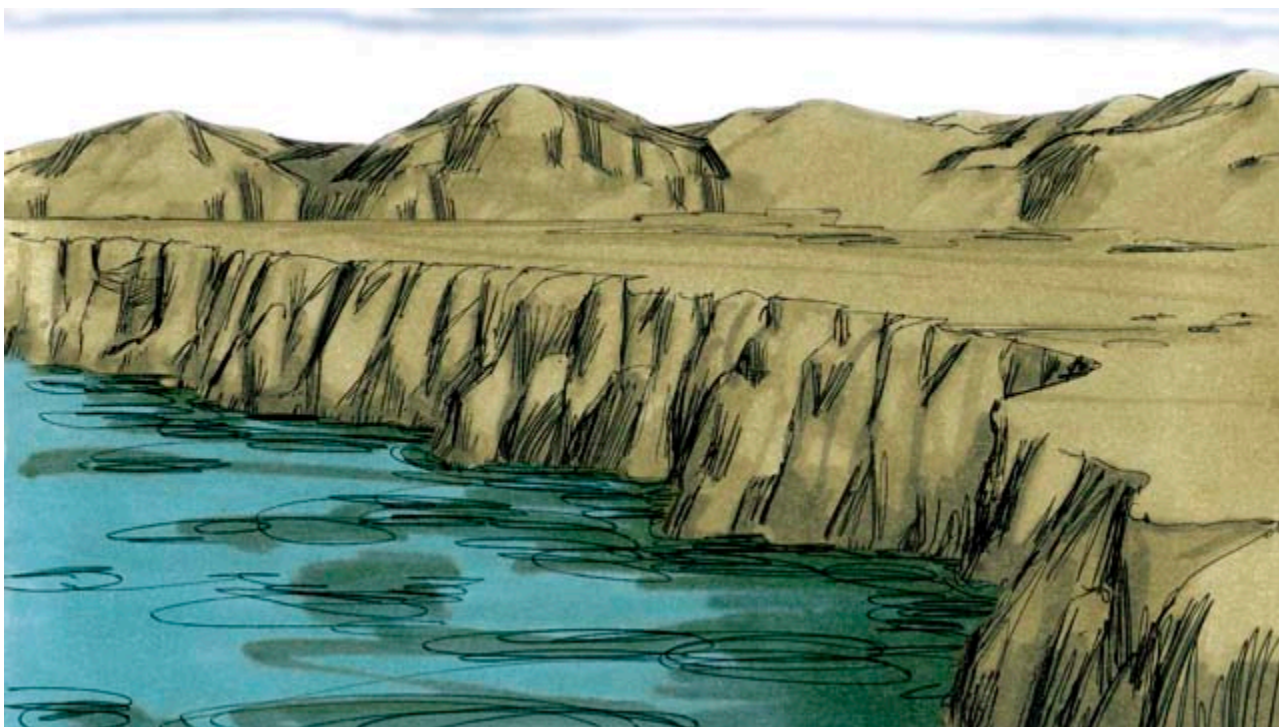
خدا ده اول تمام چیز ره ای رقمی جور گد. او دنیا و تمام چیزای ره که ده مینه شی یه ده شش روز پیدا گد. باد آزیکه خدا زمی ره جور گد، زمی تریگ و خالی بود، از خاطریکه خدا تا آنوز ایچ چیز ره ده او شکل نیدد. ولی روح خدا ده یله آوا بود.



باد آزو خدا گفت: «رُوشنی شونه!» و رُوشنی شد. خدا دید که رُوشنی خویشی یه و او ره "رُوز" نام گد. خدا رُوشنی ره از تریکی جدا گد و او ره "شاو" نام ایشت. خدا رُوشنی ره ده روز اول پیدایش، پیدا گد.



دَه روز دوم پیدایش خدا گفت: «دَه بِلَه آوا یِگ پِراخِی باشَه» و پِراخِی جُور شد. خدا ای پِراخِی رَه "آسمو" نام گد.



دَه روز سوم خدا گفت: «آوا کُل شی دَه یِگ جای جَم شُونه و خُشکی مألوم شُونه.» خدا خُشکی رَه "زَمی" و آوا رَه "دریا" نام گد. خدا دید اَرخیل رَه که جُور گدَد، خوشی یَه.



باد اُزو خدا گفت: «آر رَقم دَر خَنُو و آلافا دَه روی زمی بُور شُونه.» و اُمُو رَقم شد. خدا دید آر خیل رَه که جُور کَدَد، خوشیی یَه.



دَه روز چارُم پیدایش، خدا گفت: «دَه آسْمُو روشنی باشَه.» و آفتاو، ماتاب و استِرا مالوم شدن. خدا اونا رَه جُور کد تا زمی رَه رُوشنی کنَه و روز، شاو، فصلا و سالا رَه از یگدیگه شی جدا کنَه. خدا دید آر خیل رَه که جُور کده خوشیی یَه.



دَه روز پنجم خدا گفت: «زنده جاننا دریا رَه پُر کَنه و مُرغا دَه آسمو پرواز گنه.» او آمی رقم تمام چیزای رَه که دَه آو، آو بازی مُونه و مُرغا رَه جُور گد. خدا دید آرخیل رَه که جُور کدَه، خوشی یَه و اونا رَه برکت دد.



دَه روز ششم پیدایش، خدا گفت: «دَه زمی آر رَقم آیوانا باشه!» و اُمو رقم که خدا گفت، شد. یگ تعدادشی آیوانای اهلی، یگ تعدادشی خَزندا و یگ تعدادشی وحشی بودن. خدا دید که خوشی یَه.



باد اُزو خدا گفـت: «انسان رَه دَه رِقـم خـودخـو آلدی جـور گـنیم. اونا دَه بـِلَه زِـمـی و تـمـام آيـوانا اُکـومـت خـاد کـنن.»



رُوخـتی خـدا بـَقـس خـاگ رَه گـرـفـت، او رَه مـرد جـور گـد و دَه او زـنـدگی دـد. نـام شـی رَه آدـم اِـشـت. خـدا یـگ باغ کـلان رَه جـور گـد تا آدـم آم بـتـنـه دَه اُونجـی زـنـدگی کـنـه و او رَه دَه اُونجـی اِـشـت تا باغ رَه نـگـاه کـنـه.



دَه غُول باغ، خدا دُو دَنه دِرخت مخصوص رَه شَنَدَد، دِرخت زندگی و دِرخت شناخت خوب و بد. خدا آدم رَه گُفت، مِیَتَنی که از میوه آر
دِرخت بُوخری به غیر از میوه دِرخت شناخت خوب و بد. اگه از میوه آزی دِرخت بُوخری، خاد مُردی.



باد اَرُو خدا گُفت: «خوب نِیَه که مرد تنّا باشه.» بَلَدِه اَز یکِه اِیچ گُدم از آیوانا نَمِیَتَنِست اَمرای خوب بَلَدِه آدم باشه.



اَزوختی خدا آدم رَه دَه یگ خاو تاتو بُرد. باد اَزو خدا یگ تار قبرغه آدم رَه گرفت و اَزو یگ زن جُور گد و او رَه پیش آدم اُورد.



وختی آدم او رَه دید، گفت: «پلاخره! ای یکی رقم از مَهیه! ای رَه زن بوگیم، بَلِدِه اَزیکه از مرد جُور شده.» اَمزی خاطر آسْتَه که مرد از آتِه و آبِه خو جُدا موشَه و گد خاتون خُو یگ تَن موشَه.



خدا مرد و زن رَه رقم خود خُو آلدی جُور گد. او اونا رَه برکت دَد و گفت: «اولاد و نُوسای زیاد دشتَه شید و زمی رَه پُر کید.» خدا دید آر چیز رَه که جُور کَدَه خوشی یَه و او از بیخی شی راضی بود. تمام آمزیا دَه روز ششم پیدایش، رُخ دَد.



وختی که روز هفتم رسید، خدا کار پیدایش رَه خلاص کَند، روز هفتم رَه بَرکت دَد و ای روز رَه مقدس خاند؛ از خاطریکه او کار پیدایش رَه خلاص کَند. خدا کُلّ دنیا و آر چیز رَه آمی رقم پیدا گد.

۲- اَمْدُونِی گناه ده دنیا



آدم و خاتون شی ده باغ نورهندی که خدا بلده شی جور کدد، ده زیاد خوشی زندگی موكدن. اونا ایچ گدم شی کالا نمویشید ولی ای سبب نشدد که اونا از یگدیگه شی شرمیده شی بایه، بلده آزیکه ده دنیا ایچ گناه نبود. اونا زیادتر وختا ده مینه باغ را میگشتن و گد خدا توره موكفتن.



مگم ده مینه باغ یگ دانه مار بود که او غدر چلباز بود. او از زن سوال گد: «راسه که خدا بلده شوم گفته، از میوایی درختون که ده باغ آسته نخرین؟»



زن جواب دَد: «خدا مُو رَه گفت که میتنید از میوایی تمام درختو بُخرید به غیر از میوه درخت شناخت خوب و بد. خدا مُو رَه گفت: «اگه شُمُو اَرُو میوه بُخرید و یا اگه ده او دست آم دیید، خاد مُردین.»



مار ده زن جواب دَد: «ای راس نیه! شُمُو نخاد مُردین. تنّا خدا موفامه اُمُو لازه که شُمُو اَرُو میوه بُخرید، رَقَم خدا آلدی مُوشید و خوب و بد رَه رَقَم اَرُو واری موفامید.



زن دید که میوه خوشی یه و مزه دار مالوم موشه. سرآزو آم او دل شی بود که عاقل باشه، آزوختی چن دئه میوه از درخت کند و خُورد.
 باد آزو بَقَس شی ره ده شوی خُو که آمرای شی بود، دد و او آم میوه ره خُورد.



یگ دَفه‌ی، چیمای از وا واز شد و فامیدن که آردوی شی لوجه. اونا کوشش کنن بلغای درختو ره گد یگدیگه شی پینه گنه و کالا جُور
 کنن و گد شی جانای خُو ره بُوپشنن.



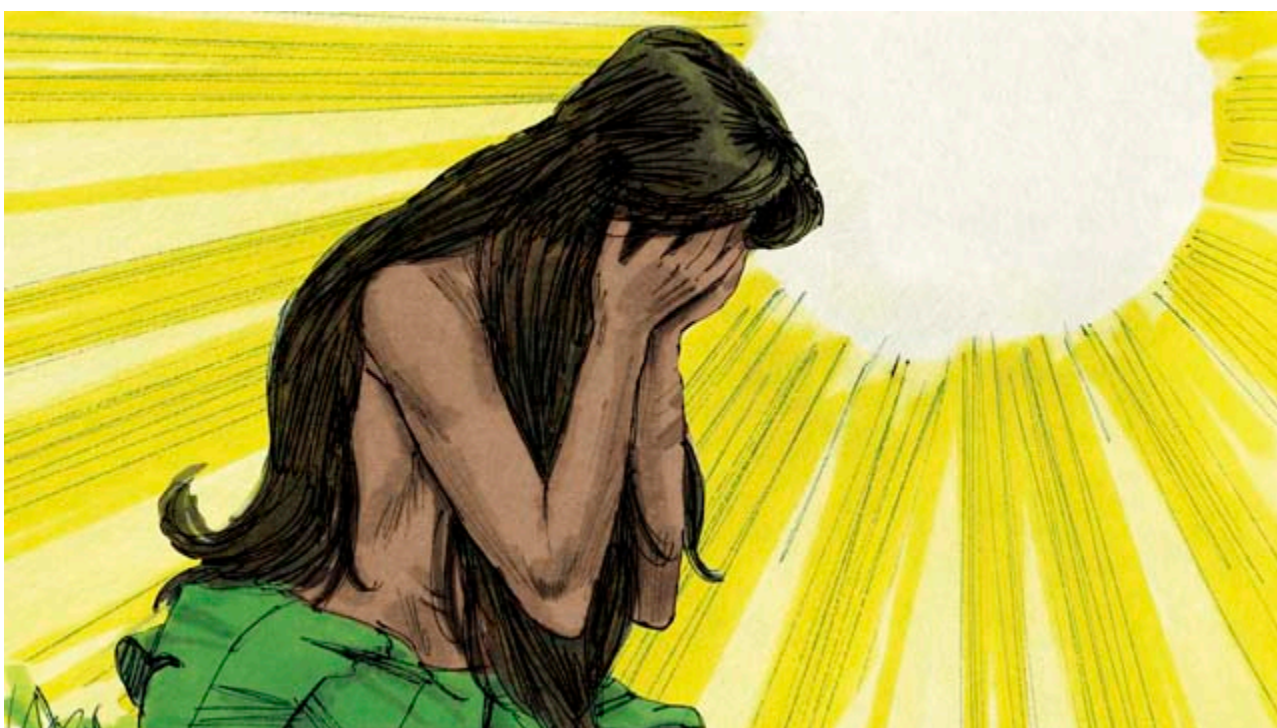
باد اُزو مرد و خاتون شی آواز را گشتون خدا ره ده مینه باغ شنیدن. اونا اُردوی شی از خدا تاشنه شدن. باد اُزو خدا آدم ره گوی گد:
 «گجایی؟» آدم جواب دد: «شیندوم که تو ده باغ را موری، از خاطریکه لوج بُدوم ترسیدوم. اُزوختی تاشنه شدوم.



بازم خدا سوال گد: «کی گفت که تو لوجی؟ از میوه‌ی که گفته-دُم نخر، خُوردی؟» مرد جواب دد: «تو ای زن ره ده مه یدیه و او میوه
 ره مره دد.» باز خدا از زن سوال گد: «چی کار گدی؟» زن جواب دد: «مار مره بازی دد».



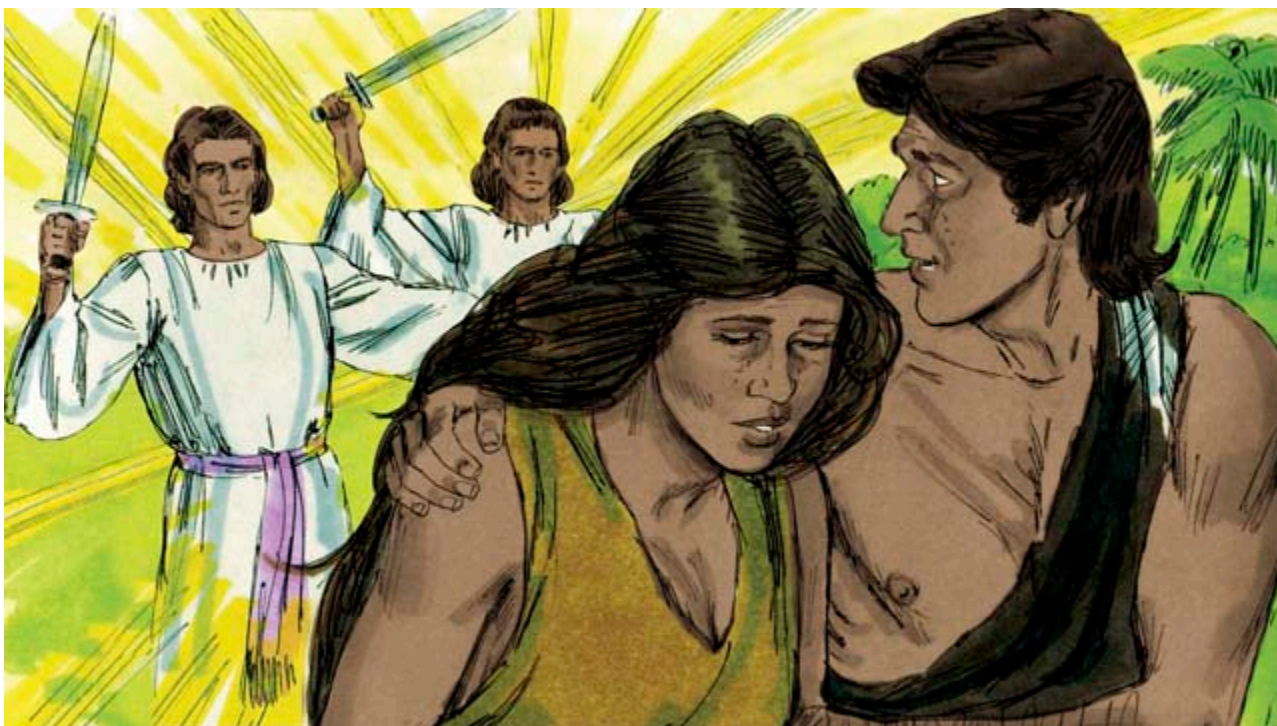
خدا ده مار گفټ: «تو نالټ شدي! تو ګډ روی دل څو را خاد راڼتی و ځاګ آم څوراګ تو موشه. تو و زن از یګدیګه څو نفرت خاد دشتیید و بین آل اولاد یګدیګه شوم آم نفرت پیدا خاد شد. نیږه زن سر تو ره لی خاد کدن و تو بُورپی شی ره نیش خاد زدی.»



خدا باز ده زن گفټ: «مه درد اولاد کډو ره بلده تو ګلو سخت خاد ګډوم. تو ده شوی څو وابسته خاد شدي و او سر تو اګومت خاد ګد.»



خدا ده مرد گفت: «تو ده تورَه زن خُو گوش کدی و از مه نافرمانی کدی. یالی زمی نالت شده، تو باید سخت کار کنی و بلده خو اذوقه پیدا کنی. باد ازو تو خاد مُردی و جسم تو پس ده خاک خاد رافت.» مرد خائون خُو ره حوا نام گد که مانای شی "زندگی دیدو یه،" بلده ازیکه او آیه تمام مردم مُوشه. خدا آدم و حوا ره گد پوست آیوانا پوشند.



باد ازو خدا گفت: «یالی که آدم گد فامیدون خوب و بد، رقم از مُو آلدی شده، نباید از میوه درخت زندگانی بُوخرن و تا ابدالاباد زندگی کنن.» ازوختی خدا آدم و حوا ره از باغ بُور گد و فرشتای قوی ره ده دان درگه باغ ایستلچی گد که ایچ کس ره نیله تا از میوه درخت زندگانی بُوخرن.

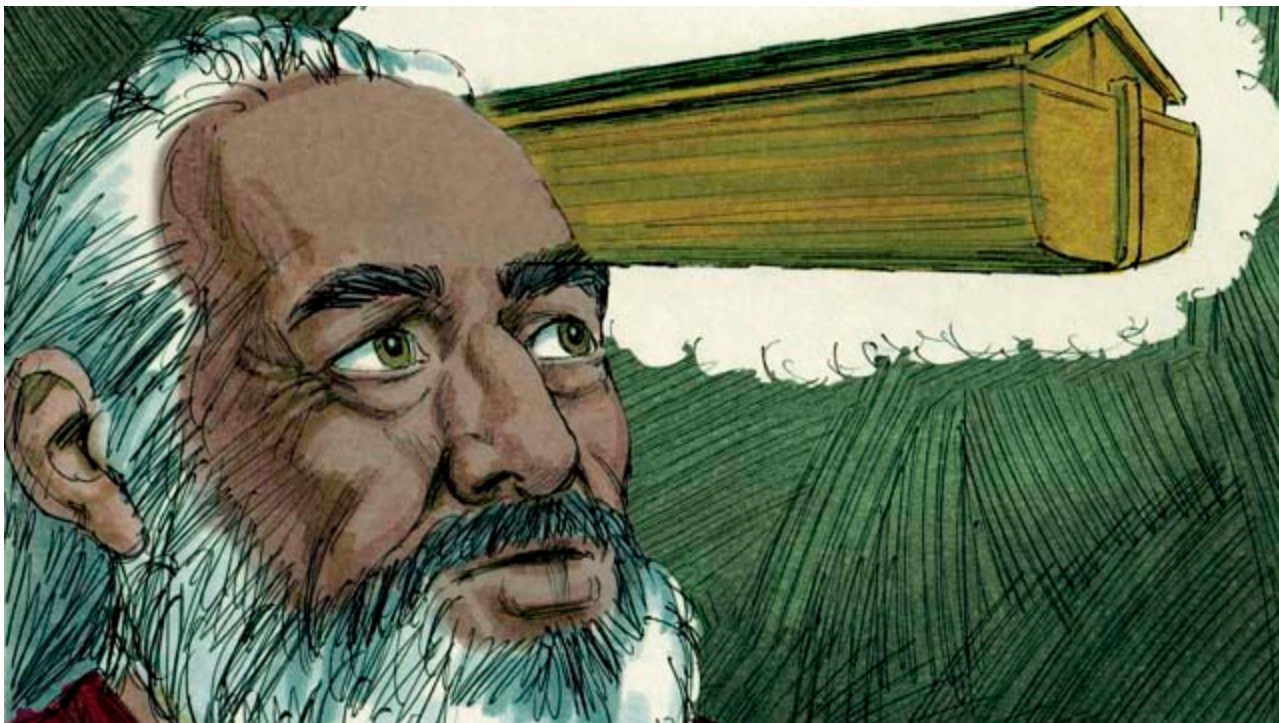
۳- سیل



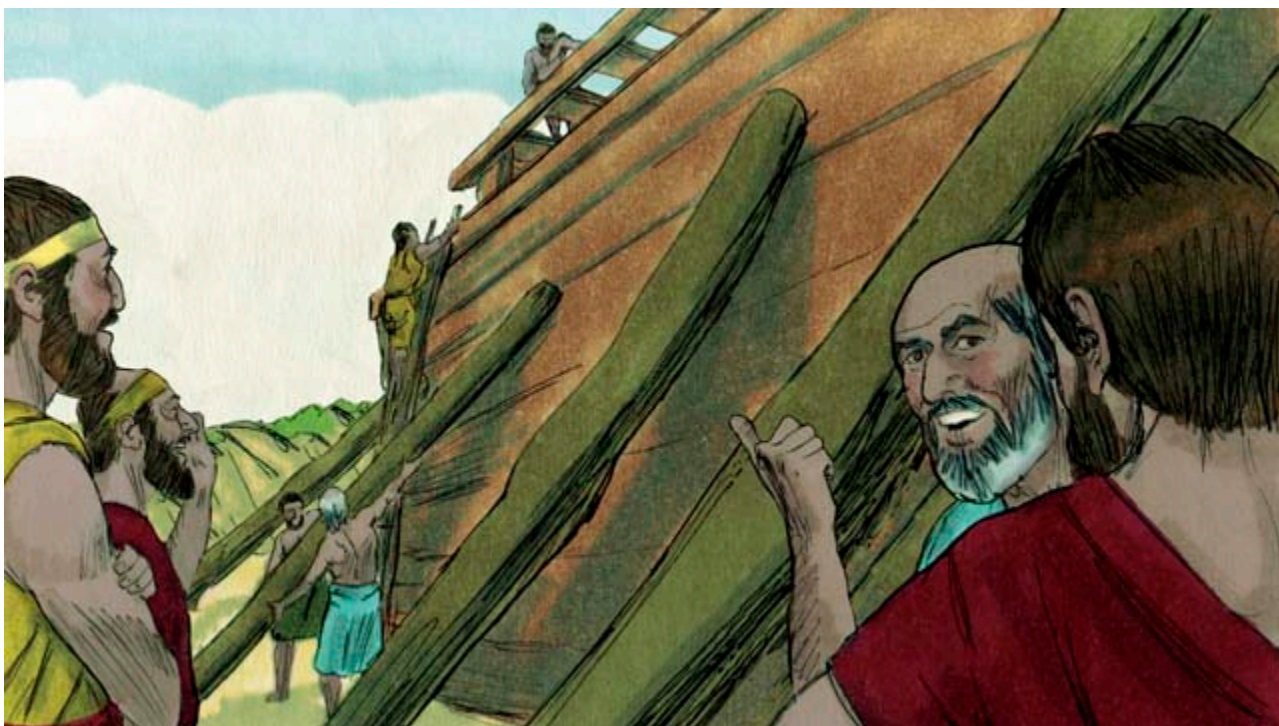
باد از یگ وخت زیاد، مردم بسیاری ده دنیا زندگی مُوگدن. اونا غدر شریر و خشین شده‌دن. ای خیلی بد شد که خدا تصمیم گرفت، تا کل دنیا ره گد یگ سیل کلان نابود کنه.



ولی خدا از نوح راضی بود. او یگ مرتبکه عادل بود که ده بین مردم شریر زندگی مُوگد. خدا ده نوح گفت که او یگ سیل کلان ره ریی خاد گد. آزی خاطر، او بلیه نوح گفت که یگ کشتی کلان جُور کنه.



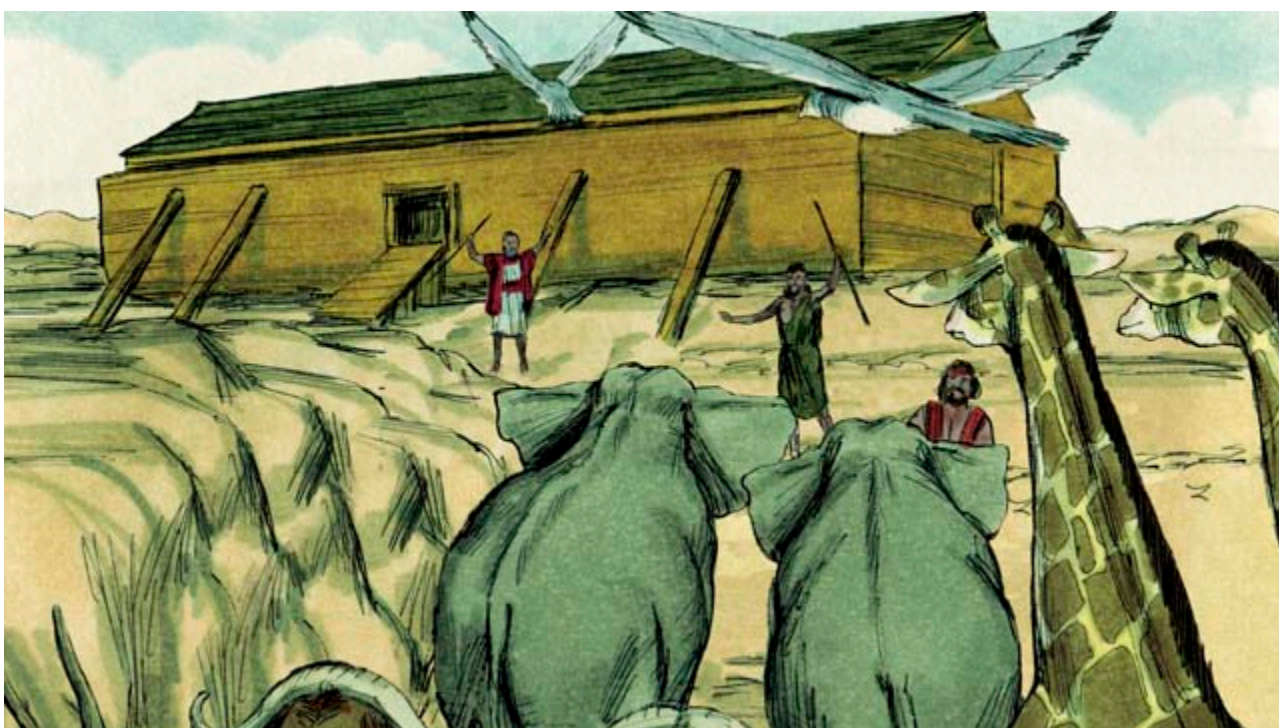
خدا ده نوح گفت یگ کشتی که حدود ۱۴۰ متر درازی، ۲۳ متر بر و ۱۳.۵ متر بلندی شی باشه، جور کنه. نوح باید کشتی ره از چوب جور موگد که سه منزل، یگ چت، یگ دنه و رسی و اتقای زیاد می‌دشت. کشتی ده غیت سیل نوح، آل‌آولاد شی ره و تمام زنده جانای روی زمین ره باید نگاه موگد.



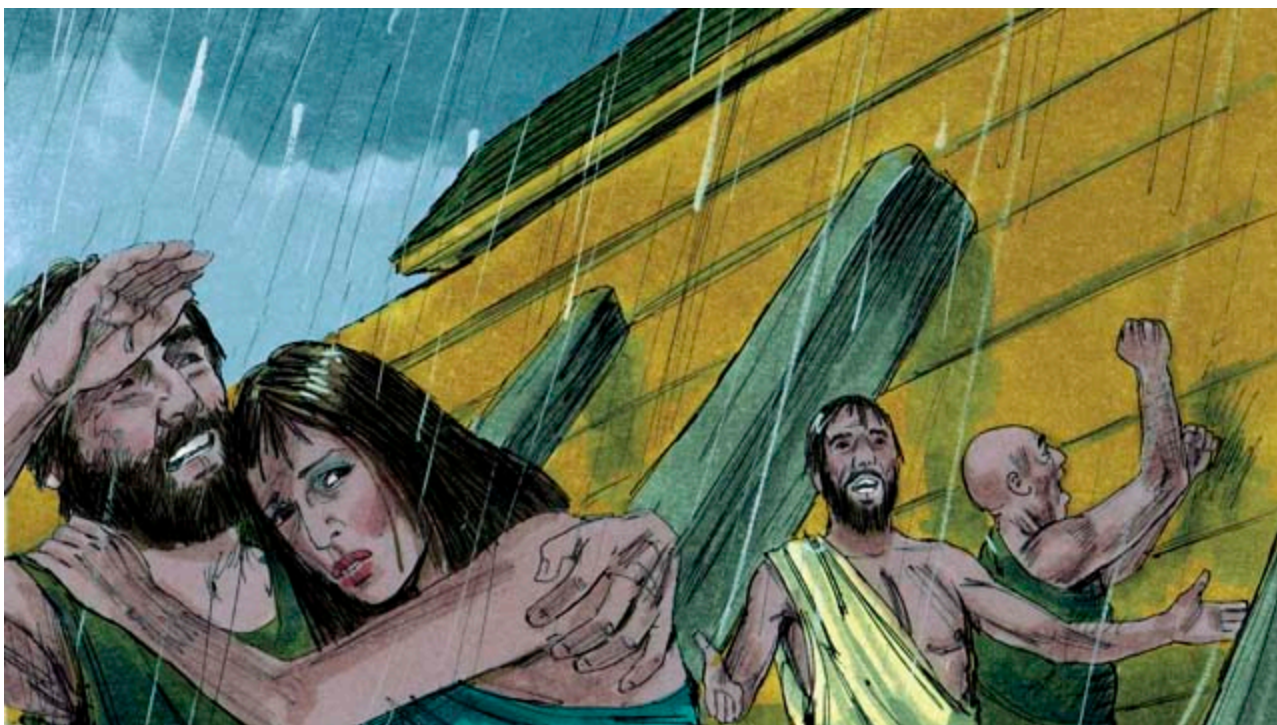
نوح از خدا اطاعت گد. او گد سه بچه خو کشتی ره امو رقم که خدا بلده از وا گفتد، جور گد. جور کدون کشتی سالا دوام گد از خاطریکه غدر کلان بود. نوح مردم ره ده باره سیلی که قرار بود بایه، اخطار دده و ده اونا گفتد که سن خدا بین، مگم اونا ده او باور نکنن.



خدا باز آم ده نوح و فامیل شی امر گد که خوراک بسغو بلده خود گون خو و آیوانا جم کنن. وختیکه تمام چیزا تیار شد، خدا ده نوح گفت وخت شی یه که او، خائون شی، سه بچه شی و خائونون شی که سر جم هشت نفر موشودن، ده مینه کشتی بورن.



خدا از تمام آیوانا و پرندا یگ نر و یگ ماده بلده نوح ری گد تا مینه کشتی بورن و ده غیت سیل ده امان باشن. خدا از آر رقم آیوانای که بلده قربانی مناسب بودن، هفت نر و هفت ماده ری گد. وختیکه تمام اونا مینه کشتی شدن، خدا خود شی درگه ره بسته گد.



باد اُزو بارو شروع ده باریدو گد، بارید و بارید. بارو ۴۰ شاو روز یکسره بارید! او از زمین آم جوش موخورد. تمام چیزا ده گل دنیا زیر او شد، اینم امو کووای بلن.



تمام چیزای که ده خشکی زندگی مگدن مُردن، بهجز از مردم و آیوانای که ده بین کشتی بودن. کشتی ده روی او را مُورافت و تمام اُونای ره که ده مینه شی بودن، از غرق شدو نجات مدد.



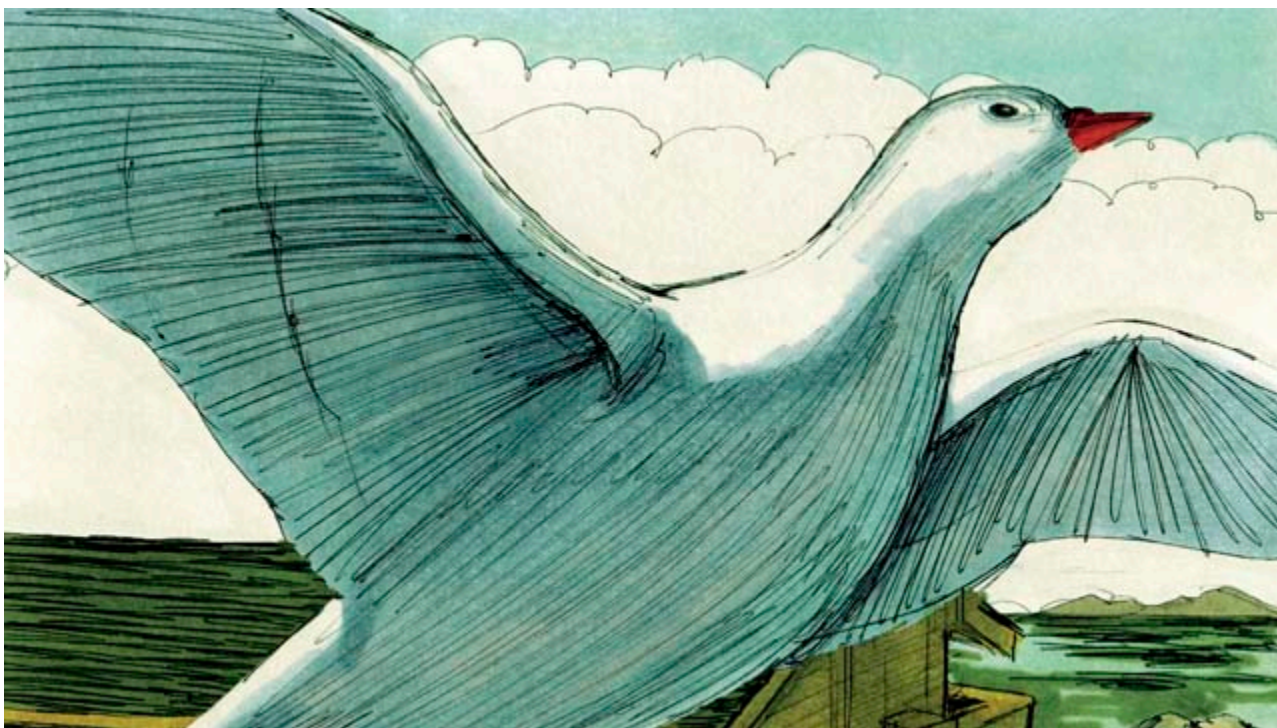
باد از ایسته شدن بارو، کشتی بلده پنج ماه روی او ایسته بود و ده ای وخت، او شروع ده تا آمدو گد. باد آزو، یگ روز، کشتی ده بیه بلند یی کوه ایسته شد، مگم دنیا آئوز آم پُر از او بود. باد از سه ماه دیگه، سرای کوه مألوم شُدن.



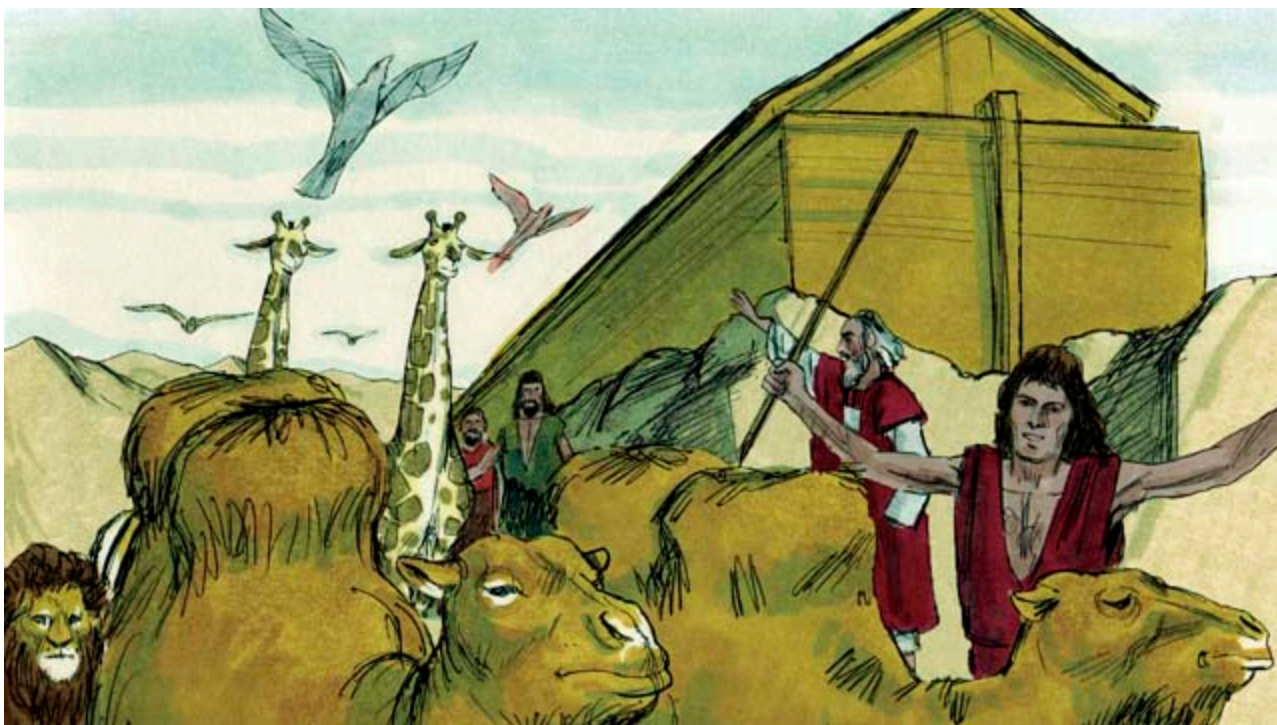
باد از ۴۰ روز دیگه، نوح یگ مرغ ره که قَلَخ نام دشت، ده بُرو ایله گد تا تُوغ کنه که او خُشک شده یا نه؟ قَلَخ ده آر سُو پُر کشید تا خشکی پیدا کنه، مگم پیدا نَنبست.



باد اَرُو نوح یگ مرغ دیگه ره که نام شی گوثر بود ده بُرُو رپی گد. مگم او ام ایچ زمین خُشک ره پیدا نَتَنِست، پس او پیش نوح آماد. یگ هفته باد، او بَسَم گوثر ره ده بُرُو رپی گد و گوثر یک شاخچه زیتون ره ده تُول خُو گرفته پس آماد! او کم شده مُرافت و آلافا دَرُو سَوَز مُوشدن!



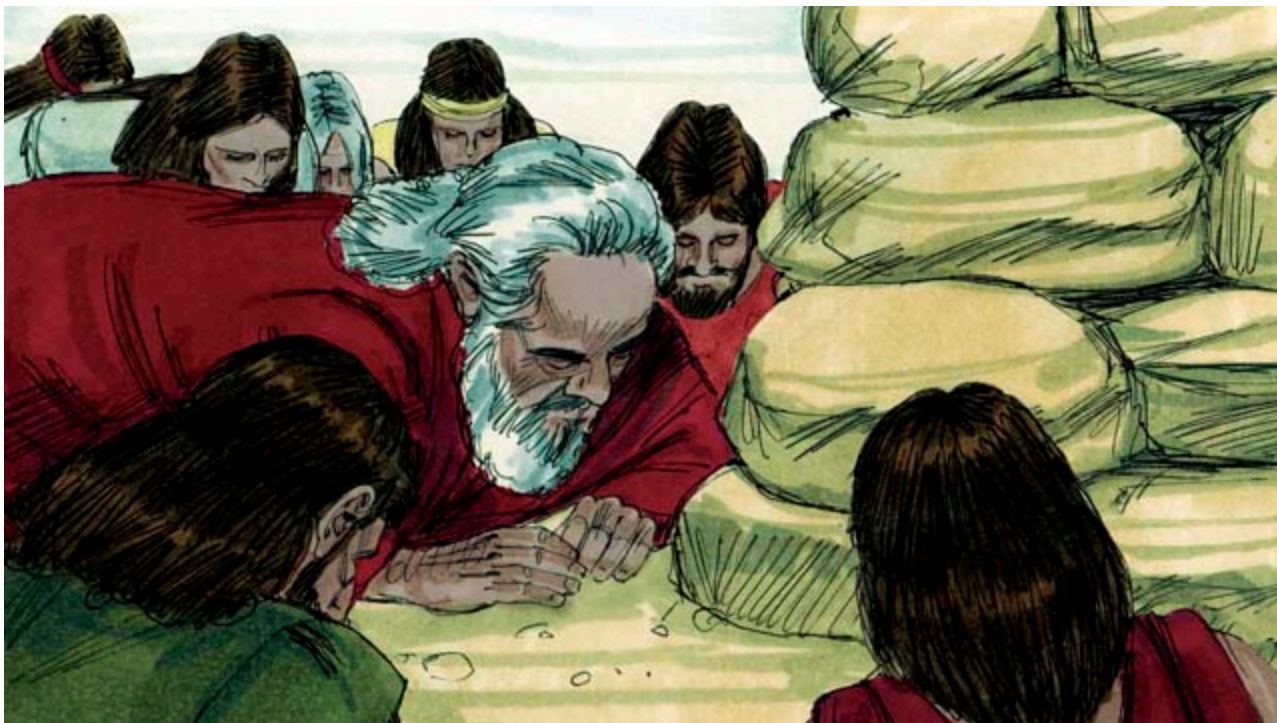
نوح یگ هفته دیگه صبر گد و بَلِدِه دَفه سوم گوثر ره ده بُرُو رپی گد. ایم دَفه، او یگ جگه بَلِدِه خاو پیدا گد و پس نَماد. او خُشک شُدِه مُرافت!



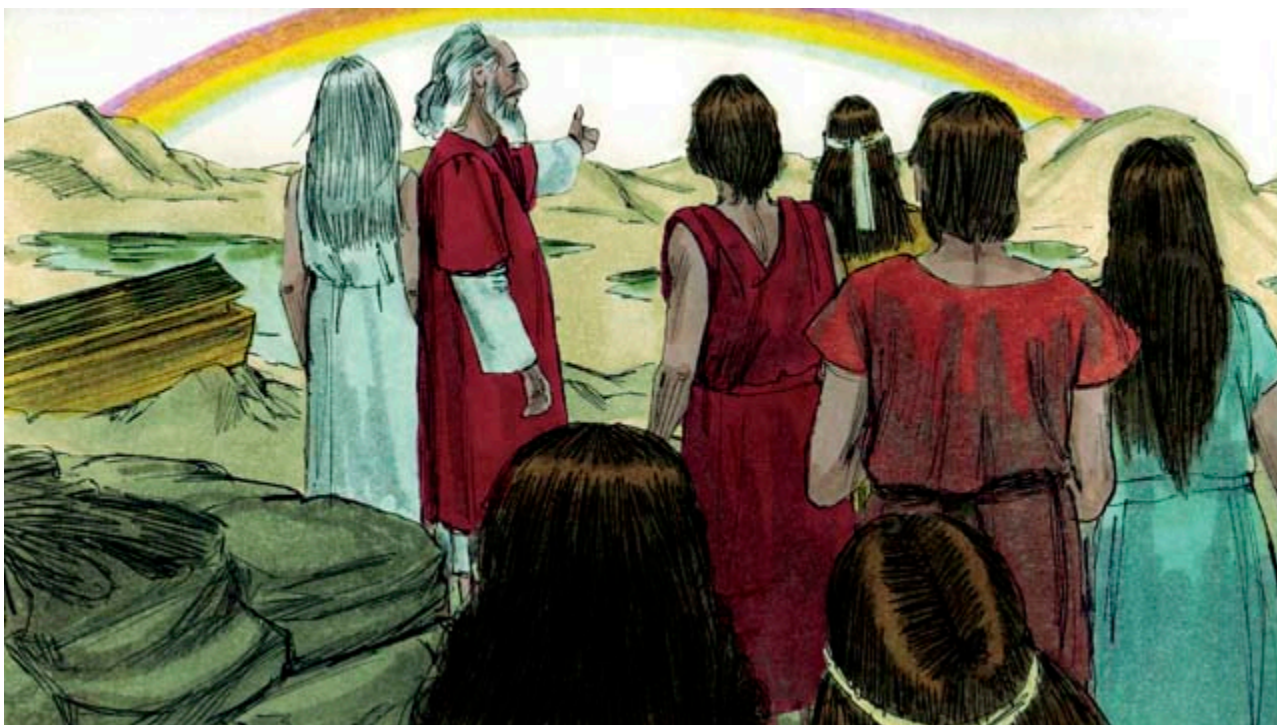
باد از دو ماه، خدا نوح رَه گفت: «یالی تو، فامیل تو و تمام آیوانا میتنن که از کشتی بُور شُنن. اولاد و نُوسایی زیاد دِشته شید و زمین رَه پُر کید.» اَرُوختی نوح و فامیل شی از کشتی بُور شَدن.



باد اَزیکه نوح از کشتی بُور شد، او یگ قربانی جگه جُور گد و آیوانای رَه که بَلِدِه قُربانی مناسب بودن، قربانی گد. خدا اَزی قربانی خوشال شده نوح و آل اولاد شی رَه برکت دَد.



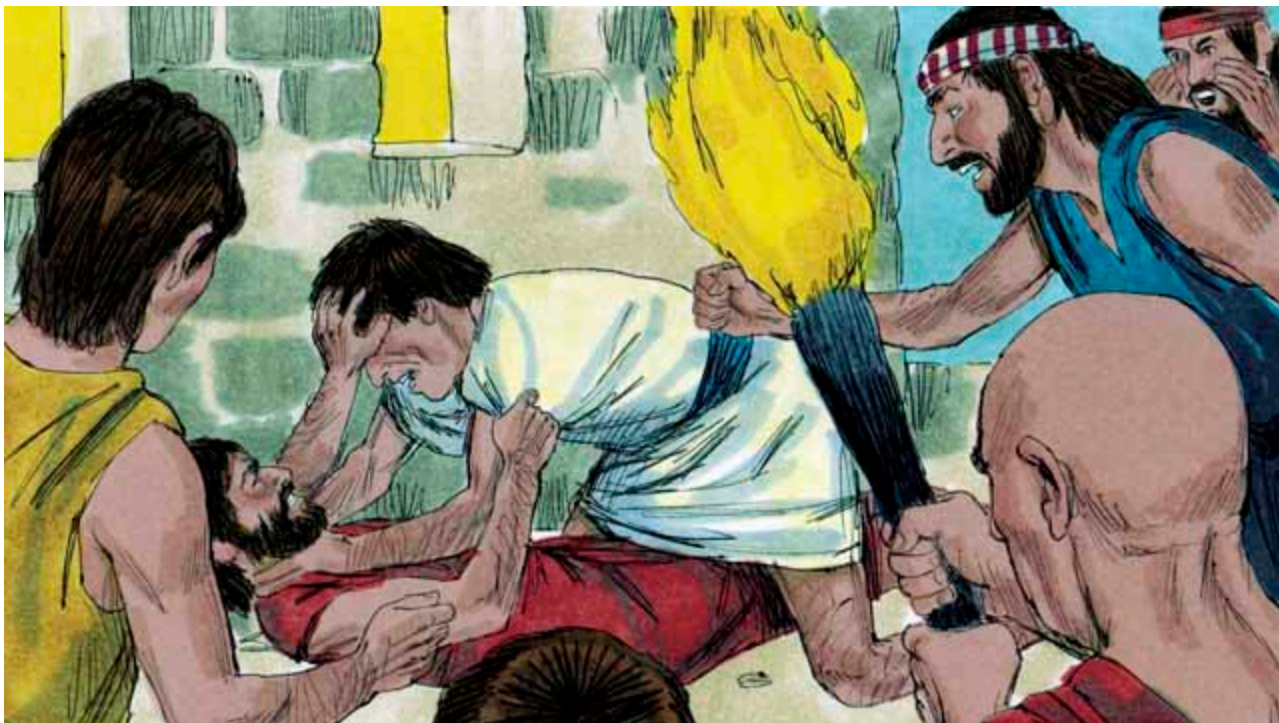
خدا گفت: «واده مُنوم که دیگه ایچوخت زمین ره از خاطر کارای بدی که مردم مَوْن لانت و یا دنیا ره گد سیل نابود نَکُم، آرچند که مردم از نیلِگی خُو گناه کارن.»



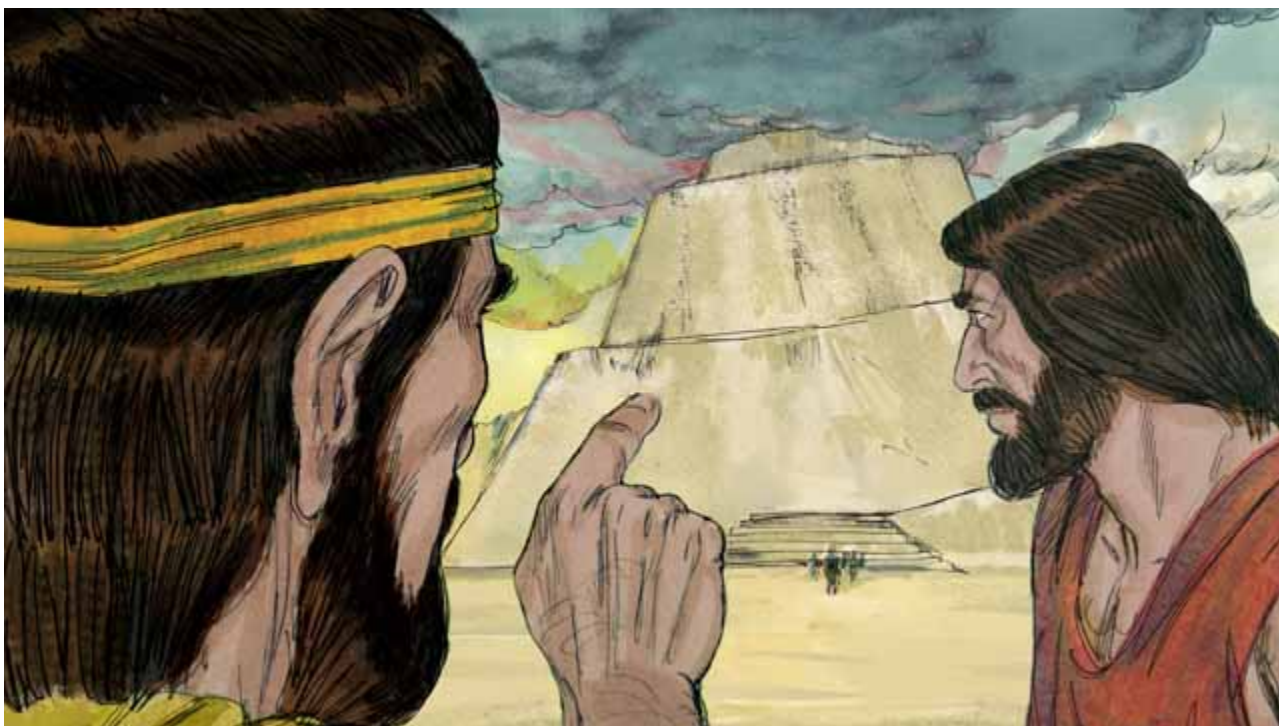
اَزوختی خدا اولنه رنگین کُمو ره ده نشانی واده خُو، جُور گد. آر وختیکه رنگین کُمو ده آسمو مالوم موشد، خدا واده خُو و قوم خُو ره ده یاد خُو میورد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۶ تا ۸

۴- پیمان خدا گد ابراهیم



سالای زیاد باد از سیل، باز آم مردم بسیاری ده دنیا بُودَن و اونا آنوز ده برابر خدا و یگدیگه خو گناه مُوکَدَن. آزی خاطر که تمام اونا ده یگ زبو تورَه مُوگفتَن، اونا ده جای آزیکه امر خدا ره قبول کَنَن و ده رُوی زمی ټیټپرک شوئن، بیخی شی ده یگ جای جَم شُدَن و یگ شار ره جور گَدَن.



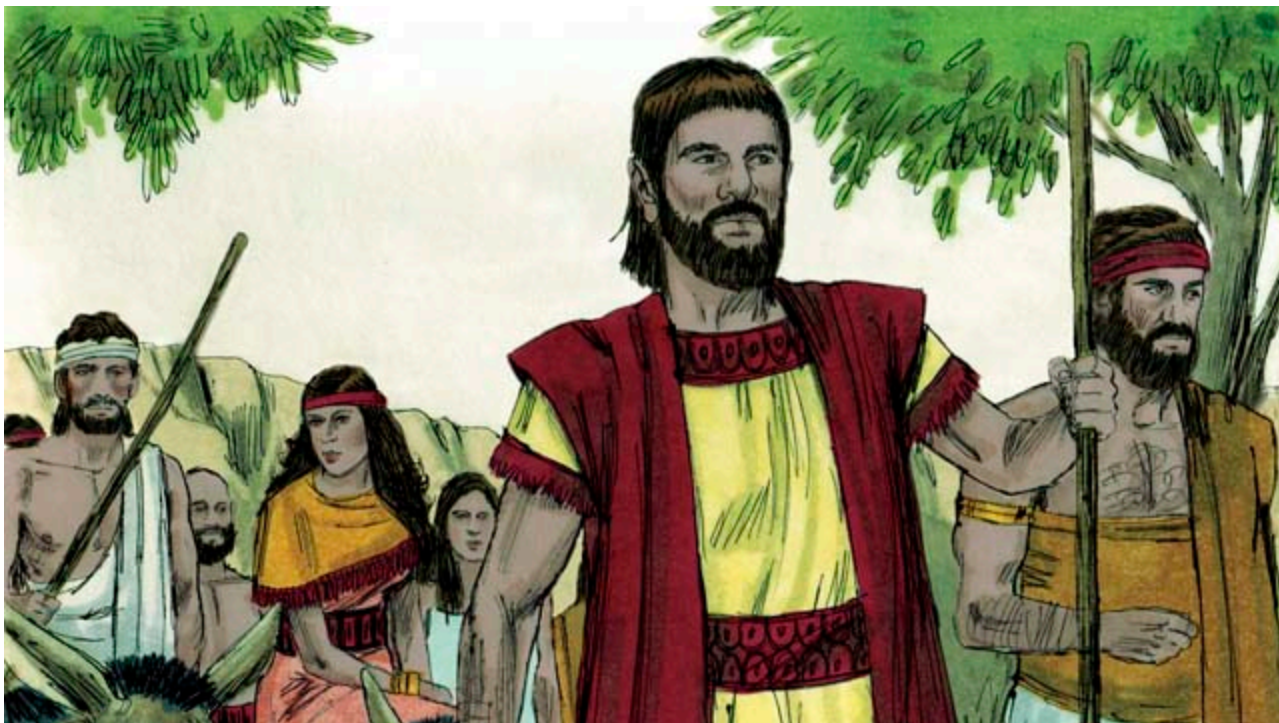
اونا غَدر مغرور بودَن و ډل شی نَمَشَدَن امر خدا ره که گفته بود چی رقم باید زندگی کَنَن، قبول کَنَن. اونا اینم ده جور گَدَن یگ بُرج بلَن که ده آسمو میرسید، شروع کَدَن. خدا دید که آگه تمام اینا ده ای کارای بد خُو ادامه بدین، میتَنن کَلوثر آزی کارای گناه دار کَنَن.



آزوختی خدا زبُون آز وا رَه دَه رقم رقم زبُونای دیگه بَدَل کد و مردم رَه دَه سرتاسر دُنیا تیتَنَزک کد. شاری که اُونَا جُور گَدُون شی رَه شروع گَدَه بُودن، بابِل نام دَشت و مانای شی "سردرگم" بود.



صدا سال باد، خدا کد یگ مرتیکه که نام شی ابرام بود، توره گُفت. خدا بَلَدِه شی گُفت: «وطن و آل اولاد خو رَه ایلَمگو و دَه زمین بُورو که ما بَلَدِه تُو نیشو خاد دَدَم. ما تُو رَه برکت خاد دَدوم و تو رَه یگ طایفه کلان جُور خاد کدوم. نام تُو رَه کلان خاد گدوم، اُونای رَه که دَه تو برکت میدین، برکت خاد دَدوم و اُونای که تو رَه نالت موئن، نالت خاد کدوم. تمام فامیلا دَه روی زمی از خاطر آز تُو برکت خاد گرفتن.»



اَز وختی اَبرام توره خدا ره قبول گد. او خائون خُو سارای، تمام خدمتگاری خو و تمام مال و منال خو ره جَم گد و ده زمين رافت که خدا در شِی نِشو دَدَد، زمين کنعان.



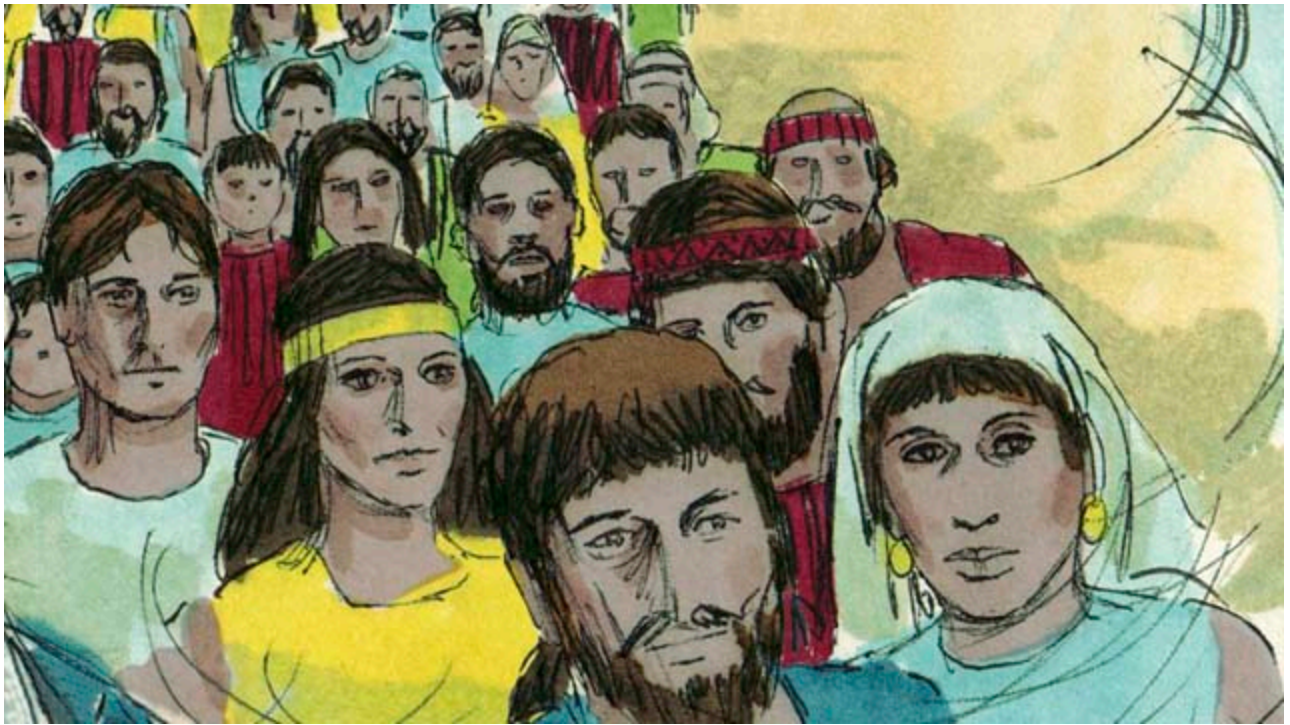
وختی اَبرام ده کنعان رسيد، خدا گفَت: «چار طرف خو توغ کو. ما بيخين آزي زميناره ده تو خاد دَوم و نَبيره تو دايم خُونده شِی خاد بودن. باد اَزو اَبرام ده اَمو زمي جای بجای شد.



دَه اُونجی یگ مرتیکه بود که مَلِکِیَصِدِیق نام دشت و کاهن خدای بَلَن مرتبه بود. یگ روز، باد اَزیکه اَبرام دَه یگ جنگ بود، او و اَبرام یگدیگه خو رَه ملاقات کَدَن. مَلِکِیَصِدِیق اَبرام رَه برکت دَد و گفت : «خدای بَلَن مرتبه که خونده آسمو و زِمی یَه، دَه اَبرام برکت پَدِیَه.» باد اَرُو اَبرام دَه یگ از اُولجَه ی رَه که از جنگ اُورَدَد، دَه مَلِکِیَصِدِیق دَد.



سالا تیر شد، ولی اَبرام و سارای اَنوز اولادِ بَچَه نَدَشَتَن. خدا گد اَبرام توره گفت و باز آم واده دَد که او خونده یگ بچه خاد شد و نَبیره شیی قَدَر اِسترای آسمو خاد شد. اَبرام واده خدا رَه باور گد و خدا اَبرام رَه عادل شَمُرَد، از خاطریکه واده خدا رَه باور گَدَد.



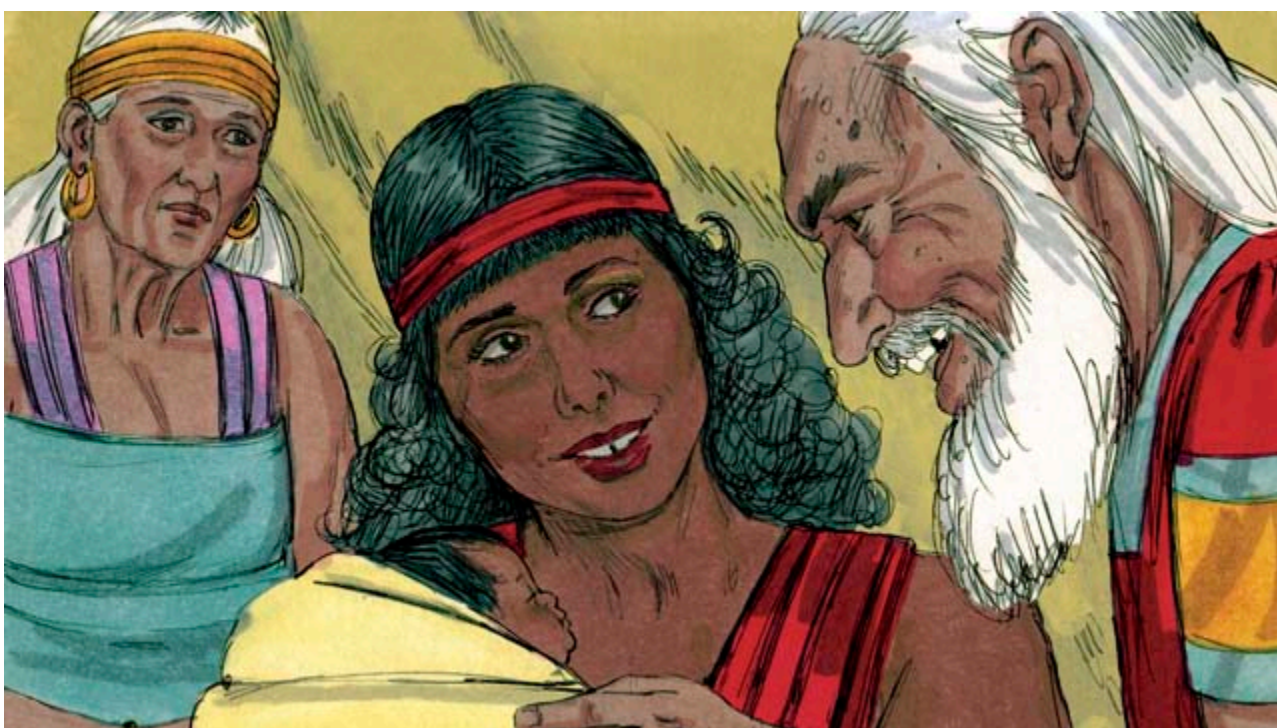
باد آزو خدا گد أبرام یگ پیمان بسته گد. ماموئه که یگ پیمان، یگ قرارداد ده بین دو طرف، بلده انجام ددون یگ کار بلده یگدیگه شی یه. ولی ده ای قَضِیّه، وختیکه أبرام ده یگ خاو تاتو بود، خدا گد آزو پیمان بسته گد، مگم او آنوز آواز خدا ره میشنوید. خدا گفت: «ما بلده تو یگ بچه از خون خود تو خاد ددوم و زمین کنعان ره ده ئییره تو میدوم.» ولی أبرام تا آنوز بچه ندشت.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۱۱ تا ۱۵

۵- بچه‌ی واده‌شده



دا سال باد از رسیدن ابرام و سارای ده کنعان، اونا آنوز اولاد ندشتن. اُروختی، سارای خاتون ابرام ده او گفت: «تابالی خاست خدا نبوده که ما اولاد دشته‌شم و یالی بلده اولاد کدو کلو پیر شدوم، کنیز مه هاجر آسته. کد آزو آم اروسی گو که او میتنه بلده مه اولاد بیرَه.»



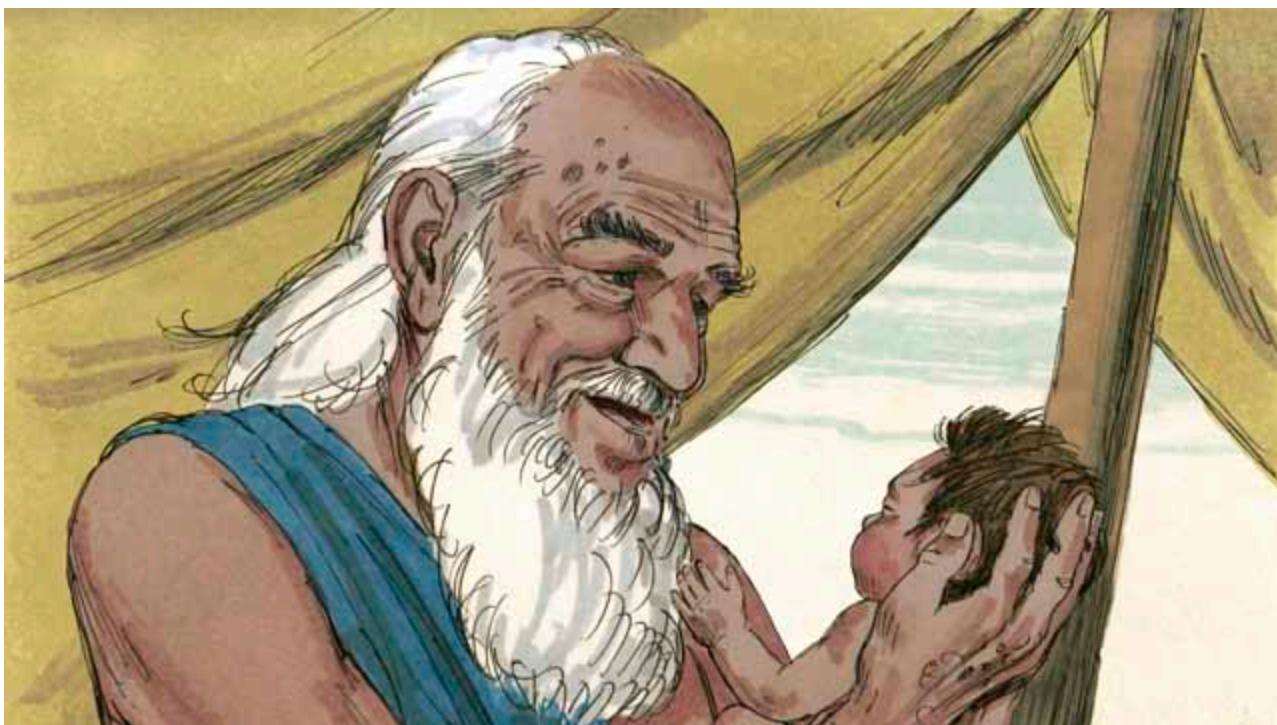
باد آزو ابرام کد هاجر اروسی کد. هاجر یگ بچه کد و ابرام نام آزو ره اسماعیل ایشت. ولی سارای کد هاجر بخیلی مَوگد. وختیکه اسماعیل سیزده سلّه بود، خدا پسم کد ابرام توره گفت.



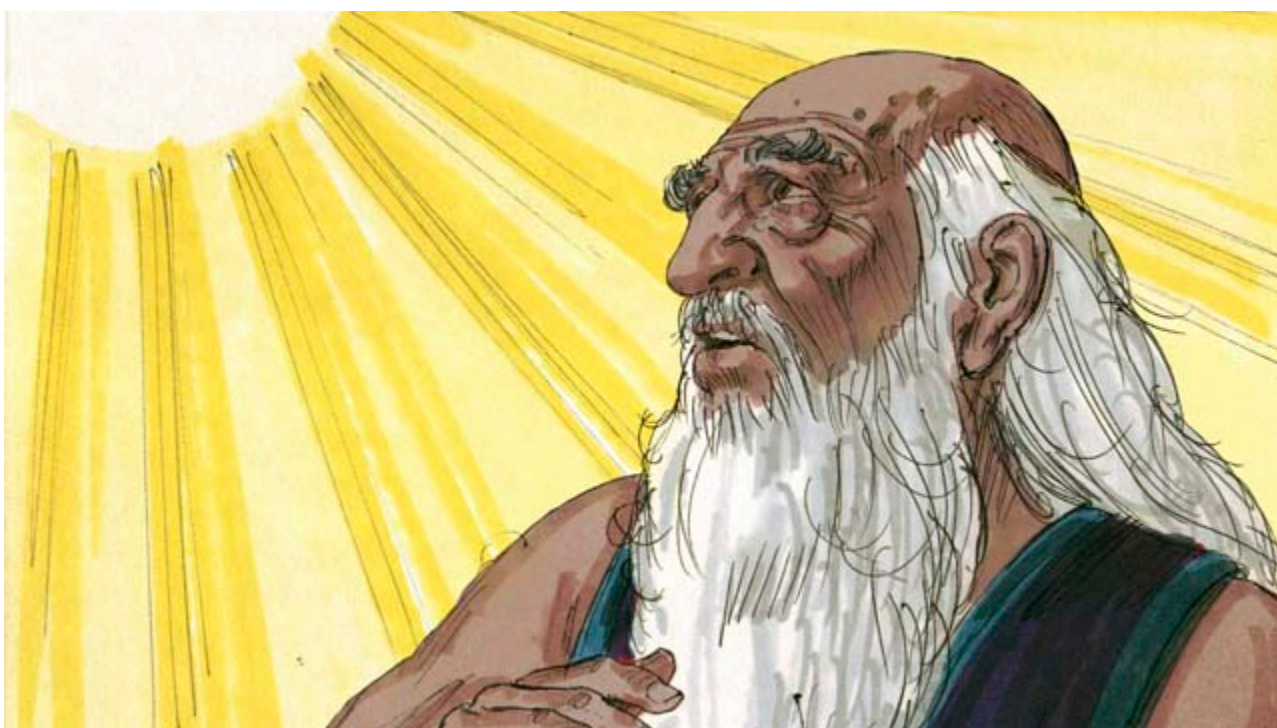
خدا گفت: «ما خدای بلن مرتبه آستُم. ما گد از تو پیمان بسته خاد کدوم.» باد آزو آبرام ده زمی سجدہ گد. خدا امو رقم ده آبرام گفت: «تو آتہ طایفای زیاد خاد بودی. ما زمین کنعان ره بلده از تو و آل اولاد تو، ده عنوان ملکیت شوم خاد ددُم و تا ابدالاباد خدای اونا خاد بودوم. تو باید تمام مرتیکون فامیل خو ره سنت گنی.»



«خاتون-تو، سارای، بچه خاد گد که او بچه واده-شده، خاد بود. نام-شی ره اسحاق بیلو. ما گد شی پیمان خاد گدوم و او یگ طایفه کلان خاد شد. ما اسماعیل ره آم یگ طایفه کلان جور خاد گدوم، ولی پیمان مه گد اسحاق خاد بود.» باد آزو خدا نام آبرام ره ده ابراهیم بدل گد که «آتہ خیلی-یا» مانا میدیہ. خدا امو رقم نام سارای ره ده سارا بدل گد که مانای -شی "شادخت" آستہ.



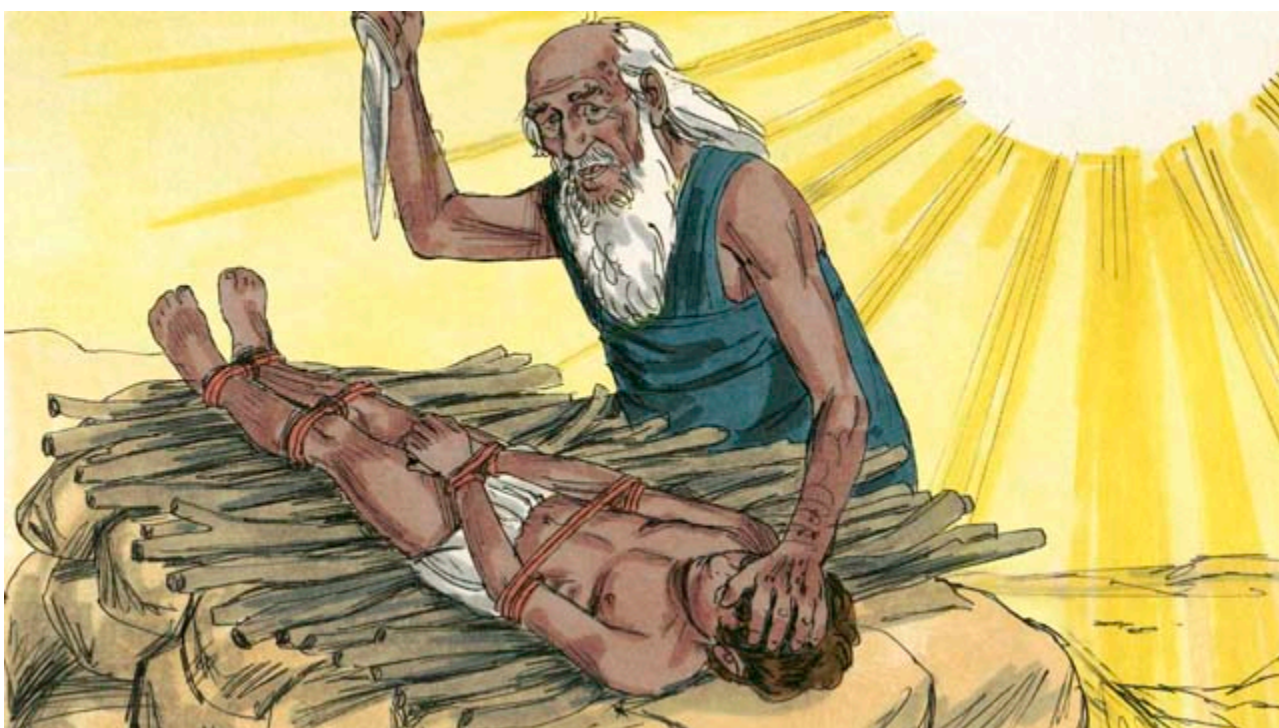
دَه اَمو روز ابراهيم بيخي مرتيكون خَنوار خو رَه سُنَّت گد. قَريب يگ سال باد، وختيکه ابراهيم ۱۰۰ ساله و سارا ۹۰ ساله بودن، سارا بچه ابراهيم رَه دَه دنيا اُورد. اونا نام- شى رَه اسحاق ايشتن، اَمو رقم که خدا گفَتد.



وختيکه اسحاق يگ مرتيکه جُوان بود، خدا ايمان ابراهيم رَه گد گفتون اى گپ امتحان گد: «تَنا بچه خو اسحاق رَه بيگر و دَه عنوان قرباني بلَدِه مَه بگش.» ابراهيم باز اَم از خدا اطاعت گد. او آمادَه شد که بچه خو رَه قرباني کنَه.



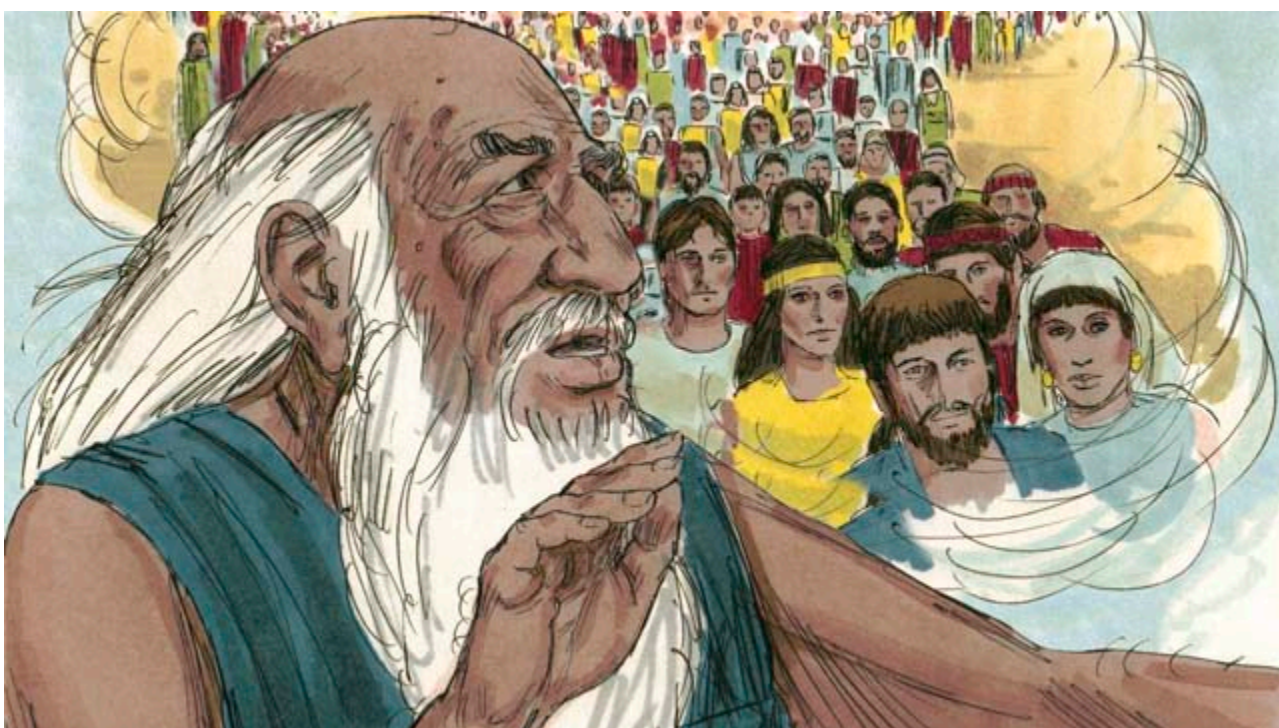
دَه آلی-که ابراهیم و اسحاق دَه طرف قربانی جگه مُورافت، اسحاق پُرسان گد: «آتی، مُو بلده قربانی چو دیریم، ولی بازَه گجایه؟» ابراهیم جُواب دَد: «بچه مَه، خدا بازَه بلده قربانی تیار خاد گد.»



وختیکه اونا دَه قربانی-جگه رسیدن، ابراهیم بچه خو اسحاق رَه بسته گد و او رَه دَه قربانی-جگه اِشت. او قریب بود که بچه خو رَه بُکُشه که خدا گفت: «صبر کو! بچه رَه اوگار نگو! یالی مُوفاموم که تو از مَه میترسی ازیکه یگانه بچه خو رَه از مَه دریغ نکدی.»

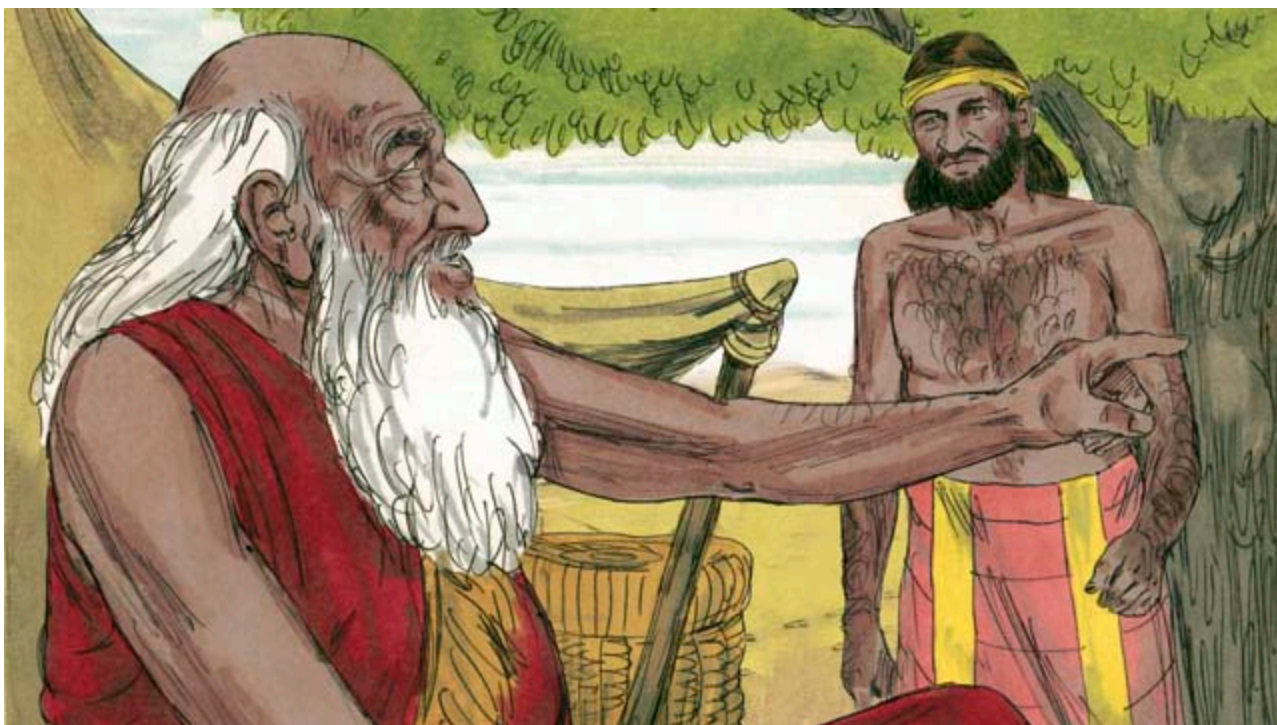


دَه اُمو نَزديکا، ابراهيم ديد که يگ فُوچَه دَه بين يگ بوئِه بَن مندَه. خدا فُوچَه رَه بجای اسحاق بلَدِه قربانی حاضر کَدَد. ابراهيم دَه خوشی فُوچَه رَه دَه رای خدا قربانی کَد.



باد آرو خدا دَه ابراهيم گفَت: «از خاطريکه تو حاضر بودی آر چيز خو مه رَه پدی، اینم يگانه بچه خو رَه، ما واده مُوئوم که تو رَه برکت بیئوم. نپیره -تو زيادتر از ايسترای آسمو خاد بود. از خاطريکه تو از مَه اطاعت گدی، ما دَه وسيله فامیل از تو، دَه تمام فامیلای دنيا برکت خاد دئوم».

٦- ﺧﺪا ﺑﻠﺪﻩ ﺍﺳﺤﺎﻕ ﺗﻴﺎﺭ ﻣﯘﻧﻪ



وختیکه ابراهیم گلو پیر شُدد، بچه شی اسحاق کلان مرتیکه شُدد. اَرُوختی ابراهیم یگ نفر از خدَمَتگاری خو رَه دَه جایی رَپی گد که اقارب شی دَه اُونجی زندگی مُوگدن تا بلده بچه شی، اسحاق خاتو بیره.



بَاد از یگ سفر دُوردر از دَه منطقه که دوست آبست ابراهیم زندگی مُوگدن، خدا خدَمَتگار رَه سن ریکا رانمایی گد. او نویسه دختری پرار ابراهیم بود.



رِبکا قبول گد که فامیل خو رَه ایلَه کَنه و گد خِدمتگار دَه خاِنه اسحاق بورَه. آمیکه او دَه خانه رسید اسحاق قَنجِه شی آروسی گد.



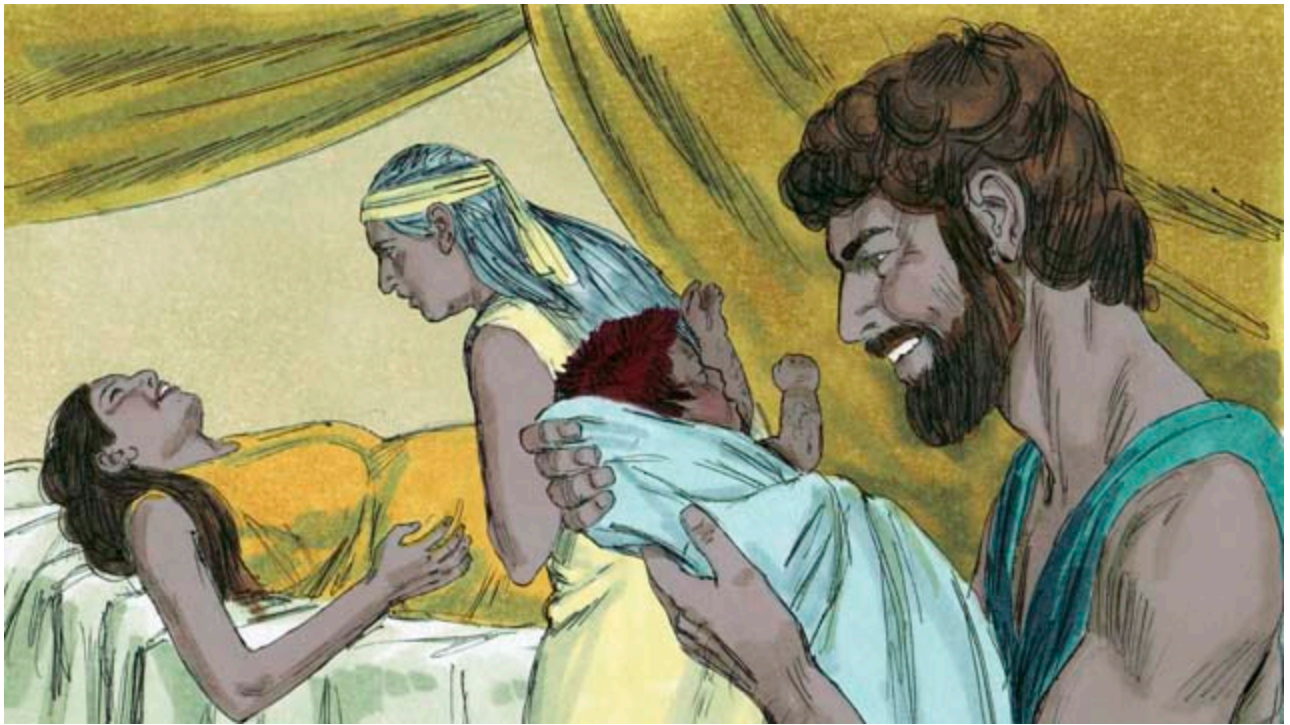
باد از وختای زیاد، ابراهیم از دنیا رافت. باد اَزو خدا بچه ابراهیم، اسحاق رَه از خاطر پیمان که گد ابراهیم بسته کدد، برکت دد. یگی از وادای خدا دَه او پیمان ای بود که ابراهیم نسل بی حسابی خاد دَشت. ولی خاتون اسحاق، رِبکا، صاحب اولاد نشد.



اسحاق بلده ریکا دُعا گد و ده خاست خدا او دُوگنی باردار شُد. اَر دو نیلغَه غَیتیکه ده گوره ریکا بُودن گد یگدیگه خو جنگ مُوگدن، اَزی خاطر ریکا از خدا پُرسان گد که چیز گپ شده.



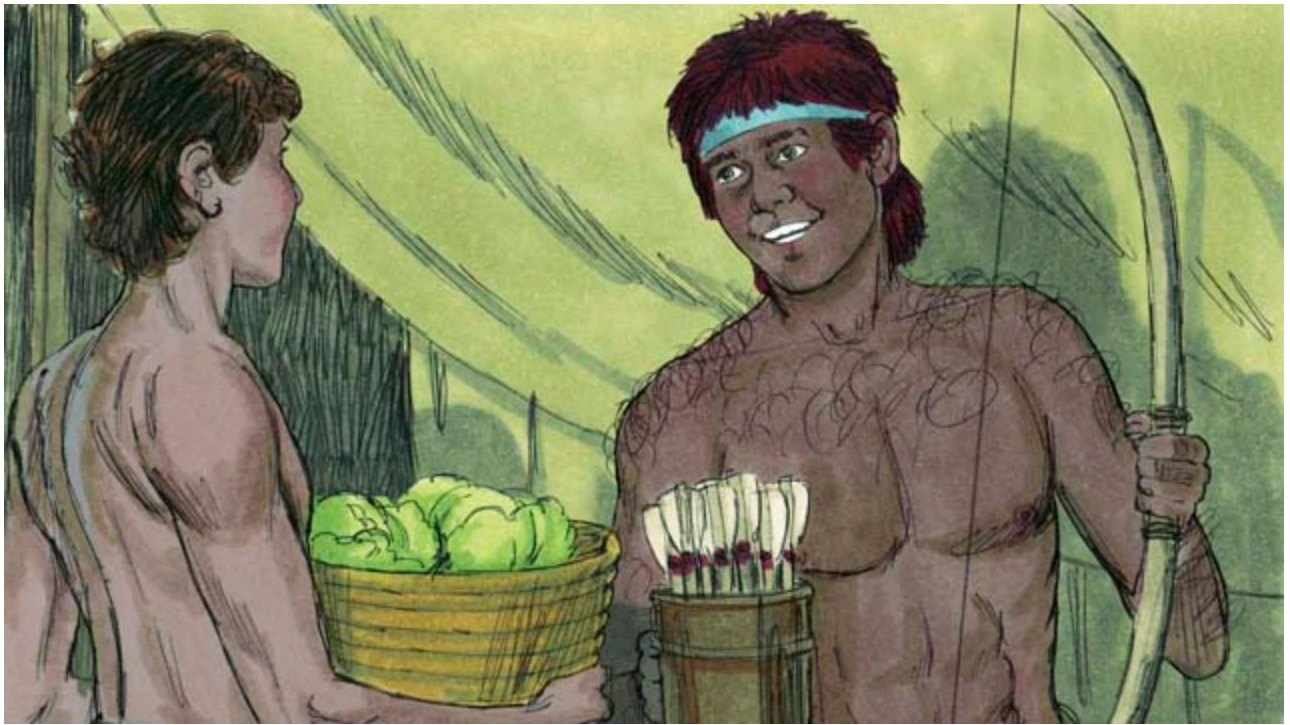
خدا ده ریکا گُفت: «تو دو بچه ده دنیا خاد اُوردی. نَبیره اُونا ده دو ملت مختلف تبدیل خاد شُدن. اُونا گد یگدیگه خو ده جنگ خاد بُودن. مگم ملتی که از بچه کلانتر مَیه باید از ملتی که از بچه ریزه‌تر مَیه اطاعت کنه.»



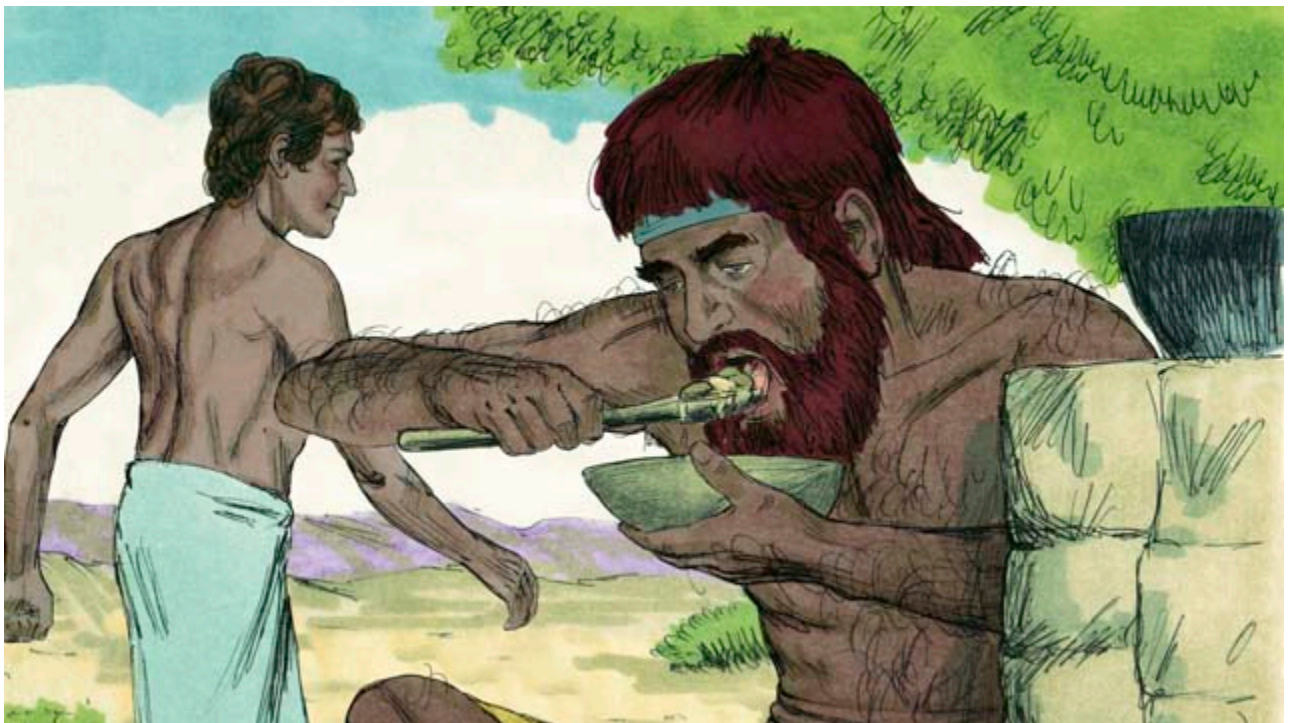
وختیکه بچای ربکا ده دنیا آمدن، بچه کلانتر موی‌تو و رنگ شی سرخ بود و اونا او ره عیسو نام گدن. باد ازو بچه ریزه پیدا شد که از بُوربی عیسو ماکم گرفتند و اونا نام ازو ره یعقوب ایشتن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۲۴ آیه ۱ تا ۲۵ و فصل ۲۶

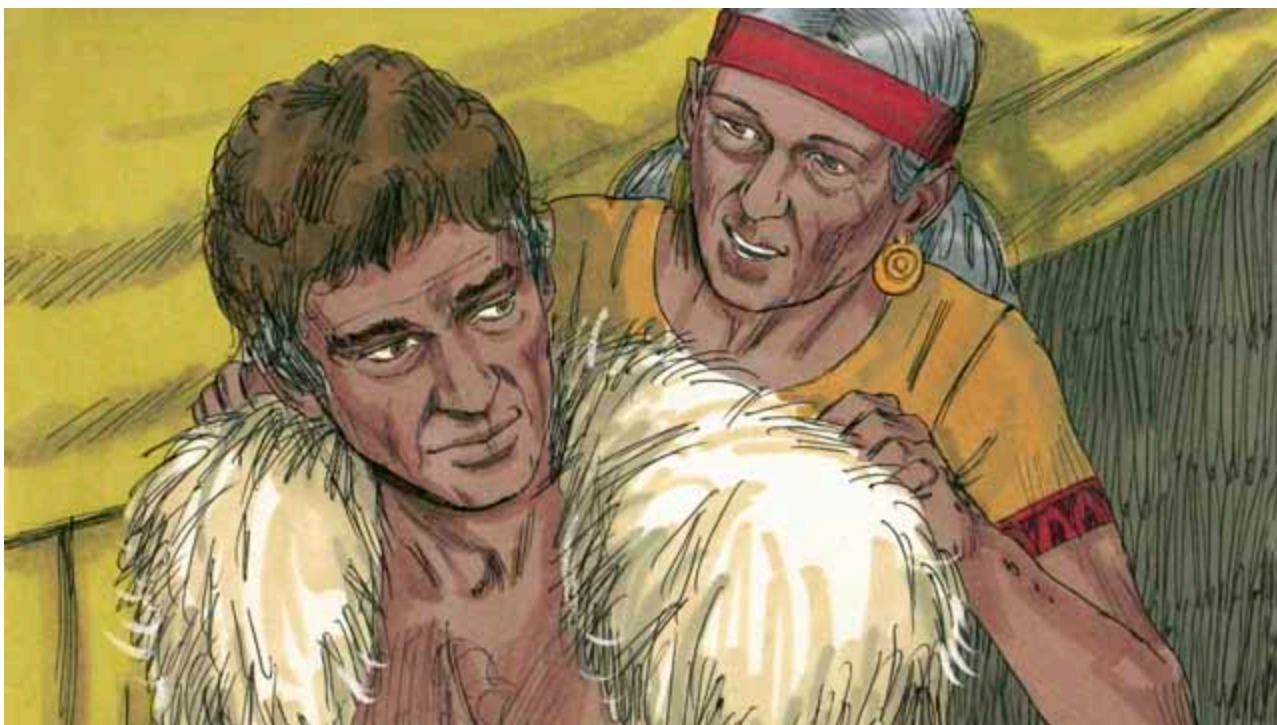
٧- خدا یعقوب رَه برکت میدیَه



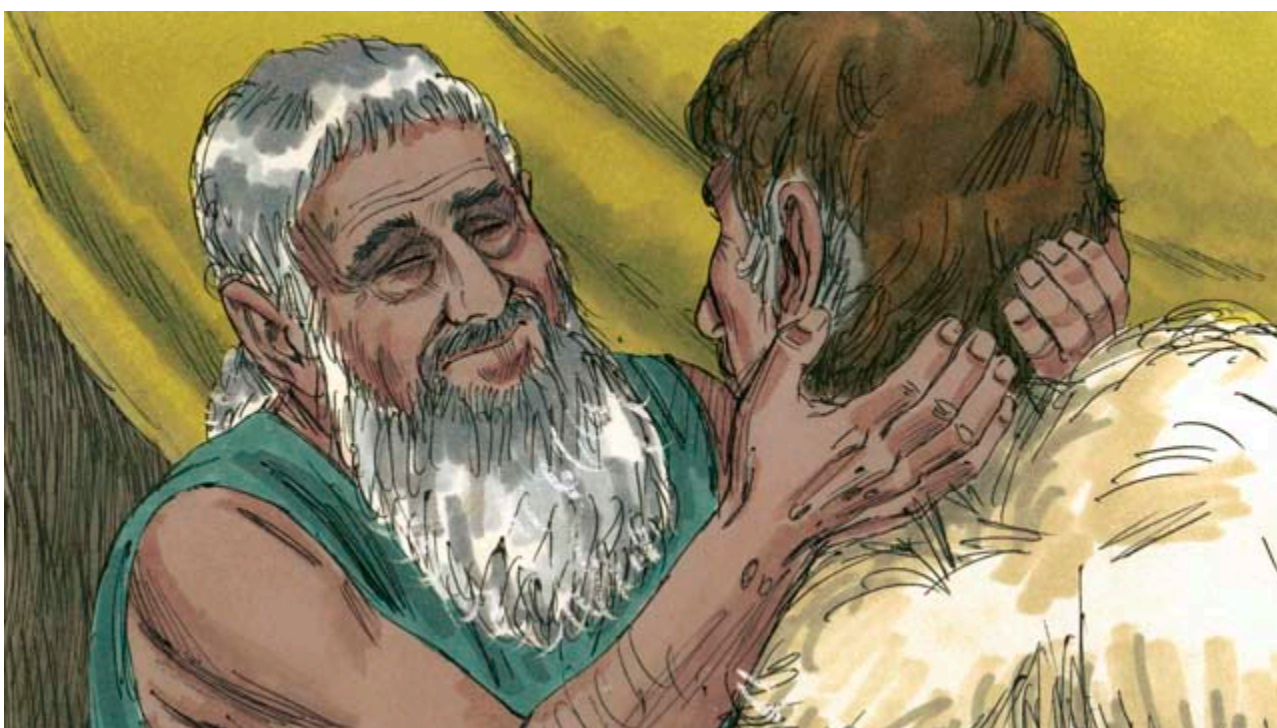
وختی بچا کلان شدن، یعقوب دوست دشت ده خانه باشه ولی عیسو دوست دشت آیوانا ره شکار کنه. ربکا یعقوب ره دوست دشت ولی اسحاق عیسو ره دوست دشت.



یگ روز وختی عیسو از شکار آماد، او غدر گشنا شد. عیسو ده یعقوب گفت: «امزو نان که جور کدی، یقس شی ما ره پدی.» یعقوب در شی گفت: «اول گد مه واده کو، آرچیز ره که از خاطر اول پیدا شدو بلده تو میرسه، تمام شی ره در مه پدی.» عیسو واده گد که تمام او چیزا ره ده یعقوب بدیه. باد ازو یعقوب یقس نان بلده شی دد.



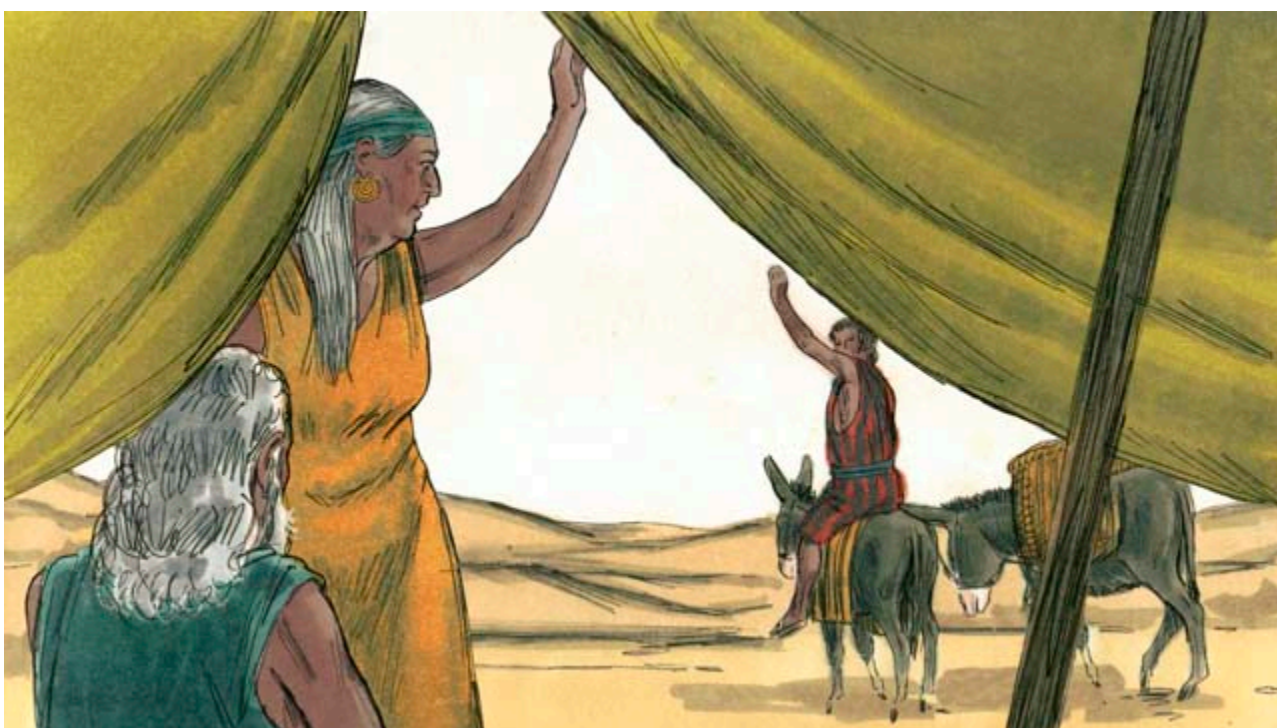
اسحاق دل شی بود که برکت خو ره ده عیسو بیدیه. مگم پیش آزی کار، ربکا و یعقوب او ره فریب دد، یعقوب خود خو ره ده جای عیسو زد. اسحاق پیر شدد و دیگه نمیتتست بینگرنه. آروختی یعقوب کالای عیسو ره پوشید و پوست بُز ره ده بَله گردُو و دستای خو اِیشت.



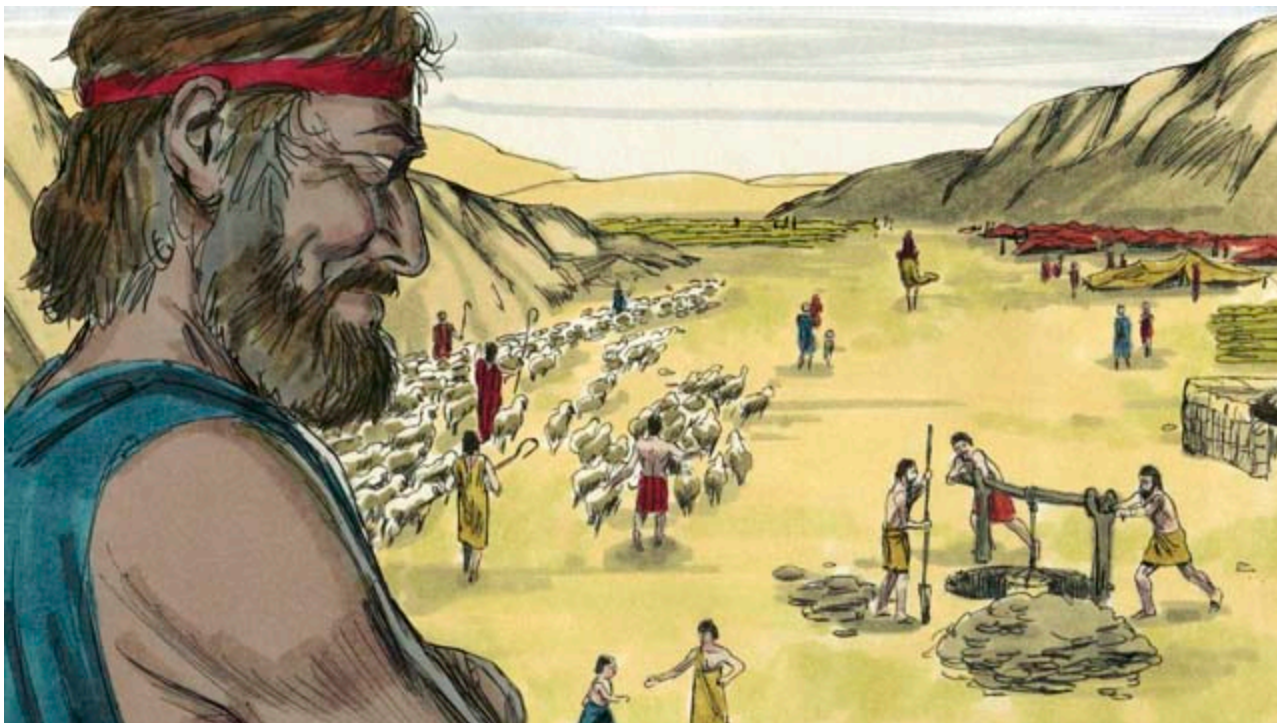
یعقوب ده پیش اسحاق آماد و گفت: «ما عیسو یوم و آمدوم که ما ره برکت بیدی.» وختی اسحاق موی بُز ره دست زد و کالای شی ره بوی گد، فکر گد عیسو یه و او ره برکت دد.



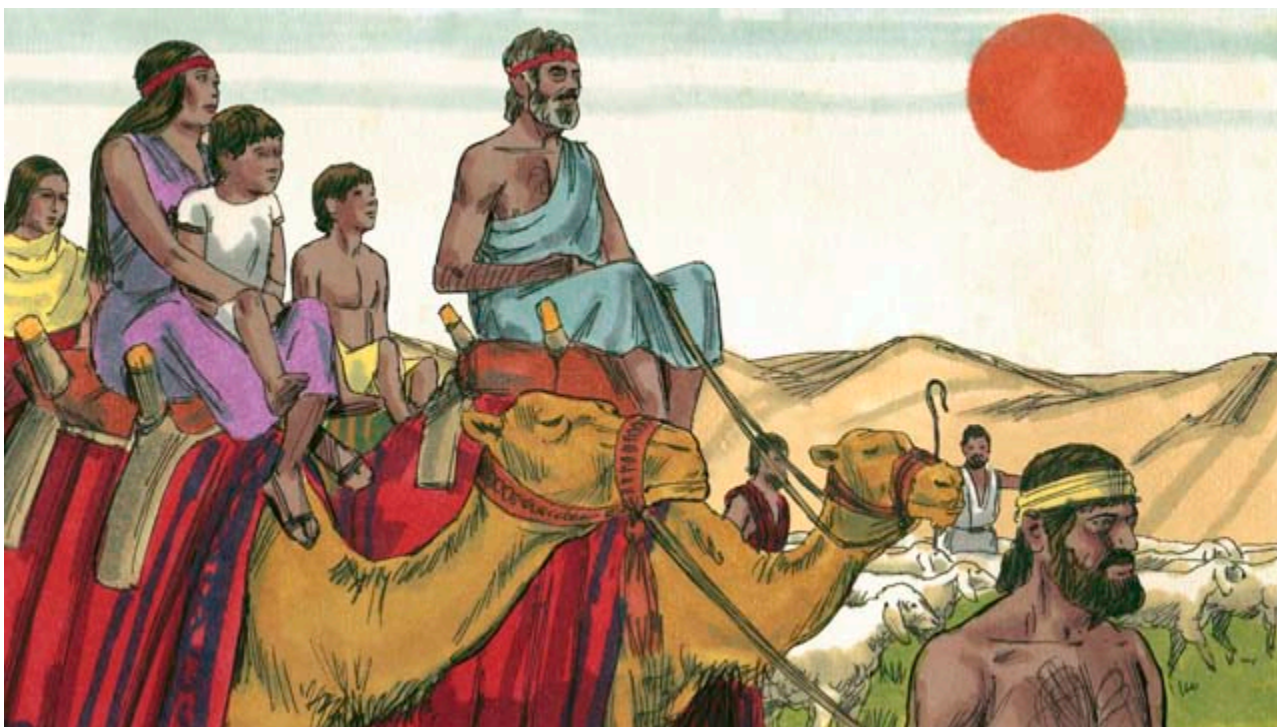
عیسو از یعقوب بیزار بود، از خاطریکه او، حق اول پیدا شد و برکت شی ره دُوزی کدد. اَزوختی نقشه کشید که باد از مرگ آتیه خو، یعقوب ره بُکشته.



ولی ربکا از تصمیم عیسو خبر شد. باد اَزو او و اسحاق، یعقوب ره ده یگ جای دور ریی گد که گد خویشای ربکا زندگی گنه.



يعقوب سالای زیاد گد خویشای ربکا زندگی گد. ده او وخت یعقوب طوی گد و ۱۲ بچه و یگ دختر دشت. خدا یعقوب ره کلو بیو گد.



يعقوب باد از ۲۰ سال دوری از خانه خو ده کنعان، گد آل اولاد، خدمتگارا و تمام گلایی آیوانای خو، پس ده کنعان آماد.



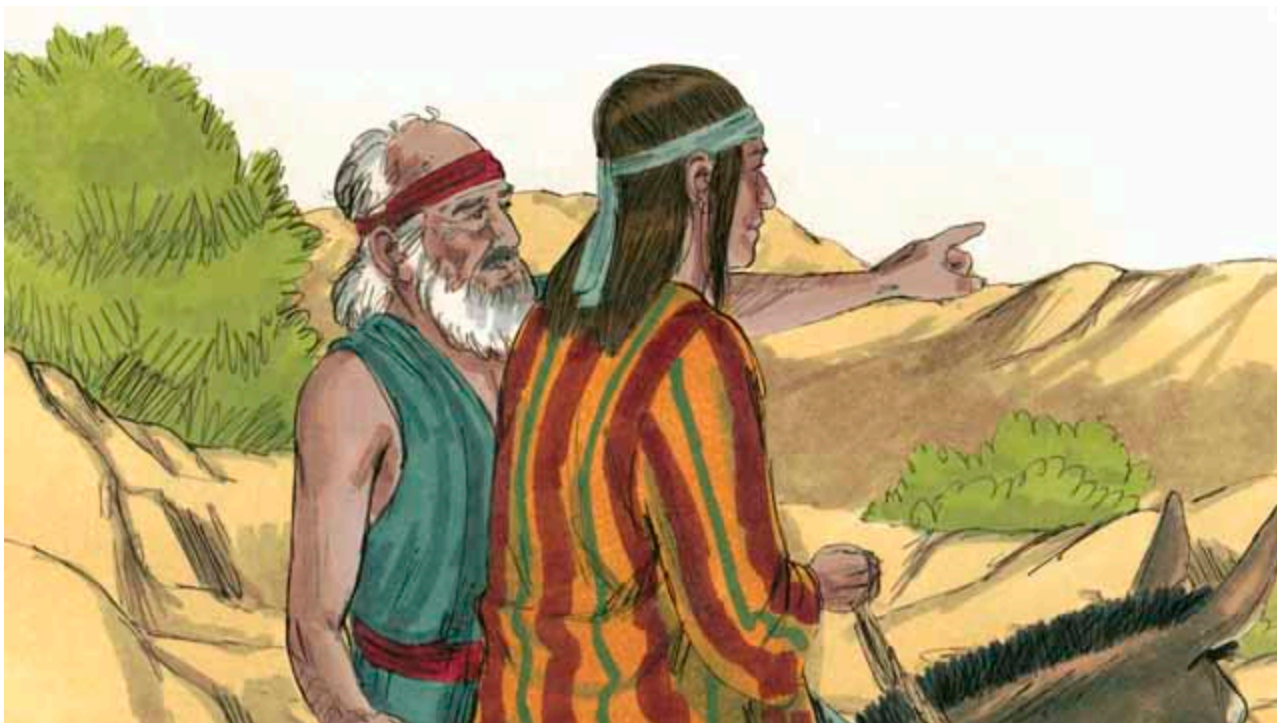
يعقوب گلو ترس خورد از خاطريكه فكر موگد عيسو تبالى قصد دره كه او ره بُكشته. اَرُو خاطر زيادى از آيواناى خو ره بليده عيسو تحفه رَپى گد. خدمتگاراىي كه آيوانا ره ده عيسو آورده‌ن، ده او گفتن: «اى آيوانا ره خدمتگار تو يعقوب بليده تو رَپى كده ، او ده زودى ميه.»



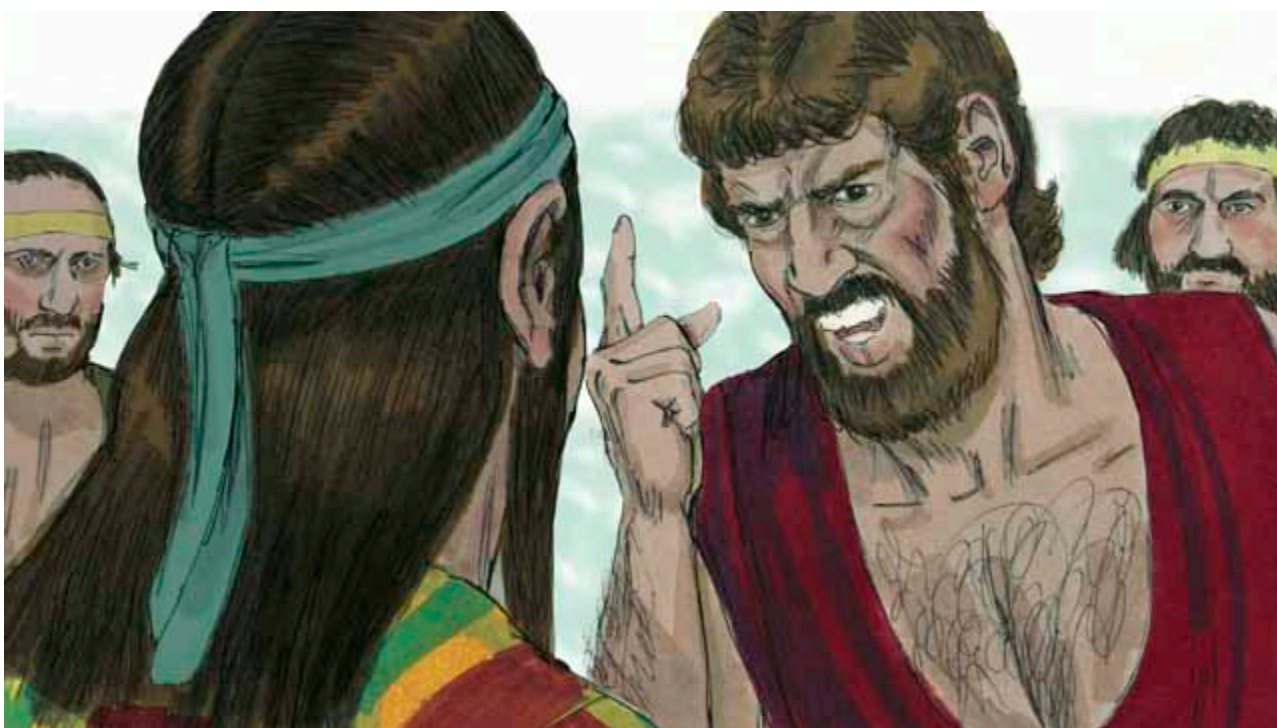
ولى عيسو ديگه قصد نداشت كه ده يعقوب ضرر برسيته، ده عوض او گلو خوشال بود كه بسم يعقوب ره بينگرته. آر دو برار ده آرامى ده كنعان زندگى موگدن. باد اَرُو اسحاق مُرد و يعقوب و عيسو او ره دفن گدن. پيمانى ره كه خدا گد ابراهيم بسته كند، باد از اسحاق ده يعقوب رسيد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۲۵: آیه ۲۷ تا ۳۵ و فصل ۲۹

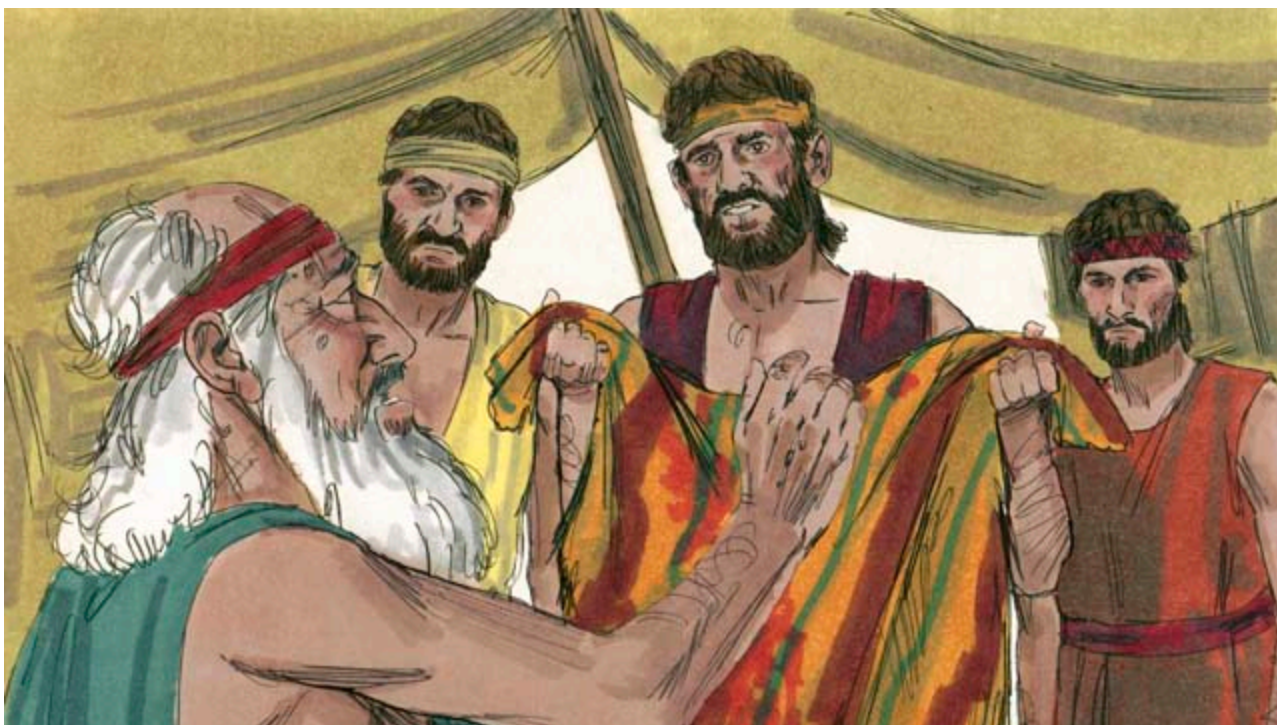
۸- خدا یوسف و فامیل شی ره نجات میدیه



باد از سالای زیاد، وختیکه یعقوب یگ مرتیکه پیر بود، بچه نازولی خو یوسف ره ریی گد تا از دیگه برارون خو که چپونی موکدن،
آوال پگره.



برارون یوسف آزو بدبُور بودن، بلده آزیکه آته شی یوسف ره کلو دوست دشت و یوسف خاو یدد که بیه ازوا اکومت خاد گد. غیتیکه
یوسف پیش برارون خو آماد، اونا او ره بندی و ده برده فروشا سودا گدن.



پیش آریکه برارون یوسف ده خانه برسن، چین یوسف ره پاره گده و ده خون بُز چل کنن. اونا چین ره ده آته خو نشو ددن که او فکر کنه یگ آیوان درنده یوسف ره گشته. یعقوب کلو دق شد.



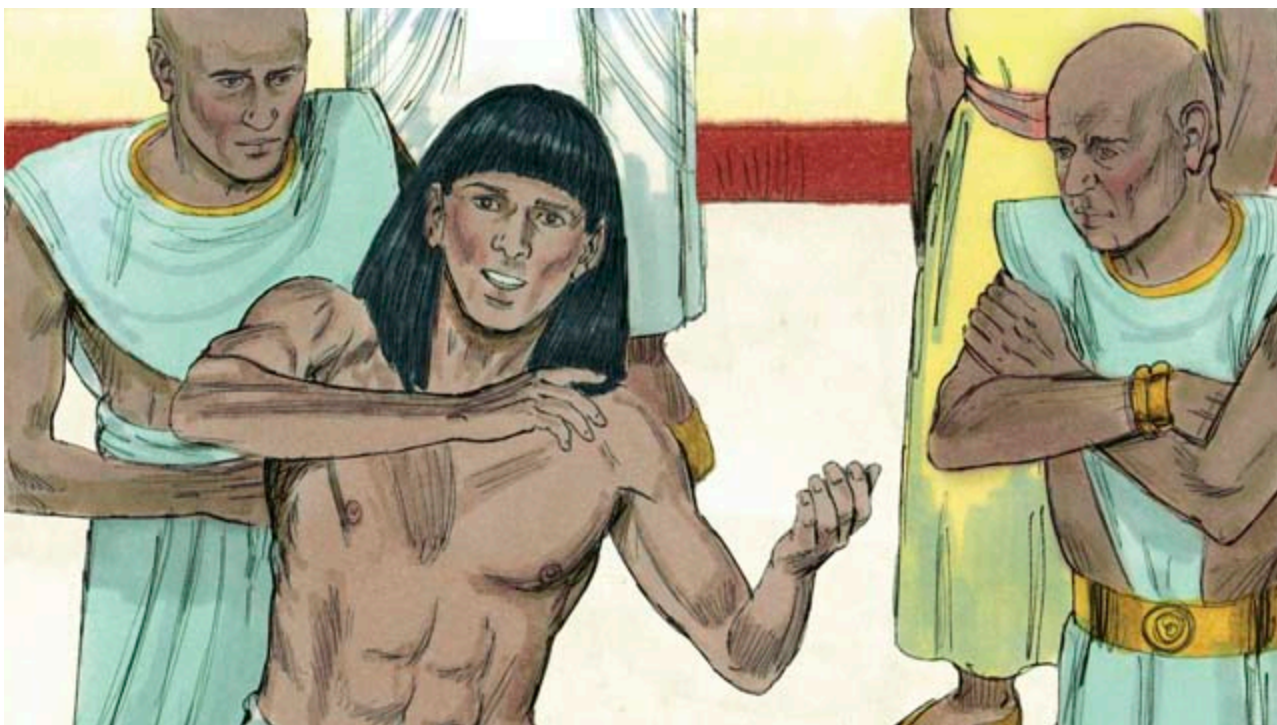
برده فروشا، یوسف ره ده مصر بُردن. مصر یگ مُلگ کلان و زورثو ده بغلون دریای نیل بود. برده فروشا یوسف ره یگ برده آلدی، ده یگ مقام پولدار اُکومتی سودا گدن. یوسف ده ارباب خو خوب خدمت موکد و خدا یوسف ره برکت دد.



خاتون ارباب شی شلّه بود که گد یوسف خاو کنه ولی یوسف قبول نکد که آزی را، ده برابر خدا گناه کنه. او قار شی آماد و ده پای یوسف ثومت ناق بسته گد، ازو خاطر یوسف دستگیر و بندی شد. او آیتم ده بندی خانه ده خدا وفادار من و خدا او ره برکت دد.



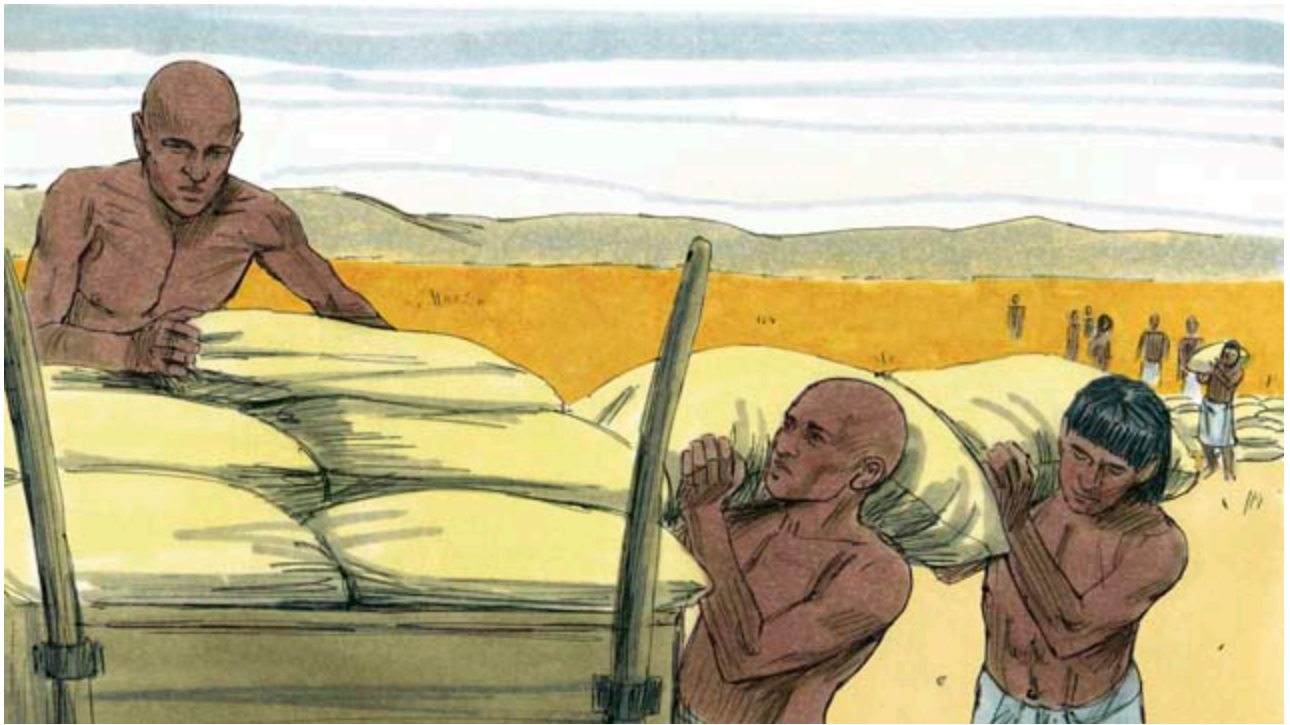
باد از دو سال، یوسف گرچن که بی گناه بود، مگم تباله بندی بود. یگ شاو فرعون که مصریا اونا ره پادشایون خو موگفتن، دو خاو دید که او ره زیاد آزار میدد. ایچ گدم از مشاورای شی، خاوی فرعون ره مانا ننسئن.



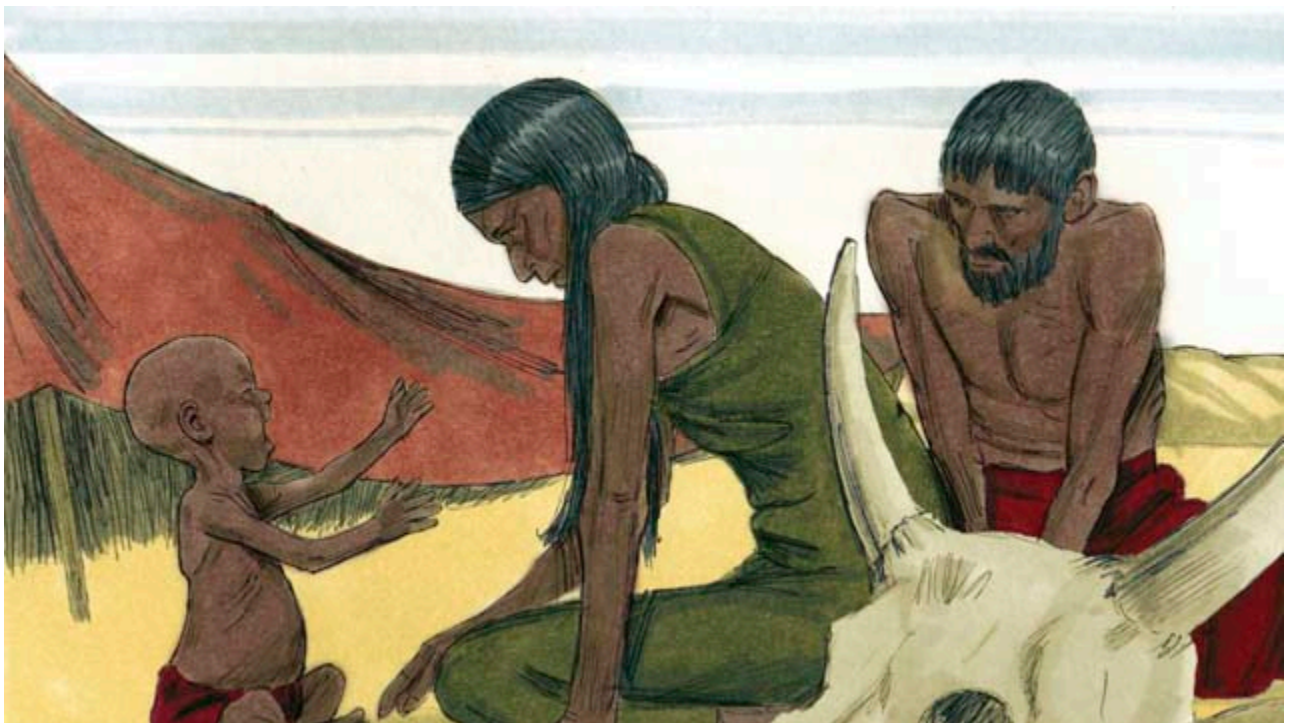
خدا ده یوسف قدرت مانا کدون خاو ره ددد. ده ای دلیل، فرعون یوسف ره از زندان ده پیش خو تلبیست. یوسف خاو ره بلده شی مانا کد و گفت: «قراره که خدا هفت سال سیری بیرَه و باد ازو هفت سال دیگه گشنگی بایه.»



فرعون اوقس زیر تاثیر یوسف رفت که او ره ده عنوان دویم نفر زوردار ده تمام مصر انتخاب کد.



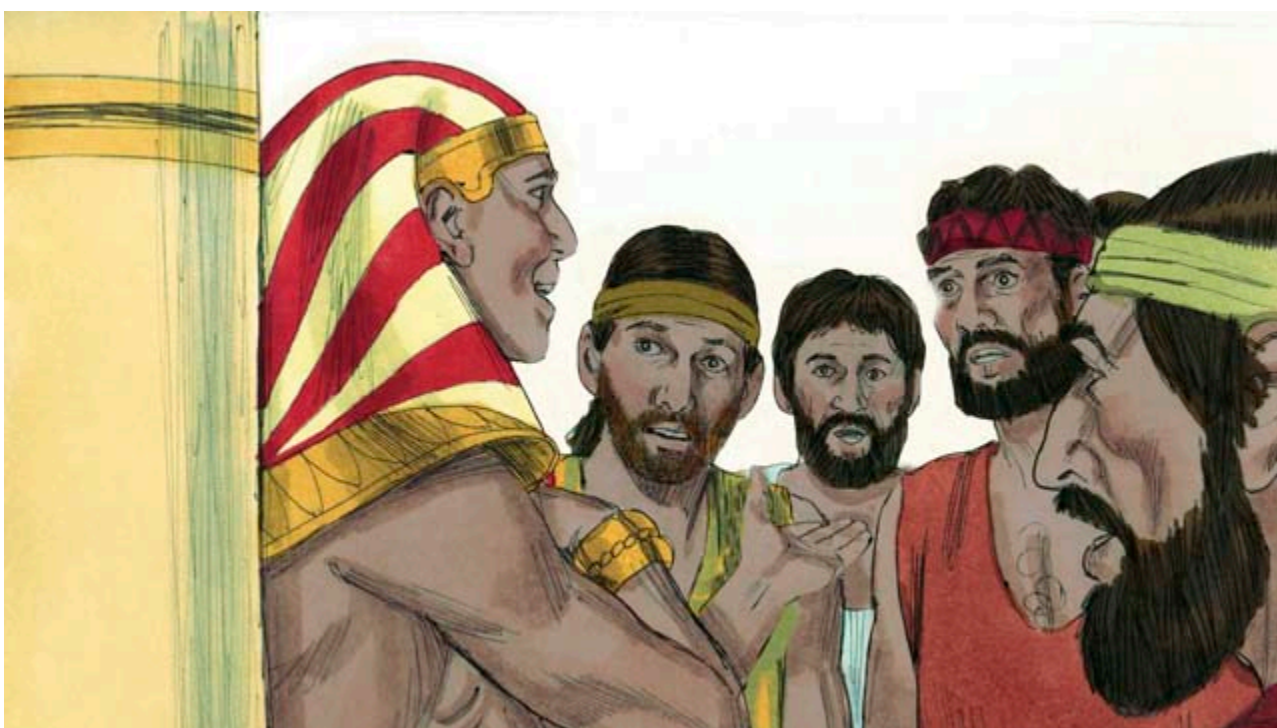
یوسف بلده مردم گفت که ده طول هفت سال سیری، خوب کلو غاله ذخیره کنن. وختی هفت سال گشنگی رسید، یوسف غاله ره ده مردم سودا گد تا که اونا غاله بسغو بلده خوردو دشته شن.



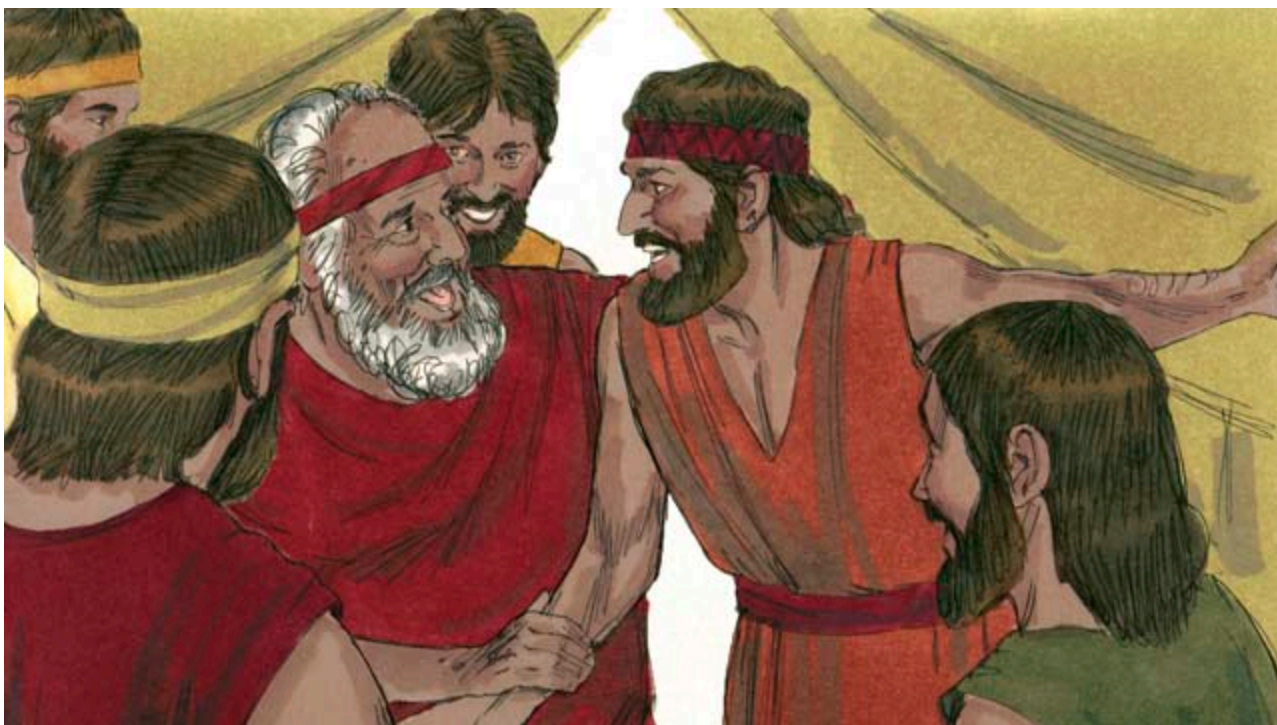
گشنگی تنه ده مصر شدید نبود بلکه ده کنعان ام که یعقوب گد آل اولاد شی ده اونجی زندگی موکدن، شدید بود.



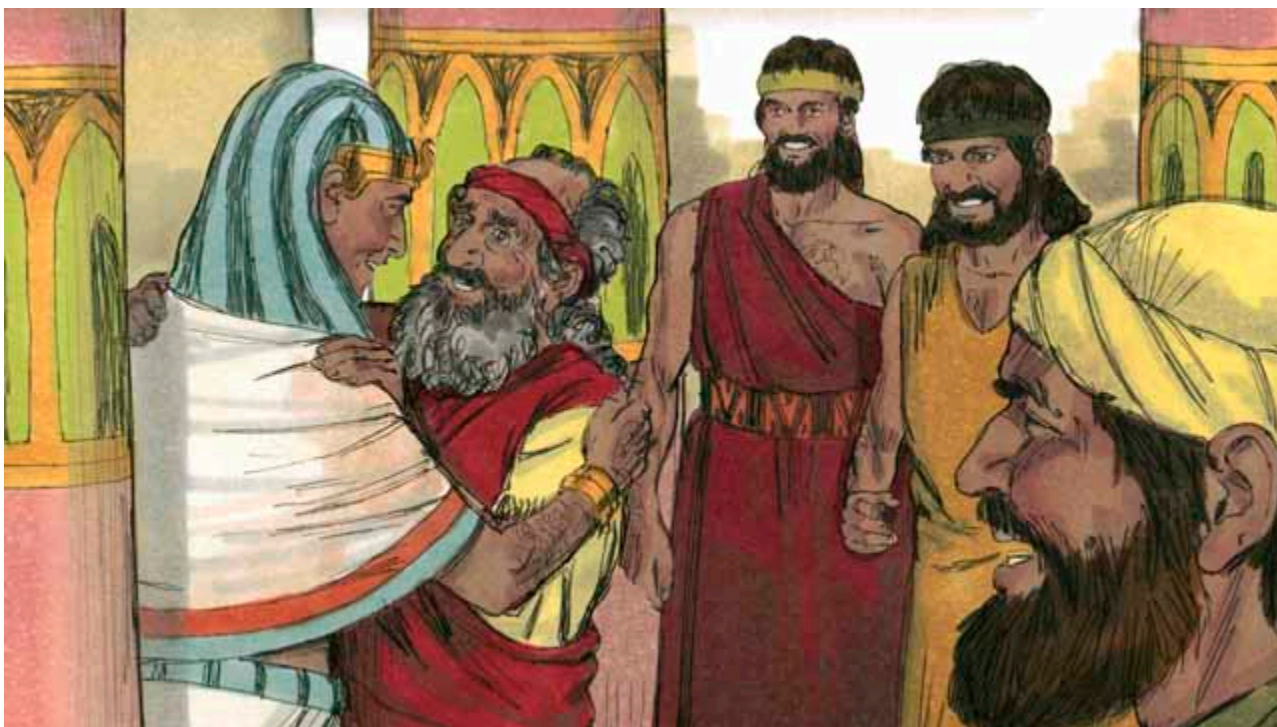
ازو خاطر یعقوب بچای کلان خو ره بلده غاله خریدو ده مصر ری گد. برارون شی غیتیکه بلده خریدون غاله ده پیش یوسف ایسته شدن، یوسف ره نشناختن ولی یوسف اونا ره شناخت.



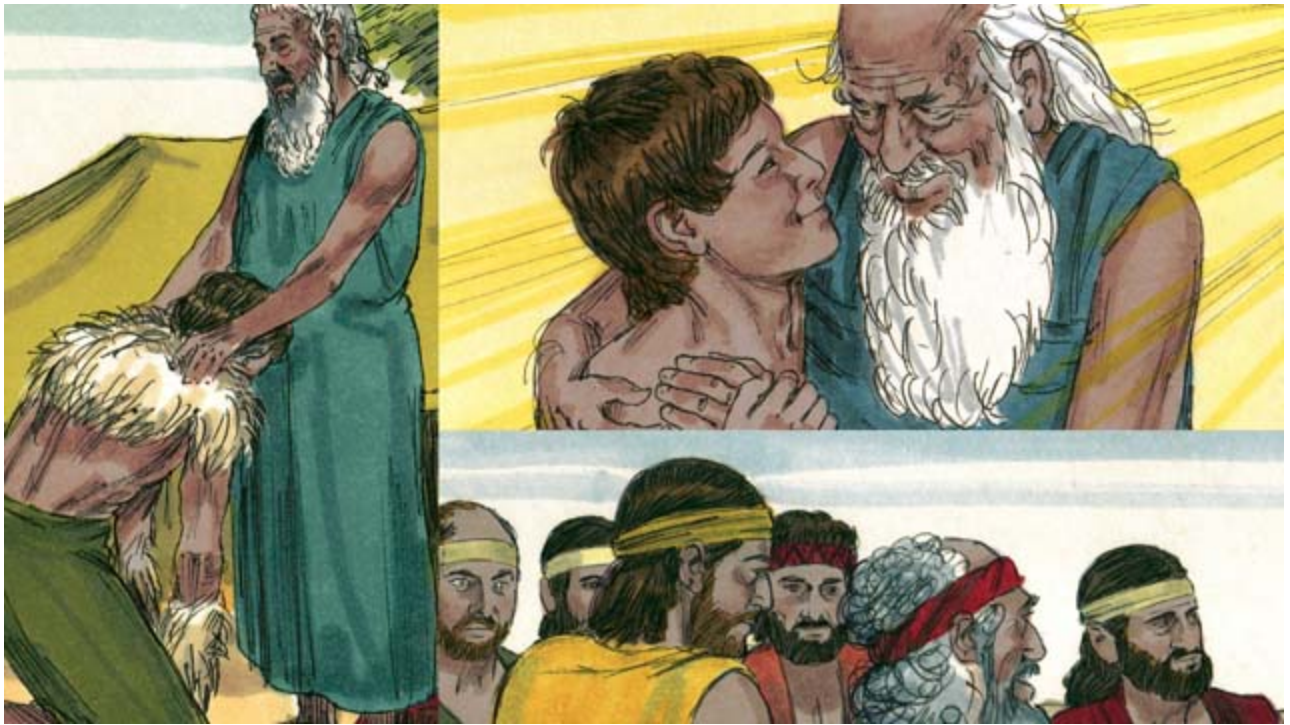
باد آزیکه یوسف برارون خو ره امتحان کد که فرق کدن یا نه، ده اونا گفت: «ما برار شوم یوسف استوم! ترس نخريد. شمو کار بدی کديد غیتیکه ما ره ده عنوان یگ برده سودا کديد ولی خدا از کار بد ده رای خیر استفاده کد! بین ده مصر زندگی کید. ما میتنوم که خرج شمو و آل اولاد شوم ره تیار کنوم.»



غیتیکه برارون یوسف پس ده خانه رافتن، گد آته خو یعقوب گفت که یوسف تَبالی زنده یه، او کلو خوشال شد.



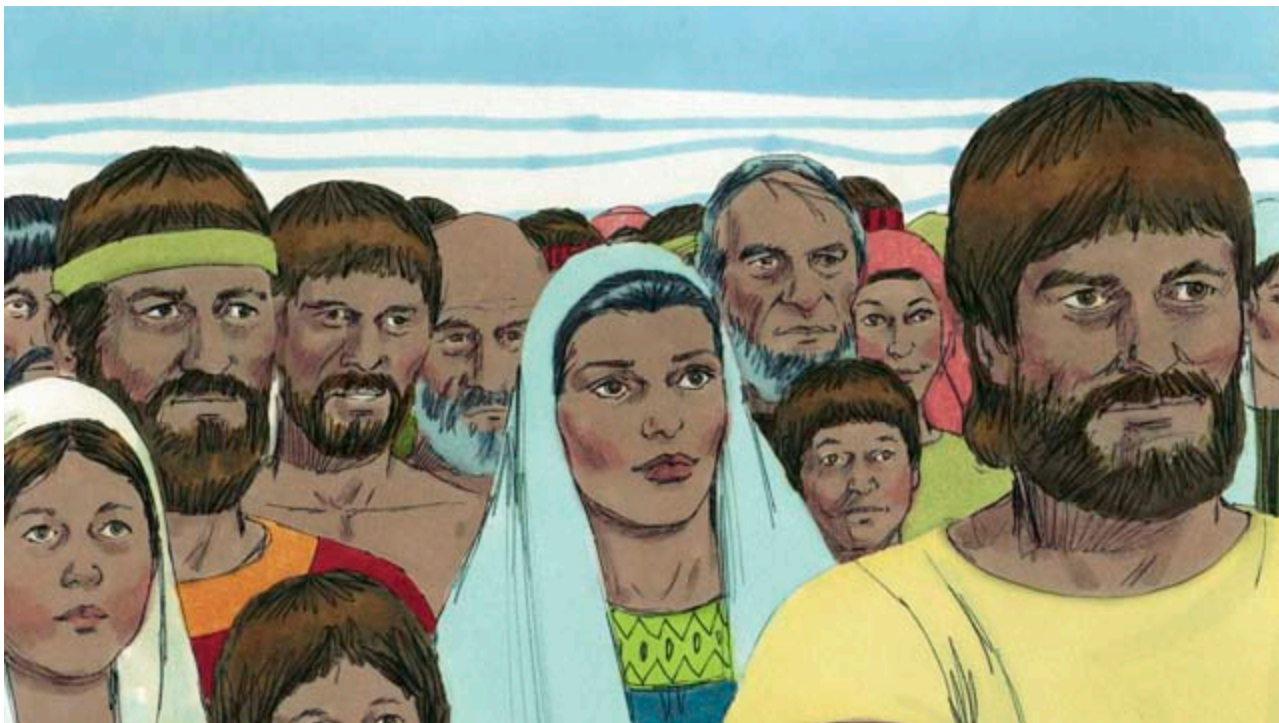
گرچن که یعقوب یگ مرتیکه پیر بود، او گد تمام آل اولاد خو ده مصر رافتن و تمام شی ده اونجی زندگی موکدن. پیش ازیکه یعقوب فوت کنه، تمام بچای خو ره برکت دد.



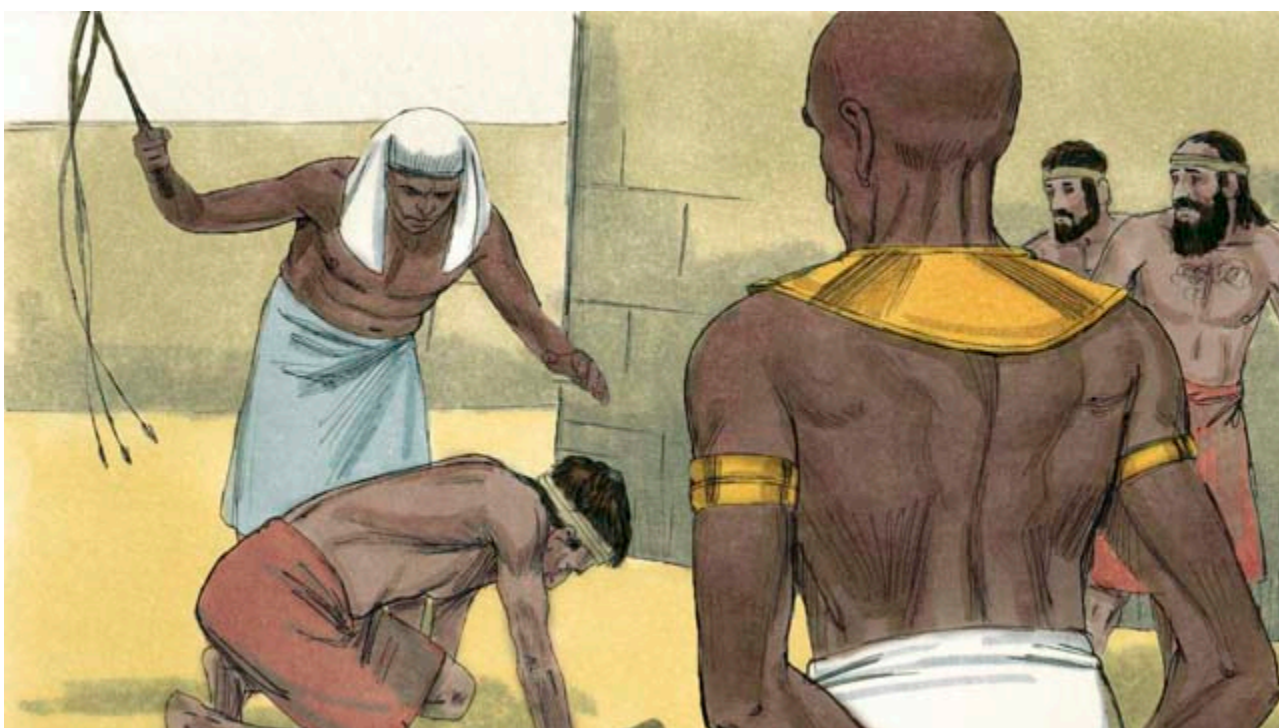
واده و پیمان رَه که خدا دَه ابراهیم دَدَد، دَه اسحق و باد ازو دَه یعقوب، ۱۲ بچه شی و آل اولاد شی رسید. نَبیره ۱۲ بچه، ۱۲ قبیله اسرائیل شدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۳۷ تا ۵۰

۹- خدا موسیٰ رَه کُوی مُونَه



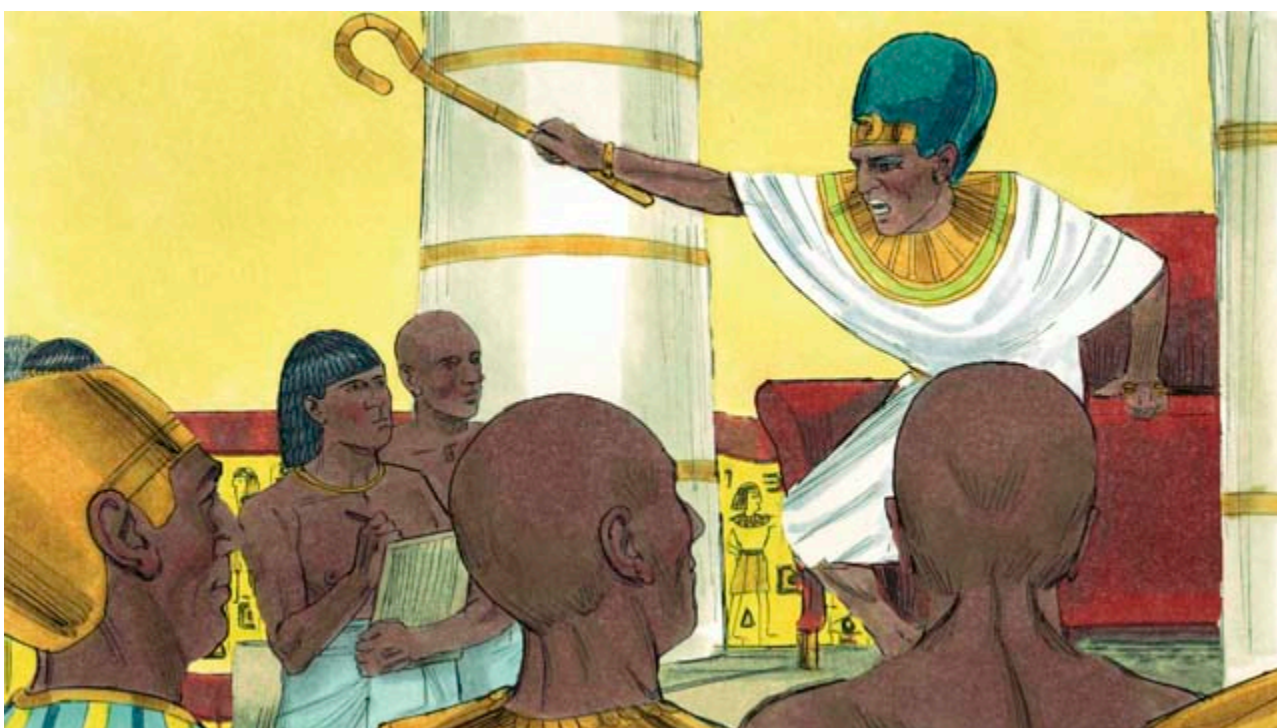
باد از مرگ یوسف، تمام خنواری- او ده مصر مَنَدَن. اونا و نَبیرای شی سالای زیاد ده مصر زندگی کَدَن و خُونده اولادای زیاد شَدَن.
اونا ره اسرانیلیا مَوگفتَن



باد از صدا سال، تعداد اسرانیلیا گَلو زیاد شَدَه-دَن. مصریا دیگه قدردان کمکای زیادی که یوسف ده اونا کَدَد، نَبوَدَن. مصریا از اسرانیلیا ترس مَوخورَدَن از خاطریکه اونا ده اُونجی گَلو زیاد بوَدَن. اَزوختی فرعون که ده او غَیتا یله مصر اُکومت مَوگَد، اسرانیلیا ره غلام مصریا جُور گَد.



مصریاء، اسرائیلیا رَه مجبور کَنن تا آباتی زیاد و اَیَنَم تمام شارا رَه جُور کَنن. کارای سخت، زندگی رَه بلده از وا زار کَنَد ولی خدا اونا رَه بَرگت دَد و اونا اَیَنَم اولادای زیاد دَشَتَن.



فرعون دید که اسرائیلیا گلو اولاد دَه دنیا مَیَرَن، آزی خاطر قوم خو رَه توش گد تا بیخی نِلغای بچه اونا رَه دَه مینه دریای نیل بَنَدَزَنَن تا بُمَرَن.



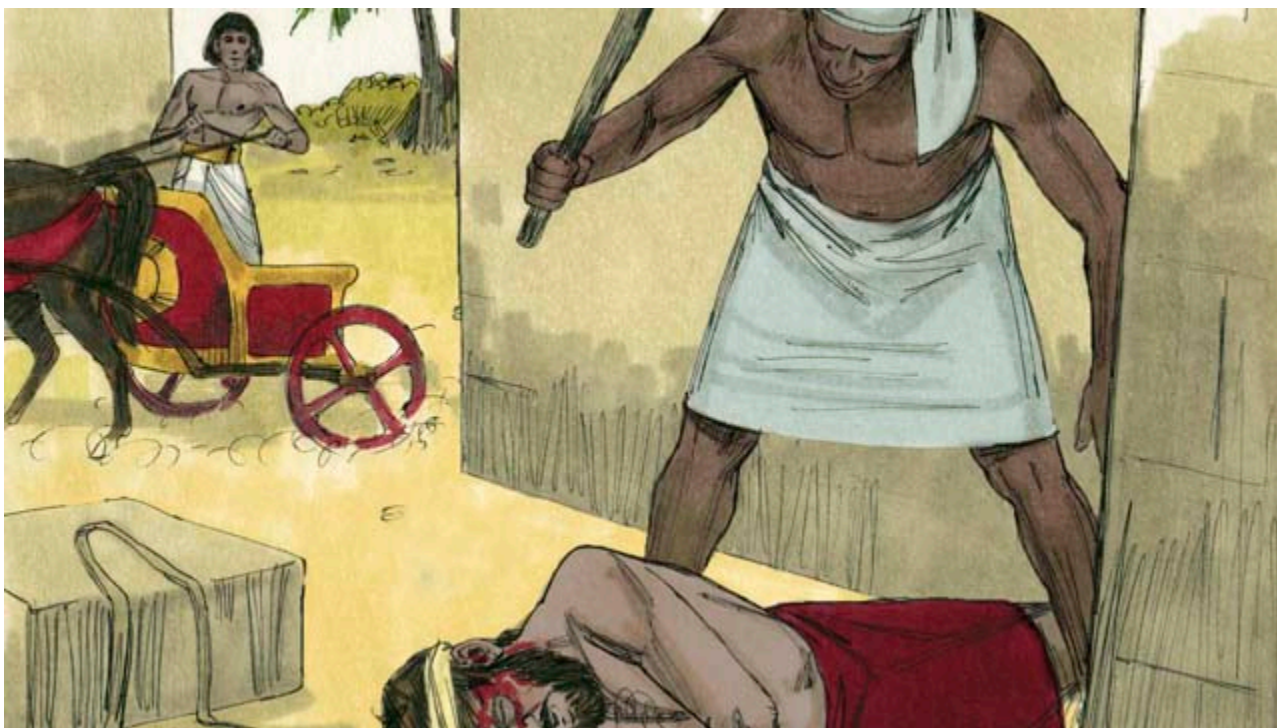
یگ خاتون اسرائیلی یگ نلغہ بچہ دہ دنیا اُورد. او تا وادہ کہ میتینست نلغہ رَہ تاشہ گد.



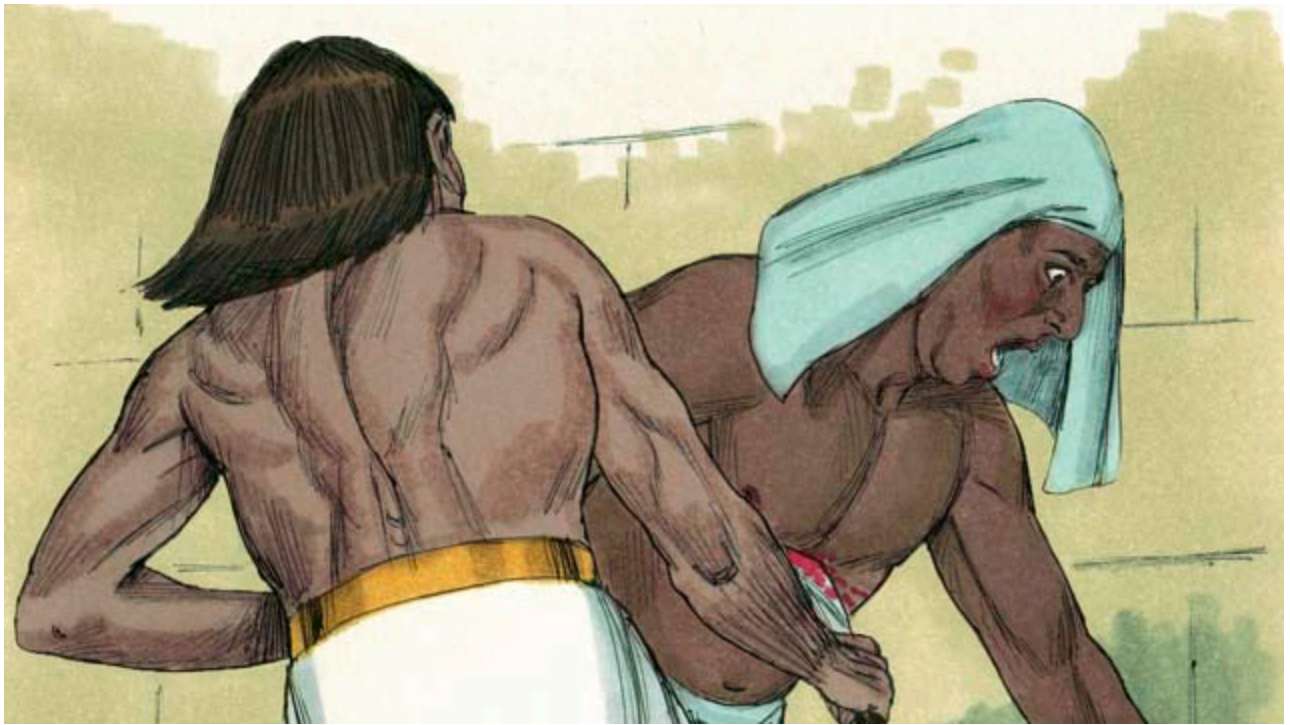
وختیکہ آپہ بچہ دیگہ او رَہ تاشہ نمیتینست، نلغہ رَہ دہ یگ سبد آوباز دہ بین نیزارای لب دریای نیل اِشت تا او رَہ از گُشتہ شدو نجات بیدیه. خوار کلان -شی از دور ثوغ موگد کہ بینگرَنہ بلہ اَزو چیز بلا وادی موشہ.



دختر فرعون سبب رَه اُوش گد و مینه شی رَه ثوغ گد. وختیکه نلغَه رَه دید، او رَه ده عنوان بچه خو قبول گد. او یگ خاتون اسرائیلی رَه کرا گد تا نلغَه رَه شیر بیدیه ولی تموفامید که او زن، آبه آموز نلغَه یه. واده که نلغَه از سینه بُور شد، آبه -شی او رَه ده دختر فرعون پس دد و او رَه "موسی" نام گد.



یگ روز، وختیکه موسی کلان شدد، یگ مصری رَه اُوش گد که یگ غلام اسرائیلی رَه میزنه. موسی پرنلده گد که پرار اسرائیلی خو رَه نجات بیدیه.



موسی گمان موگد که کس اوش نخاد گد؛ او مصری رَه گشت و تای خاک گد ولی یگ نفر دید که موسی چیز کار گد.



فرعون خیر شد که موسی چیز کار کده. او کوشش گد که موسی رَه بُکُشَنه ولی موسی از مصر سُن دَشت تُوَتَا کد و عسکرای فرعون او رَه اُونجی پیدا نَنیَسَن.



موسی ده یگ صارای که دور از مصر بود چپو شست. ده امونجی او گد یگ زن آروسی گد و خونده دو اولاد شد.



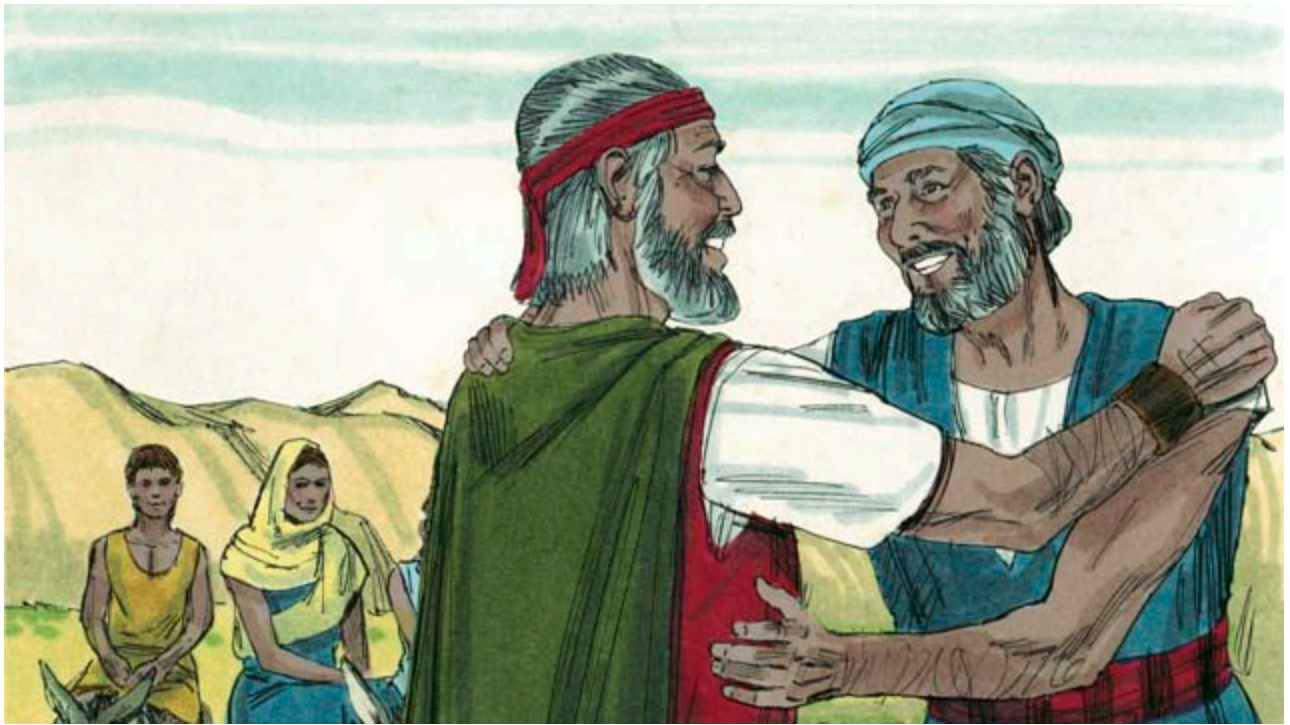
موسی چپونی رامای گوسپندون خسر خو ره موگد. یگ روز او، یگ بوئه ره اوش گد که ده آتش موسوخت ولی از بین نمورافت. او نزدیگ بوئه رافت که ثوغ کنه. وختیکه او خیلی نزدیگ بود، خدا کد شی گپ زد و گفت: «موسی! گلوشای خو لود گو، که تو ده جای مقدس ایسته پی.»



اَز وختی خدا گفـت: «ما جفا و زامـتِ مردم خو رَه دِیدُم. ما تو رَه دَه پیش فرعون رَیِ مُونوم تا اسرائیلیا رَه از غلامی دَه مصر بُر گئی. ما زمین کنعان رَه دَه اونا خاد دَدُم، زمین رَه که ما دَه ابراهیم، اسحاق و یعقوب واده دِیده دُم.»



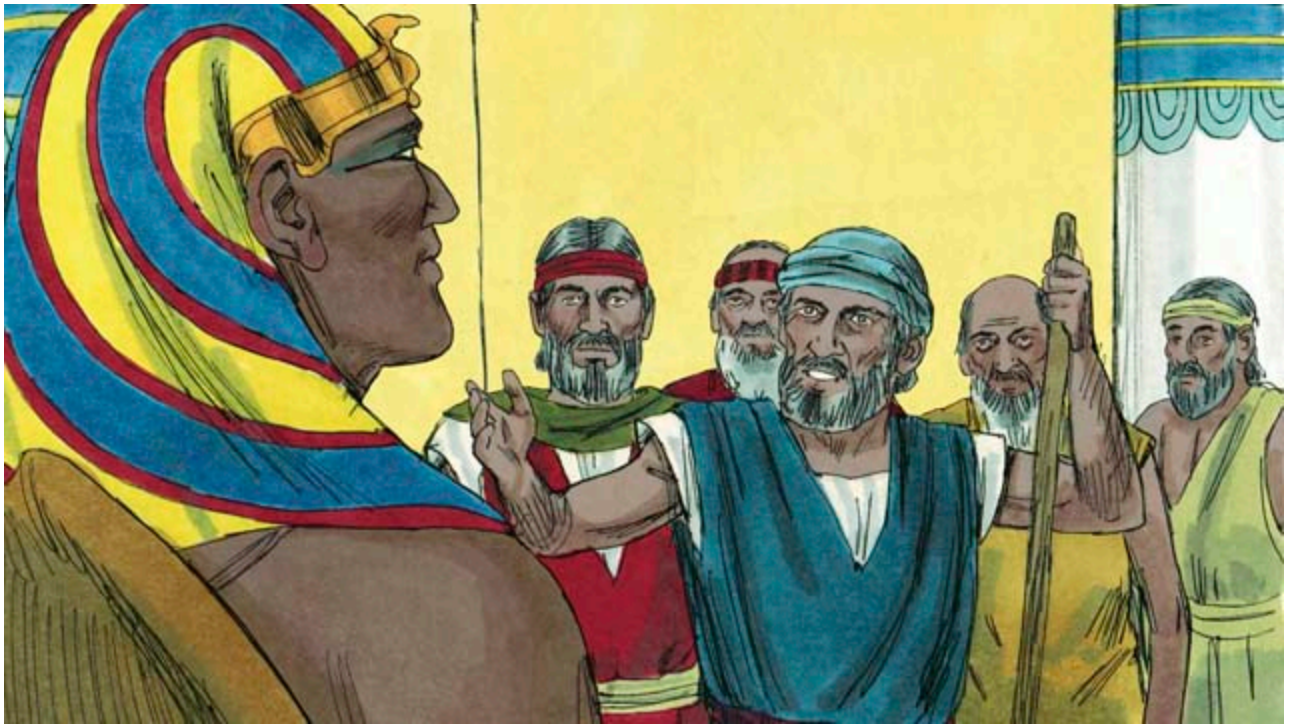
موسی سوال گد: «اگه مردم از مَه پـرسان کَنه که ما رَه کی رَیِ کِیده، دَه اونا چیز بُوگُم؟» خدا گفـت: «"هستم آنکه هستم". دَه اونا بُوگی که، «من را "هستم" رَیِ کِیده. ایره آم بُوگی که من یَهوَه، خدای اجداد شوم ابراهیم، اسحاق و یعقوب استوم. نام مَه تا ابدالآباد آمی یَه.»



موسی ترس خوردد و دل‌شی نمشد که پیش فرعون بُورَه، آزی- خاطر که فکر موگد خوب ثورَه گفته نمتنه، آزوختی خدا برار موسی، هارون ره رپی گد تا او ره گمگ گنه.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتابِ خروج، فصل ۱ تا ۴

۱۰- دا بَلا



خدا موسی و هارون ره اخطار دد که فرعون سنگدل خاد بود. وختیکه اونا ده پیش فرعون رفتن، گفتن: «خدای اسرائیل ای رقم مَوَگه: قوم مَره بیلو که بُورن!» ولی فرعون ده ثورای اونا گوش ندد. او ده جای آزیکه اسرائیلیا ره آزاد کنه، اونا ره مجبور گد تا سختتر کار کنن!



فرعون مردم ره نَمِیشت که بُورن، آزی خاطر خدا دا بلای بد ره بَلِه مصریا ری گد. خدا گد آزی بلاها، ده فرعون نشو دد که او، از فرعون و تمام خدایون مصر کده زورثو تَره.



خدا آو دریای نیل ره ده خون بدل گد. ولی فرعون آنوز آم اسرائیلیا ره نَیشت که بُورن.



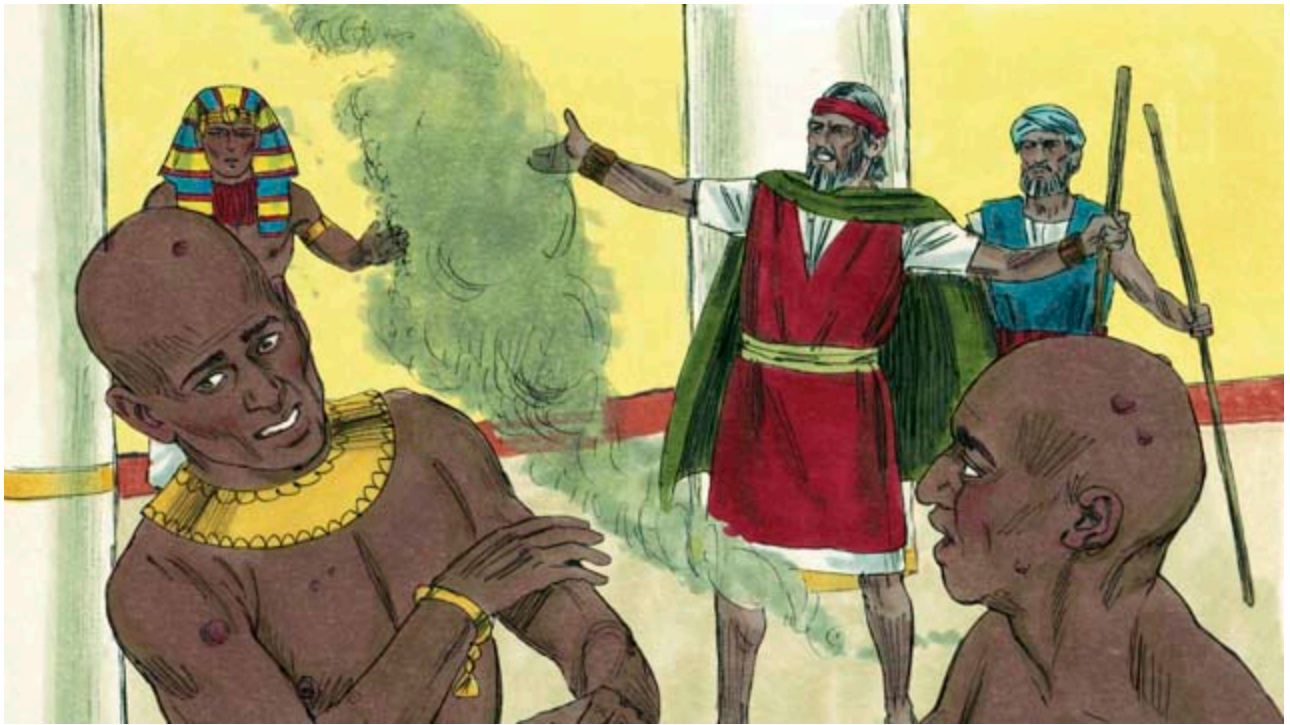
خدا قُوقرییا ره ده تمام مصر ری گد. فرعون پیش موسی زاری گد تا قُوقرییا ره از بین بُیرَه. مگم باد ازیکه تمام قُوقرییا مُردن، فرعون پی‌رحم شد و اجازه ندد تا اسرائیلیا مصر ره ترک کنن.



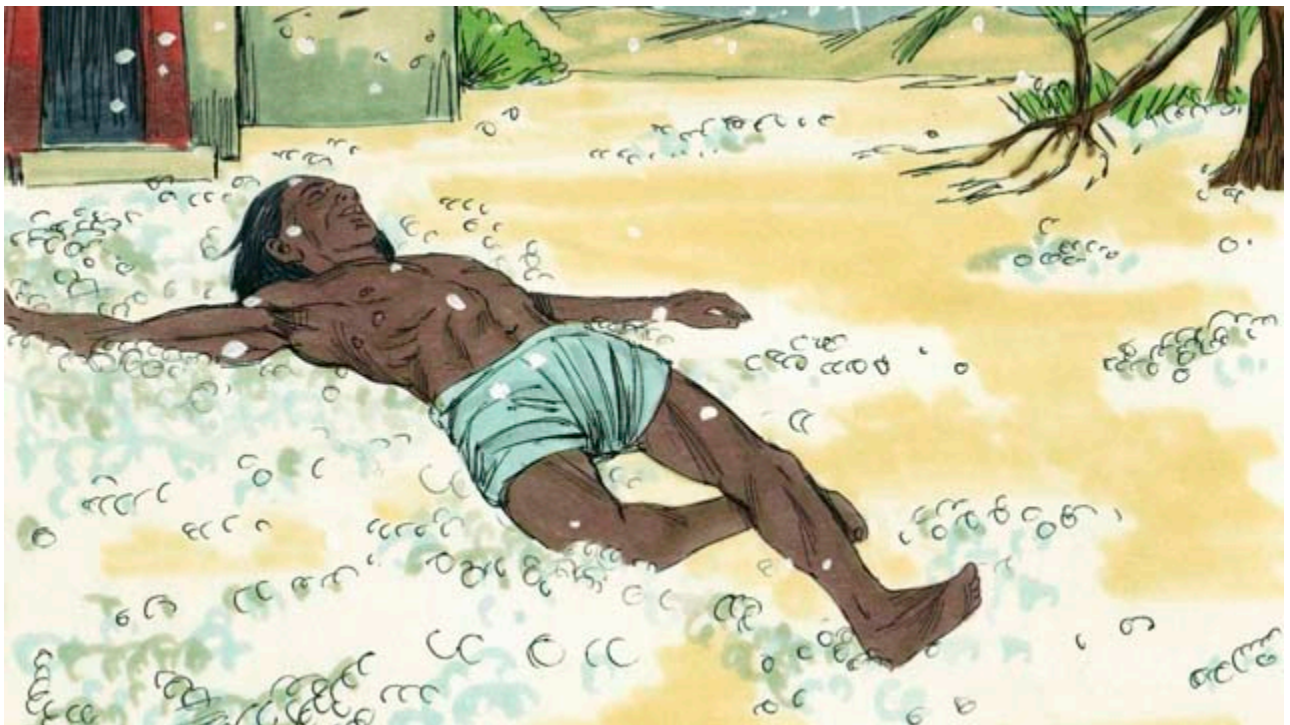
اَزُو خاطر خدا بلای پِشَا رَه رِی گَد. باد اَزُو بلای مگسا رَه رِی گَد. فرعون، موسی و هارون رَه طَلَب گَد و اونا رَه گُفت که اگه بلا رَه ایسته کین، اسرائیلیا میتنه که مصر رَه تَرک کَن. وَختی موسی دعا گَد، خدا تمام مگسا رَه از مصر گُم گَد! مگم فرعون بی رحمتر شد و اجازه نَدَد مردم اسرائیل آزاد شوئن.



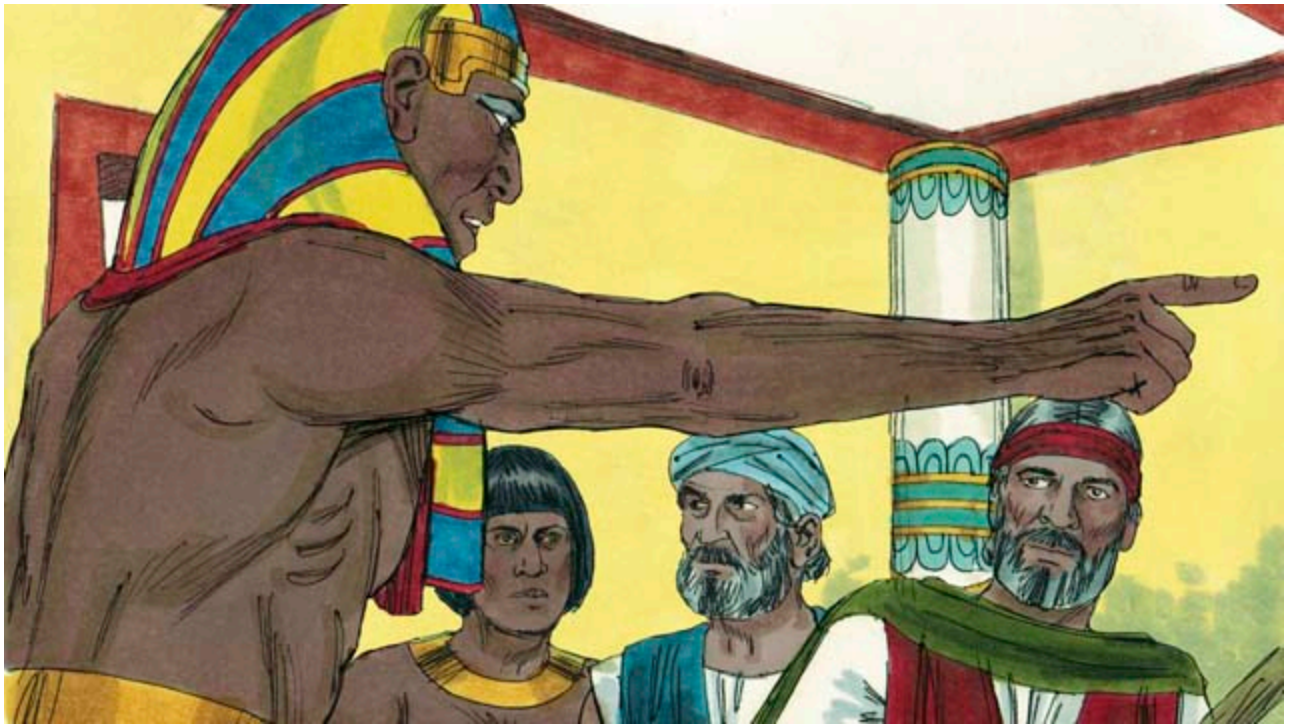
باد اَزُو، خدا تمام ایوانای اهلی رَه که دَه مردم مصر تالِق دَشَن گرفتار مرض گَد و مُردَن. مگم فرعون بی رَحَم شُدَد و اجازه نَدَد که اسرائیلیا بُورَن.



باد اَرُو خدا موسی رَه گفت که دَه پیش روی فرعون خَگِشتر رَه دَه هوا باد گُو. وَختی او ای کار رَه گد، رَخمای پُر درد پُستی دَه مصریا مألوم شد، مگم اسرائیلیا گِرِفَتار آزی زخما نشدن. خدا دل فرعون رَه سخت گد و فرعون اجازه نَدَد تا اسرائیلیا آزاد شوئن.



باد اَرُو، خدا بَلای زاله رَه رَبی گد که زیادتَر غالای مصریا رَه از بین بُرد و آرکس رَه که بُرو رافت کُشت. فرعون، موسی و هارون رَه طَلَب گد و اونا رَه گفت: «ما گناه کَدُم، شُمُو مِنتین بُورین.» اَرُوختی موسی دُعا گد و باریدُون زاله از آسَمُو ایستَه شد.



مگم فرعون بستم گناه گد و سنگدل شد. او اجازه نداد که اسرائیلیا آزاد شتن.



اُزو باد خدا، گلهی از ملخا ره بله مصر ری گد. ای ملخا تمام غلای ره که زاله پیرو نکدد، خُوردن.



باد اُزو، خدا بلای تریکی رَه رپی گد که سه روز دوام گد. اُفس گلو تریگ بود که مصریا نمتیستن از خانای خُو بُور شوئن. مگم جایی که اسرائیلیا زندگی مُگدن روشنی بود.



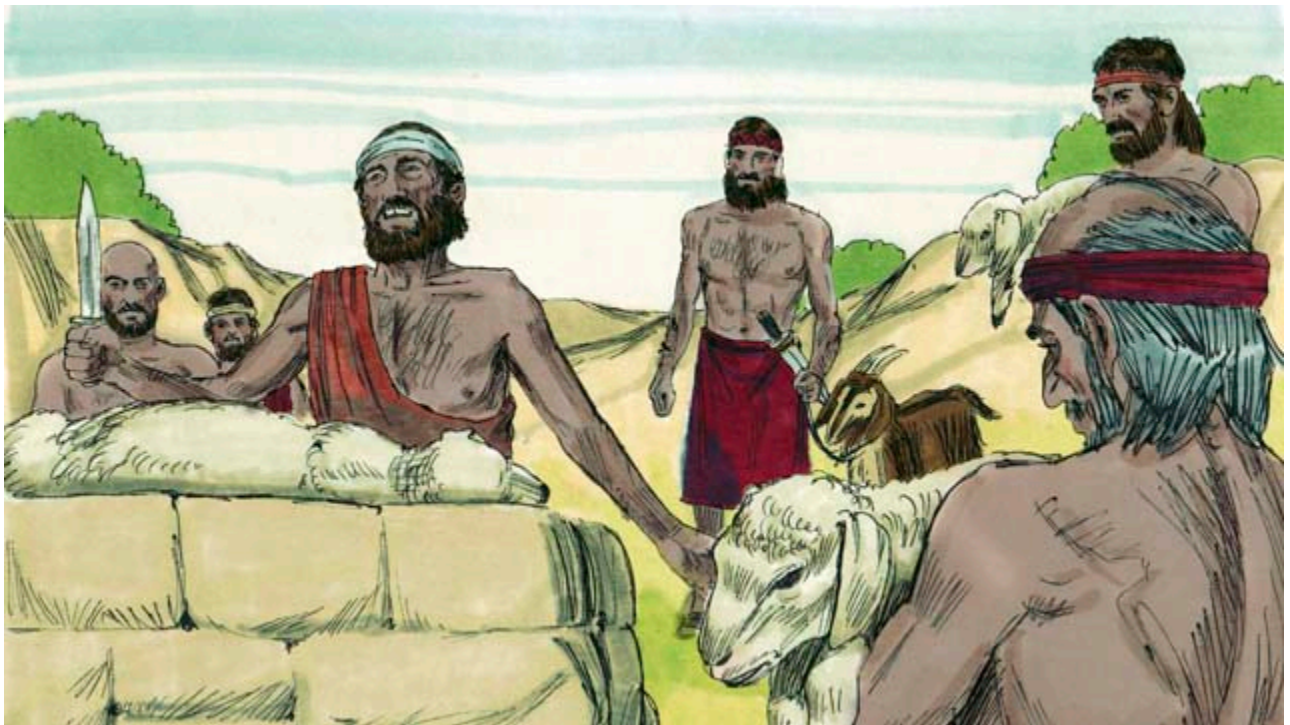
اینم باد آزی نُه بلا، فرعون باز آم اسرائیلیا رَه نمیشد که بُورن. از خاطریکه فرعون گوش نمی‌دَد، خدا تصمیم گرفت تا یگ بلای آخری رَه رپی کنه. ای نظر فرعون رَه تغییر خاد دَد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب خروج، فصل ۵ تا ۱۰

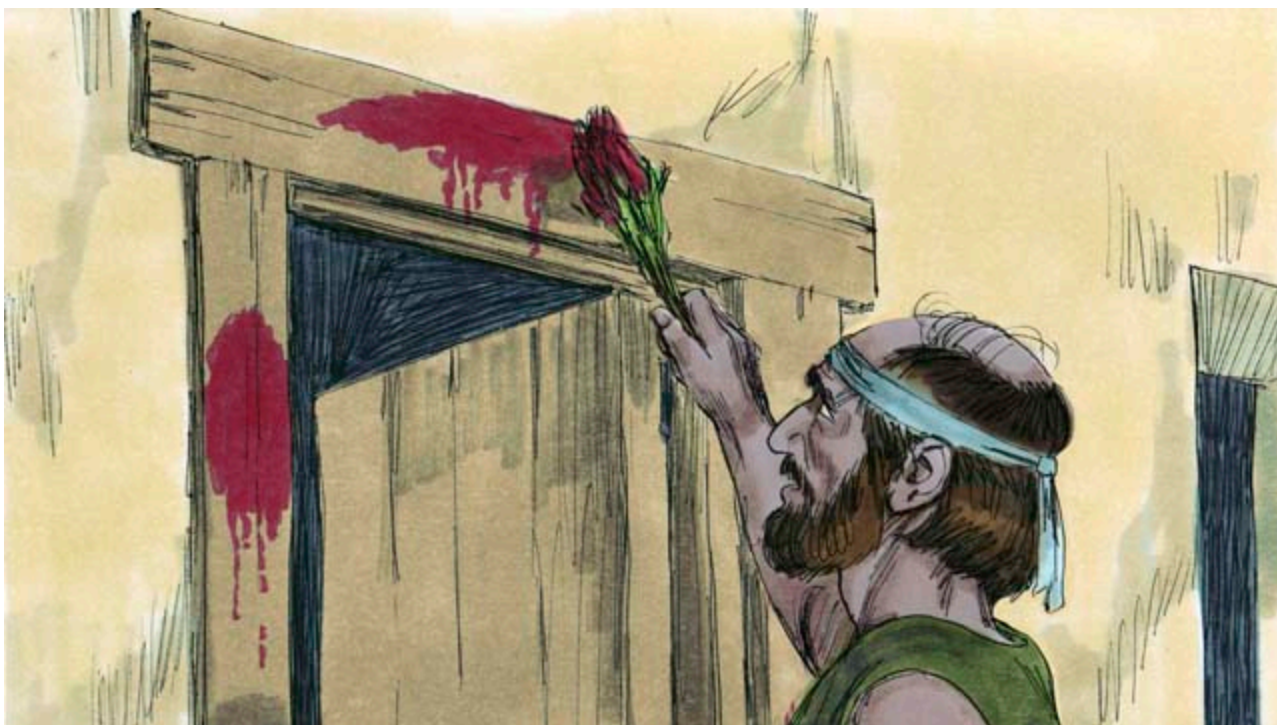
۱۱- عیدِ پَسَخ



خدا موسی و هارون ره ری گد که ده فرعون بوگن، اسرائیلیا ره بپله که بورن. اونا او ره اخطار ددن، اگه اسرائیلیا ره ایله نکنه، خدا تمام بچای اول باری و ایوانای مصر ره خاد گشت. وختیکه فرعون ای ره شنید، او آنوز قبول ندشت که ده خدا ایمان بیره و آزو اطاعت کنه.



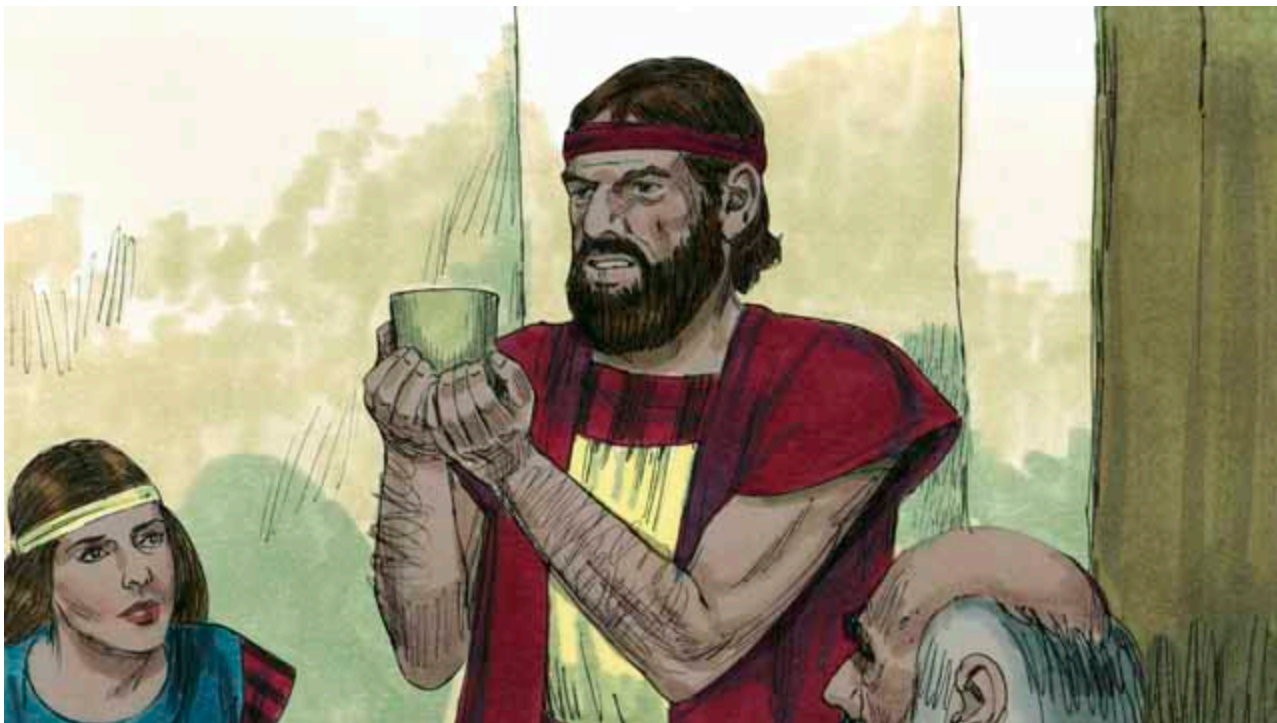
خدا ده کسایکه درشی ایمان دشت، یگ را جور گد تا بچای اول باری شی آزی بلا نجات پیدا کنن. آر فامیل باید یگ باره بی عیب ره انتخاب کده و او ره قربانی موکدن.



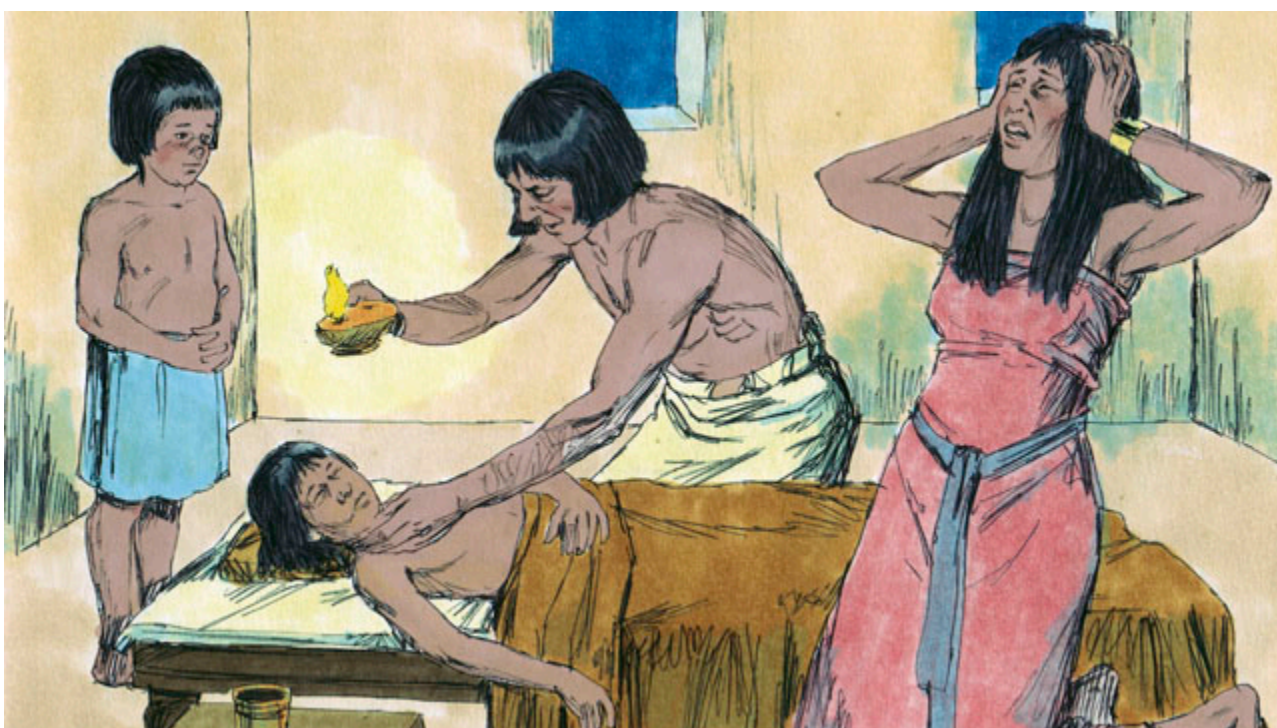
خدا ده اسرائیلیا گفٚت خون آزی باره ره، ده گرد گوشه درگه خانای خو بُملید. اونا باید گوشت ره پریو مُوگنن و باد آزو تیز قَد نان پتیر مُوخوردن. خدا بلده آروا ای ره آم گفٚت که تیار شوئن باد آزیکه نان ره خُوردن، زود مصر ره ترک کنن.



اسرائیلیا مو رقم که خدا آمر کدَد، انجام ددن. خدا ده نیمای شاو، از بله مصر تیر شد و بجای اول باری مصر یا ره گشت.



گرد گوشه درِ گه تمام خانای اسرائیلیا خون دشت، خدا از بِلَه خانای آز وا تیر شد و تمام کسایکه ده مینه اَرُو خانا بودن، ده اَمان مَنَدَن. اونا از خاطر خون بارَه نجات پیدا کَدَن.



ولی مصریای که ده خدا ایمان نَدَشَتَن یا از خدا اطاعت نَمُوکَدَن، اَرُوختی خدا از بِلَه خانای آز وا تیر نشد. خدا گل بچای اول باری مصریا رَه گشت.



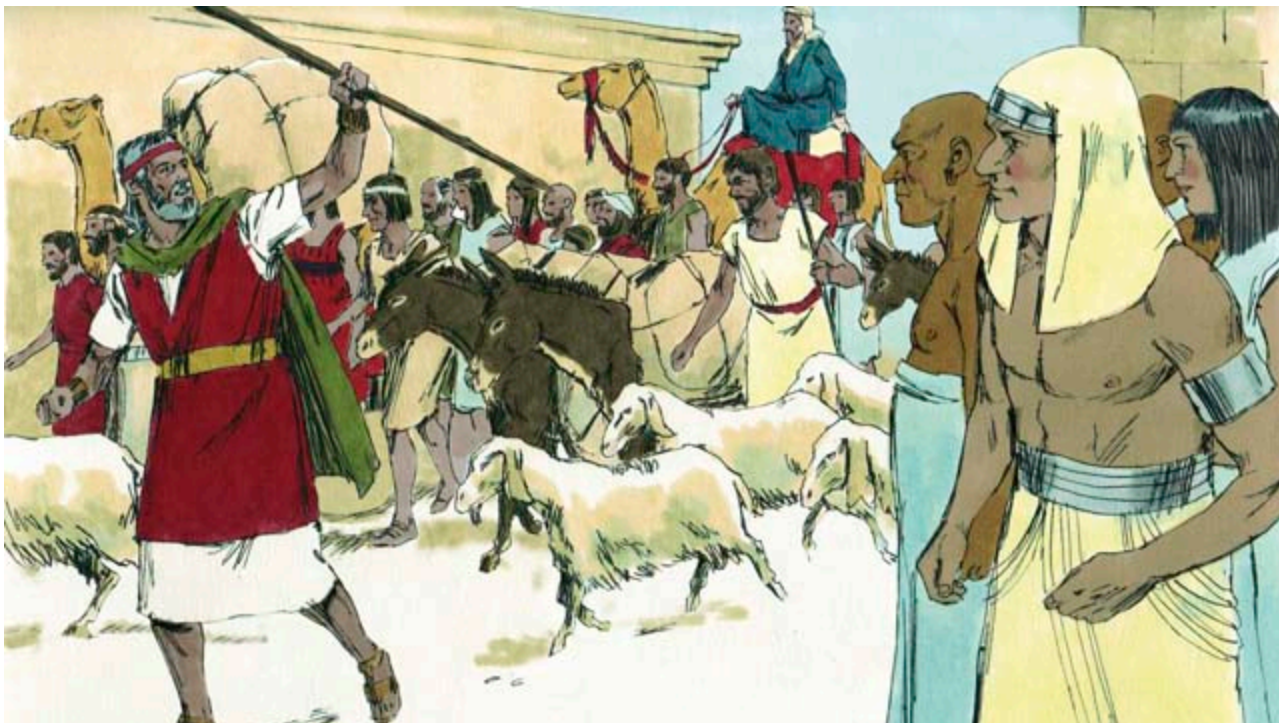
تمام بچای اول باری مصریا مُردن، از بچه اول باری فرعون گرفته تا بچه اول باری بَنَدی ای که ده زندان بود. زیاد مردم ده مصر از غصه کَلو، وُپی و زاری مُوکنن.



ده آمو شاو، فرعون موسی و هارون ره تَلِیست و گفت: «اسرائیلیا ره گرفته تیز از مصر بُورین!» مردم مصر آم اسرائیلیا ره ماگم شدن که زود مصر ره ایله کنن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب خروج، فصل ۱۱ آیه ۱ تا ۱۲ و فصل

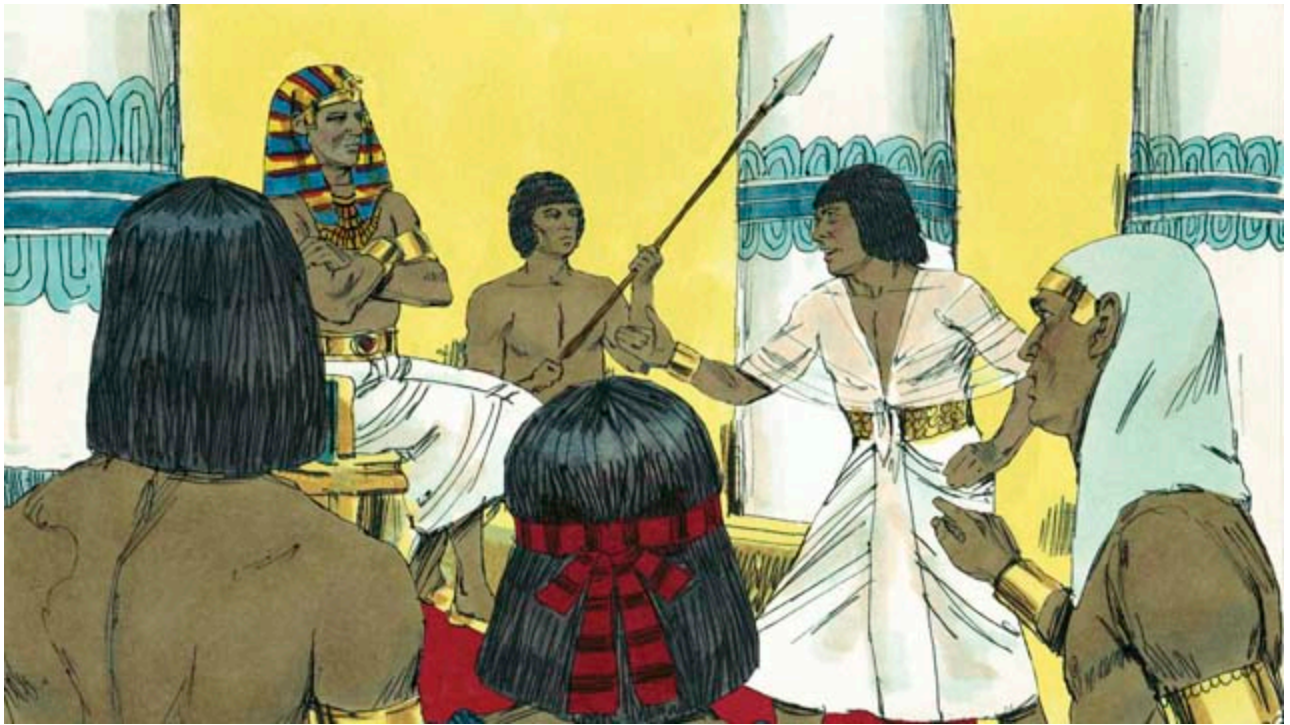
۱۲- بُور شُدُو



اسرائیلیا کلو خوشال بودن که مصر ره ترک موکدن. اونا دیگه برده نبودن و سن زمین واده شده مورافتن! اسرائیلیا آر چیزی ره که از مصریا تلبیستن، بلده از وا ددن؛ اینم طلا، عجیری و دیگه چیزای قیمتی. باضی مردم از دیگه طایفا که ده خدا باور دشتن، غیتیکه اسرائیلیا مصر ره ترک موکدن، قنجیگی از وا رافتن.



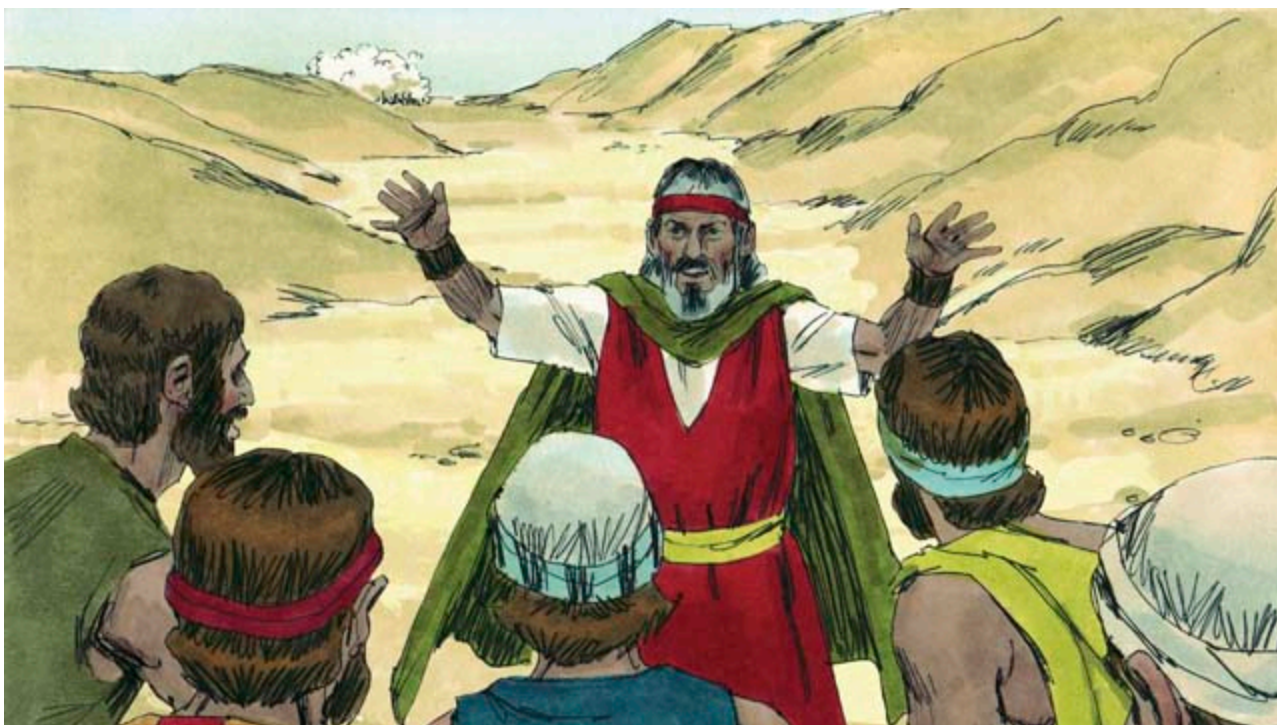
یگ ستون دراز آور ده طول روز پیشلون اونا مورافت که شاو ده ستون دراز آتش بدل موشد. خدا که ده ستون آور و ستون آتش بود، آگمی ده قنجیگی اونا بود و ده زمان مسافرت اونا ره رهنمایی موکد. بیخی از وا باید از پشت ازو مورافتن.



باد از یگ کم وخت، فرعون و مردم شی تصمیم خو ره تغییر ددن. اونا می خاستن اسرائیلیا ره بسم ده بردگی پیگرن. آمزی خاطر اسرائیلیا ره تعقیب کدن. ای خاست خدا بود که نظرای اونا بدل شونه، چون خدا می خاست گُلگی بوفامن که یهوه کلو زورتو تر از فرعون و تمام خدایون مصریا یه.



وختی اسرائیلیا دید که لشکر مصریا میه، اونا فکر کدن که بین لشکر فرعون و دریای سرخ بن مندن. اونا غدر ترسیده‌کن و چیغ میزدن: «چره مصر ره ایله کدیم؟ مو قریبه که بومریم!»



موسی ده اسرائیلیا گفٲ: «تس نخریډ! امروز خدا بلډه شوم جنگ خاډ گډ و شمو ره نجات خاډ ډډ.» باډ ازو خدا ده موسی گفٲ: «مردم ره بوگی که سن دریای سرخ بورن.»



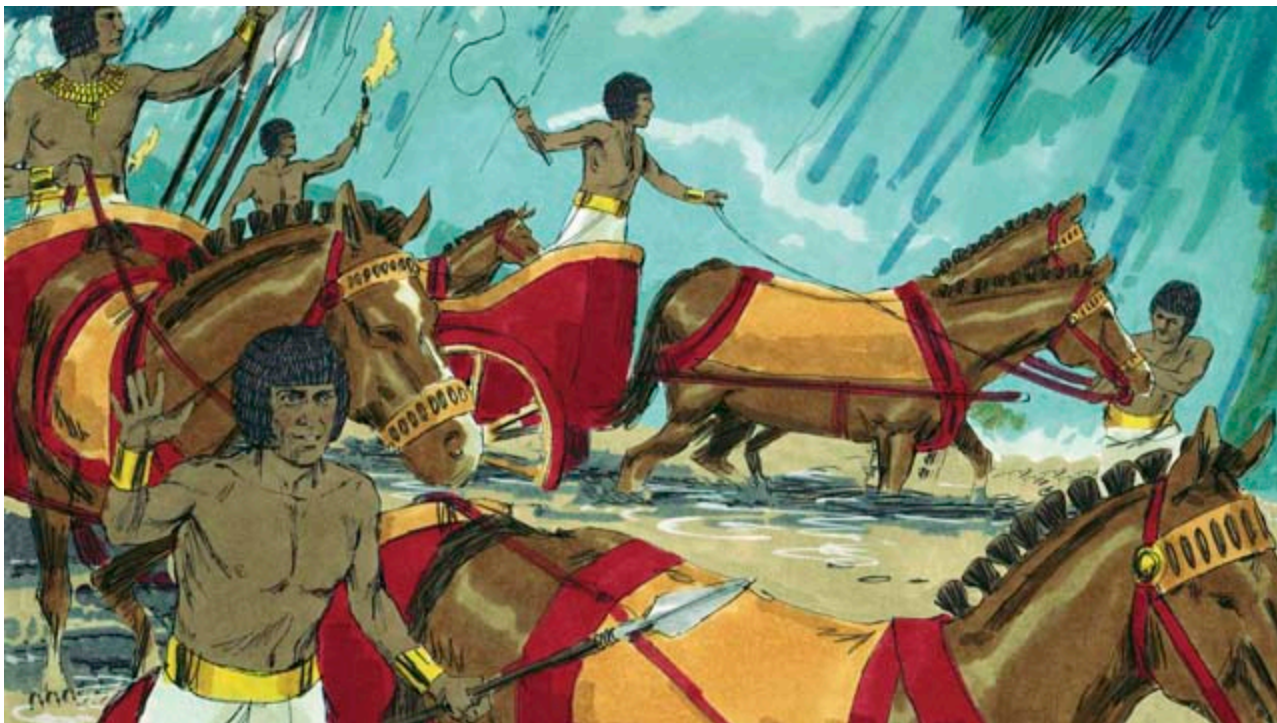
باډ آزو، ستون اور بین اسرائیلیا و مصریا آرکت کډ و شاو ده یگ لمبه آتش بدل شد که مصریا نٲٲسٲن ده تمام شاو نزدیگ اسرائیلیا شوٲن.



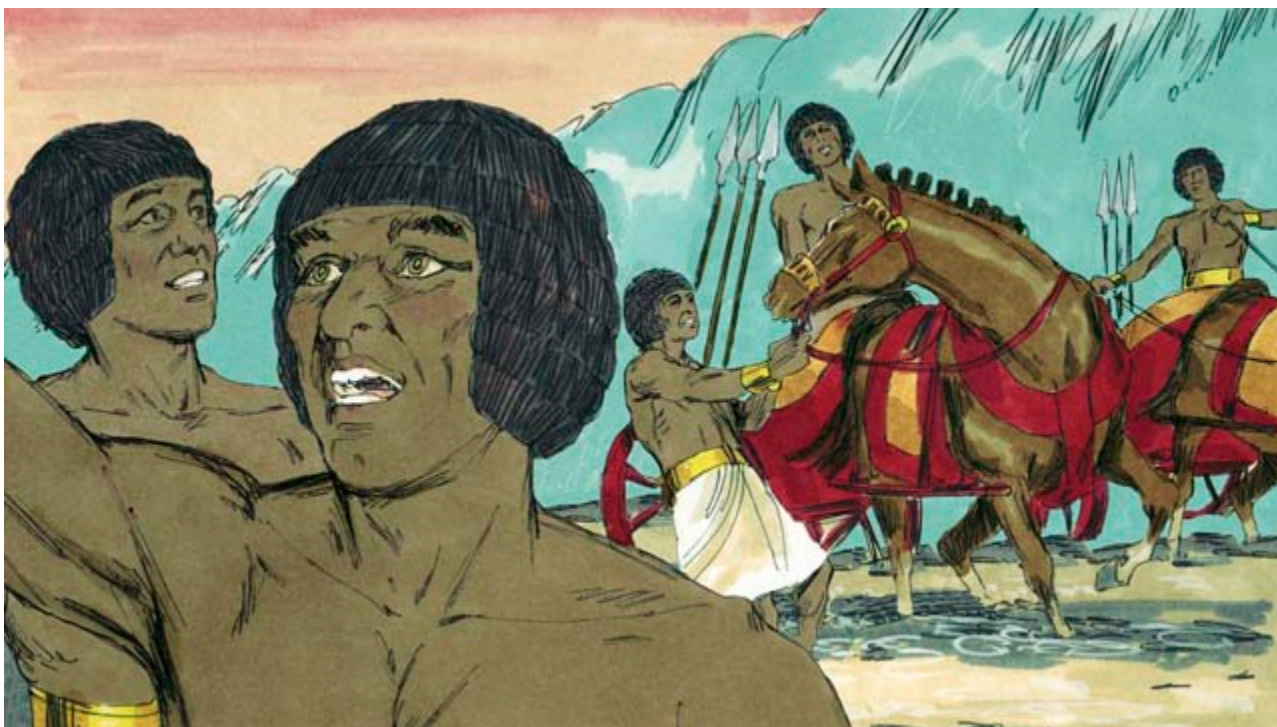
خدا ده موسی گفت که دست خو ره سن بیه دریا بال کو. باد ازو به خاست خدا؛ باد، او دریا ره ده طرف راس و چپ دو نیم گد و از مییه دریا را جور شد.



اسرائیلیا که ده اردو بغل شی او بود ده بین دریا سن خشکی، پیش مورافتن.



باد آزو مصریا دیدن که اسرائیلیا ثوتّا مونن. مصریا بازَم اونا رَه دُمبال کدن.



اُزوختی، اونا اسرائیلیا رَه از رای که دَه بین دریا بود دُمبال کدن ولی خدا مصریا رَه دَه وحشت اندخت و به خاست او، ارابای آز وا بند مندن. اونا چیغ میزدن: «ثوتّا کیدا! خدا بلده اسرائیلیا جنگ مونّه!»



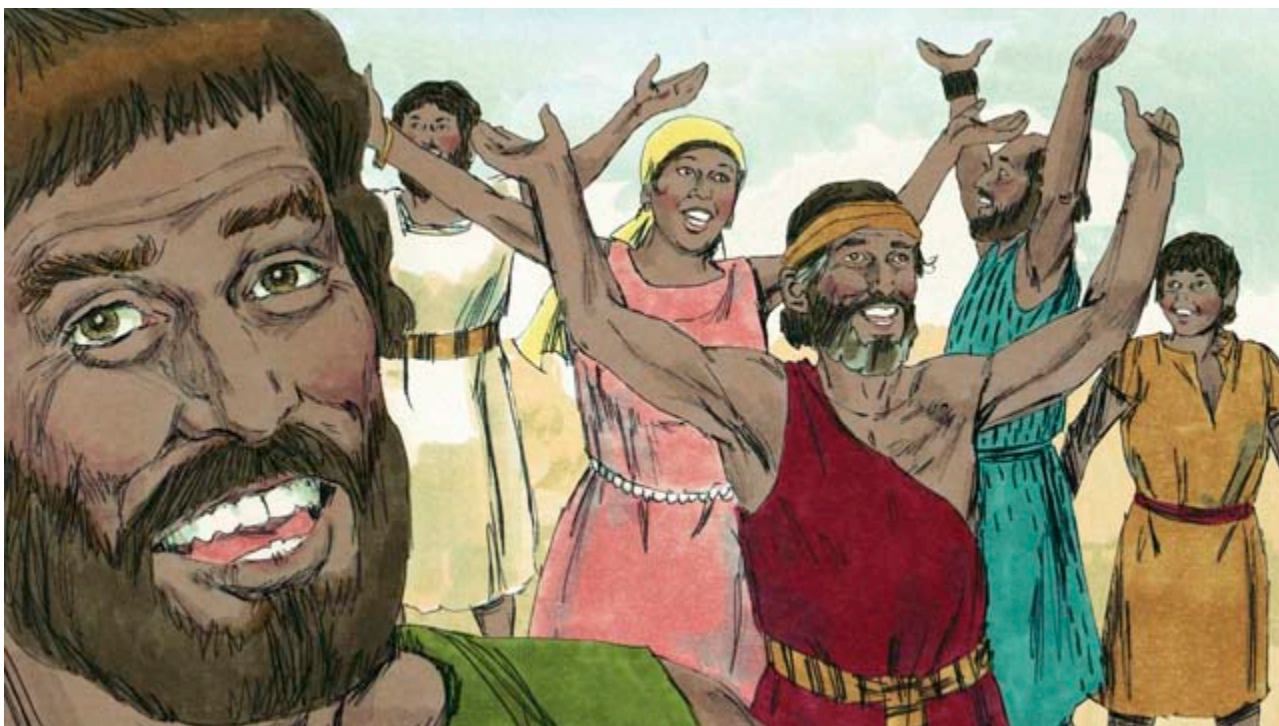
تمام اسرائیلیا ده او سُن دریا رسیدن. باد ازو خدا ده موسی گفت بازم دست خو ره طرف او بال کو. وختیکه موسی ای کار ره گد، او بیه لشکر مصریا آماد و دریا گینه خو الی شد و بیخی لشکر مصریا غرق شدن.



وختی اسرائیلیا دیدن که مصریا مُردن، اونا ده خدا اعتماد کنن و باور کنن که موسی پیغمبر خدا یه.



اسرائیلیا آم کلو خوشال بودن که خدا اونا ره از مُردو و بُردگی نجات دد. یالی اونا میتنستن که آزادانه خدا ره پرستش و از او اطاعت گنن. اسرائیلیا سرودای زیاد خواندن تا آزادی نو خو ره، جشن بیگرن و خدا ره ستایش گنن از خاطریکه او، اونا ره از لشکر مصریا نجات دد.



خدا ده اسرائیلیا امر کد که ای عید ره آر سال جشن بیگرن تا ده یاد شی بومئن که خدا چی رقم مصریا ره شکست دده و شمو ره از بُردگی آزاد کده. نام ای عید ره پسخ ایشنن. ده ای جشن اونا باید یگ باره بی عیب ره کشته، بریو کده و گد نان پتیر موخودرن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب خروج، فصل ۱۲ آیه ۲۳ ؛ فصل ۱۵ آیه

۱۳ - واده خدا گد اسرائیل



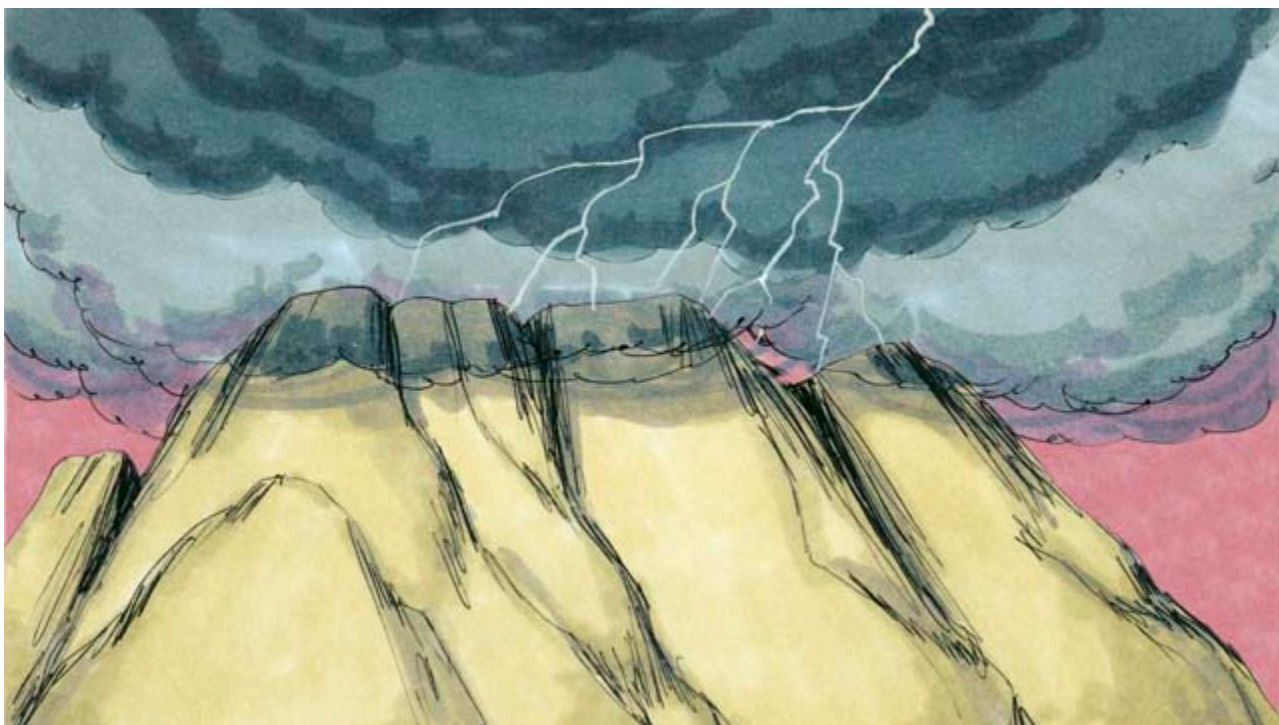
باد آریکه خدا اسرائیلیا ره از دریای سرخ هدایت گد، او اونا ره از رای بیابان سن کویی که سینا نام دشت رانمایی گد. ای آمو کوپی بود که موسی بوته سوزان ره ده اُنجی اوش کدد. مردم خیمای خو ره ده پای گو ایستلجی کتن.



خدا ده موسی و ده تمام قوم اسرائیل گفت: «شمو دایم باید از مه اطاعت گنید و ده پیمان که گد شمو بسته مُونوم وفادار بُمنید. آگه شمو ای کار ره گنین، شمو ثروت ارزشمند مه، یگ پادشایی کاهنان و یگ ملت مقدس خاد بودین.»



مردم بلده سه روز خودگون خو ره تیار کدن تا خدا ده نزدیگ از وا بایه. ازوختی خدا ده بیه کوی سینا تا شد. وختی او آماد، اونیجی غریش، آتیشک، دود و صدای پلن شپیور، بل شد. باد آزو موسی ده تنایی بیه گو رافت.



آزو باد خدا گد مردم یگ پیمان بسته گد. او گفت: «من یهوه هستم، خدای شوم. ای ما یوم که شمو ره از بردگی ده مصر نجات ددوم. ایج خدای دیگه ره پرستش نکین.»



«بُت جور نکید و اونا ره پرستش نکید؛ از خاطریکه ما یهوه، باید یگانه خدای شوم باشم. نام مه ره ده بی احترامی یاد نکید. روز شبات ره حتمن مقدس نگا کید. ده عبارت دیگه، تمام کارای خو ره ده شش روز انجام بدین، بلده آزیکه روز هفتم، روز دمراسی شوم و یاد از مه په.»



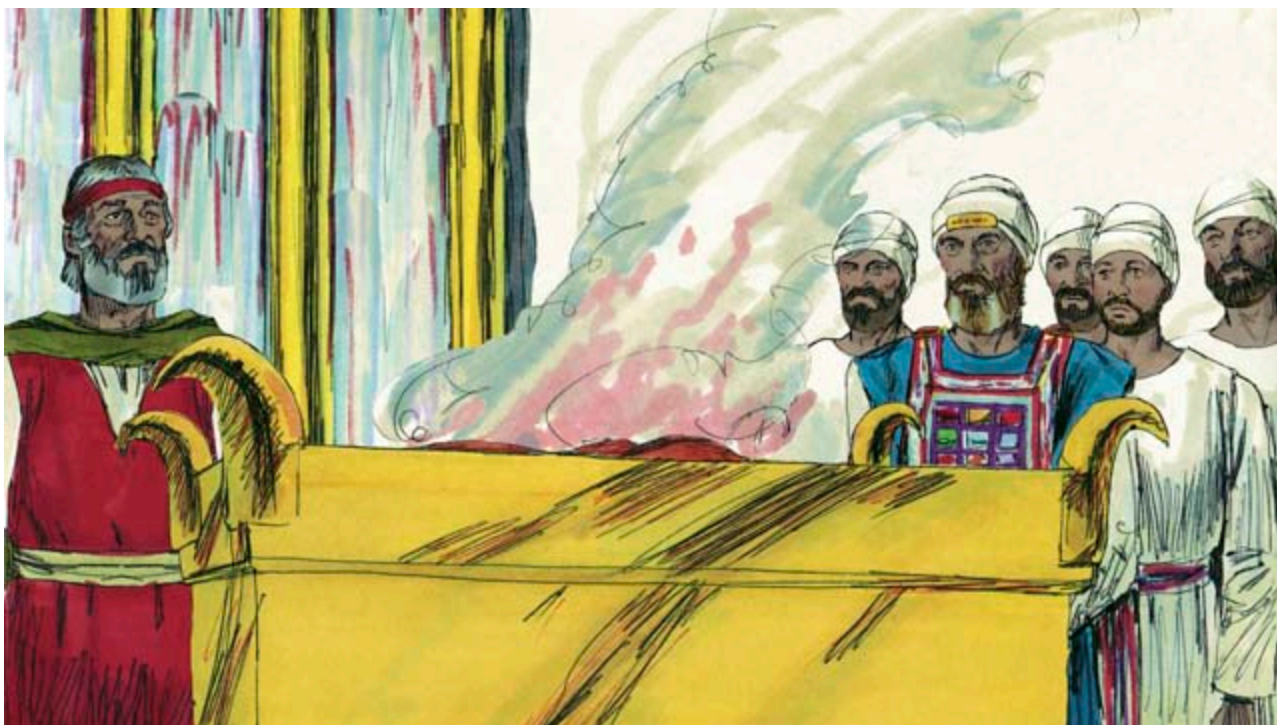
«آته و آبه خو ره احترام کید. قتل نکید. زنا نکید. دُزی نکید. دروغ نگید. بیه خاتو، خانه و یا آر چیزیکه از آمسایه شوم آسته، چیم سرخ نکید.»



مردم بیخین شی قبول کدن تا از قانونای که خدا ده اونا دده، پیروی کنن. اونا قبول کدن که تنّا مال خدا باشن و تنّا او ره پرستش کنن.



خدا ده اسرائیلیا ای ره آم گفت که یگ خیمه کلان (خیمه ملاقات) جور کنن. او دقیقن ده اونا گفت که خیمه ره چیز رقم جور کنن و چه چیزای ده مینه شی پلن. او ده اونا گفت که یگ پرده کلان جور کنن تا خیمه ره ده دو اتاق تقسیم کنه. خدا ده اتاق ده پاس پرده میماد و ده اونجی مؤمند. تنّا کاهن اعظم اجازه دشت ده اتاق که خدا بود، بُوره.



مردم باید یگ قربانی-جگه آم ده پیش خیمه ملاقات، جور گنن. آرکس که از قانون خدا اطاعت نموگد، باید یگ آیوان ره ده قربانی-جگه میورد. یگ کاهن او ره ده قربانی-جگه گشته، سوختنده و بلده خدا قربانی موکد. خدا گفت که خون آیوان، گناهی او نفر ره موپوشنه. ده ای رقم، خدا دیگه او گناه ره نمینگرته و او آدم ده نظر خدا پاک موشه. خدا پرار موسی، هارون و نبیرای هارون ره انتخاب گد تا کاهنای او باشن.



خدا ای دا فرمان ره ده روی دو لوحه سنگ نوشته کده و اونا ره ده موسی دد. خدا ده مردم قانونا و فرمانای دیگه آم دد تا پیروی کنن. خدا واده دد، اگه مردم از ای قانونا پیروی کنن اونا ره برکت خاد دد و از اونا محافظت خاد گد. ولی او گفت، اگه اونا آزو اطاعت نکنن، اونا ره جزا خاد دد.



موسی روزای زیادی بَله کوی سینا مند. او گد خدا تورَه مُگفت. ولی مردم از مَثل کدو بلیدِه پس آمدون شی مَنده شده-دن. آزوختی اونا بلیدِه هارون طلا اُوردن و از او خاستن که بلیدِه از وا یگ بُت جُور کَنه تا ده جای خدا، او ره پرستش کنن. ده ای رقم، اونا ده برابر خدا گناهی ترسناکی کنن.



هارون یگ بُت طلایی ده شکل گوسله جور گد. مردم وحشیانه ده پرستش بُت شروع کدن و بلده شی قربانی کدن! خدا سر آز وا، از خاطر گناهی شی کلو قار بود. خدا ده موسی گفت که میخایه وا ره نابود کنه. ولی موسی از خدا خاست که وا ره نکشه. خدا دُعای موسی ره گوش کد و اونا ره نابود نکد.



وختیکه موسی از گوی سینا تیلو آماد، دو دته لوحه سنگ ره آورد که خدا دا فرمان ره ده روی شی نوشته کدد. وختیکه موسی بُت ره اوش گد، او اقس قار شی بل آماد که لوحا ره میدد گد.



باد اَرُو موسی بُت رَه در دَد و او رَه خَگیشتَر جُور گَد. او خَگیشتَر رَه دَه یگ جوی اندخت و مردم رَه مجبور گَد که اَرُو او بُخرَن. خدا یگ بلا دَه بِلِه مردم نازل گَد و زیادی از وا مُردَن.



موسی دَه جایی لوحای سنگی که می‌ده کَدَد، لوحای نو بِلِده دا فرمان جُور گَد. اَرُو پاس او بازَم دَه بِلِه کُو رافت و دُعا گَد تا خدا مردم رَه بُبخشه. خدا دُعا موسی رَه گوش گَد و وا رَه بخشید. موسی گَد دا فرمان روی لوحای نَو، از کُو پس تا شُد. باد اَرُو خدا اسرائیلیا رَه از کوی سینا سن زمین واده شده هدایت گَد.

۱۴ - سرگردانی ده بیابان



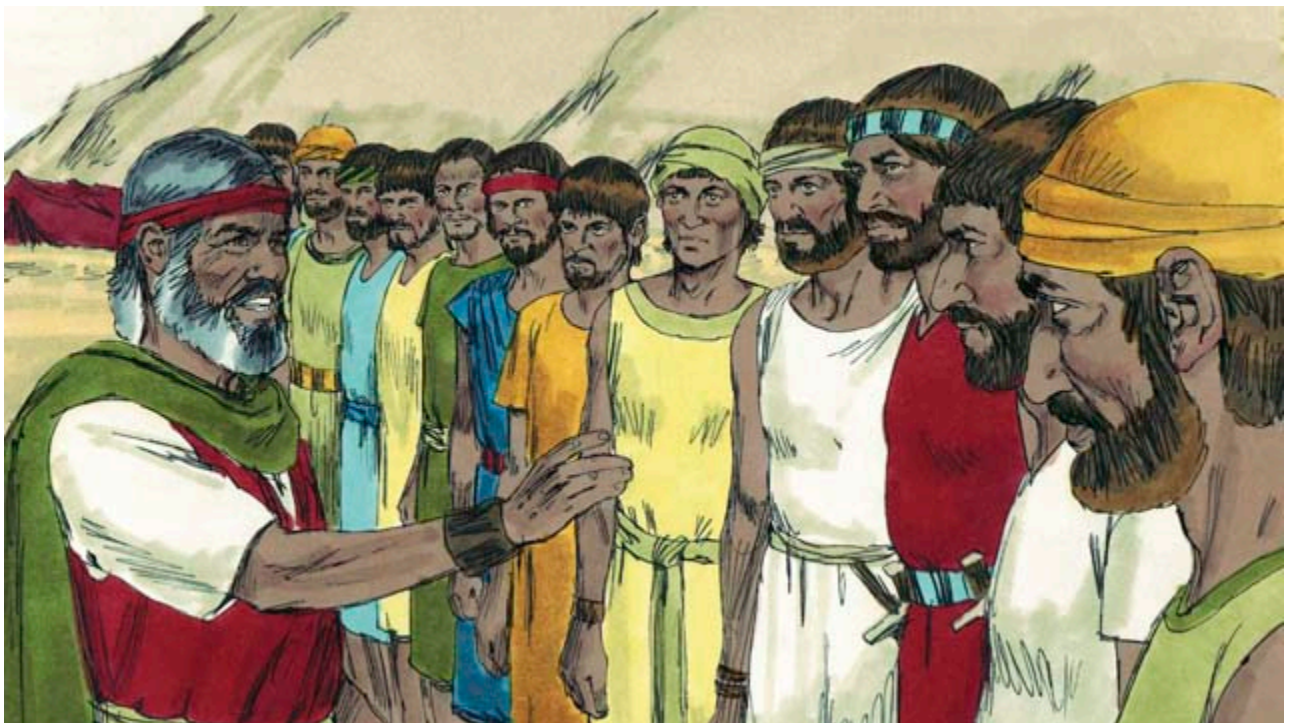
خدا بلده اسرائیلیا بیخی قانونا ره گفت و اونا باید از خاطر پیمان که گد خدا بسته کدهن، آزی قانونا اطاعت موکدن. باد آزو خدا وا ره از کوی سینا ده دیگه طرف هدایت گد. او قصد دشت که اونا ره ده زمین واده شده بیره. امی زمین ره کنعان آم موگفتن. خدا ده ستون اور پیشلون از وا مورافت و دیگرو از پاس شی مورافتن.



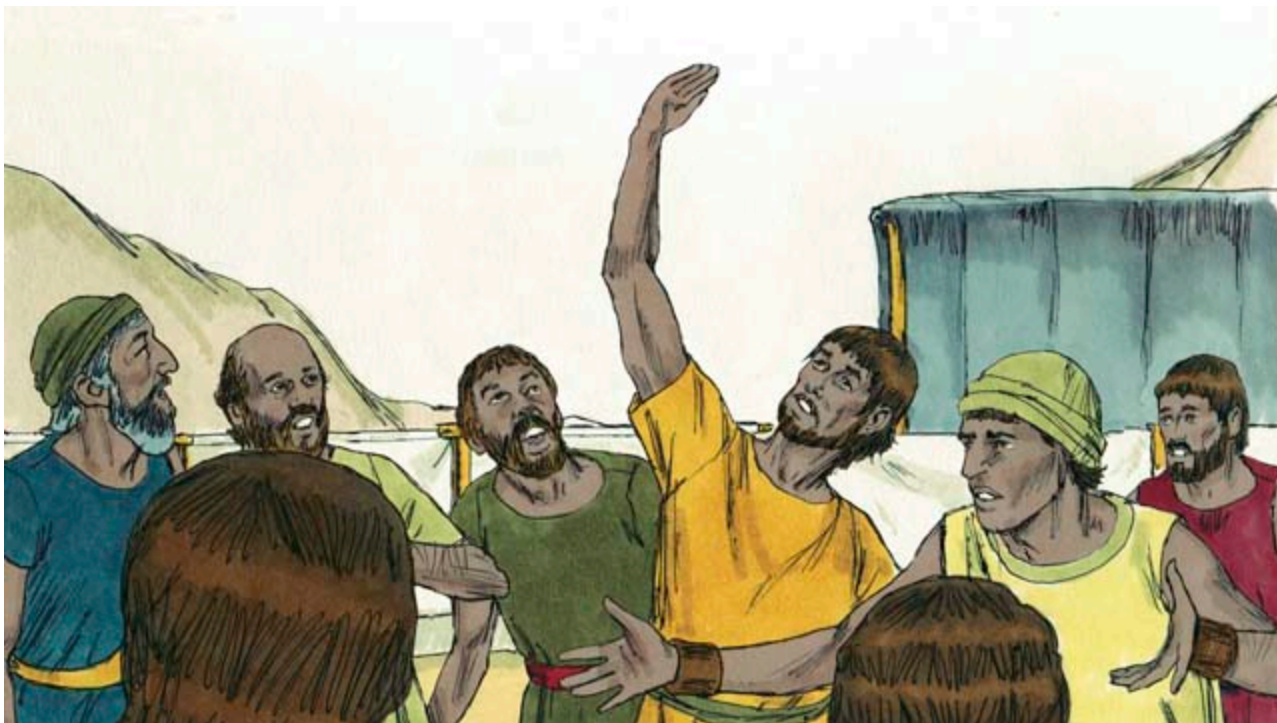
خدا ده ابراهیم، اسحاق و یعقوب واده کد که زمین واده شده ره ده نبیرای از وا خاد دد. ولی ده او وخت گزوی زیادی از مردم ده اونجی زندگی موکدن. اونا ره کنعانیو موگفتن. کنعانیو خدا ره عبادت و یا پیروی نکنن. اونا خدای دروغی ره عبادت و کلو کارای شیطانی گدن.



خدا ده اسرائیلیا گفٔ: «باد ازیکه ده زمین واده شده رافتین، شمو باید بیخین کنعانیا ره ارونجی بور گنین. گد از وا آشتی و طوی نکنین. شمو باید تمام بُتای از وا ره خراب گنین. اگه شمو از مه اطاعت نکنین، ده آخر شمو بُتای از وا ره ده جای از مه پرستش خاد کدین.



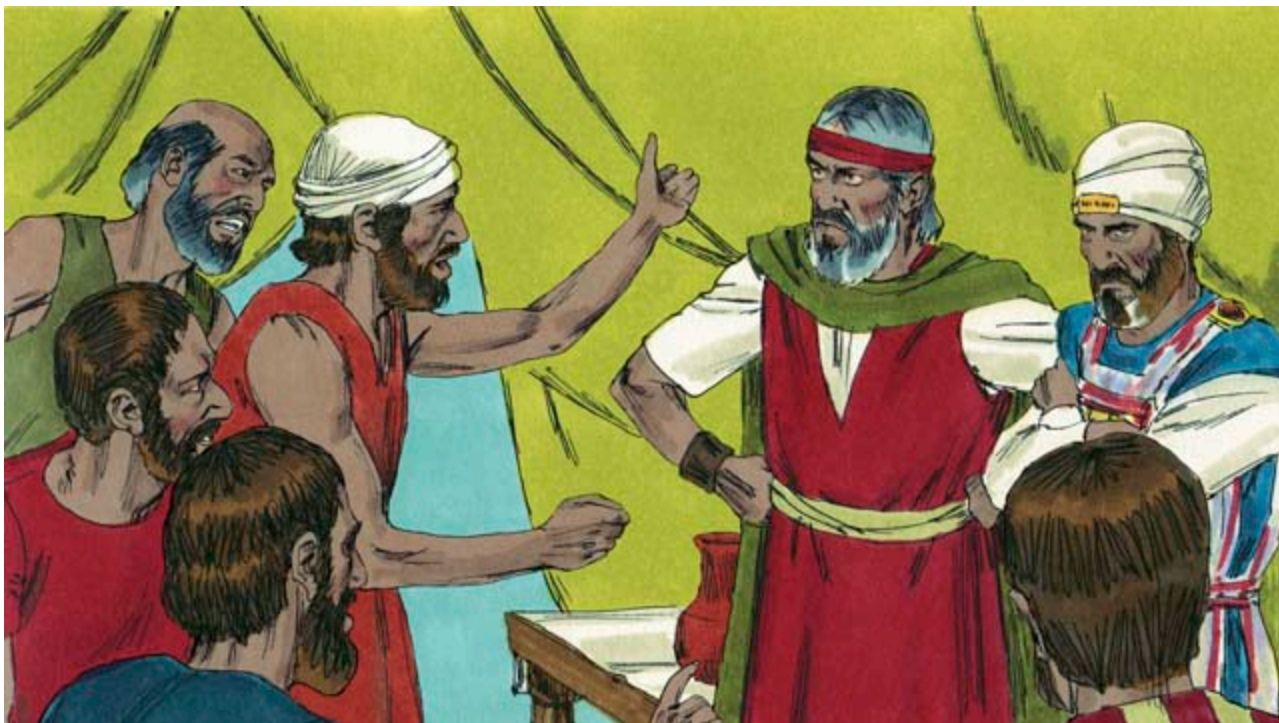
وختیکه اسرائیلیا ده مرز کنعان رسیدن، موسی ۱۲ نفر ره انتخاب گد، از آر طایفه اسرائیل یگ نفر. او مرتیکو ره دستور دد که بلده جاسوسی ده او سرزمین بُورن و ثوغ گنن که چیز رقم آسته. اونا ده باره کنعانیا آم باید جاسوسی موگدن که زورتو ین یا کم زور.



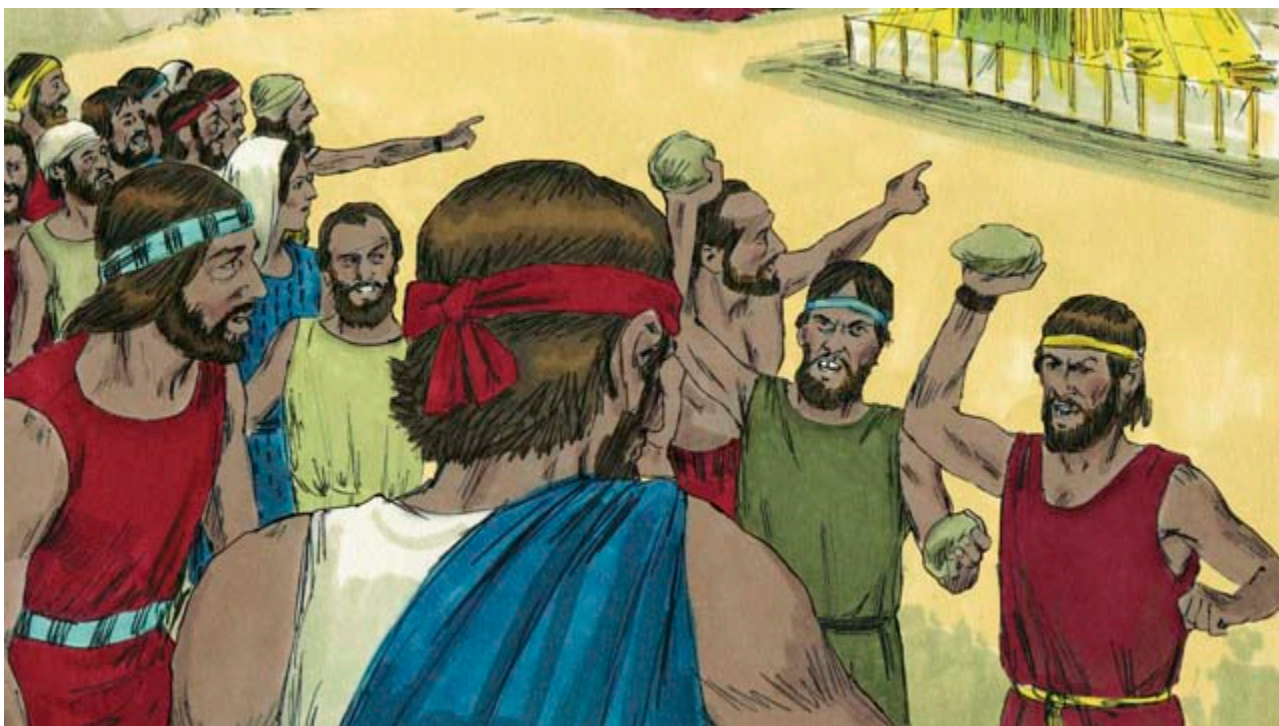
امو ۱۲ نفر مرتیکه ۴۰ روز، گل کنعان رَه گشتن و باد آزو پس آمدن. اونا دَه مردم گفتن: «زِمی گلو حاصل خیزه و حاصلات زیاد دره!» ولی دا نفر آزو جاسوسا گفتن: «شارا خیلی ماکمه و مردم شی غوله! اگه بله از وا امله کنیم وا حتمن مو رَه شکست دده و خاد گشتن!»



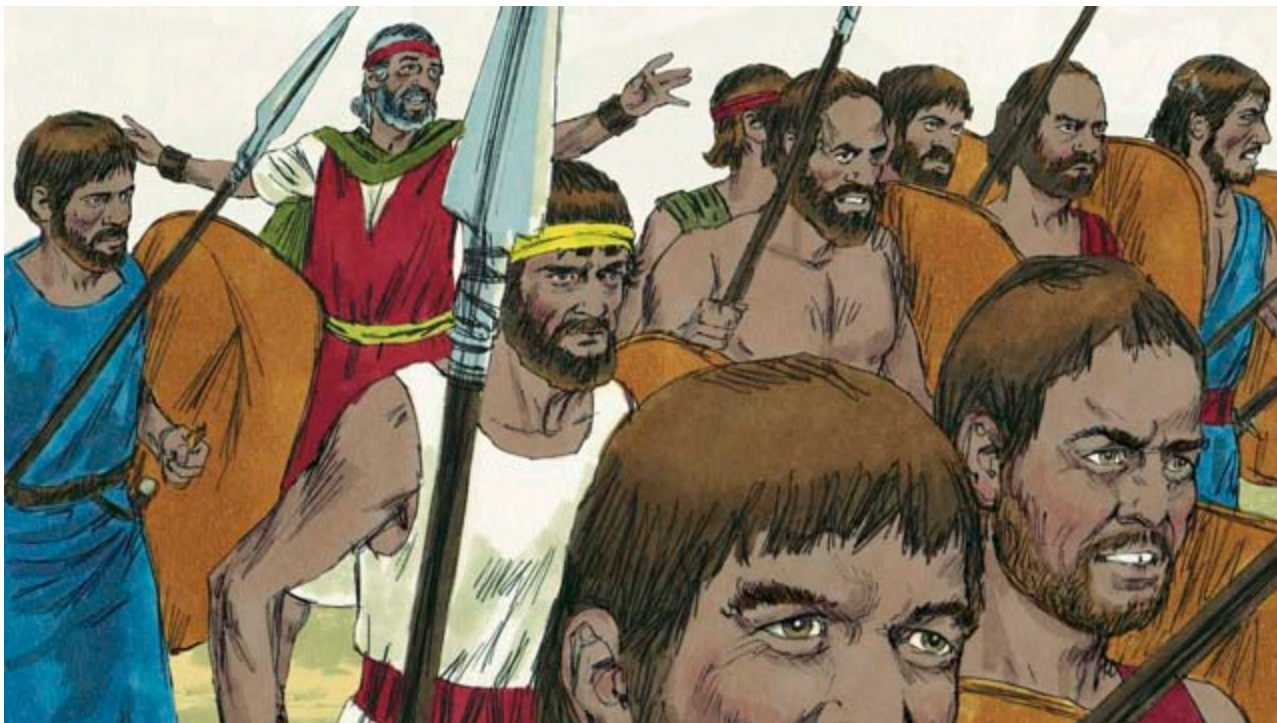
فَورَن، دو جاسوس دیگه، کالیب و یوشع گفتن: «درسته که مردم کنعان قد پَلَن و زورثو یَن، ولی مو وا رَه حتمن شکست دده میتنیم! خدا بلده از مو جنگ خاد گدا!»



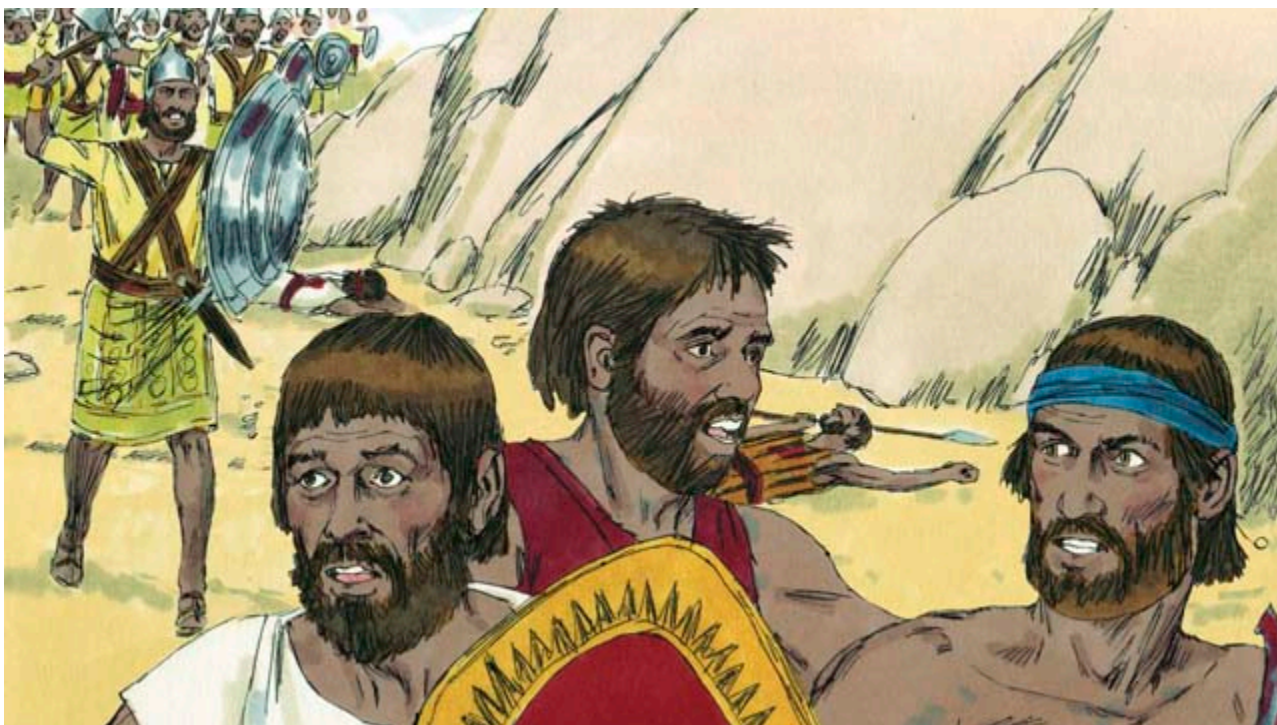
ولی مردم گپای کالیب و یوشع ره گوش نکدن. اونا سر موسی و هارون قار شی آماد و گفتن: «چگه مو ره ده ای جای ترسناک آوردین؟ مو باید ده مصر مومندیم. اگه مو ده او زمی بوریم، ده جنگ کشته خاد شدیم و کنعانیا خاتونو و اولادای از مو ره مجبور خاد کدن که برده آزوا باشن.» مردم خاستن که یگ رهبر دیگه انتخاب کنن تا اونا ره پس ده مصر بوبره.



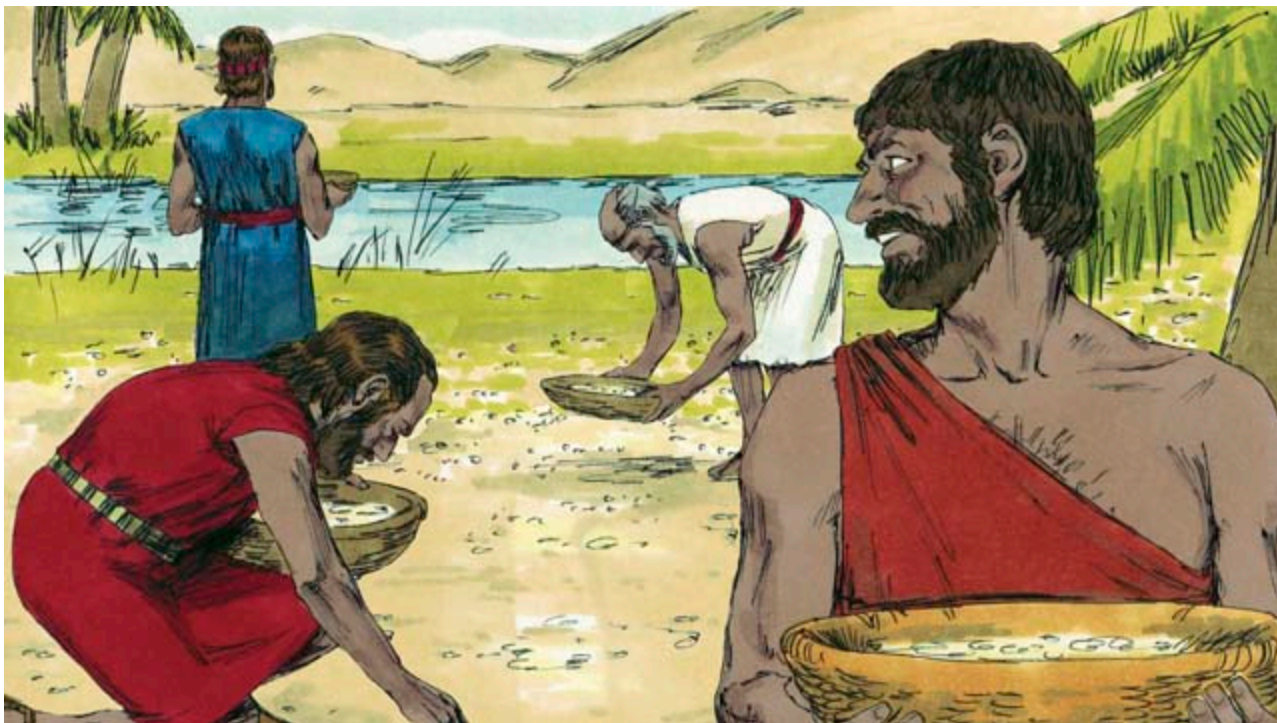
وختی مردم ای گپا ره گفتن، خدا کلو قار شد. او ده خیمه ملاقات آماد و گفت: «شمو ده برابر از مه سرکش شدین. ازوختی بیخین شُم باید ده بیابان سرگردو شونین. آر کس که عمر شی از بیست سال گلو یه، ده اونجی خاد مُردن و ایج وخت ده زمین که ما بلده شُم میڈم داخل نخاد شدن. تنّا کالیب و یوشع داخل خاد شدن.»



وختی مردم شنیدن که خدا ای رقم موگه، اونا از گنای خو پیشیمو شدن. ازوختی اونا تصمیم گرفتن که بیه مردم کنعان امله کنن. موسی اونا ره اخطار دد که نرین، از خاطریکه خدا گد شم نخاد رافت اما اونا ده تورای موسی گوش نکدن.



خدا ده ای جنگ گد از وا نرافت. ازوختی کنعانیوا ره شکست دده و بسیاری از وا ره کشتن. باد ازو اسرائیلیا از کنعان پس امانن. تا ۴۰ سال دیگه، اونا ده بیابان سرگردو بودن.



دَه ۴۰ سال که اسرائیلیا دَه بیابان سرگردو بُودَن، خدا بِلده از وا آماده موگد: او وا رَه از آسمو نان میدَد که نام شی "مَنّا" بود. او آمچنان گله بُودنه رَه دَه قرارگاه از وا ریی گد تا که گوشت بِلده خوردو دَشته شَن. دَه تمام امزو وخت، خدا نه اِشت که کالا و گُلوشای از وا پاره شونه.



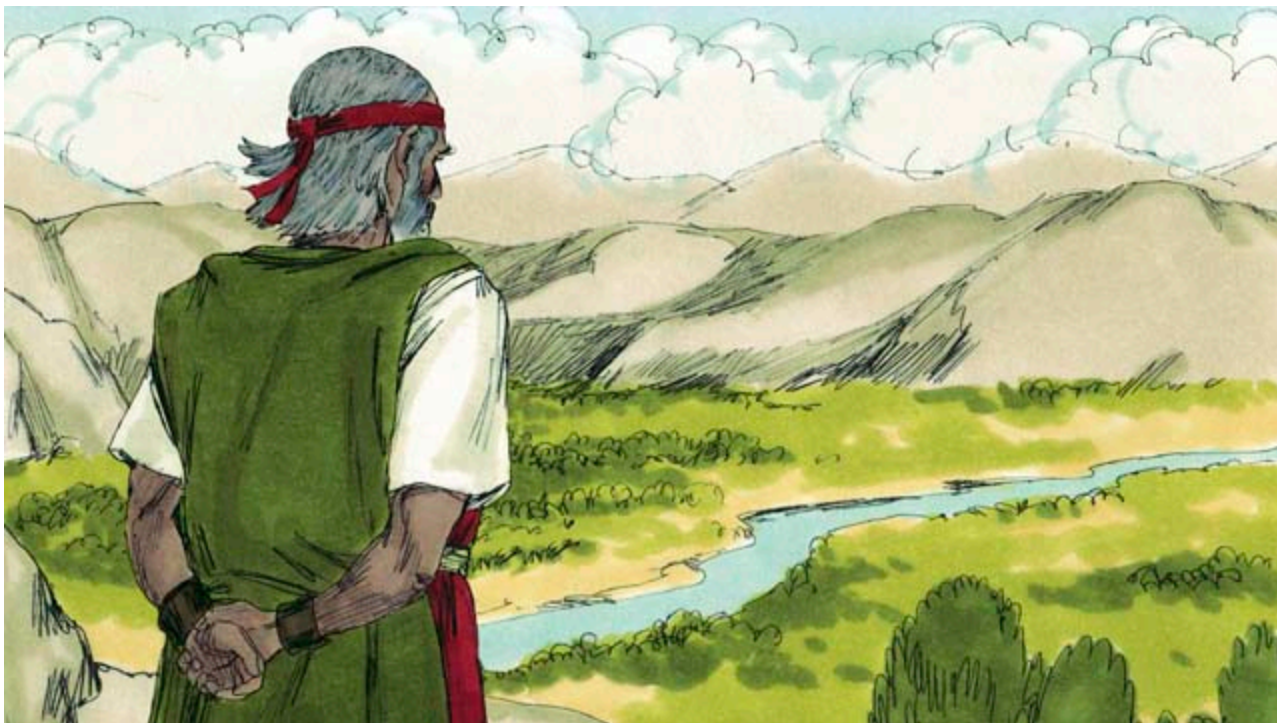
خدا گد معجزه خو، او خوردو رَه بِلده از وا از بین سنگ بُور گد. ولی دَه ای حال آم، مردم اسرائیل از خدا و موسی شکایت و ناله موکَدَن. دَه ای حال، خدا آنوز وفادار بود. او امو رقم که واده کَدَد دَه نبیرای ابراهیم، اسحاق و یعقوب انجام دَد.



دفعه دیگره وختیکه مردم ایچ او ندشتن، خدا ده موسی گفت: «ده سنگ بوگی و او از شی بُور خاد شد.» ولی موسی ده جای ازیکه ده سنگ بوگیه، او ره دو دفعه کد تیاغ زد که گد ازی کار خو ده خدا بی احترامی کد. او از سنگ بُور شد تا مردم بوخرن ولی خدا سر موسی قار شد. خدا گفت: «از خاطر ای کار، تو ده زمین واده شده داخل نخاد شدی.»



باد از ۴۰ سال سرگردانی اسرائیلیا ده بیابان، تمام کسایکه که ده برابر خدا شورش گدهن، مُردهن. خدا بسم مردم ره سن مرز زمین واده شده هدایت کد. ده او وخت موسی کلو پیر شدد. ازوختی خدا یوشع ره بلده رهبری مردم انتخاب کد. خدا ده موسی ام واده دد که یگ روز، رقم خود شی آلدی پیغمبر بلده مردم ری خاد کد.



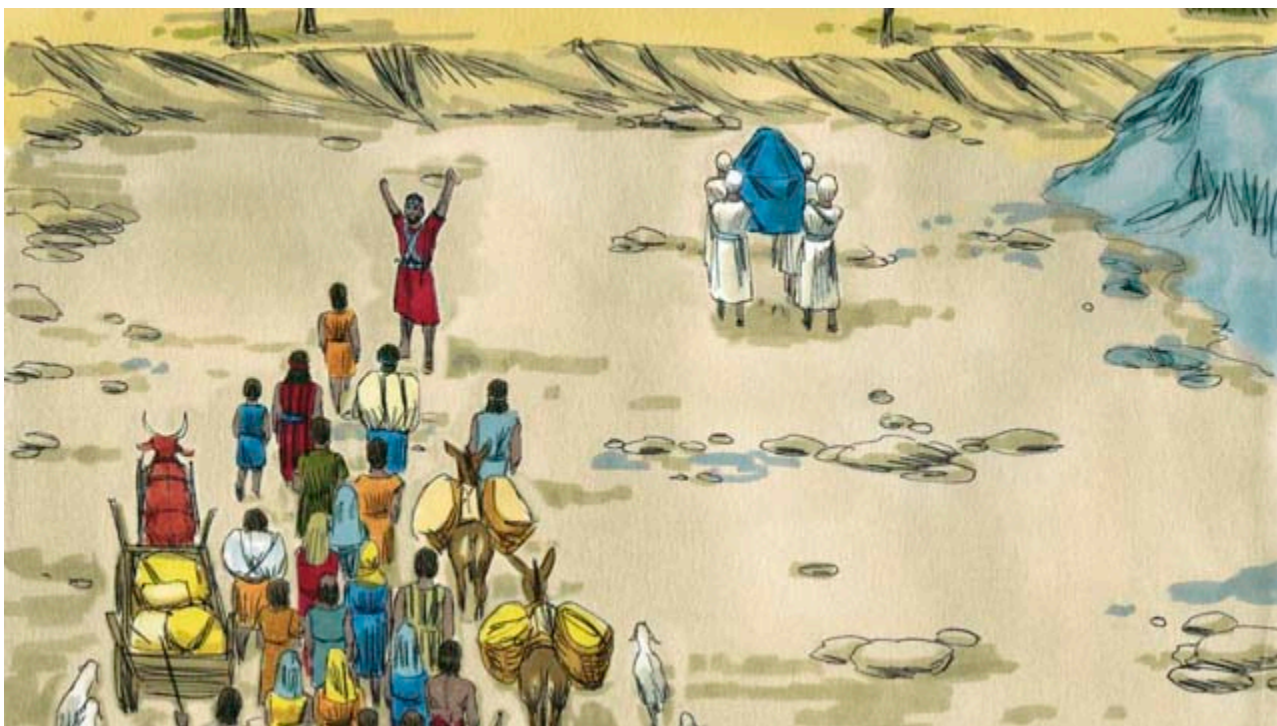
باد آزو خدا ده موسی گفت، ده بيله کوه بورو تا زمين واده شده ره توغ کده پیتتی. موسی زمين واده شده ره دید ولی خدا اجازه داخل شدو ده اونجی ره ندد. باد آزو موسی مُرد و اسرائیلیا ۳۰ روز ره ماتم گرفتن. یوشع رهبر نو از واه شد. او یگ رهبر خوب بود، از خاطریکه او ده خدا باور دشت و از شی اطاعت موگد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب خروج، فصل ۱۶ و ۱۷؛ کتاب اعداد، فصل ۱ تا ۴؛ کتاب تثنیه، فصل ۳۴

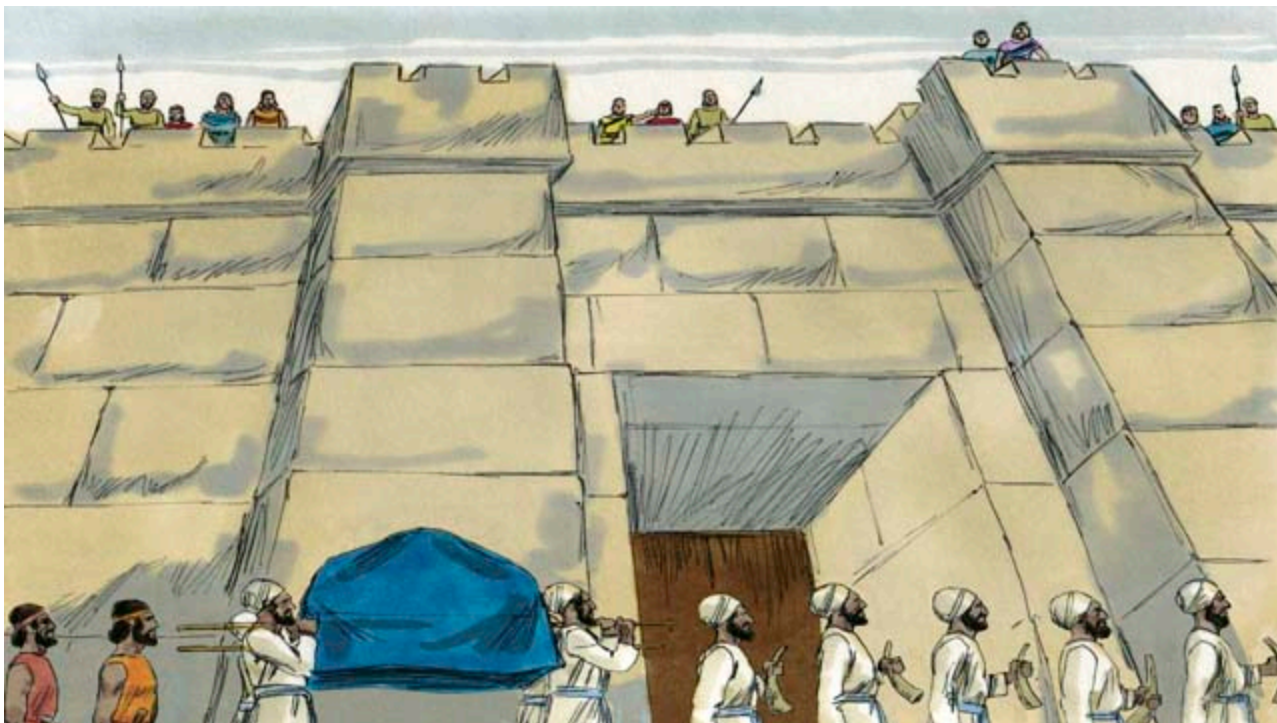
۱۵ - زمینِ واده شده



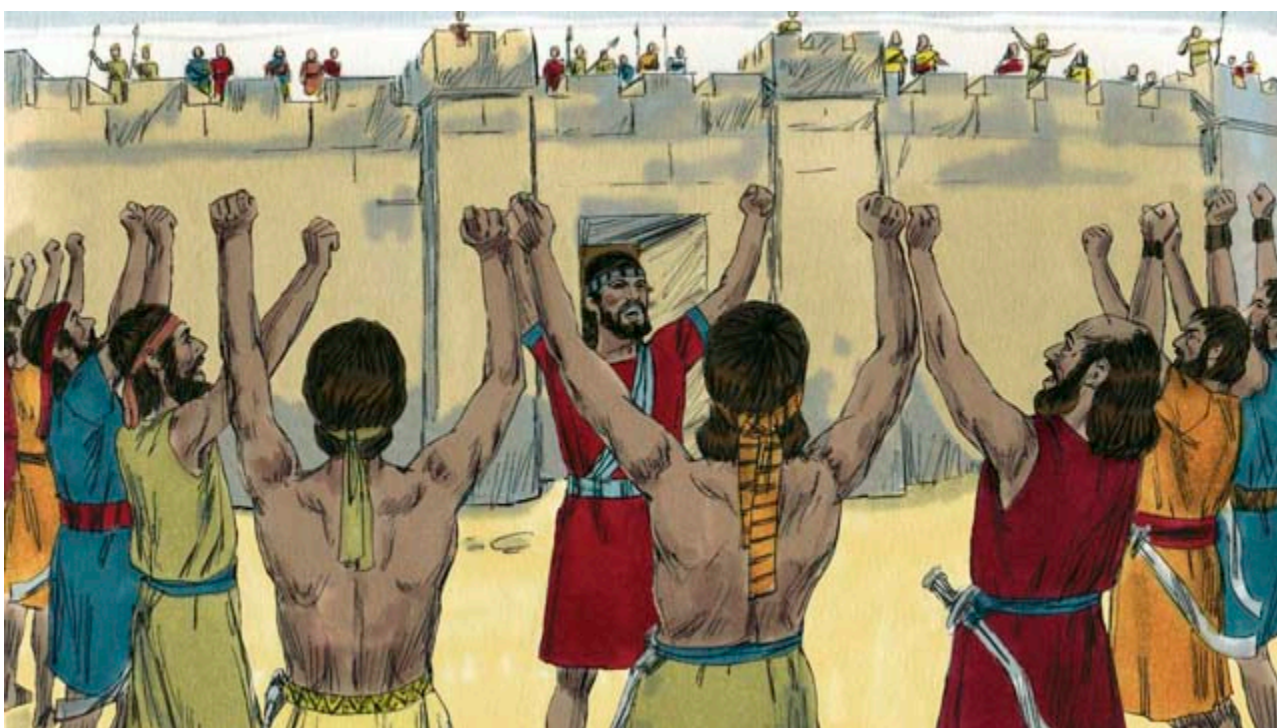
ده آخر، وخت داخل شدن اسرئيليا ده كنعان، سرزمين واده شده رسيد. ده او زمين يگ شار بود كه "اريجا" نام دشت و گرداگرد خويويالاي ماكم دشت تا آزو نگاداري كنه. يوشع دو مخبر ره ده او شار ربي گد. يگ خاتون بدكاره كه "رحاب" نام دشت، ده او شار زندگي موكد. او اي مخبرا ره تاشه گد و باد آزو، واره كمك گد تا از شار ثوتاكتن. او اي كار ره از خاطري گد كه ده خدا ايمان دشت. مخبرا ده رحاب واده يدن كه باد از نابودي شار اريحا ده ديت اسرئيليا، از او و فاميل شي نگاداري كتن.



اسرئيليا بلده داخل شدو ده ملك واده شده بايد از درياي اردن تير مشدن. خدا ده يوشع گفت: «اول كاهنا ره بوگي كه بورن.» وختي كه كاهنا پاي خو ره ده درياي اردن ايستن، آمدون او از بالتر ايسته شد تا اسرئيليا بتن ده ديگه طرف دريا ده خشكي بورن.



باد از يکه مردم از دریای اُردُن تیر شدن خدا ده یوشع گفت، بلده امله کدو ده شار اریحا تیار شنین؛ گرچن او شار گلو ماگم بود. خدا ده مردم گفت که کاهنا و عسکرای از وا باید بلده شش روز، روز یگ دغه ده شار مائور بُورن. اُروختی کاهنا و عسکرا ای کار ره کدن.



خدا بسَم گفت که ده روز هفتم، اسرائیلیا باید هفت دغه ده گرد شار مائور بُورن. باد آرو کاهنا باید شپیور بزَن و تمام مردم باید بُلن چیغ بزَن. اُروختی اونا ای کار ره کدن.



اَز وختی دیوالای اطراف شار اریحا چپه شد! اَمو رقم که خدا دستور دَدد، اسرائیلیا اَر چیز رَه دَه شار بیرو کَنن. اُونّا تنّا رحاب و فامیل شی رَه که دَه جَم اسرائیلیا اَمَدَن، امان دَدَن. وختی دیگه مردم کنعان خبر شُدَن کِه اسرائیلیا شار اریحا رَه نابود کَنن، اونا ترسیده دَن که اسرائیلیا دَه بله از وا اَم اَمَلَه خاد کَنن.



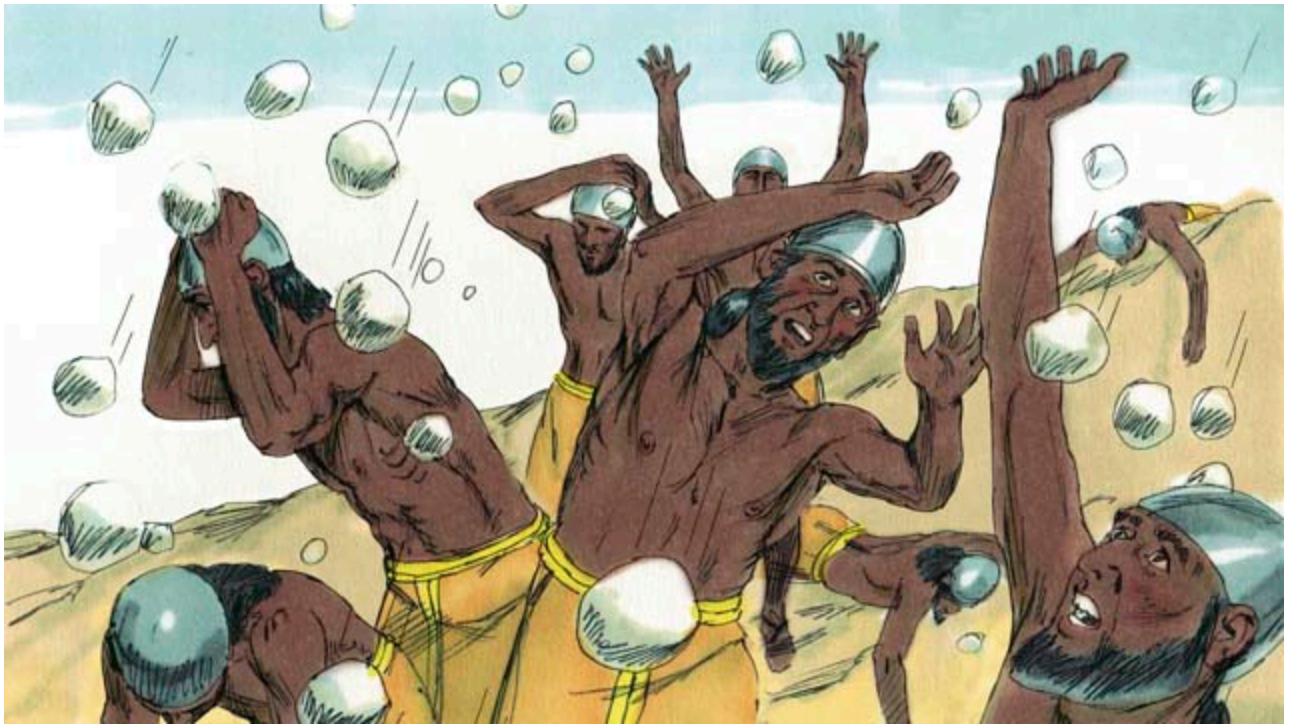
خدا دَه اسرائیلیا دَسَور دَدد کِه قنجیغه ایچ کُدم از قبیلای کنعان، پیمان آشتی بسته نَکَنن. مَگم یگ قبیلَه کنعانی که جَبعونیا نام دَشت، دَه یوشع دروغ گَفَتَن که اُونّا از یگ جای دورتر از کنعان استَن. اُونّا از یوشع خاستَن که گد از وا پیمان آشتی بَسته کَنن. یوشع و دیگه رهبرای اسرائیلیا از خدا پرسان نَکَنن کِه چیز کار کَنن. دَه جای شی، اُونّا گد قبیلَه جَبعونیا پیمان آشتی بسته کَنن.



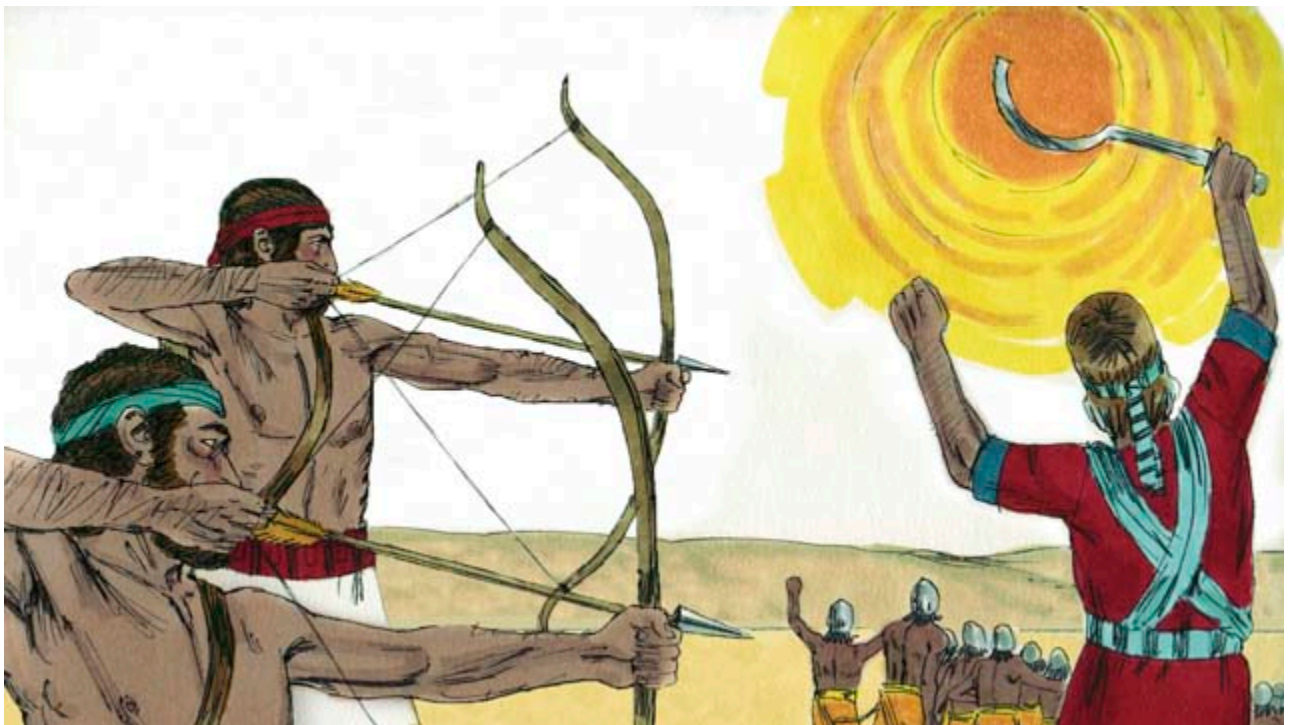
سه روز باد، اسرائیلیا فامیدن که جبعونیا از راستی ده کنعان زندگی موکدن. اونا بسیار قار بودن، بلده ازیکه جبعونیا وا ره بازی ددهدن. ولی اونا ده پیمان آشتی که گد از وا بسته کدهدن، پایین مندن از خاطریکه ای یگ واده ده پیشگای خدا بود. باد از چن وخت، پادشایون یگ قبیله دیگه ده کنعان، که نام شی اموریا بود، خبر شدن که جبعونیا گد اسرائیلیا پیمان آشتی بسته کدن، ازوختی لشکرای خو ره ده یگ لشکر کلان جم کدن و بیه جبعون امله کدن. جبعونیا ده یوشع پیغام ری کدن و از او کمک تلیستن.



ازوختی یوشع لشکر اسرائیل ره جم گد. اونا تمام شاو مائور رافتن تا ده جبعونیا پرسن. گصوبایگا، اونا لشکر اموریا ره غافلگیر کده و بیه از وا امله کدن.



خدا آموم روز بلده اسرائيل جنگ گد. او اموريا ره لالوان گد و زالای کته کته ربي گد که زيادی از اموريا ره گشت.



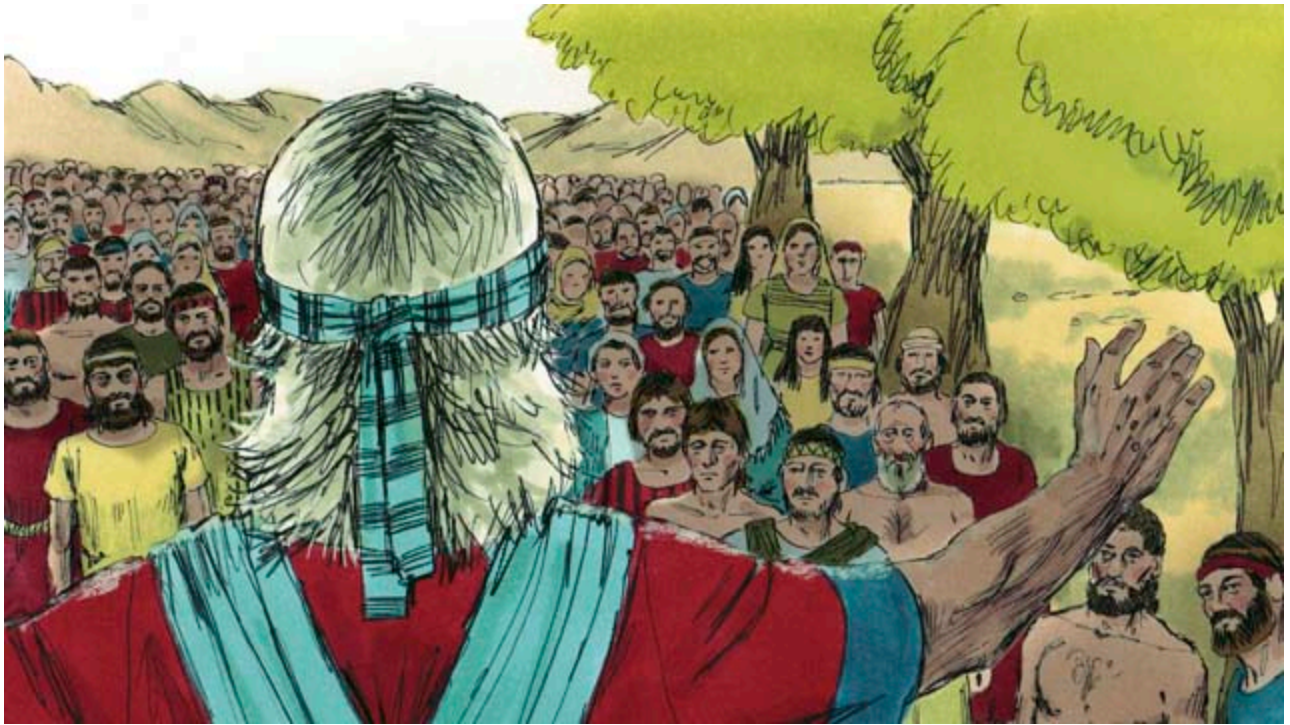
به خاست خدا، آفتاو ده یگ جگه ده آسمو ایسته مند تا اسرائیلیا وخت پوره بلده شکست مکمل اموريا ره دشته شن. ده او روز خدا بیروزی کلان ره نصیب اسرائیل گد.



باد از یکه خدا او لشکرا رَه شکست دَد، بسیاری از قبیله دیگه کنعانی یِگجی جَم شَدَن تا بِلِه اسرائیل اَمَلَه کَنَن. یوشع گد اسرائیلیا دَه بِلِه اَوَنا اَمَلَه کَدَن و وا رَه نابود کَدَن.



باد ازی جنگا، خدا بلده آر قبیله اسرائیل جایابی خودگون شی رَه از زمین واده شده، دَد. باد آزو، خدا دَه تمام مرزای اسرائیل آرامی رَه اُورد.



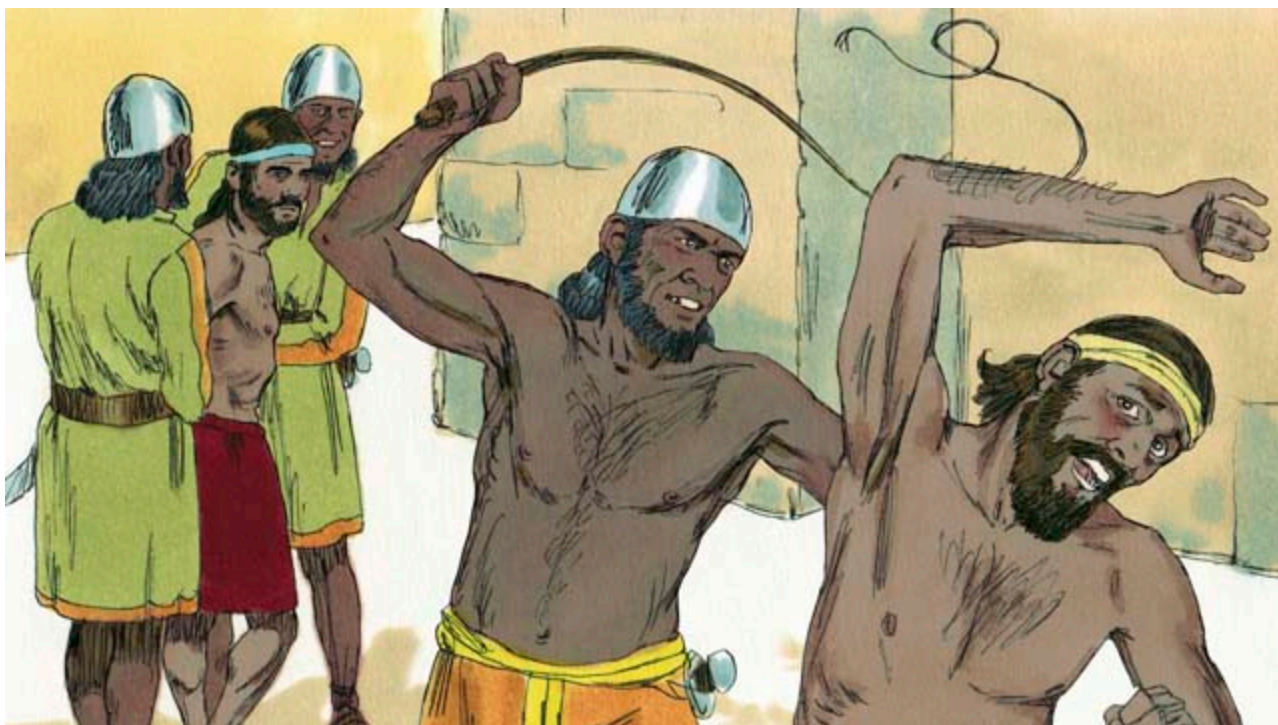
وختی یوشع پیر شدد، بیخین قوم اسرائیل ره جم گد. باد آزو یوشع ده یاد مردم آورد که اونا واده کدهدن تا از پیمان که خدا گد اسرائیلیا ده کوی سینا بسته کدد، اطاعت گئن. مردم قول بدن که ده خدا وفادار بُمئن و از شریعت او پیروی گئن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب یوشع، فصل ۱ تا ۲۴

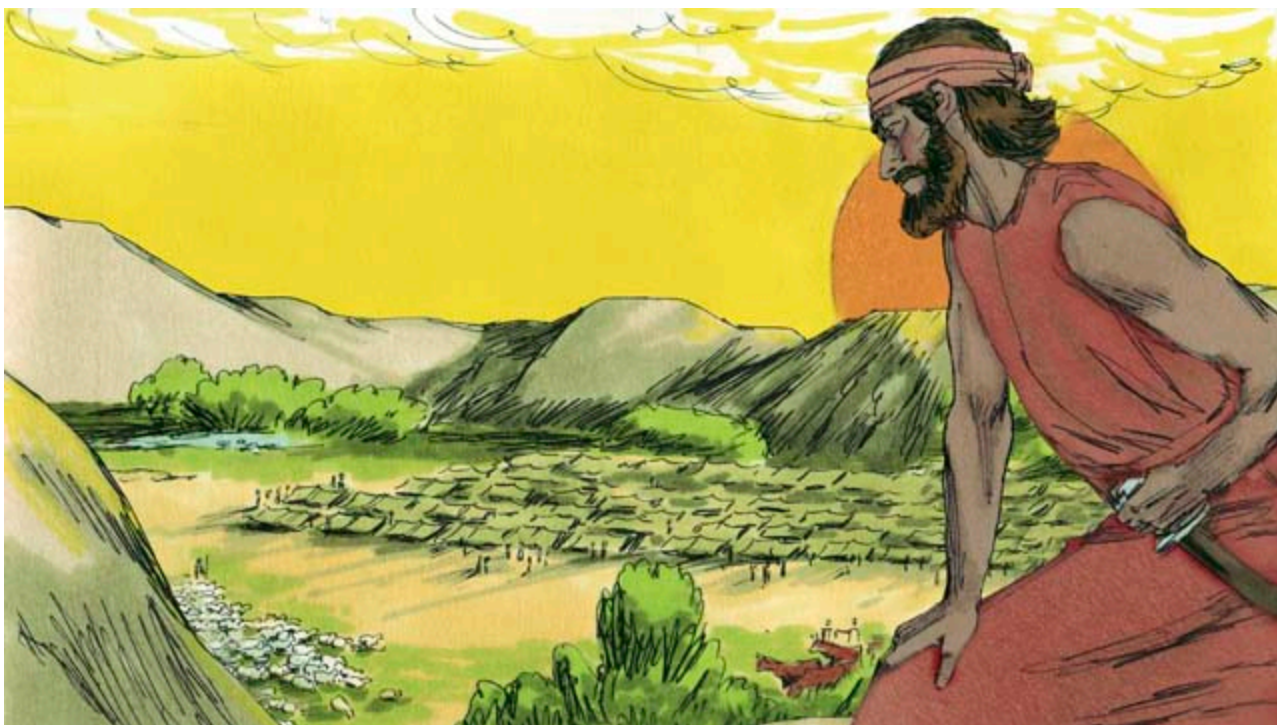
۱۶ - نجات دهندا



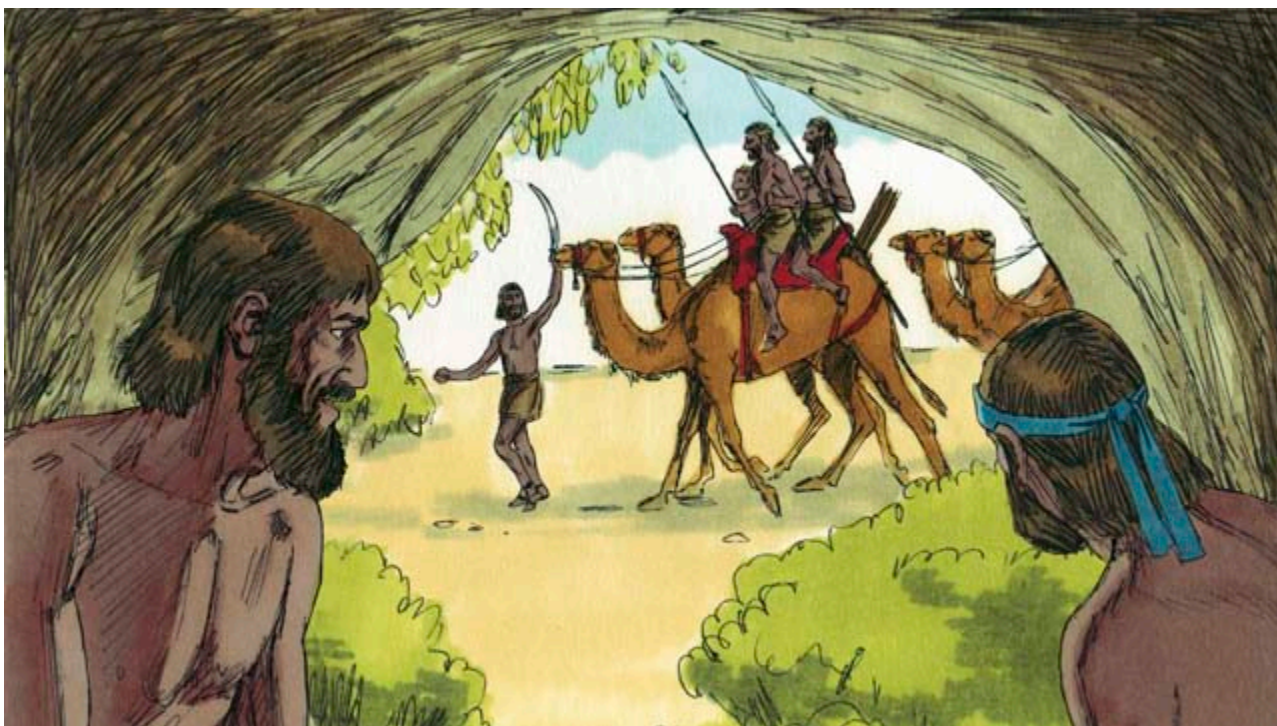
باد از مرگ یوشع، اسرائیلیا از خدا نافرمانی کدَن. اونا امر خدا رَه قبول نکَدَن و باقیَمَنده کنعانیّا رَه از زمین واده شده بُر نکَدَن. اسرائیلیا دَه جای یَهُوه، خدای حقیقی؛ دَه پرستش خدای کنعایا شروع کَدَن. اسرائیلیا پادشا ندَشَتَن، ازی خاطر آرکس آر کاری رَه که موفامیدَن درسته، انجام میدَدَن.



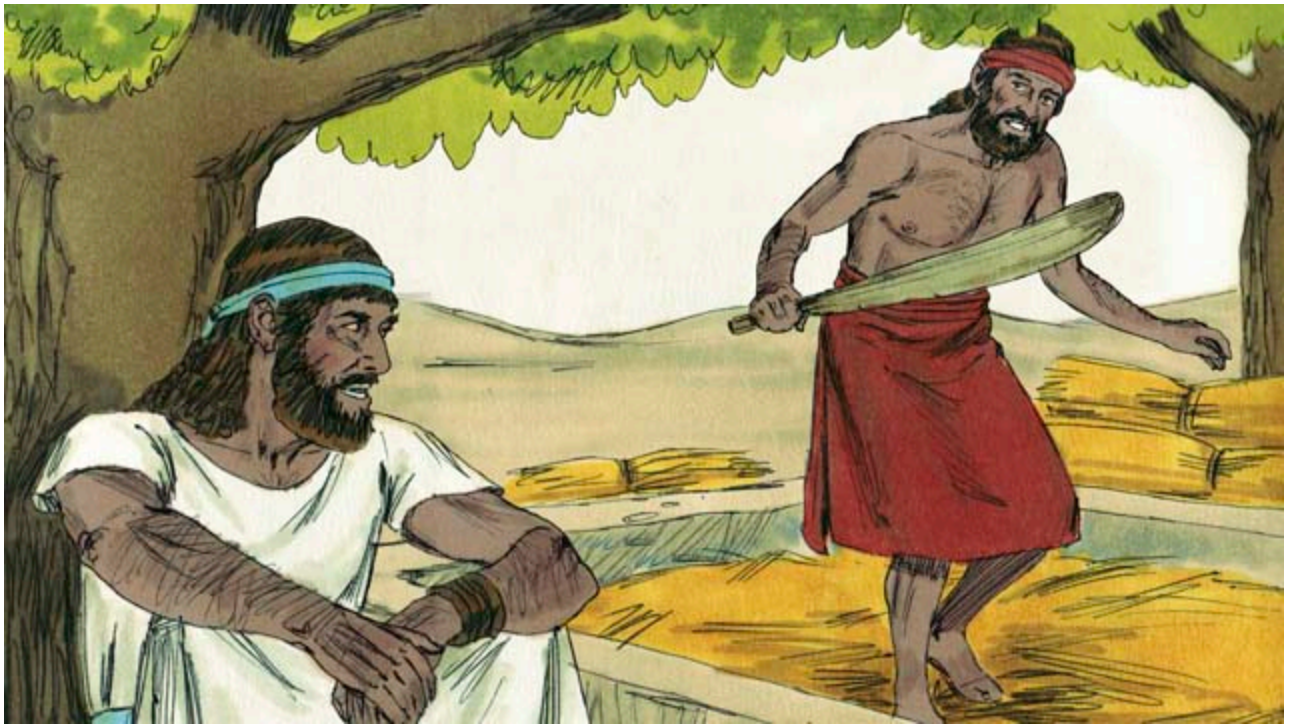
اسرائیلیا گد نافرمانی خو از خدا، الگوی رَه شروع کَدَن که بارها تکرار شد. الگو ای رقم بود: اسرائیلیا چندین ساله از خدا نافرمانی موکَدَن و باد ازو خدا اونا رَه جزا میدَد و ده دشمنای اسرائیل اجازه میدَد که اونا رَه شکست بدین؛ ای دشمنای چیزایی رَه از اسرائیلیا دُزی موکَدَن، جَبِداد اونا رَه نابود کده و بسیاری اونا رَه مُوگُشتَن. باد آزیکه دشمنای اسرائیلیا سالای زیاد بله اونا ظلم موکَدَن، اسرائیلیا از گنای خو توبه موکَدَن و از خدا میتَلِیسَتَن که اونا رَه نجات بدیه.



آر دغه که اسرائیلیا توبه موکدن، خدا اونا ره نجات میدد. خدا ای کار ره کد ری گنون یگ نجات دهنده انجام میدد؛ یگ کسی که ده مقابل دشمنای اونا جنگ موکد و اونا ره شکست میدد. باد ازو ده او سرزمین صلح موشد و نجات دهنده یله تمام مردم اُکمرانی موکد. خدا بسیاری از نجات دهندا ره بلده نجات مردم ری گد. خدا بسم آمی کار ره گد، باد ازیکه ده مدیانی که دشمنای نزدیک اسرائیلیا بودن، اجازه دد تا اسرائیلیا ره شکست بدین.



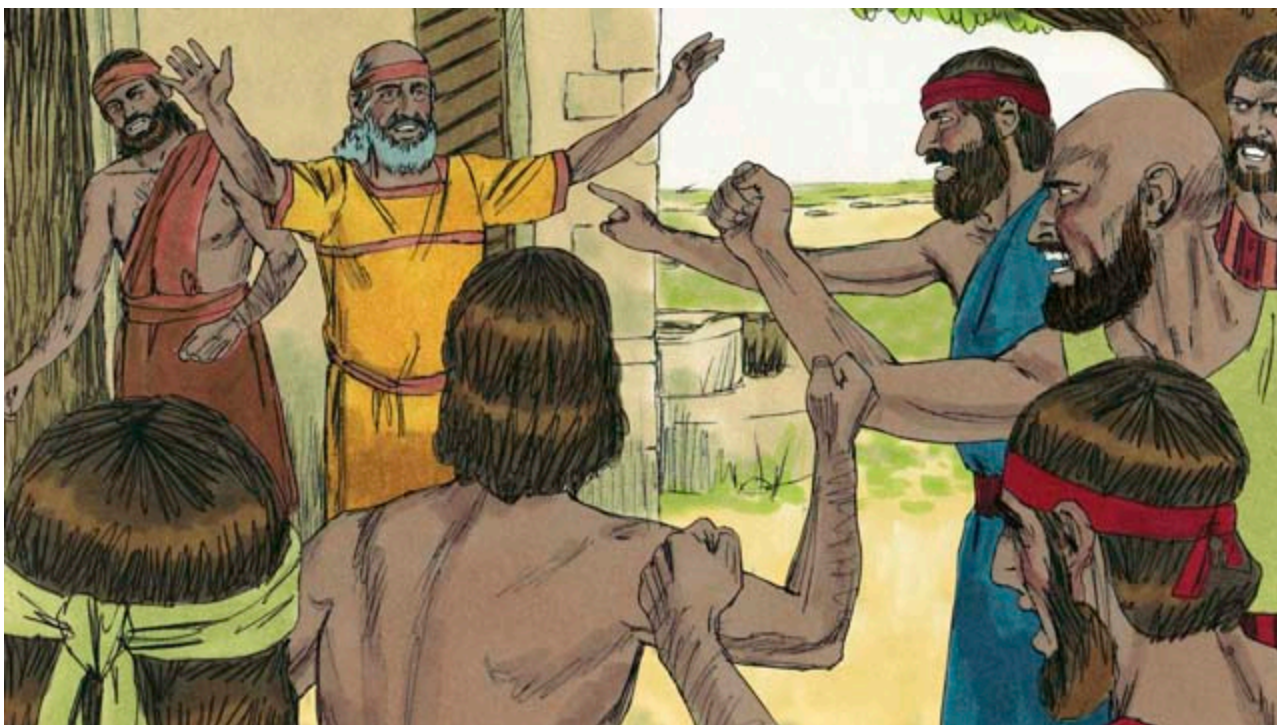
مدیانی هفت سال تمام، بیخی حاصلات اسرائیلیا ره بردن. اسرائیلیا از بسکه ترسیده‌دن ده غارا تاشه شدمدن تا که مدیانی اونا ره پیدا نَننن. ده آخر، اونا ده پیش خدا جیغ زدن تا اونا ره نجات بدیه.



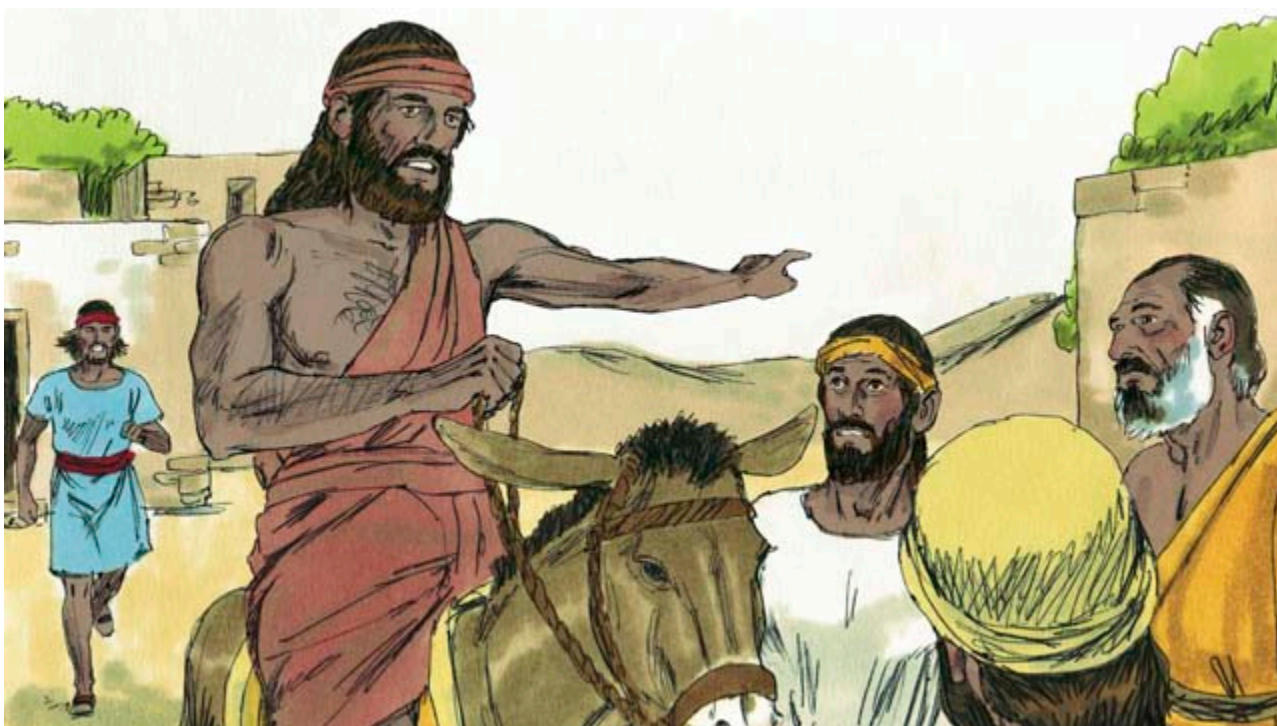
یگ مرتیکه اسرائیلی بود که جدعون نام داشت. یگ روز که او ده یگ جای تشکی غاله میخرد تا که مدیانیا دُزی نکنن، فرشته یهوه اماد و گفت: «خدا گد از تو یه، جنگجوی قوی. برو و اسرائیلیا ره از شر مدیانیا نجات پدی.»



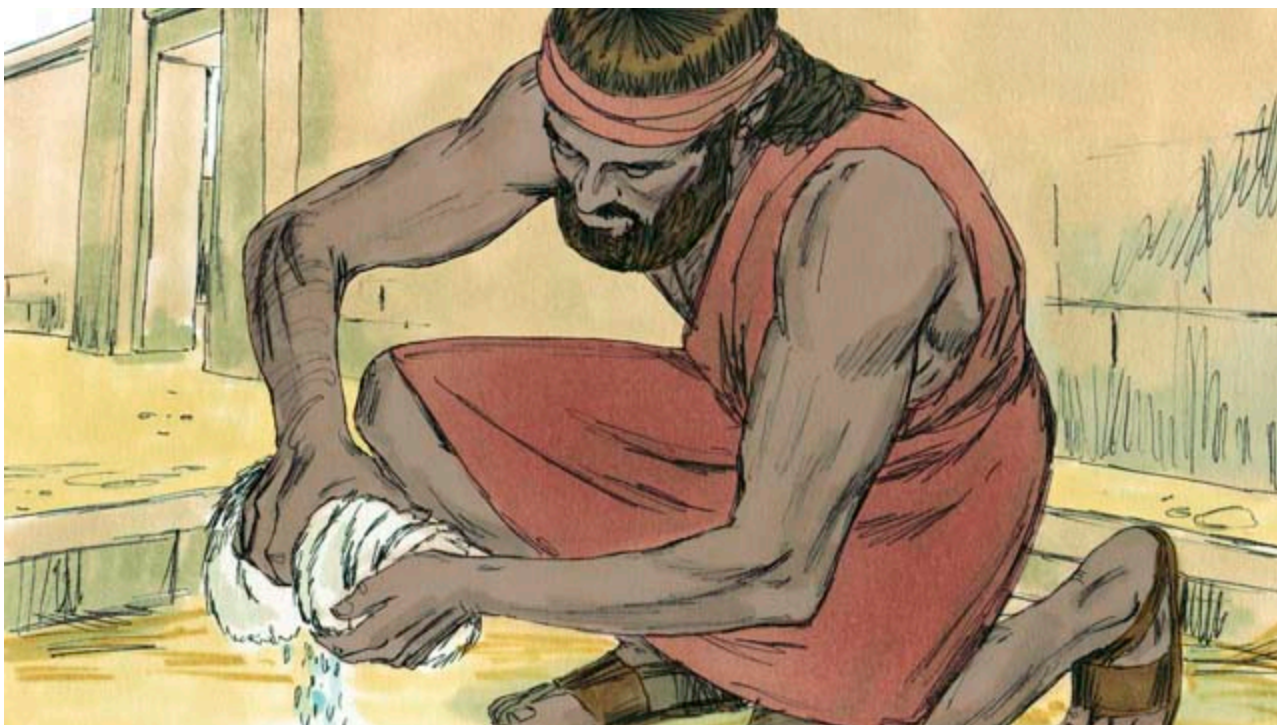
اته جدعون یگ قربانی جگه دشت که بلده یگ بُت وقف کدد. اولین توره که خدا ده جدعون گفت ای بود که او قربانی جگه ره خراب کنه ولی جدعون از مردم ترس موخورد و آزی خاطر او تا شاو صبر گد. باد آزو، قربانی جگه ره پیرو و میده میده گد. او یگ قربانی جگه نو ده نزدیک آزو بلده خدا جور گد و ده اونجی ده رای خدا یگ قربانی گد.



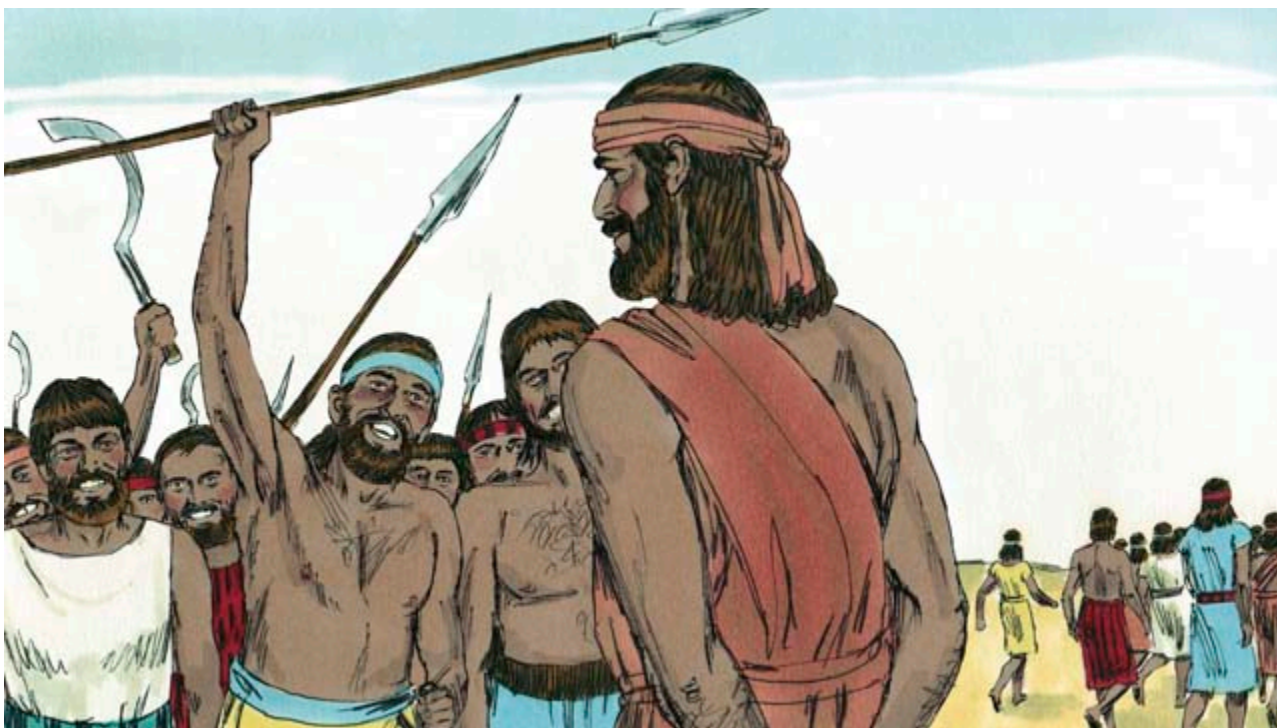
صَبَا گُصْبَا، مردم دیدن که گُدم کس قربانی جگه رَه چپه و پیرو گده، اونا غدر قار بودن و ده خانه جَدْعُون رافتن که او رَه بُکشنه ولی آتِه جَدْعُون گفت: «چَره کوشش مُونین که خدای خو رَه کمگ کنین؟ اگه او خدا یه، پیلید خود شی از خود خو نِگا داری کنه!» از خاطریکه او ای گپ رَه گفت، مردم جَدْعُون رَه نکشت.



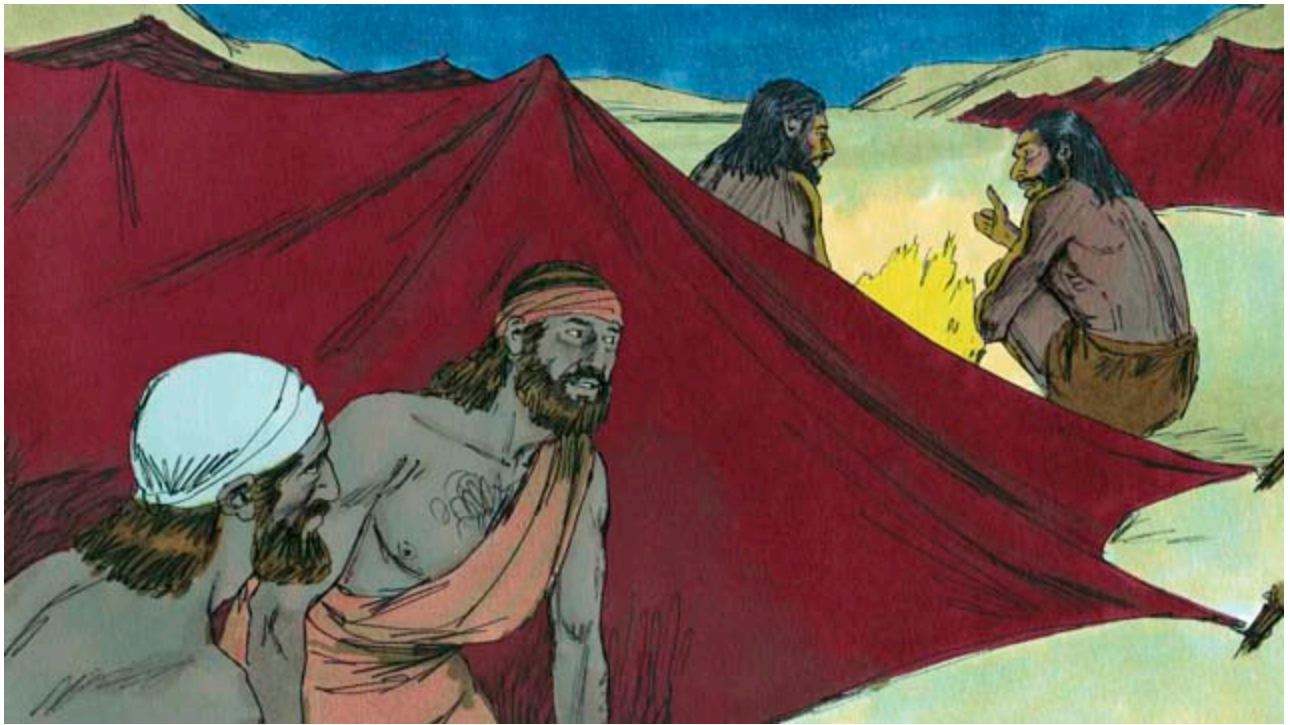
باد آزو مدینا بآزم آمدن که از اسرائیلیا دُزی گُتن. تعداد اونا از حساب بُور کلو بُودن. جَدْعُون اسرائیلیا رَه تَلِیسْتَن که جَم شده و ده مقابل مدینا جنگ گُتن. جدعون از خدا دو نشان تَلِیسْت تا یقین پیدا کنه که خدا ده راستی ده او گفته تا اسرائیل رَه نجات بدیه.



بلده نشان اول، جدعون یگ پوست گوسپو رَه ده روی زمی آوار گد و از خدا خاست که شودری گصُّبا تنّا ده بِلِه پوست گوسپو بوفته نه ده روی زمی. خدا امو رقم گد. شاو دیگه از خدا خاست که زمی تر شونه و پوست گوسپو خُشک بُمنه. خدا بازَم امو رقم گد. بخاطر آمی دو نشان، جدعون باور گد که خدا میخایه اسرانیلیا رَه از دست مدیانیّا نجات بدیه.



باد ازو جدعون عسکرا رَه ده پیش خو تَلّیست و ده تعداد ۳۲۰۰۰ مرتیکه امانن ولی خدا گفت که ای تعداد خیلی زیاده. جدعون ۲۲۰۰۰ مرتیکه رَه که از جنگ گدو ترس موخوردن، پس سن خانای شی ری گد. خدا ده جدعون گفت آنوز مرتیکون زیادی یره، ازوختی جدعون به جز ۳۰۰ عسکر، تمام از وا رَه سن خانای شی ری گد.



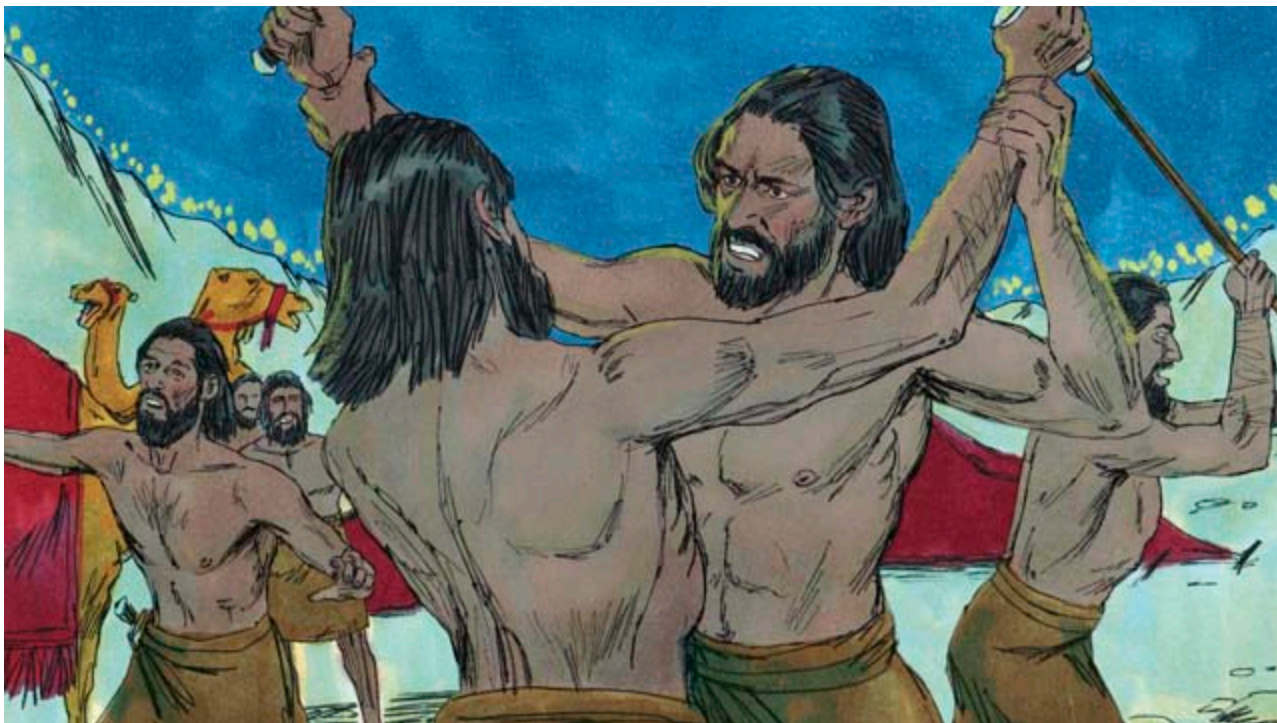
امو شاو خدا ده جدعون گفت: «ده قرارگاه مدیانیا بُرو و تورای از وا ره گوش کو.» غیتیکه بشنوی اونا چیز موگن، دیگه از امله کدو بیه اونا ترس نموخری.» ازوختی امو شاو جدعون ده قرارگای مدیانیا رفت و شنید که یگ عسکر مدیانی خاوی ره که دیدد، گد رفیق خو نقل موگد. رفیق شی گفت: «مانای خاو تو ای یه که عسکرای جدعون؛ مو، لشکر مدیانیا ره شکست خاد ددن!» غیتیکه جدعون ای ره شنید، خدا ره پرستش گد.



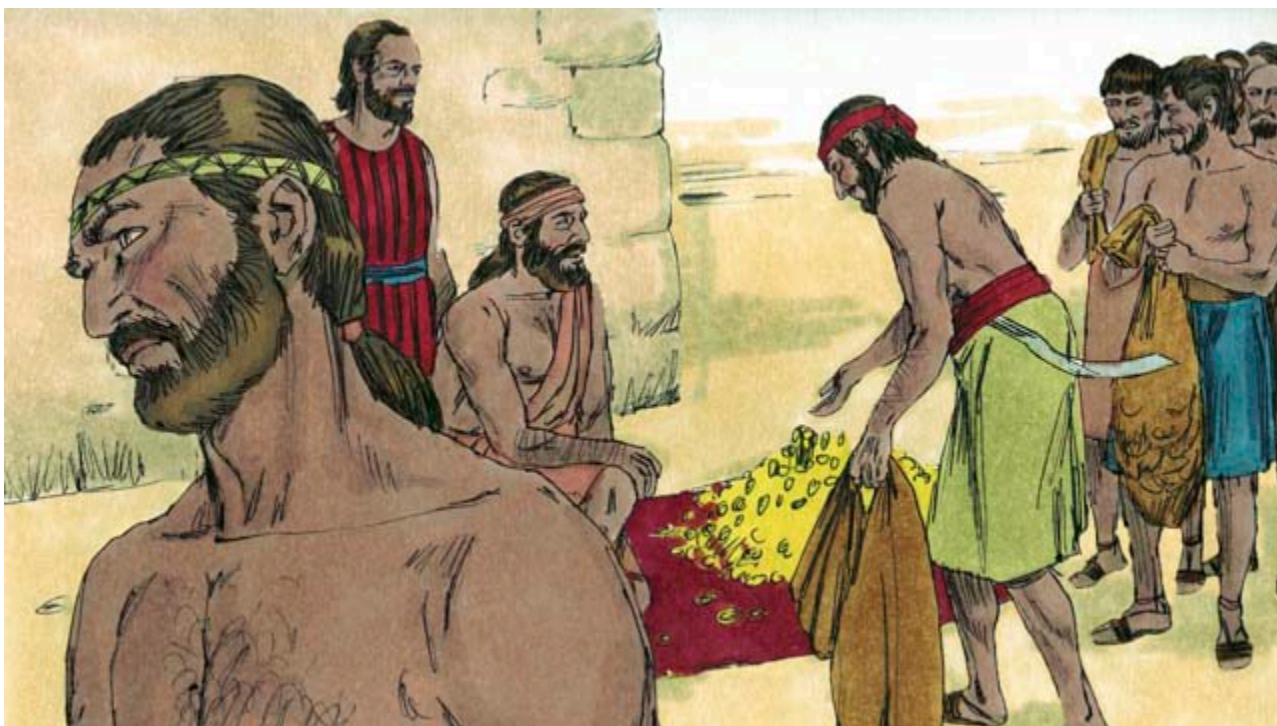
باد ازو جدعون پیش عسکرای خو پس آماد و بلده آرگنم شی یگ شاخ، یگ دیگ گلی و یگ دانه گورز آتشی دد. اونا قرارگای ره که عسکرای مدیانیا ده اونجی خاو بودن، گردگیری کدن. ۳۰۰ عسکر جدعون گورزای آتشی ره ده مینه دیگا تاشه کدهدن که مدیانیا روشنیگی گورزا ره اوش نکنن.



باد آزو، عسکرای جدعون دیگای خو ره میده کتن و یگدفعی آتش گورزا ره نشو ددن. اونا بوغ زدن و فریاد کشیدن: «یگ شمشیر بلده یهوه و بلده جدعون!»



خدا مدیانیا رَه گِیج کَدَه و آزی خاطر اونا دَه جان یگدیگه خو اَمَلَه کَدَن و یگدیگه خو رَه کُشتَن. فُورَن، جدعون دَه تعداد زیادی از اسرائیلیا اوال دَد و گفت که از خانای خو بُورشین و مدیانیا رَه دُمبال کِین. اونا زیادی از مدیانیا رَه کُشتَن و باقیمنده شی رَه تا بُرون خاک اسرائیل دُمبال کَدَن. به خاست خدا، ۱۲۰۰۰۰ مدیانی دَه امو روز کشته شدن. خدا ایرقمی اسرائیل رَه نجات دَد.



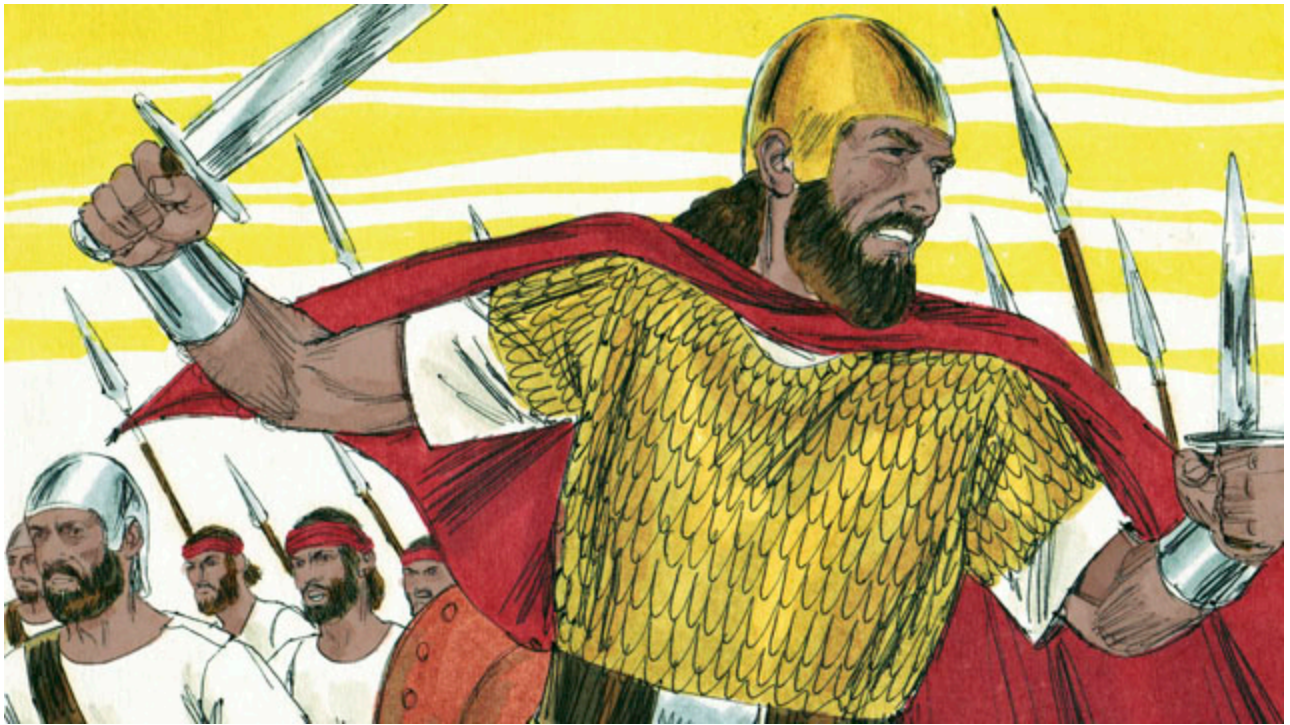
مردم خاستَن که جدعون رَه پادشای خو انتخاب کُئن. جدعون اجازه ای کار رَه دَه اونا نَدَد ولی از وا خاست تعدادی از انگشتیریای طلا رَه که از مدیانیا گرفته دَن، دَر شی بدین. مردم طلای زیاد دَه جدعون دَدَن.



باد آزو جدعون از طلا بلده جور گدون یگ کالای مخصوص رَقَم کالای که کاهن اعظم مویشید، استفاده گد ولی مردم رقم یگ بُت ده پرستش شی شروع کدن. خدا بازَم اسرائیل رَه جزا دد از خاطریکه اونا بُت رَه پرستش موکدن. خدا دشمنای از وا رَه اجازه دد تا اونا رَه شکست بدین. آخرشی، اونا بازَم از خدا کمک تَلبِیست و خدا بلده از وا یگ نجات دهنده دیگه رَه رَیی گد تا اونا رَه نجات بدیه.



اُمی اتفاق بارا رُخ دد: اسرائیلیا گناه موکدن و خدا اونا رَه جزا میدد. اونا توبه موکدن و خدا کسی رَه بلده نجات اونا رَیی موگد. در طول سالای زیاد، خدا نجات دهندهای زیادی رَه رَیی گد تا اسرائیلیا رَه از شر دشمنای شی نجات بدین.



آخرشی، مردم از خدا یگ پادشا تَلِیِستَن رَقَمی که دیگه ملتا دشتَن. اونا یگ پادشای مِیْتَلِیِستَن که دراز و قوی باشه و کسی که پَنْتَه اونا رَه دَه جنگ رهبری گَنه. خدا ای درخاست رَه خوش نَدشت ولی امو رقم پادشای رَه ریی گد که اونا تَلِیِسته دَن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب داوران، فصل ۱ تا ۳، فصل ۶ تا ۸؛ کتاب اول سموئیل، فصل ۱ تا ۱۰

۱۷ - پیمان خدا گد داوود



اولئَه پادشای اسرائیل شائول بود. او قد بِلَن و خوش قیافه بود، اَمو رقم که مردم میخاستَن. شائول دَه چَن سال اول سلطنت خو بِلَه مردم اسرائیل، یگ پادشای خوب بود. ولی باد آزو، او دَه یگ آدم شرور بدل شد که از خدا اطاعت نَموگد، آزو خاطر خدا یگ مرتیکه دیگه رَه انتخاب گد که یگ روز دَه جای آزو پادشا شَنه.



خدا جُوان اسرائیلی رَه که نام شی داوود بود انتخاب و او رَه تیار گد تا یگ روز باد از شائول، پادشا شَنه. داوود یگ چپو از شار بیت-الحم بود. دَه زمانای مختلف، داوود یگ شیر و یگ خرس رَه که دَه بِلَه گوسپوندون آتِه شی اَمَلَه کده-دَن، دَه حالیکه داوود اونا رَه اُوش موگد، گُشت. داوود مرتیکه بی‌کبر و راس کار بود. او دَه خدا باور دَشت و از او اطاعت مُوگد.



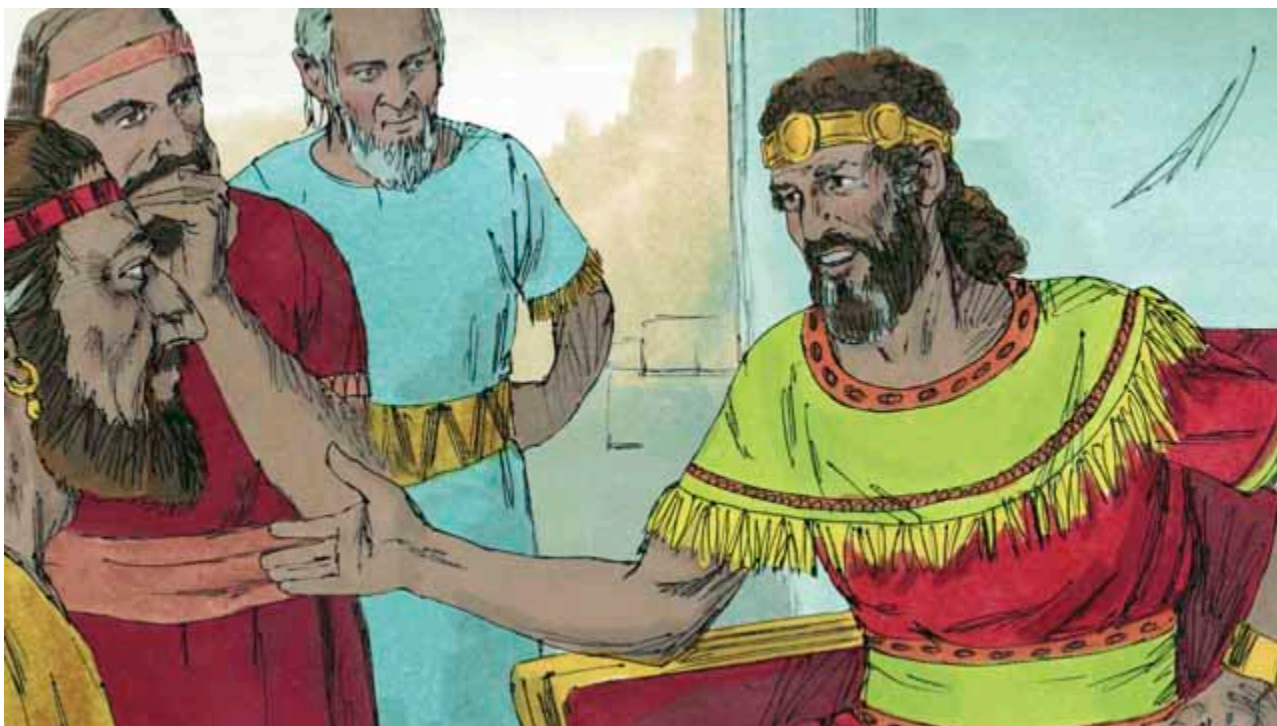
وختیکه داوود آنوز یگ مرتیکه جوان بود، او گد یگ غول-بیائو که جالوت نام دشت جنگ گد. جالوت یگ عسکر گلو خوب بود. او گلو زورثو بود و نزدیک سه متر قد دشت! ولی خدا ده داوود گمگ گد که جالوت ره بُکشه و اسرائیل ره نجات بدیه. باد آزو، داوود زیاد پیروزی ره بله دشمنای اسرائیل ده یست آورد. داوود یگ عسکر مئبر شد و لشکر اسرائیل ره ده جنگای زیاد رهبری گد. مردم او ره بسیار زیاد تاریف موکدن.



مردم داوود ره غدر دوست دشتن که شائول پادشاه گد شی حسودی مَوگد. آخر شائول خاست او ره بُکشه، اُزوختی داوود سن بیابان ثوتّا گد تا اُزو و عسکرای شی تاشه شنه. یگ روز وختی که شائول و عسکرای شی ده دُمبال اُزو میگشتن، شائول ده یگ غار رافت. ای امو غار بود که داوود ده اونجی تاشه شد، ولی شائول او ره ندید. داوود خیلی نزدیگ پشت سر شائول رافت و یگ تَخله از کالای -شی ره مُنّی گد. اُزو پاس، باد ازی که شائول از غار بُور شد، داوود سر اُزو بلن چیغ زد که سن کالای که ده دست شی بود سیل کنه. ده ای رقم، شائول فامید که داوود نمیخایه گد گشتن اُزو ده پادشایی برسه.



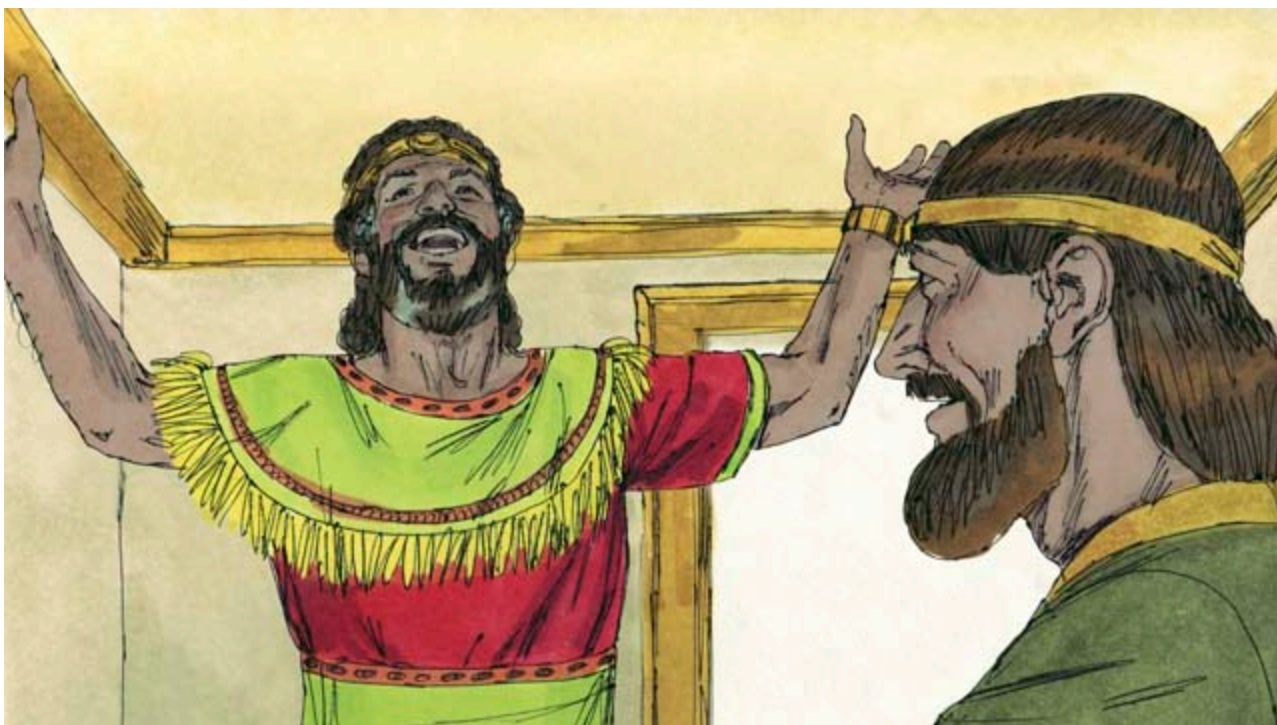
چَن وخت باد، شائول دَه جنگ گُشته شد و داوود پادشای اسرائیل شد. او یِگ پادشای خوب بود و مردم او رَه دوست دَشتَن. خدا داوود رَه برکت دَد و او رَه کامیاب گَد. داوود جنگای زیادی گَد و خدا دَه او کُمر گَد که دشمنای اسرائیل رَه شکست بدیَه. داوود دَه شار اورشلیم پیروز شد و اُونجی رَه پایتخت خو انتخاب گَد، دَه جای که او زندگی و سلطنت موگَد. داوود ۴۰ سال پادشا بود. دَه ای دَوران اسرائیل زورثو و ثروتَمَن شدَد.



داوود قصد دَشت که یِگ معبد جُور کَنه که دَه اُونجی بیخی اسرائیلیا بتَن خدا رَه پرستش و بلَده شی قربانی کَنَن. نزدیک ۴۰۰ سال بود که مردم دَه خیمه ملاقات که موسی جُور کَدَد، خدا رَه پرستش و بلَده شی قربانی موکَدَن.



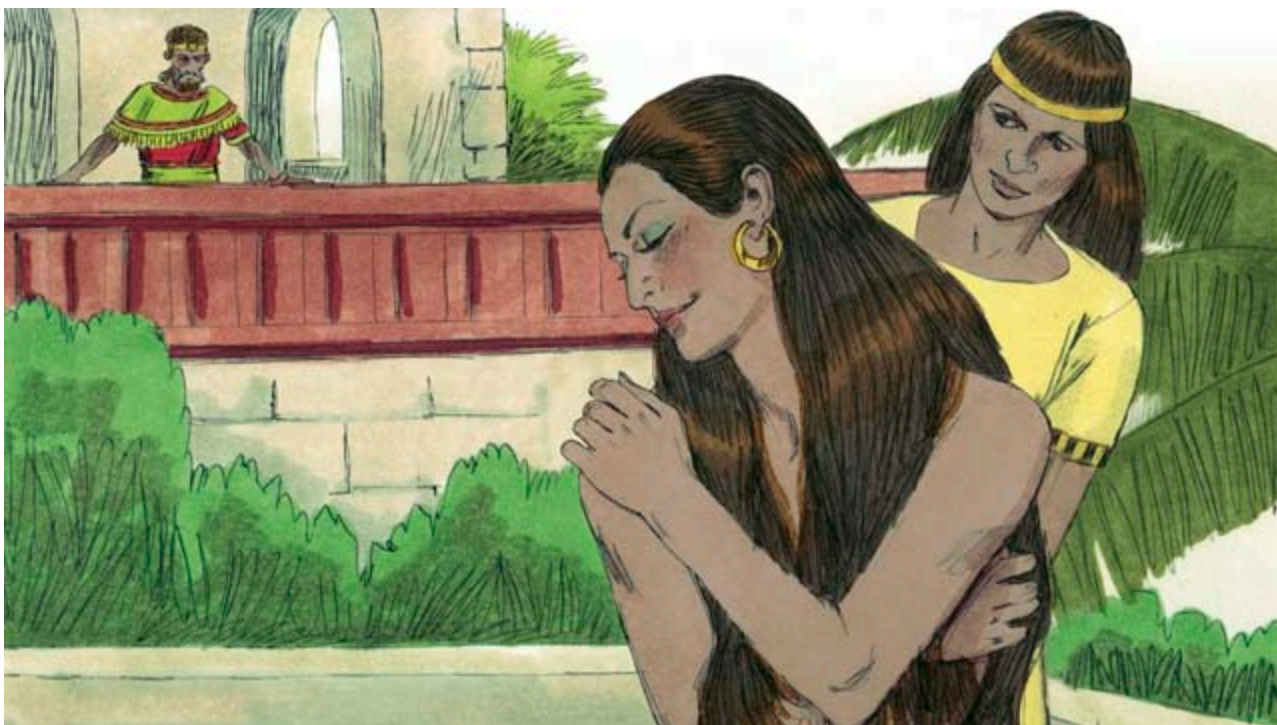
ولی ده اُونجی یگ پیغمبر بود که ناتان نام دشت. خدا او ره ری گد تا ده داوود ای ره بوگیه: «تو ده جنگای زیاد جنگ کیده، آزی خاطر تو ای معبد ره بلده از مه جور نخاد گدی. بچه تو او ره جور خاد گد. ولی آنوز آم، ما تو ره گلو برکت خاد ددُم. یکی از نبیرای تو تا ابدالاباد بِلِه قوم مه پادشایی خاد گد!» تنّا نسل داوود که میتنیست تا ابدالاباد سلطنت کنّه، مسیح بود. مسیح انتخاب خدا بود که مردم دنیا ره از گناههای شی نجات میدد.



وختی داوود پیغام ناتان ره شنید، او خدا ره شکر گده و او ره ستایش گد. خدا او ره قدر موگد و ده او زیاد برکت دد. ده یقین که، داوود نموفامید خدا چه غیتا ای کارا ره انجام خاد دد. یالی مو موفامیم که اسرائیلیا باید زیاد وختا ره پیش از آمدون مسیح صبر موگدن، نزدیگ ۱۰۰۰ سال.



داوود سالای زیاد بیه قوم خو عادلانه سلطنت گد. او صادقانه، خدا ره اطاعت گد و خدا او ره برکت دد. مگم، ده سالای آخر عمر خو، او ده برابر خدا گناهی کلان گد.



یگ روز که داوود از قصر خو سن بُرو توغ موگد، یگ خاتون زیبا ره اوش گد که دَرُو حمام مونه. داوود او ره نمشناخت، ولی فامید که نام شی بَتَشِیع آسته.



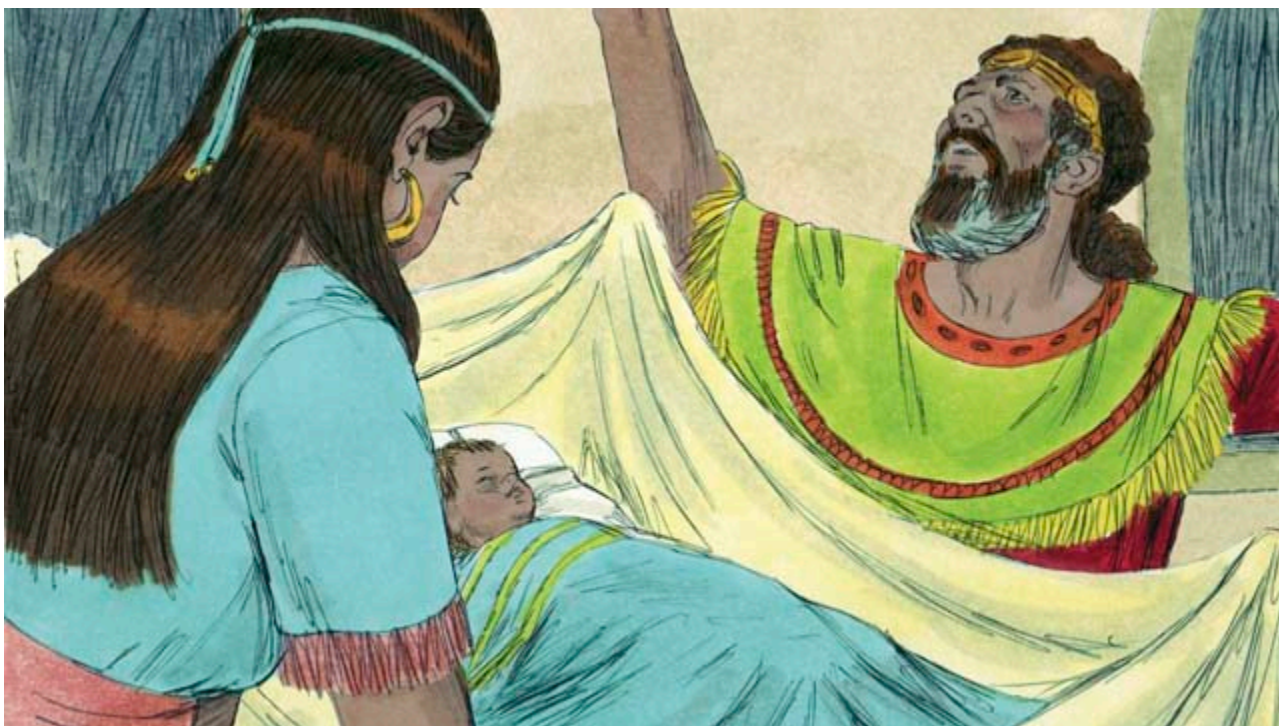
داوود ده جای آزیکه او ره توغ نَکَنه، یگ نفر ره رپی گد تا او ره ده پیش شی بیرد. او گد شی خاو گد و او ره پس ده خانه شی رپی گد. یگ کم وخت باد، بَتَشِیع بلده داوود آوال رپی گد و گفت که او باردار شده.



شوی بنشبع یگ مرتیکه ده نام اوریا بود. او یگی از عسکرای خوب داوود بود. او ده ای وخت ده یگ دور جای ده آل جنگ بود. داوود اوریا ره از جنگ پس تلبیست و ده او گفت که بیخی خاتون خو بُرو. ولی اوریا قبول نکد، غیتیکه دیگه عسکرا ده جنگ باشن، او ده خانه بوره. باد آزو داوود، اوریا ره پس ده جنگ رپی گد و ده سرگردیه جنگ گفت، او ره ده جایی که دشمن قوی تر آسته پیلو تا کُشته شنه. امو رقم شد: اوریا ده جنگ جان دد.



باد از جان دِدون اوریا ده جنگ، داوود گد بَتشَبَع آروسی گد. باد آزو بچه داوود ده دنیا آماد. خدا آزی کار که داوود کدَد، گلو قار بود، آزو خاطر ناتان نبی رَه رپی گد تا ده داوود بوگه که گناهی شی چقس بد بوده. داوود از گُناهی خو توبه کد و خدا او رَه بخشید. داوود تا آخر عمر از خدا پیروی و اطاعت موگد، اینم ده غیتای سختی.



ولی بچه داوود مُرد و خدا داوود رَه ای رقم جزا دَد. آمی رقم، تا وخت مرگ داوود، باضی از خانوالای شی ده ضد آزو شورش کدَن و داوود گلو قدرت خو رَه از دِست دَد. ولی خدا سر اَمُزو که داوود از او سرپیچی کدَد، آنوز ده وادای خو وفادار بود و اونا رَه انجام میدَد. آروپاس، داوود و بَتشَبَع خونده یگ بچه دیگه شدن و نام شی رَه سلیمان اِشَن.

قصه-ی از کتاب مقدس: کتاب اول سموئیل، فصل ۱۰؛ فصل ۱۵ تا ۱۹؛ فصل ۲۴؛ فصل ۳۱؛ دوم سموئیل، فصل ۵؛ فصل ۷؛ فصل

۱۱ تا ۱۲

۱۸ - پادشایی تقسیم شده



داوود پادشا ۴۰ سال اُکومت گد. باد ازیکه او از دنیا رافت، بچه شی سلیمان بله اسرائیل اُکومت گد. خدا گد سلیمان تورَه گفت و از شی سوال گد، چیز خیل رَه کلوتر میتلَبه که خدا بلده شی بیدیَه؟ سلیمان از خدا تَلپِست که او رَه کلو عقل تو گَنه، ای خدا رَه خوشال گد. اُروختی خدا سلیمان رَه عاقل ترین مرتیکه ده دنیا جور گد. سلیمان خیلی چیزا رَه یاد گرفت و کلو پادشا عقل تو بود. خدا او رَه زیاد دارا آم گد.



دَه اورشلیم، سلیمان یگ معبد رَه جور گد که آتِه شی، داوود تصمیم دشت و مواد شی رَه جَم کدد. یالی مردم میتنسنن که دَه جای خیمه ملاقات، دَه اُونجی خدا رَه عبادت و بلده شی قربانی گَنن. خدا آماد و دَه معبد حاضر شد و دَه اونجی گد قوم خو زنده گی گد.



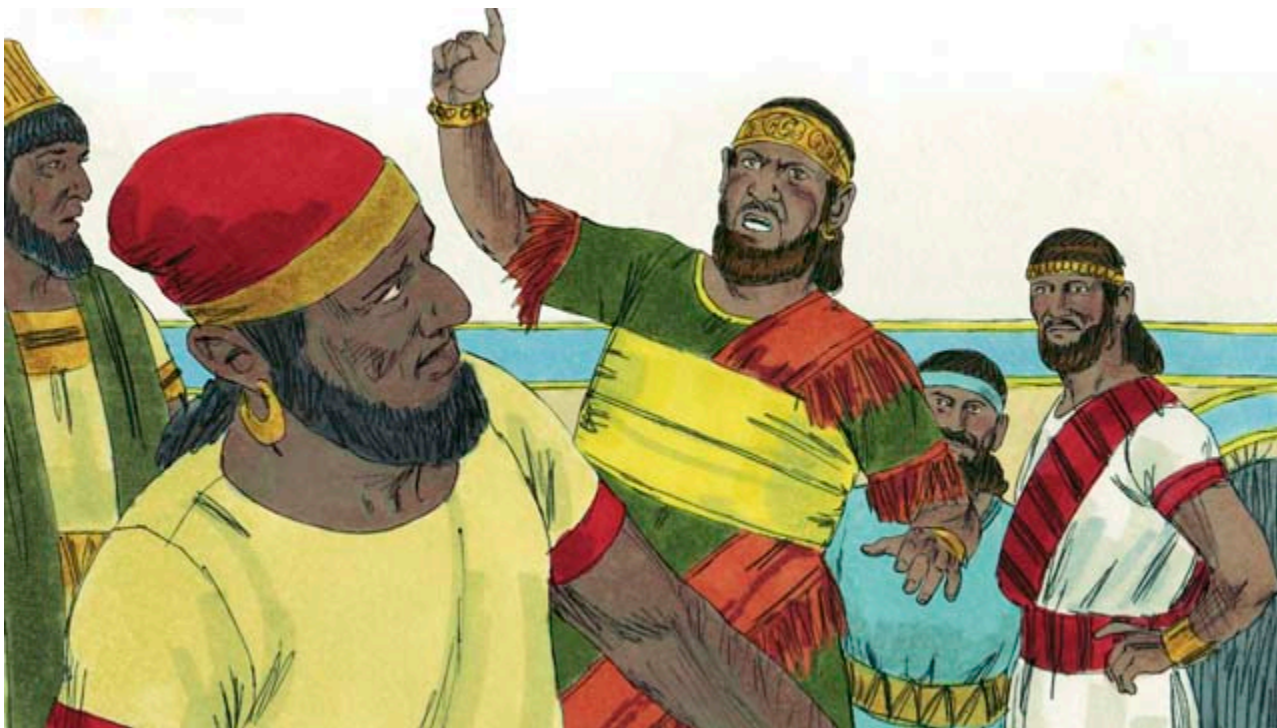
ولی سلیمان خاتونون دیگه مُلکا رَه دوست دشت. او گد عروسی گدون خو گد خاتونون زیاد، نزدیگ ۱۰۰۰ خاتو، از خدا سرپیچی گد! زیادی آری خاتونو از مُلکای خارج آمدهن و خدایون خو رَه قنجیغه خو اوردنه و پرستش موگدن. وختیکه سلیمان پیر شدد، او آم خدایون از وا رَه پرستش موگد.



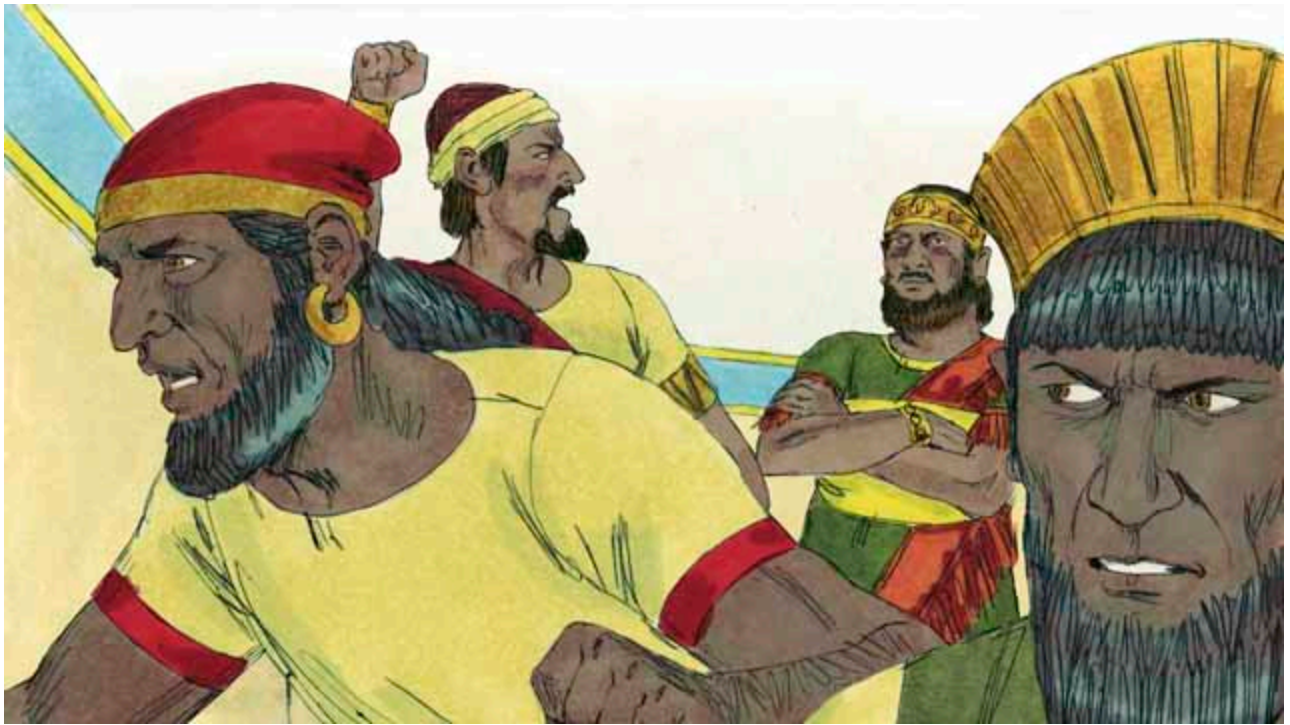
خدا از خاطر آمزی کار گد سلیمان قار بود. خدا گفت که او رَه گد تقسیم کدون قوم اسرائیل ده دو پادشایی جزا خاد دد. او ای کار رَه باد از مرگ سلیمان خاد گد.



باد از مرگ سلیمان، بچه شی رُبعام پادشا شد. تمام مردم قوم اسرائیل یگجای جَم شدن تا که او رَه دَه پادشایی خو قبول گَنَن. اونا پیش رُبعام شکایت کَنَن که سلیمان اونا رَه مجبور موگد که کلو کارای گیرُو کَنَن و زیاد مالیه پیدین. اونا از رُبعام تَلّیستن که سر از وا کم کار کَنه.



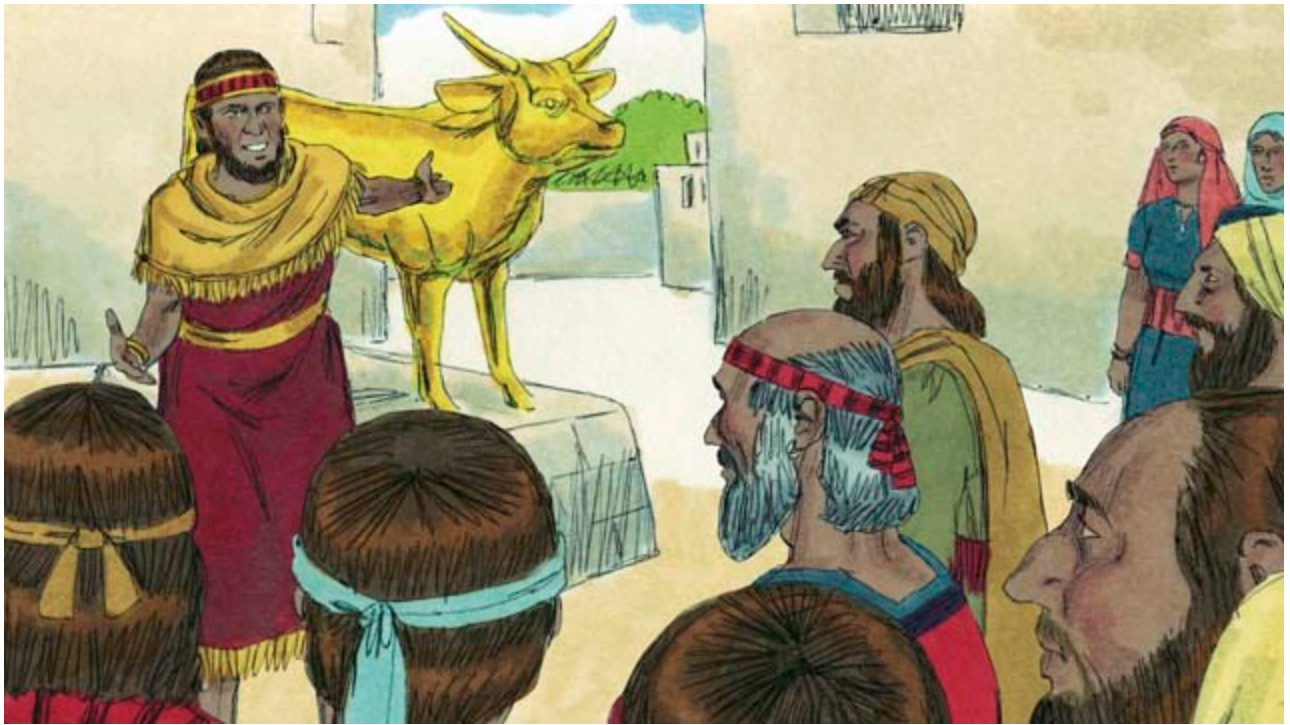
ولی رُبعام اونا رَه خیلی جواب احمقانه دَد. او گفت: «شمو موگین آیه مه سلیمان، سر شوم سخت کار موگد ولی ما سر شوم سخت تر اَزو کار خاد کدوم و شمو رَه کلوتر اَزو آذاب خاد کدوم.»



غيتيکه مردم ای تورای آزو ره شنیدن، زیادتر از وا ده ضد شی شورش کدن. دا قبیله رُبعام ره ترک کدن و تنّا دو قبیله گد شی مندن. آمی دو قبیله خود گون خو ره پادشایی بهودا نام گدن.



ای دا قبیله دیگه، یک مرتیکه ره که پرُبعام نام دشت پادشای خو انتخاب کدن. ای قبیلا ده منطقای شمالی آمو سرزمین بودن. اونا خودگون خو ره پادشایی اسرائیل نام گدن.



بر بُعام دِه ضدِ خدا ایستَه شد و سبب شد که مردم گناه گَنه. او دو دَنه بُت بلده مردم خو جور گد که او رَه عبادت گَنن. اونا دیگه بلده عبادت کدُو دِه اورشلیم دِه پادشایی یهودا نمورافتَن.



پادشایی یهودا و اسرائیل دِه مینه خو دشمن شدن و زیادتِر وختا گد یگ دیگه خو جنگ موکدن.



دَه پادشایی نو اسرائیل، بیخین پادشایو شَرور بودن. زیادتر آزی پادشایو توسط اسرائیلیای دیگه که قصد دشتن دَه جگه از وا پادشا شوئن، گشته شدن.



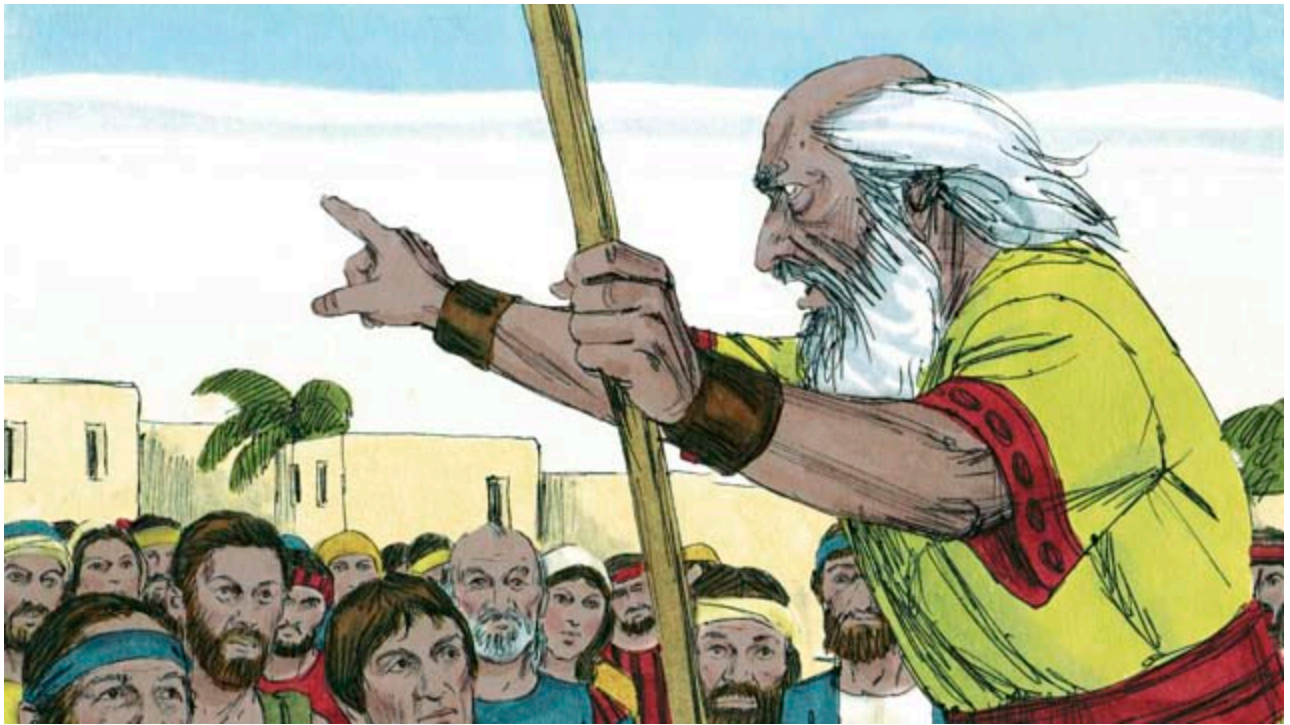
بیخین پادشایو و زیادتر مردم پادشایی اسرائیل، بُتا رَه پرستش موگدن. وختیکه اونا ای کار رَه موگدن؛ اونا بیشتر وختا گد زناى بد کاره خاو کده و باضی وختا اینم رُوسئون خو رَه بلده بُتا قربانی موگدن.



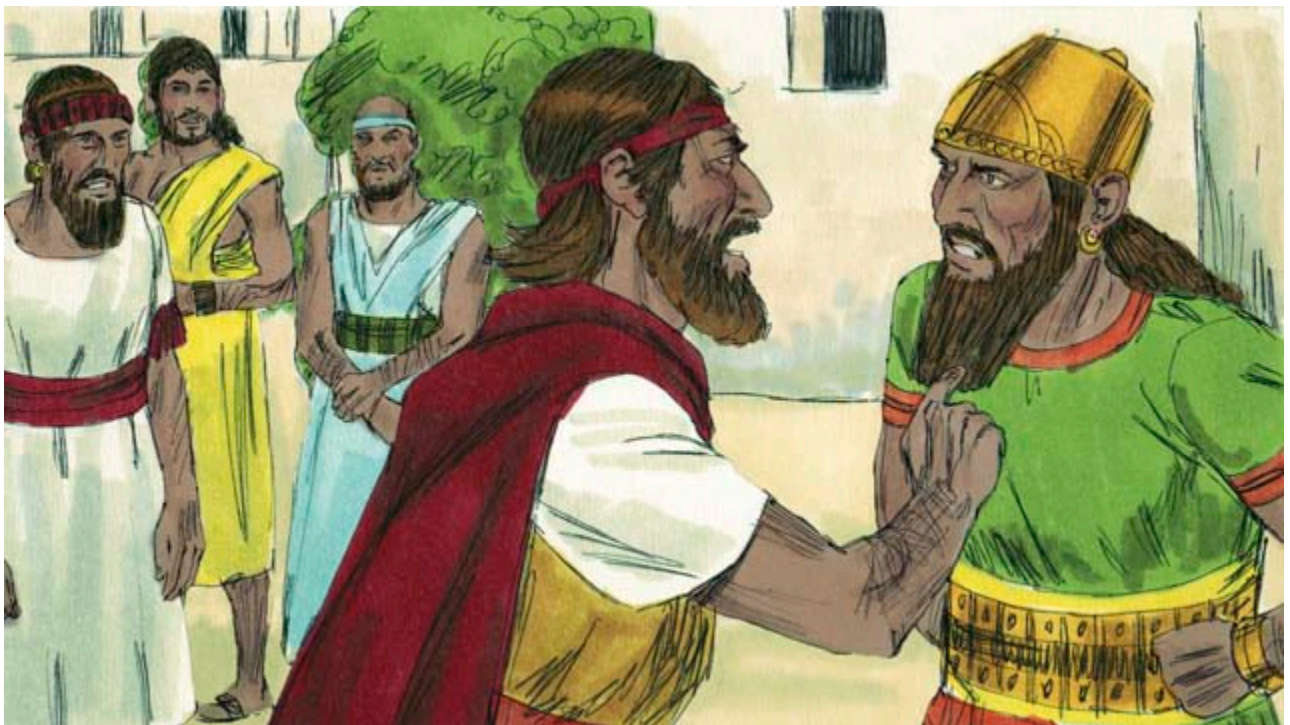
پادشایون یهودا از نبیره داوود بودن. باضی آزی پادشایو آدمای خوب بودن که عادلانه اکومت کده و خدا ره پرستش موگدن. ولی زیادی از پادشایون یهودا شرور بودن. اونا بد اکومت گده و بُتا ره پرستش موگدن. یک تعداد آزی پادشایو اینم زُوسْتون خو ره بلده خدایون دروغی قربانی کدن. زیادتر مردم یهودا امو رقم ده مقابل خدا شورش گده و خدایون دیگه ره پرستش کدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب اول پادشاهان، فصل ۱ تا ۶، فصل ۱۱ تا ۱۲

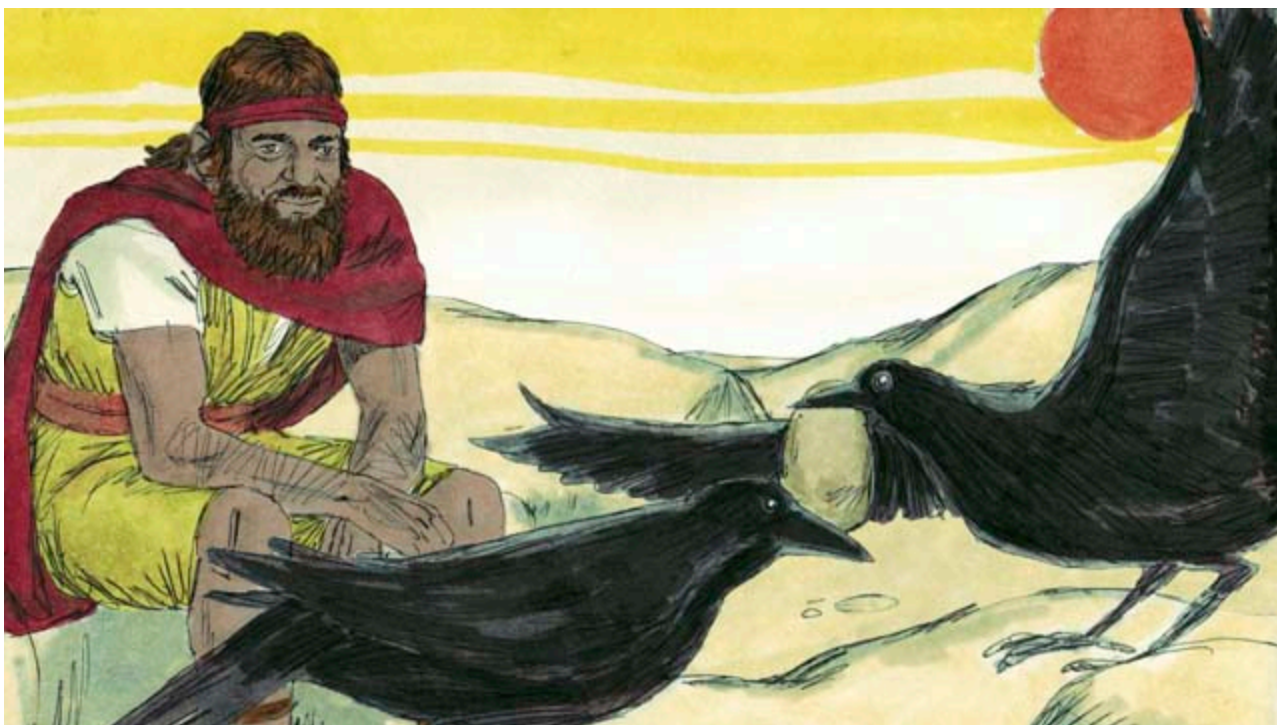
۱۹- پیغمبرا



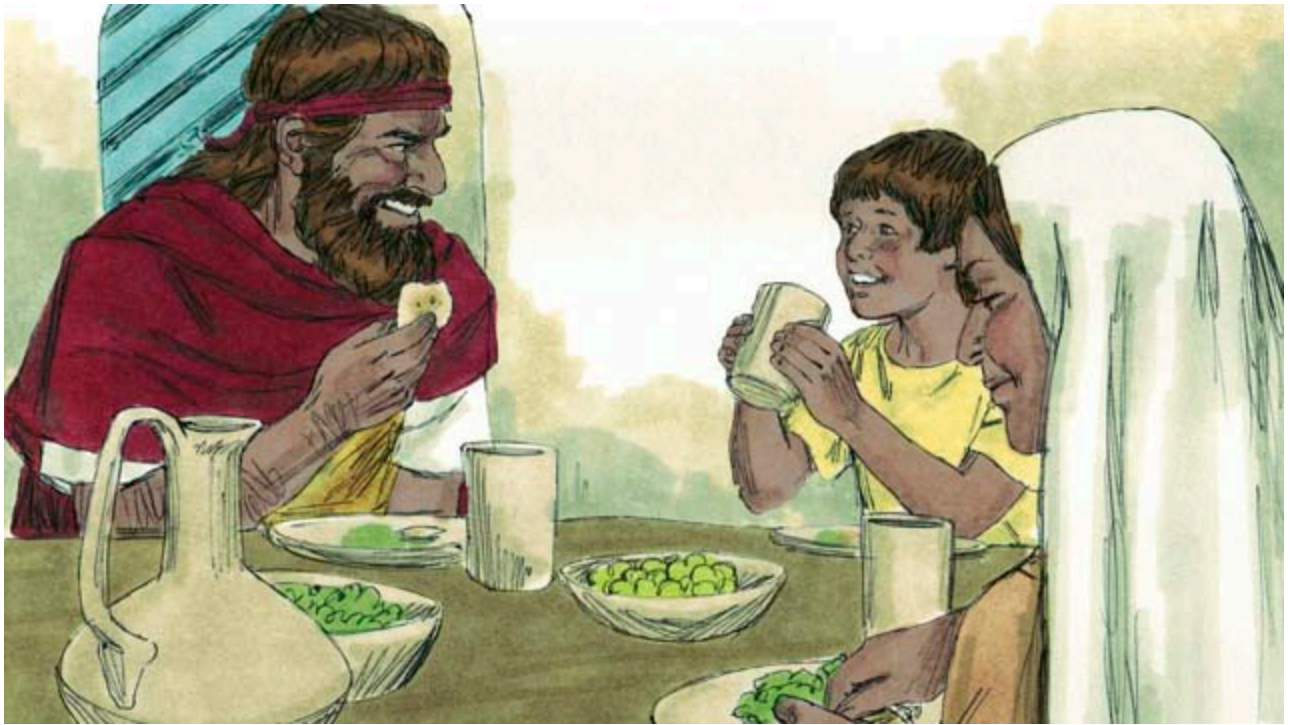
خدا دایم بلده اسرائیلیا پیغمبرا ره ریی مَوگد. پیغمبرا، پیغامای خدا ره مَشْنویدَن و اَرُوختی وا ره ده مردم نقل مَوکدَن.



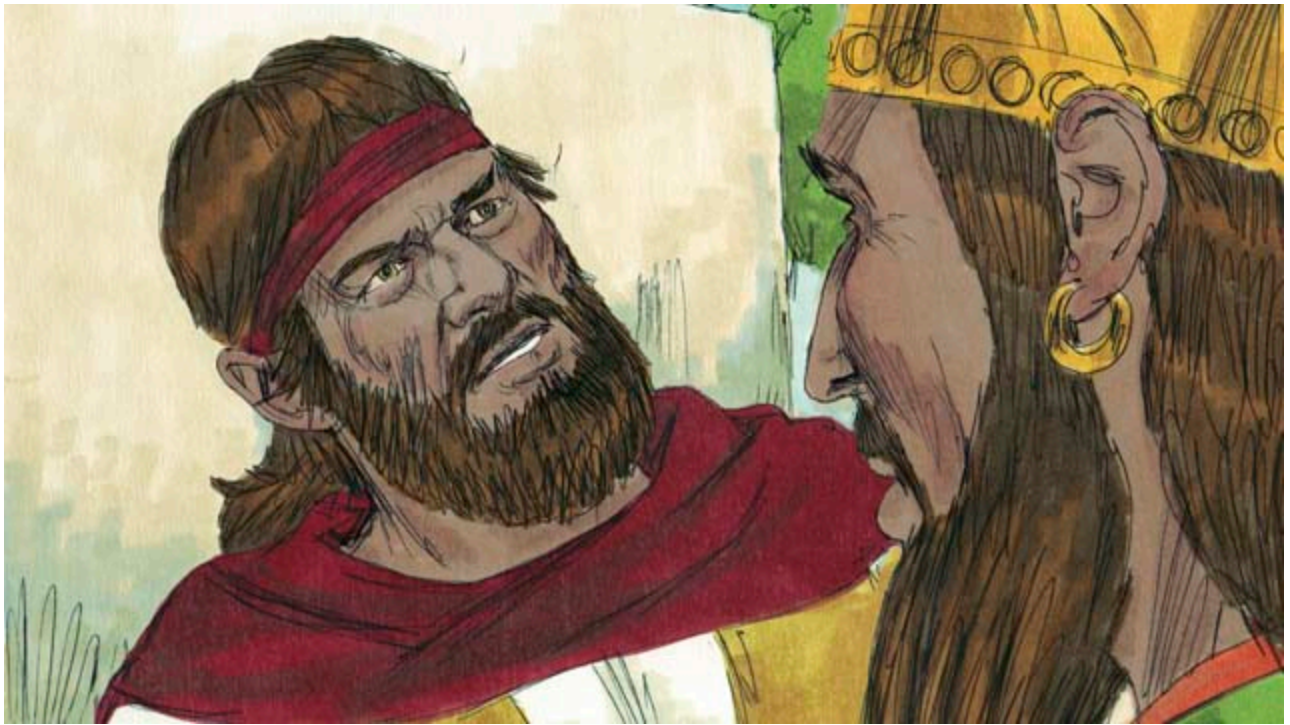
ایلیا ده وختی پیغمبر بود که آخاب ده پادشایی اسرائیل، پادشا بود. آخاب یگ مرتیکه شرور بود. او کوشش مَوگد تا مردم ره ده پرستش یگ خدای دروغی که بَعْل نام دشت، مجبور گنه. ازی خاطر ایلیا ده آخاب پادشا گفت که خدا قصد بره مردم ره جزا بدیه. او ده آخاب گفت: «تا وَختیکه ما نِگیم، ده پادشایی اسرائیل بارو نخاد بارید یا شُدِری اَم نخاد گد.» آخاب از ثورای ایلیا، اوقس قار شی بَل اَماد که قصد گد او ره بُکَشه.



آزى خاطر، خدا ده ايليا گفـت، ده بيابان بُورَه و از آخاب تاشه شوئه. ايليا ده بيابان سن يگ جُولگه مخصوص كه خدا او ره هدايت كـد، رافت. آر شاو و صُبا مرغا بلده ايليا نان و گوشت ميُورَدَن. ده اى دوران، آخاب و سربازاى شى ايليا ره مُپاليدَن ولى اونا او ره پيدا نَتَنِسَتَن.



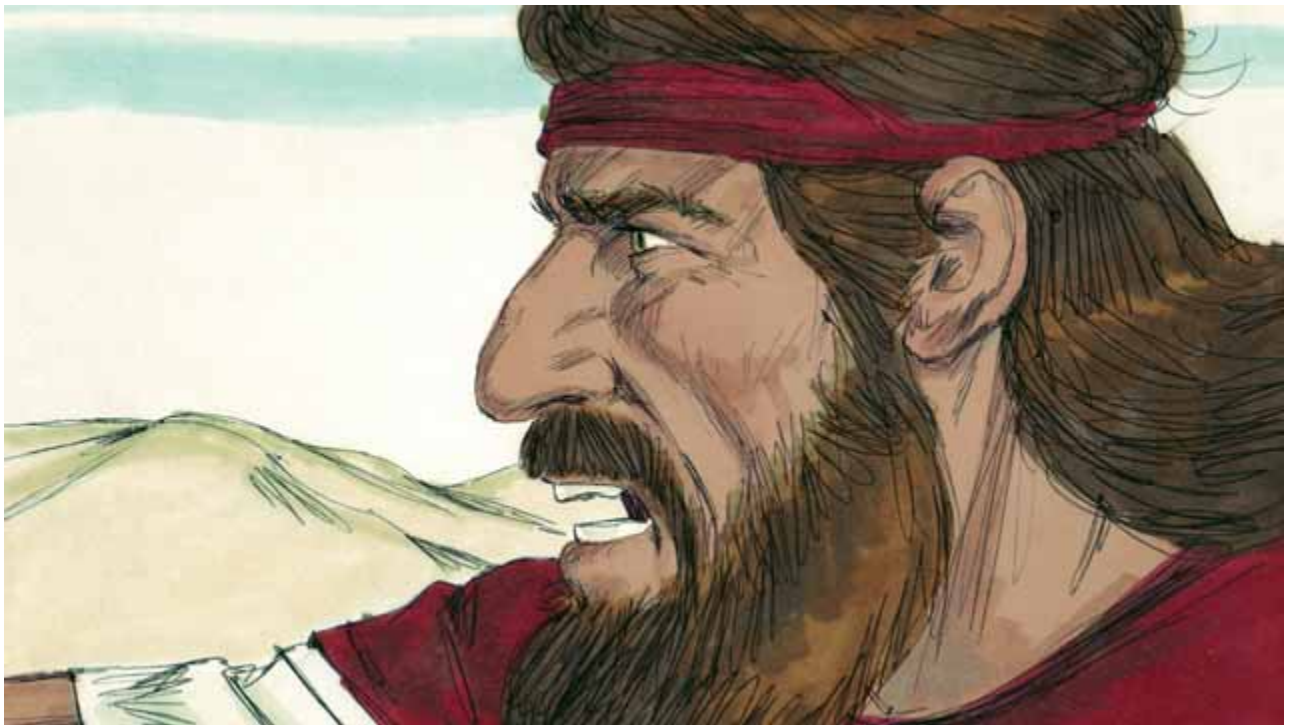
از خاطریکه بارو نبارید، باد از چن وخت جُولگه خشک شد. اُروختی ایللیا ده یگ ملگ دیگه که ده نزدیک شی بود، رافت. ده او کشور یگ بیوه غریب گد بچه خو زندگی مُوگد. نان اونا قریب خلاص شُدَد از خاطر ازیکه دیگه غاله نَمَنَدَد. ولی آنوزم، ازیکه او خاتو از ایللیا نگاداری مُوگد، خدا بلده آزو و بچه شی تیار گد. کندوی آرد و ڈابه روغون شی ایج وخت خالی نشد و اونا بلده تمام دوران گشنگی نان دَشتَن. ایللیا نزدیگ سه سال ده اُونجی مَند.



باد از سه و نیم سال، خدا ده ایلیا گفت، ده خاست خدا بسم بازو خاد بارید. او ده ایلیا گفت، پس ده پادشایی اسرائیل بُرو و گد آخاب گپ ده، اُزوختی او پیش آخاب رافت. وختی آخاب او ره دید، بلده شی گفت: «تو ده اینجی پی، او پتنه!» ایلیا جواب دد: «پتنه خود تویی! تو یهوه ره ترک کدی، خدای راستینی او یه ولی تو بعل ره پرستش مونی. یالی تو باید بیخین مردم پادشایی اسرائیل ره ده گوی کرمل بیری.»



اَزوختی بیخین مردم اسرائیل ده کوی گرمل رفتن. مرتیکون که موگفتن بلده بعل پیغام مدین، آم امان. اونا پیغمبرای بعل بودن. تعداد از
 و ۴۵۰ نفر بودن. ایلیا ده مردم گفت: «تا کی دل بی دل مُشین؟ اگه یهوه خدا یه، او ره پرستش کین ولی اگه بعل خدا یه، او ره پرستش
 کین!»



اَزو پاس ایلیا ده پیغمبرای بعل گفت: «یگ گو نر ره بُکشین، گوشت شی ره ریزه ریزه کده بلده قربانی ده قربانی جگه پلین مگم آتش وار
 نکید. باد اَزو ما آم ای کار ره خاد کدوم و گوشت ره ده قربانی جگه دیگه خاد ایشتم. اَزوختی اگه خدا بلده قربانی جگه آتش ریگی گد، شمو
 خاد فامیدین که او خدای راستی یه.» اَزوختی پیغمبرای بعل قربانی ره تیار کدن مگم آتش وار نَکدن.



باد آزو پیغمبرای بعل ده پیش بعل دعا کدن: «گوش کو، ای بعل!» اونا کل روز دعا کدن، جیغ زدن و اینم خودگون خو ره گد چاقوا لش کدن، مگم بعل جواب ندد و ایچ آتش ریی نکد.



پیغمبرای بعل قریب کل روز ده پیش بعل دعا کدن. آخرشی اونا دعا گدو ره بس کدن. ازوختی ایلیا گو تر دیگه ره بلده خدا ده قربانی جگه ایش. باد آزو او ده مردم گفت که ۱۲ دیگ کلان او ده بله قربانی بندزنن تا وختیکه گوشت، چوب و اینم زمین گرداگرد قربانی جگه بیخی تر شونه.



اَز وختی ایلِیا دعا گد: «یَهُوه، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، امروز دِه مُو نِشو پدی که تو خدای اسرائیل استی و ما خدمتگار تو یوم. جواب مه پدی تا ای مردم بوفامن که تو خدای راستینی استی.»



فُورن، آتش از آسمو تا شد. گوشت، چوب، سنگ، خاک و اینم او ره که دِه گِرداگِرد قربانی جگه بود، سوختند. وختی مردم ای ره اوش کنن، دِه زمین سجده کده و گفتن: «یَهُوه خدا یِه! یَهُوه خدا یِه!»



باد آزو ایلیا گفت: «ایچ گدم پیغمبرای بعل ره نیلید که توتا گنن!» آروختی مردم پیغمبرای بعل ره دستگیرکده و اونا ره از اونجی بُرده و گشتن.



آزو پاس ایلیا ده آخاب پادشا گفت: «تیز ده خانه خو بُورو که بارو مبه.» آسمو غدر زود سیاه شد و باروی شدید شروع شد. یهوه خشک سالی ره خلاص مَوگد و آمو رقم نشو دد که او خدای راستینی یه.



وختیکه ایلیا کار خو ره خلاص گد، خدا یگ مرتیکه ره که الیشع نام دشت پیغمبر خو انتخاب گد. خدا ده واسطه الیشع معجزای گلو ره انجام دد. یگ دنه آزو معجزا بلده نعمان رخ دد. او سرگریده لشکر دشمنو بود، مگم او یگ مرض بد پوستی دشت. نعمان که ده باره الیشع شنید، پیش الیشع رفت و از شی تلبیست که او ره شفا بدیه. الیشع ده نعمان گفت ده دریای اُردُن بُورو و خود خو ره هفت دغه ده او غوطه کو.



نعمان قارشی آماد. او ای کار ره نگد از خاطریکه ده نظر شی احمقانه ميماد، مگم پسان او نظر خو ره تغییر دد و ده دریای اُردُن رافته، خود خو ره هفت دغه ده او غوطه گد. وختیکه بلده دغه آخری از او بُر شد، خدا او ره شفا ددد.



خدا پیغمبرای دیگه ره آم بلده مردم اسرائیل ری گد. تمام اونا ده مردم گفتن که پرستش گدون بُتا ره بس کید. ده جای آزو، مردم گد یگدیگه خو عادلانه رفتار کنن و سر یگدیگه خو رحم کنن. پیغمبرا ده مردم اخطار ددن که باید از شرارت دست بال کده و ده جای شی از خدا پیروی کنن. اگه مردم ای کار ره نکنن، خدا اونا ره مجرم قضاوت خاد گد و جزا خاد دد.



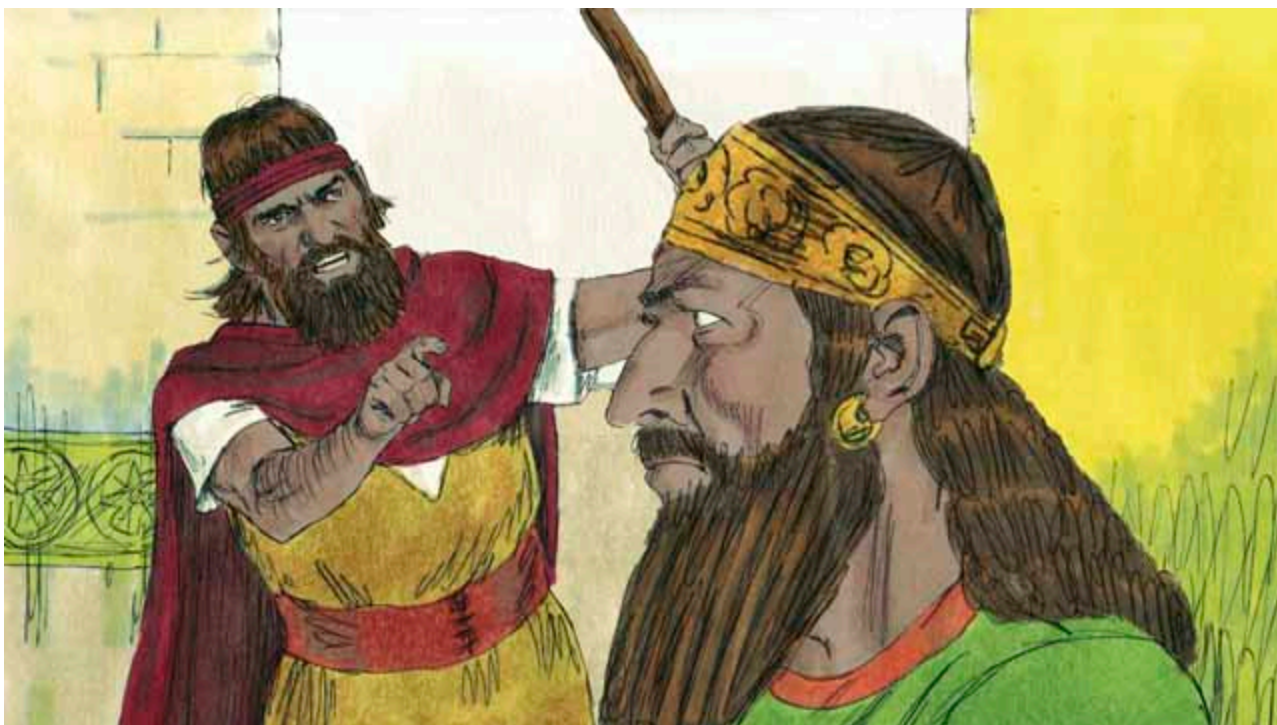
زیادی وختا، مردم از خدا اطاعت نموکدن. اونا بارا گد پیغمبرا بد رفتاری کده و اینم اونا ره موکشتن. یگ دغه، اونا آرمیا پیغمبر ره ده جای خُشک اننختن و او ره ده اُونجی ایله کدن تا بومره. او ده قاف چا تای گِل و لی شد. مگم پادشا ده او رحم گده و ده خدمتگرای خو امر گد تا آرمیا ره پیش ازیکه بومره، از چا بُر کنن.



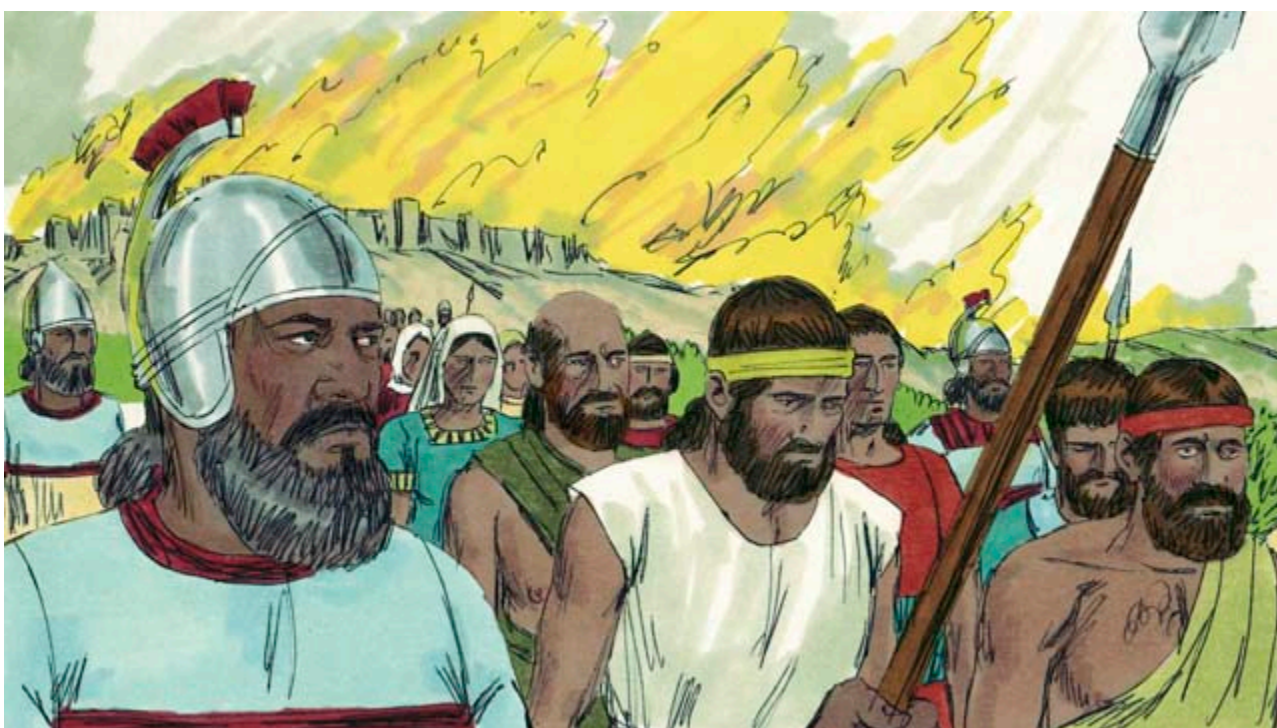
گرچن مردم از پیغمبرا بد شی میماندن، مگم اونا آنوزم بلده خدا ثوره موگفتن. اونا ده مردم اخطار می‌دندن که اگه توبه نکنن، خدا اونا ره نابود خاد گد. اونا آمو رقم ده یاد مردم میوردن که خدا واده دده تا مسیح ره بلده از وا ریی کنه.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب اول پادشاهان، فصل ۱۶ تا ۱۸؛ کتاب دوم پادشاهان، فصل ۵؛ کتاب ارمیا، فصل ۳۸

۲۰- تبعید و پس رفتو



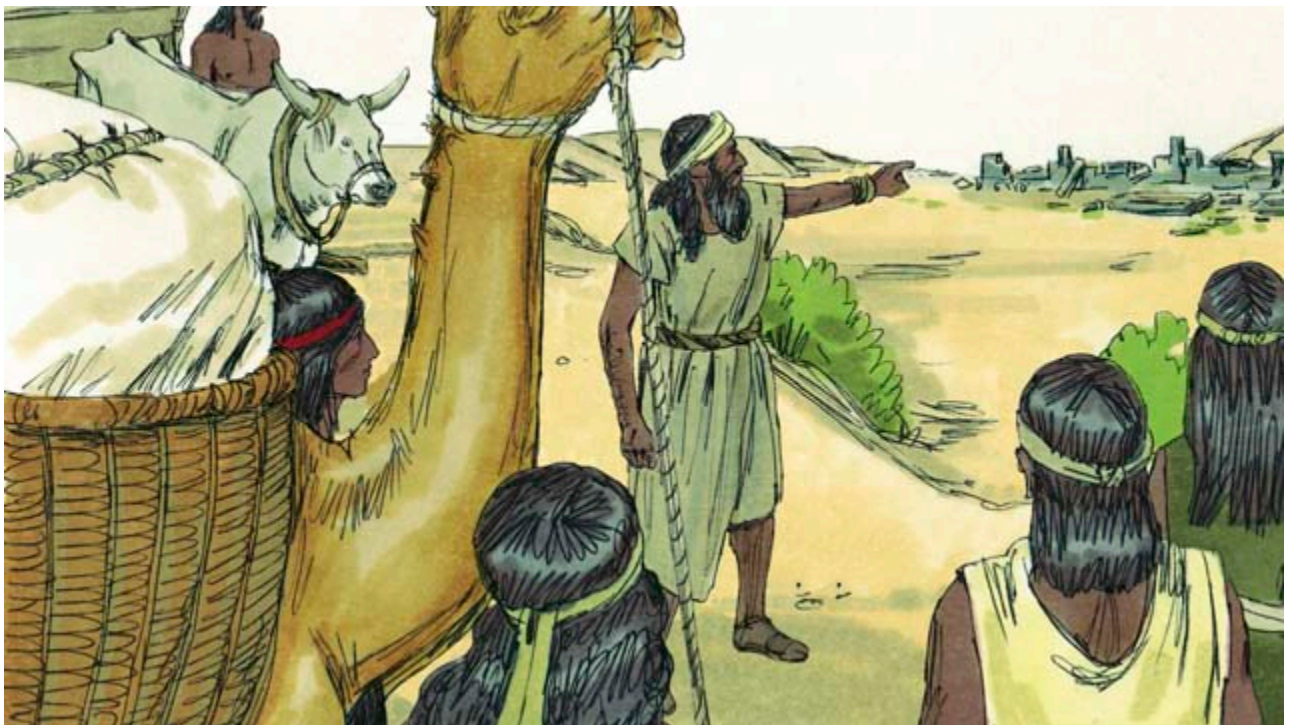
پادشاهی اسرائیل و پادشاهی یهودا آردوی شی ده پیشگوی خدا گناه کندن. اونا پیمانی ره که خدا ده کوی سینا گد از وا بسته کدد، میده کندن. خدا پیغمبرای خو ره ری گد که وا ره اخطار بدین تا توبه کئن و بازم خدا ره پرستش کئن ولی اونا اطاعت نکدن.



آزوختی خدا آردو پادشاهی ره جزا دد و دشمنای از وا ره اجازه دد که اونا ره نابود کئن. آشوریا یگ ملت دیگه بود که کلو زورتو شده دن. آشوریا ده برابر دیگه ملتا ام کلو ظالم بودن. اونا امانن و پادشاهی اسرائیل ره نابود کدن. آشوریا مردم زیاد ره ده پادشاهی اسرائیل گشتن، آر خیل ره که دل از وا شد، بُردن و جایای زیاد کشور ره آتش زدن.



آشوریا تمام رهبر، پولدارا و کسایی ره که میتنست چیزای با ارزش جور گتن، یگ جای جم کدن و اونا ره ده آشور بُردن. تنّا اسرائیلیای که کلو غریب بودن ده اسرائیل مندَن.



باد ازو؛ آشوریا، خارجیا ره اُردن که ده او سرزمین زندگی گتن. خارجیا شار ره از نو جور کدن و گد اسرائیلیای که ده اُونجی مندَن، اَروسی گتن. نبیره ازی مردم ره سامریا موگفتَن.



مردم ده پادشایی یهودا دیدن که خدا چه رقم مردم پادشایی اسرائیل ره از خاطریکه ده او باور نداشت و آزشی اطاعت نموگدن، جزا دد. ولی اونا آنورم، بتا و خدایون کنعانیا ره پرستش موگدن. خدا پیغمبرا ره ریی کد تا اونا ره اخطار بدین ولی اونا گوش نموگدن.



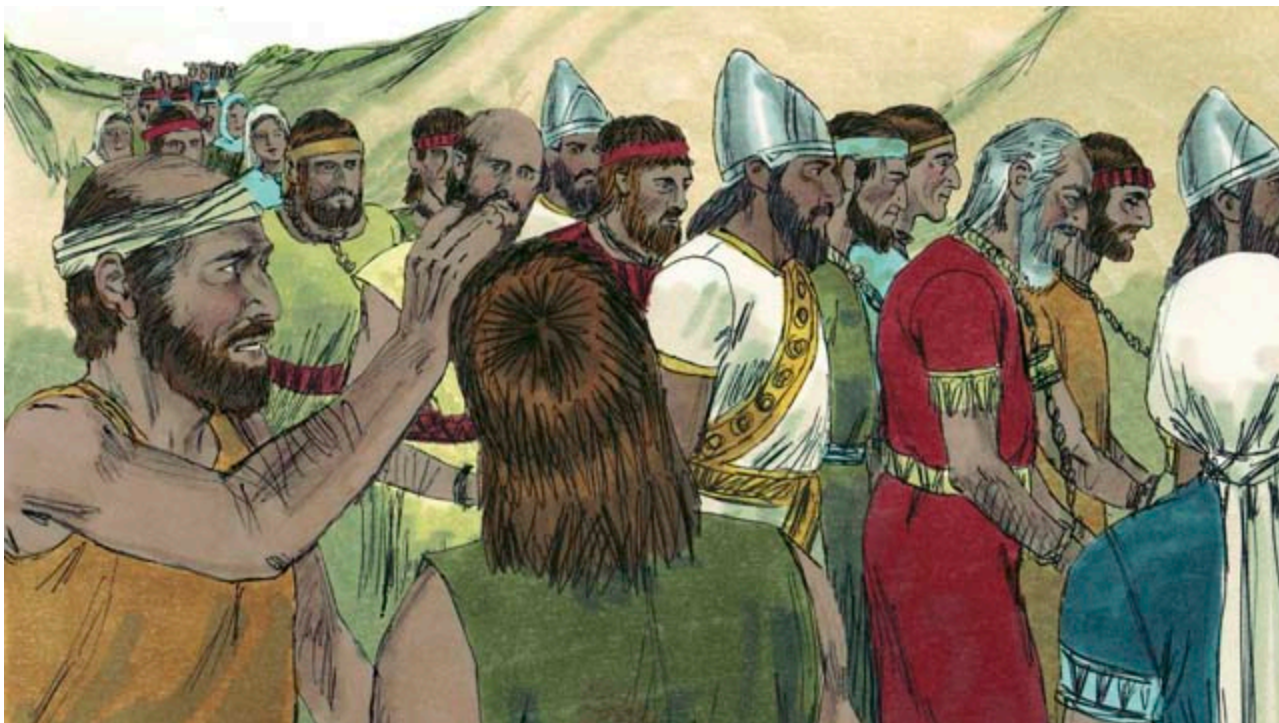
نزدیک ۱۰۰ سال باد ازیکه آشوریا، پادشایی اسرائیل ره نابود گدن، خدا نبوگدنصر پادشای بابلیا ره ریی کد تا بله پادشایی یهودا امله گنه. بابلیا یگ زورتو ملت بودن. پادشای یهودا قبول کد که خدمتگار نبوگدنصر شنن و آر ساله زیاد پول بلده شی بدیه.



ولی باد از چن سال، پادشای یهودا ده ضد بابل شورش گد. بابلیا پس آمدن و ده پادشایی یهودا امله کنن. اونا شار اورشلیم ره گرفتن، معبد ره نابود کده و بیخی دارای یای شار و معبد ره گد خود گون خو بُردن.



از خاطر جزای پادشای یهودا که شورش کدد، عسکرای نیوگدنصر بجای پادشا ره ده پیش روی شی گشتن و آروپاس، او ره کور گدن. باد ازو اونا پادشا ره گد خود گون خو بُردن که تا ده زندان ده بابل بومره.



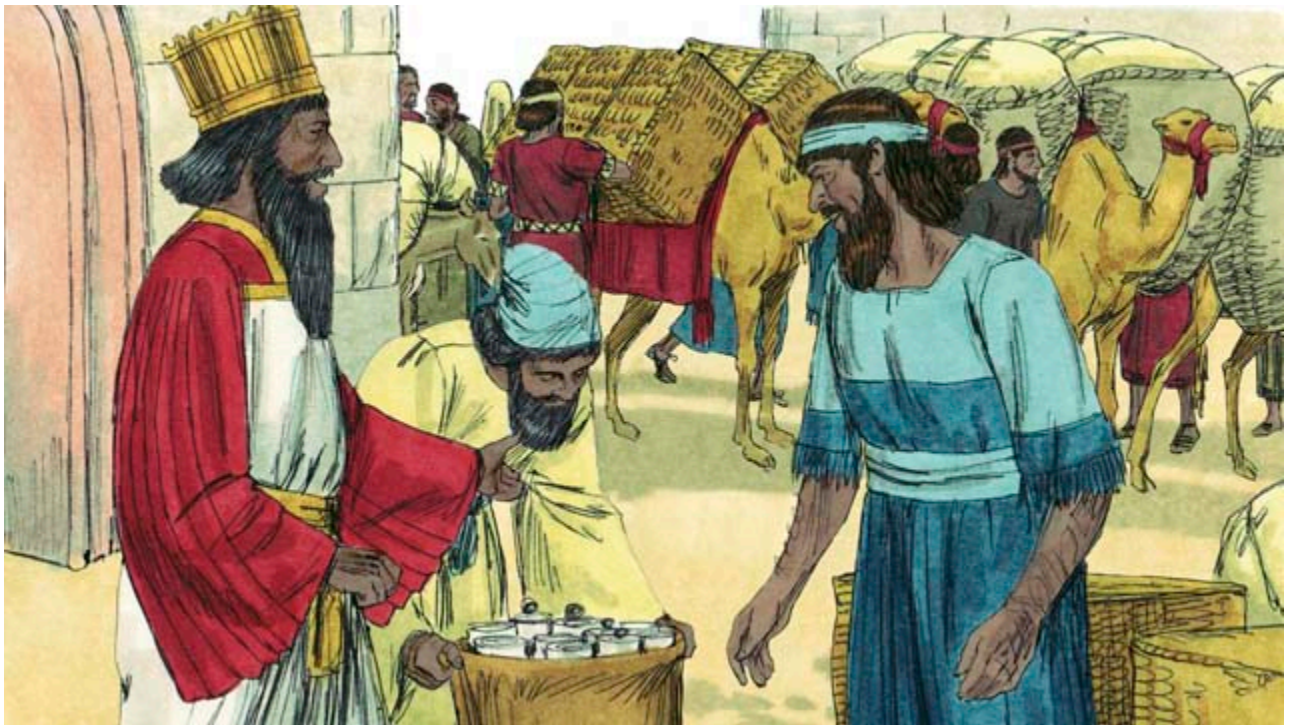
نیوگدنِصَر و لشکر شی قریب تمام مردم پادشایی یهودا رَه دَه بابل بُردَن و تنّا مردمای غدر غریب رَه بلده کِشت کدو دَه اونجی اِیشْتَن. ای دوران رَه که قوم خدا مجبور شدن، سرزمین واده شده رَه ترک کُنن، تبعید گفته موشه.



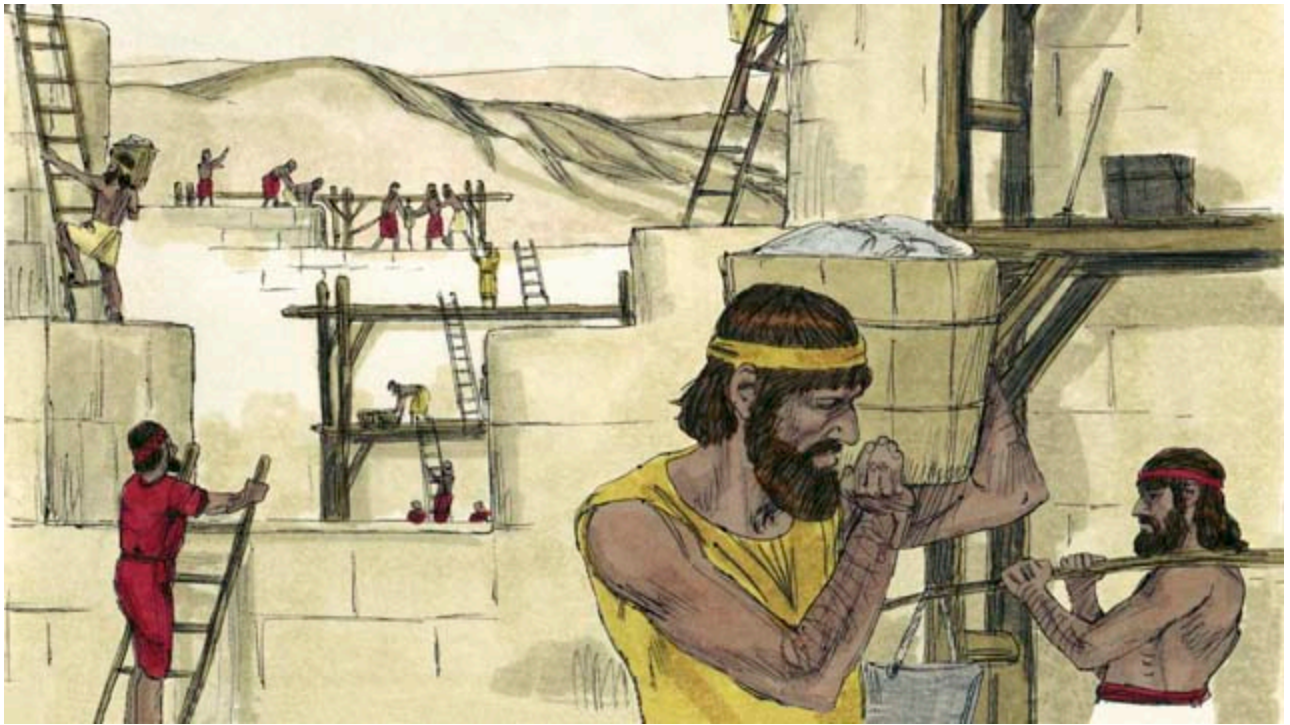
گرچن که خدا قوم خو رَه از خاطر گنای که کدَهْدَن، جزا دَد و دَه تبعید رَیی گد ولی نه اونا رَه فراموش گد و نه وادای خو رَه. خدا اُوش شی سن قوم شی بود و از طریق پیغمبرای خو گد از وا تورَه موگفت. او واده دَد که باد از ۷۰ سال، اونا دَه سرزمین واده شده پس خاد امانَدَن.



قریب ۷۰ سال باد، کوروش پادشای پارسیا، بابلیا رَه شکست دَد و دَه جای امپراطوری بابلیا، امپراطوری پارسیا بله خیلی از ملتا اُکمرانی موکَد. دَه امی وخت اسرائیلیا رَه یهودی موگفتَن. زیادی از وا اَکَل عمر خو دَه بابل زندگی کَدَهَن. تنّا تعداد کمی از یهودیایی پیر، سرزمین یهودا دَه یاد شی مَنَدَهَن.



پارسیا خیلی زورتو بوَدَن، ولی اونا گد مردمی که بِلَه از وا پیروز شَدَهَن مهربان بوَدَن. باد از یگ کم وخت که کوروش پادشای پارسیا شَدَد، یگ فرمان دَد؛ اَر یهودی که قصد دَرَه پس دَه سرزمین یهودا بورَه، مِیَنَنَه که پارسیا رَه ترک گَنَه. او اینم بلَدَه ازونا پول دَد تا معبد رَه از نو جور گَنَه. اَزوختی باد از ۷۰ سال تبعید، یگ گُروی ریزه یهودی دَه شار اورشلیم، سرزمین یهودا پس رافتَن.



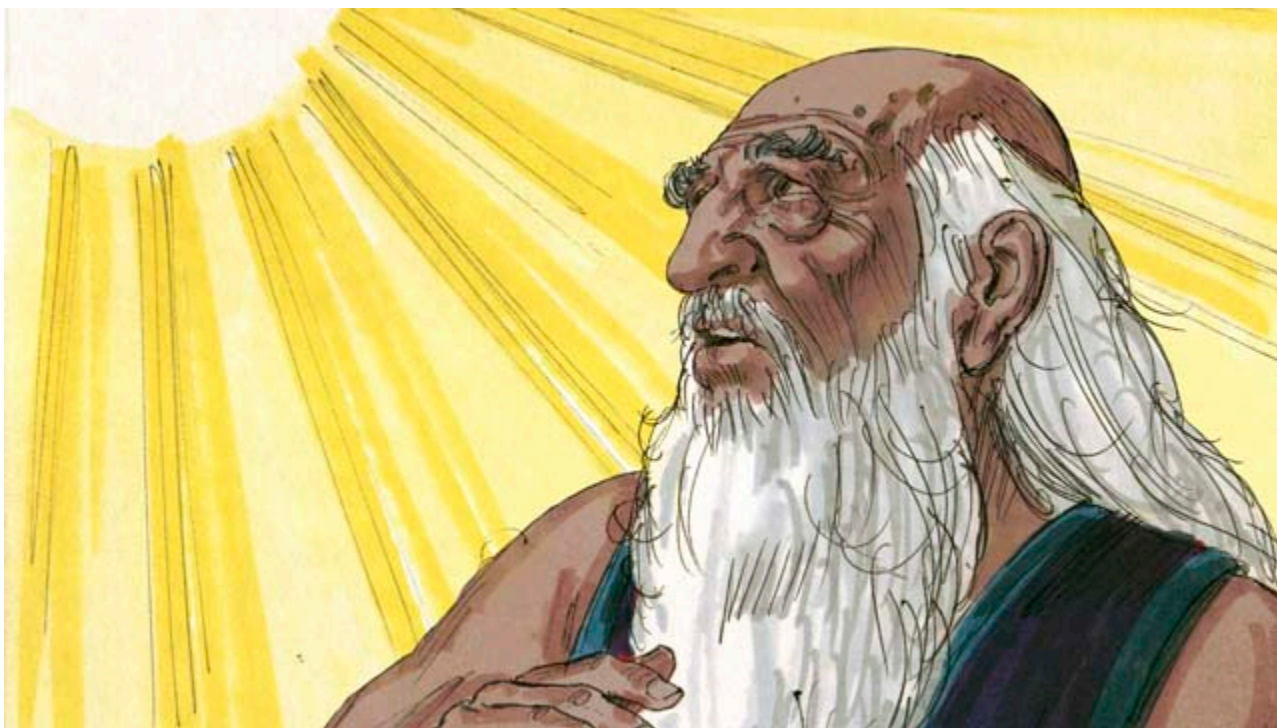
وختی مردم ده اورشلیم رسیدن، اونا معبد و دیوالای دور شار ره از نو جور کتن. پارسیا تا انوز بیه اونا اُکمرانی موگتن، ولی یهودیا یگ دفه دیگه ده زمین واده شده زندگی و ده معبد پرستش موگتن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب دوم پادشاهان، فصل ۱۷، ۲۴، ۲۵؛ کتاب دوم تواریخ، فصل ۳۶؛ کتاب عزرا، فصل ۱ تا ۱۰؛ کتاب نحمیا فصل ۱ تا ۱۳

٢١- خدا واده آمدون مسيح ره ميديه



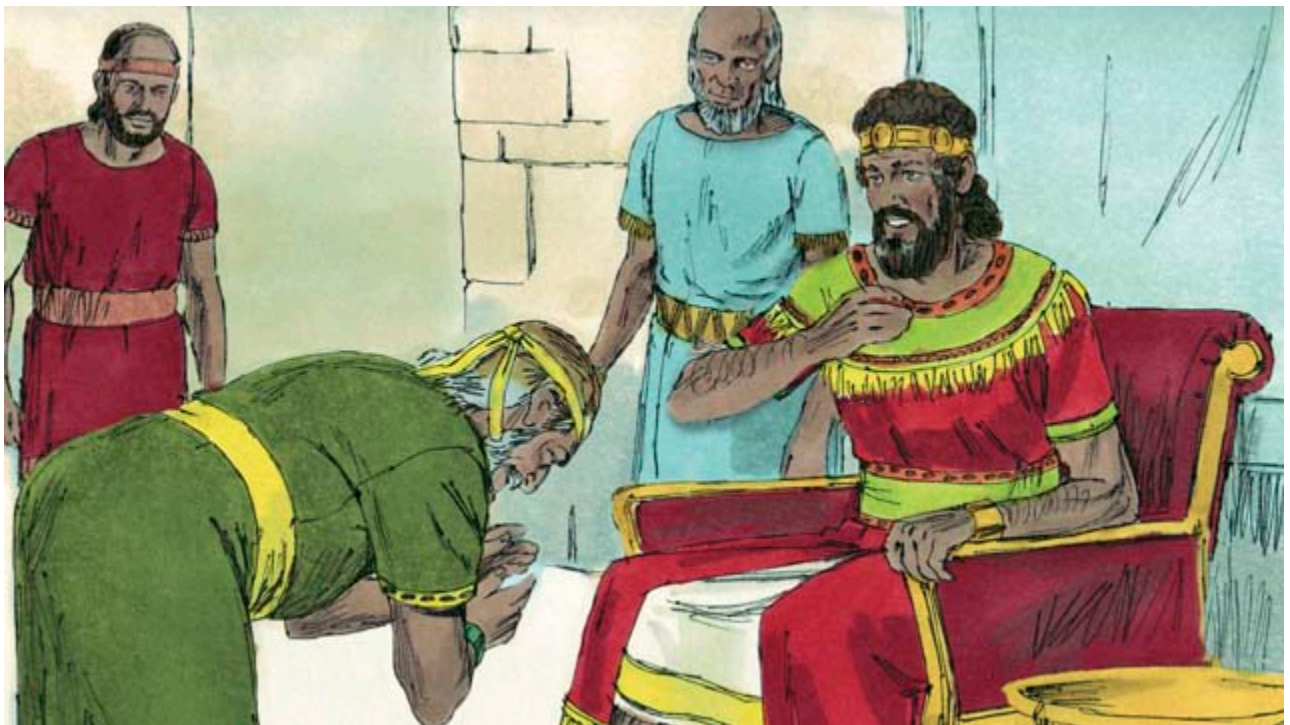
اینم وختیکه خدا دنیا ره پیدا گد، او موفامید که چن دیر باد مسیح ره ری خاد گد. او آدم و حوا ره واده دد که ای کار ره خاد گد. او گفت، یگ نبیره حوا ده دنیا خاد آماد که سر مار ره لی خاد گد. البته، شیطان بلده بازی ددن حوا خود خو ره ده رقم مار جور گد. منظور خدا ای بود که مسیح شیطان ره کامل شکست خاد دد.



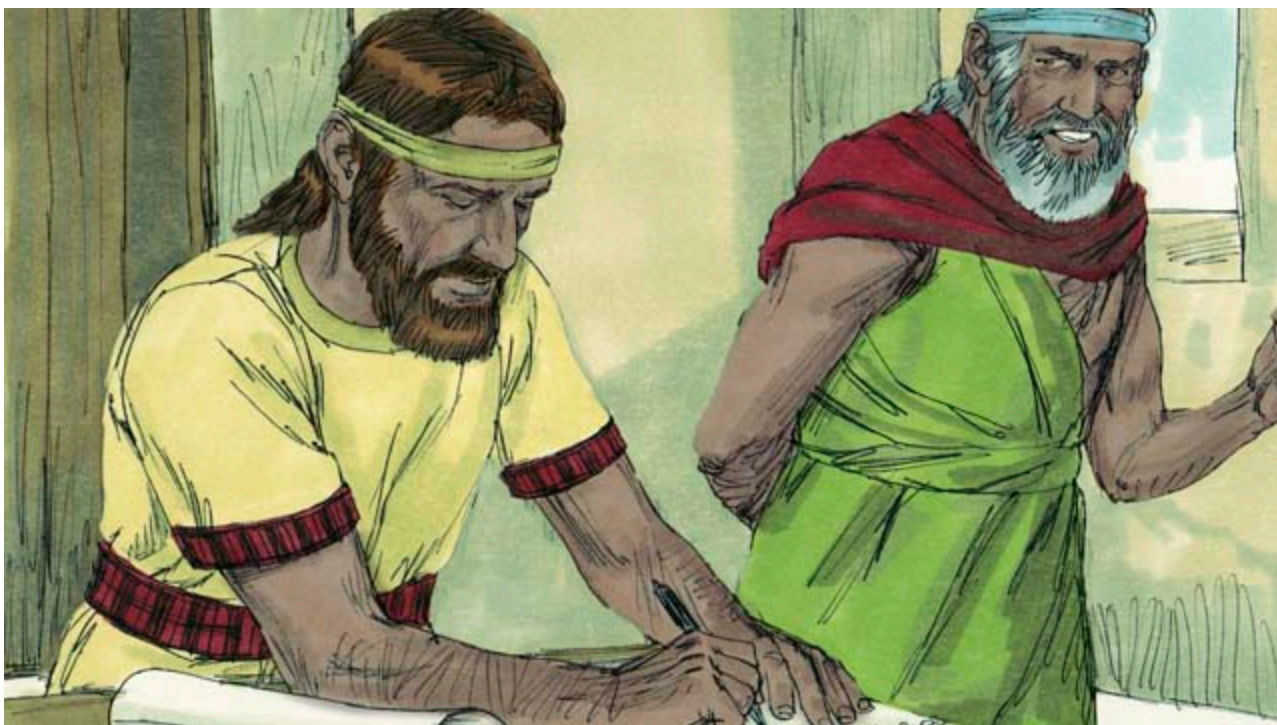
خدا ده ابراهیم واده دد که تمام گروای مردم دنیا ده وسیله آزو برکت خاد گرفت. خدا ای واده ره گد ری گئون مسیح چن دیر پاس پوره خاد گد. مسیح مردم ره از آر قوم ده دنیا، از گنای شی نجات خاد دد.



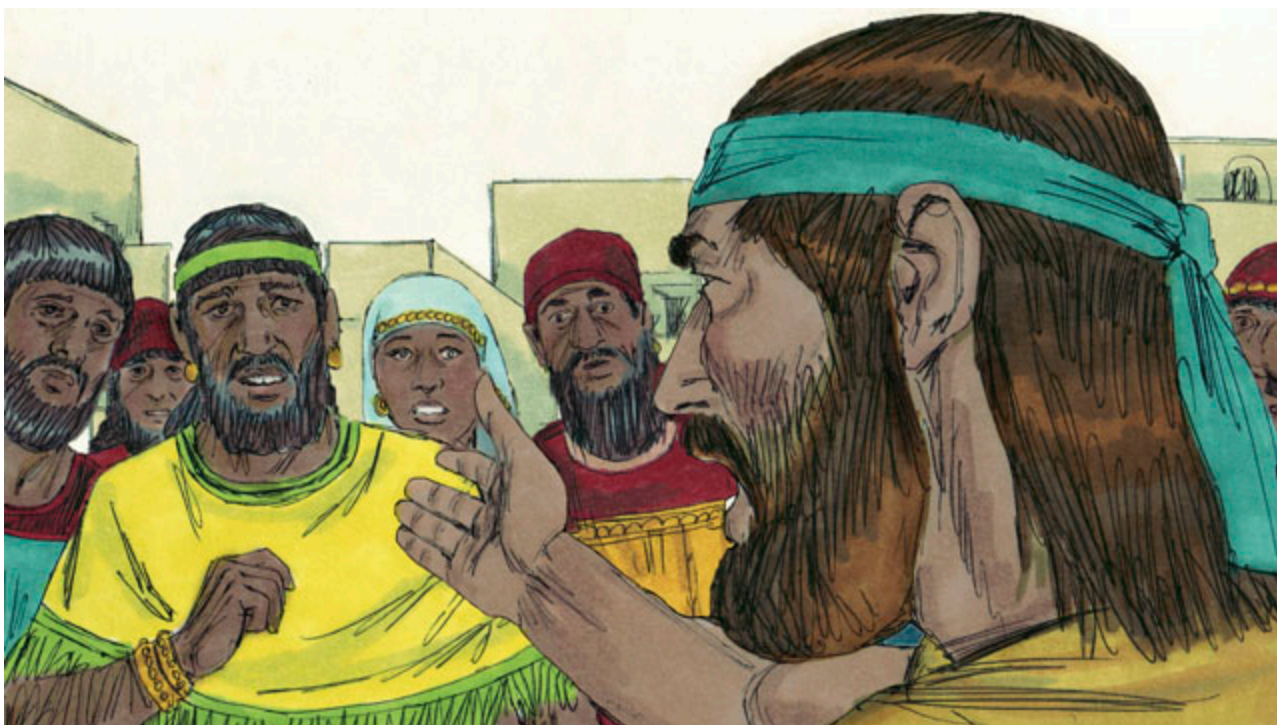
خدا ده موسی واده دد که ده آینده، او یگ پیغمبر دیگه رقم موسی آلدی ریی خاد گد. ای پیغمبر مسیح خاد بود. امی رقم، خدا بسم واده دد که او مسیح ره ریی خاد گد.



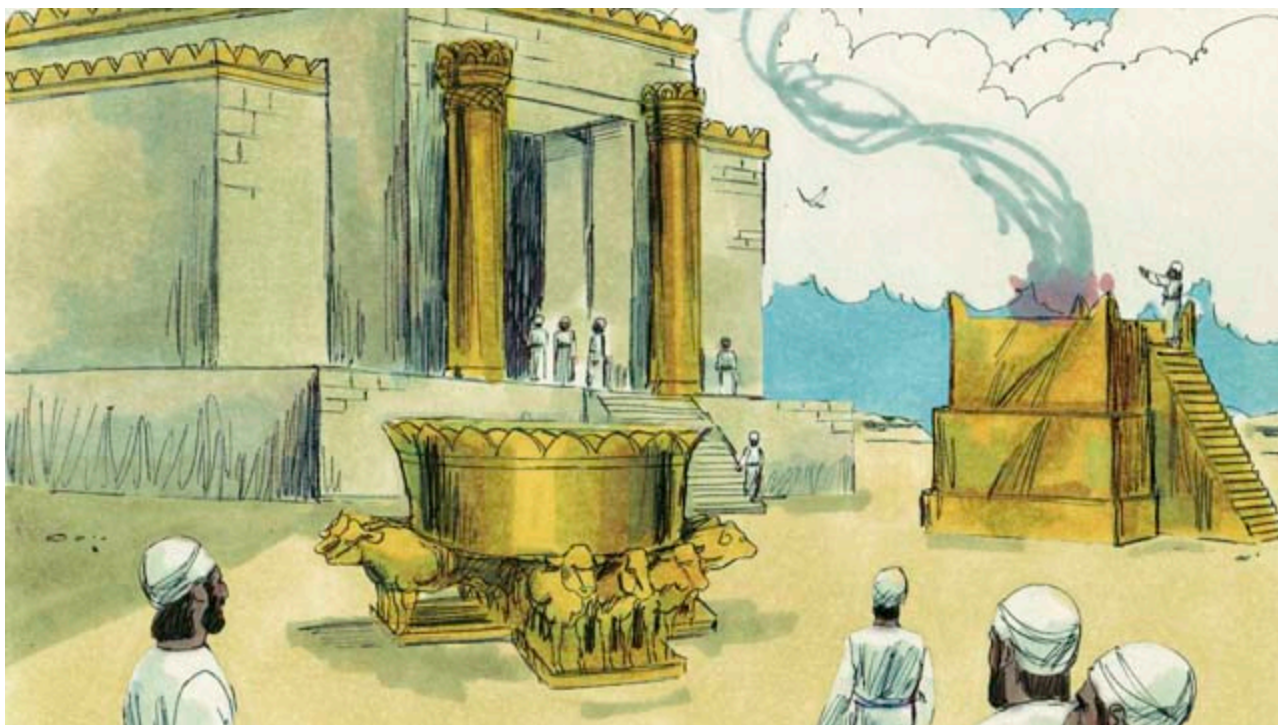
خدا ده داوود پادشا واده دد که یگی از نبیرای او، مسیح خاد بود. او پادشا خاد بود و تا ابدالابد بیه قوم خدا سلطنت خاد گد.



خدا گد ارمیا پیغمبر صوبت گد و بلده شی گفت که او یگ روز پیمان نو بسته خاد گد. پیمان نو رقم پیمان سابقه که خدا گد اسرائیلیا ده کوی سینا بسته کدد، نخاد بود. وختیکه او پیمان نو خو ره گد مردم بسته مونه، اونا ره مجبور خاد گد که خدا ره آر کس خود شی بینخشته. آرکس او ره دوست خاد دشت و از شریعت شی پیروی خاد گد. خدا گفت، ای رقمی نوشته گدون شریعت شی ده دلای از وا خاد بود. اونا قوم شی خاد بود و خدا گنای از وا ره خاد بخشید. ای مسیح استه که پیمان نو ره گد از وا بسته خاد گد.



پیغمبرای خدا آم گفتن که مسیح یگ پیغمبر، یگ کاهن و یگ پادشا خاد بود. پیغمبر کسی یه که کلام خدا ره میشنوه و باد اُرو پیغام خدا ره ده مردم اعلان مونه. مسیح ره که خدا واده ری گئون شی ره دد، پیغمبر کامل خاد بود. او مسیح استه که پیغامای خدا ره کامل خاد شنید، او پیغامای خدا ره کامل خاد فامید و اونا ره ده مردم به طور کامل تعلیم خاد دد.



کاهنای اسرائیلی از طرف مردم بلده خدا قربانی موگدن. ای قربانیا ده جای گناهای مردم بود که خدا از خاطر شی واره جزا میدد. کاهنا آم ده پیش خدا بلده مردم دعا موگدن. گرچن که، مسیح کاهن اعظم کامل خاد بود که خود خو ره ده عنوان یگ قربانی کامل ده پیشگای خدا پیشکش خاد گد. ده ای مانا که، او ایچ وخت گناه نخاد گد و وختیکه او خود خو ره قربانی گنه، ایچ وخت دیگه قربانی بلده گناه لازم نخاد بود.



پادشایو و رئیسای یله گروای از مردم اُکومت موئن و اونا باضی وختا اشتبا موئن. داوود پادشا تنای یله اسرائیلیا اُکومت گد. ولی مسیح، یگ نبیره داوود، یله تمام مردم دنیا سلطنت خاد گد و او تا ابدالابد سلطنت خاد گد. آمچنان، او دایم عادلانه سلطنت خاد گد و تصمیمای صَیْه خاد گرفت.



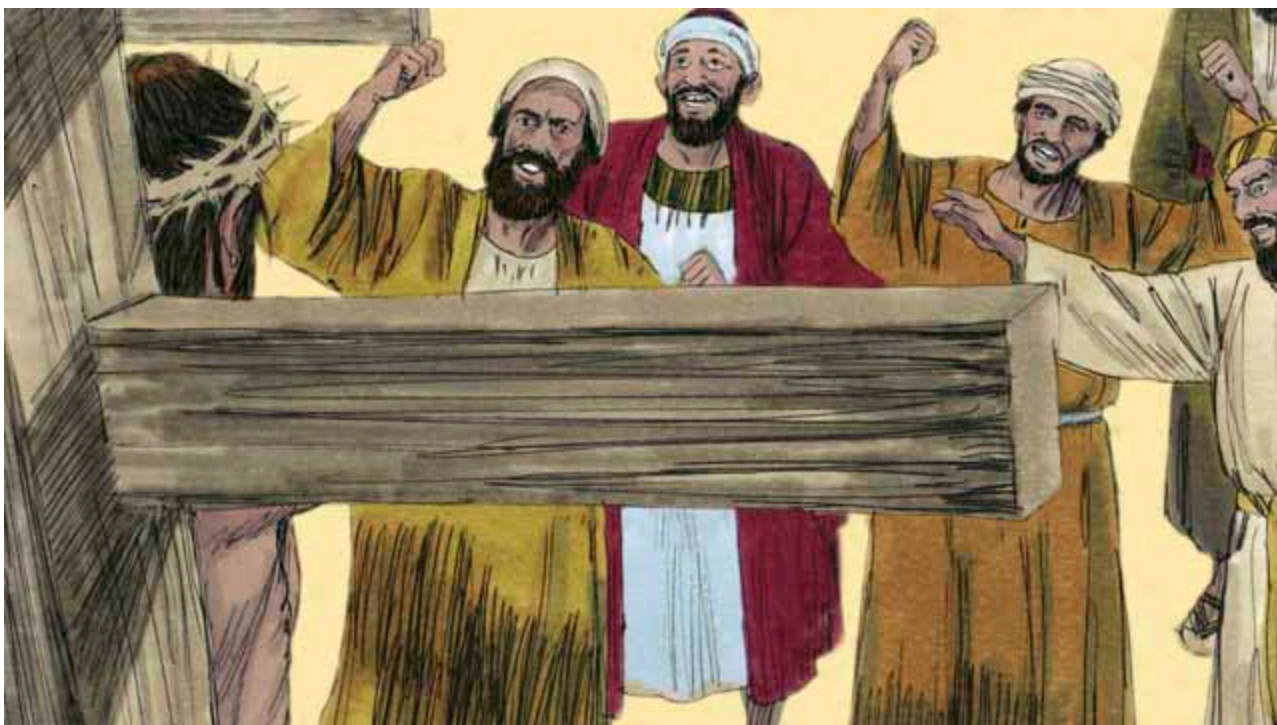
پیغمبرای خدا ده باره مسیح چیزای زیاد دیگه آم گفتن. بلده نمونه، ملاکی گفت که پیش از آمدون مسیح، یگ پیغمبر دیگه خاد آماد. او پیغمبر کَلو مهم خاد بود. اشعیا پیغمبر آم نوشته کدد که مسیح از یگ باکره پیدا خاد شد. و میکاه پیغمبر گفت که مسیح ده شار بیت لحم ده دنیا خاد آماد.



اشعیا پیغمبر گفت که مسیح ده منطقه جلیل زندگی خاد گد. مسیح مردمای ره که کلو غمگین آستن، دلداری خاد دد. او زندانیا ره آم آزاد خاد گد. مسیح مردمای که مریضن و کسای ره که گر، گور، گنگه و یا شل آستن، شفا خاد دد.



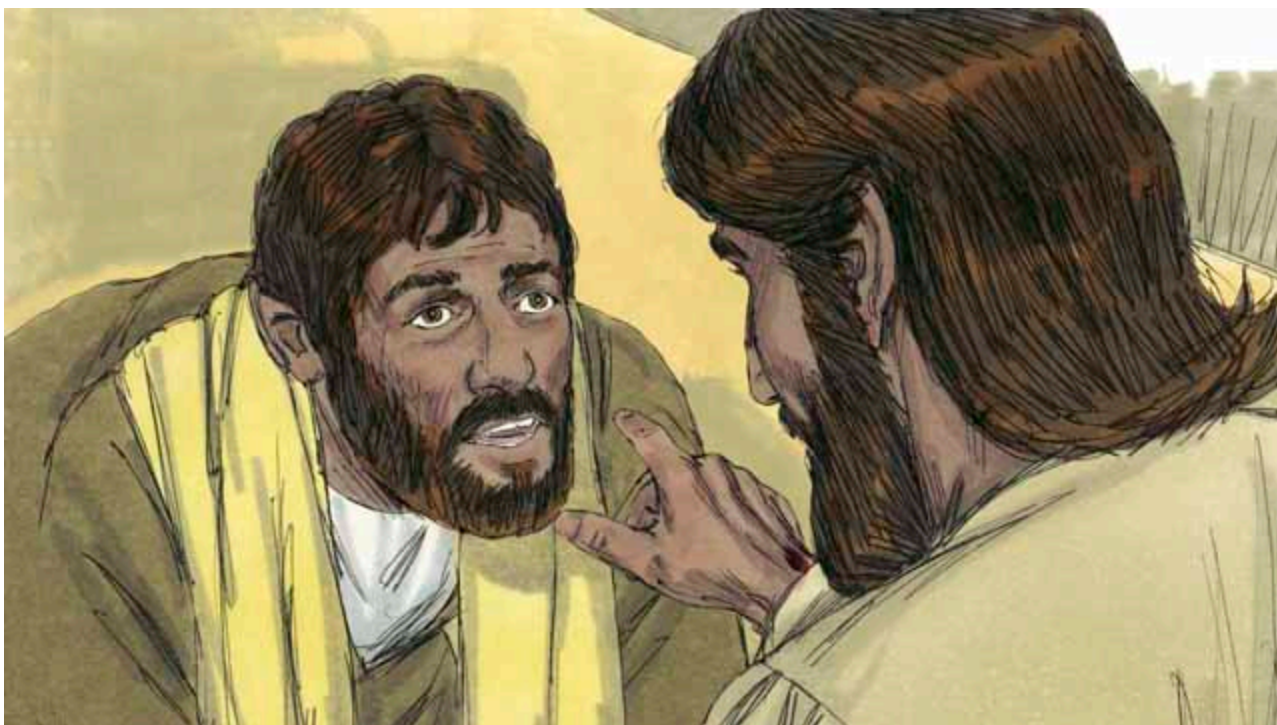
اشعیا پیغمبر ای ره آم گفت که مردم از مسیح بد بُور خاد شدن و او ره قبول نخاد گدن. پیغمبرای دیگه آم گفتن که یگ رفیق مسیح ده ضد شی بال خاد شد. زکریا پیغمبر گفت که آمی رفیق شی از خاطر آزی کار خو ۳۰ دَنه سکه نقرا از دیگه مردم خاد گرفت. باضی پیغمبرا گفتن که مردم مسیح ره خاد گشتن و اونا سر کالای شی پیشک خاد اندختن.



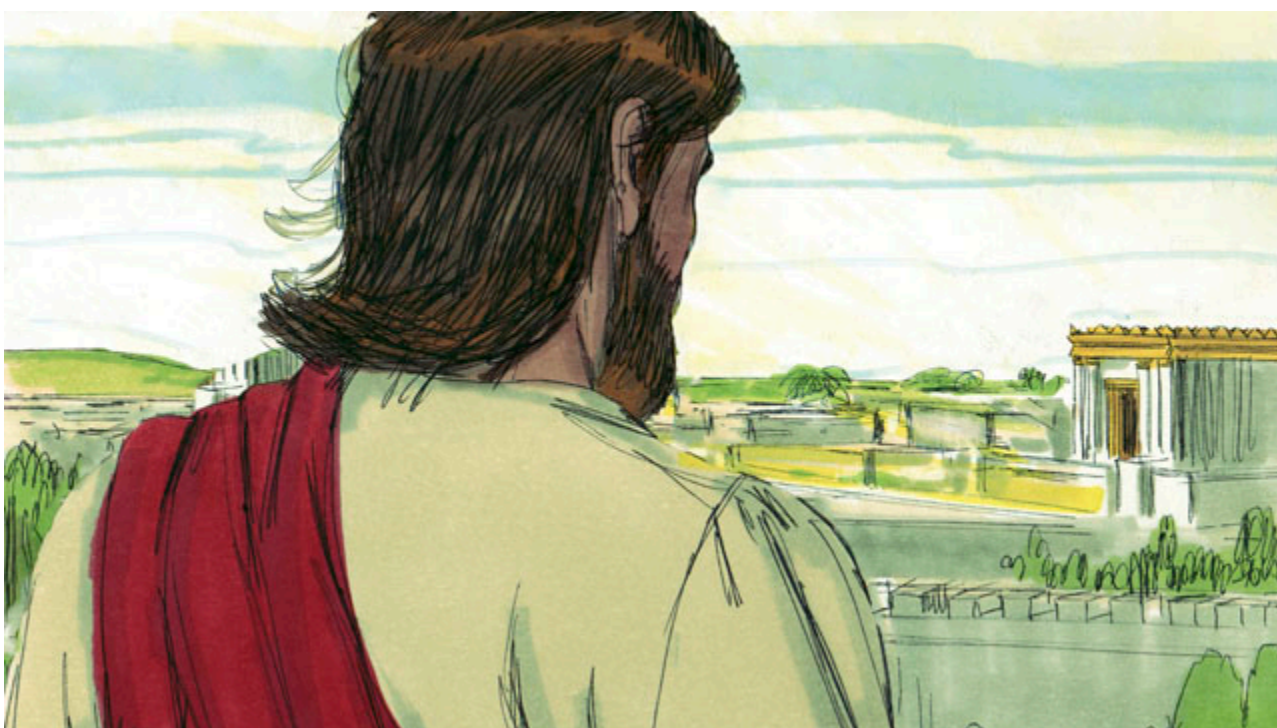
پیغمبر ده باره آزی آم گفتن که مسیح چه رقم خاد مُرد. اشعیا پیشگویی گد که مردم بیه آزو تُف خاد اندختن. او ره مسقره خاد کتن و خاد رَدن. اونا جان شی ره سولاخ خاد کتن و او از درد و آذاب شئون زیاد خاد مُرد، گرچن که او ایچ کار غلط نکد.



پیغمبر، ای ره آم گفتن که مسیح گناه نخاد گد. او کامل خاد بود. ولی او خاد مُرد از خاطریکه خدا او ره بلید گنای دیگه مردم جزا خاد دد. وختیکه او بومره، مردم میتنن گد خدا صلح گتن. ده آمزی دلیل، ای نقشه خدا بود که مسیح باید بومره.



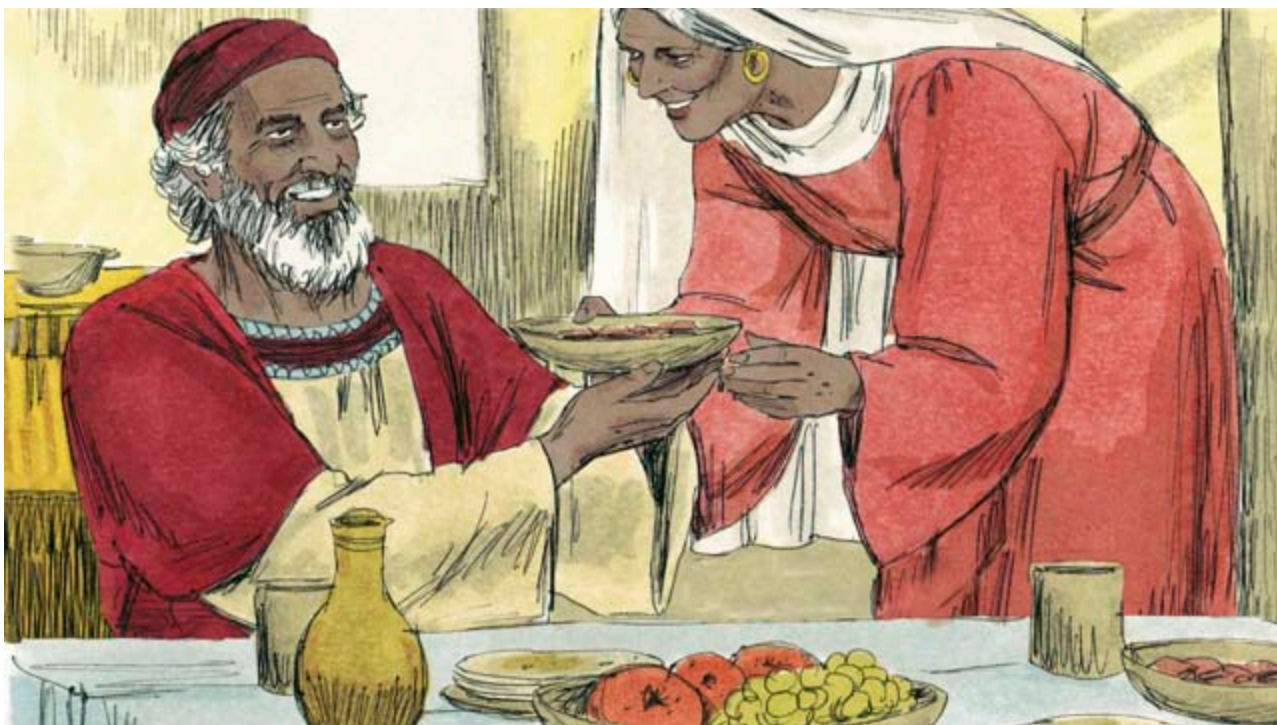
پیغمبرا ای ره آم گفتن که خدا مسیح ره باد از مرگ پلن خاد گد. ای نیشو میدیه که مرگ و رستاخیز مسیح نقشه خدا بلده بسته گدون پیمان نو بود، تا بیتنه مردم ره که ده برابر شی گناه گدد نجات بیدیه.



خدا ده باره مسیح چیزای زیاد ره بلده پیغمبرا روش گد. ولی مسیح ده زمان ایچ گدم ازی پیغمبرا نمدد. زیادتیر از ۴۰۰ سال باد از آخرین پیشگوی یایی که کدهدن، دقیقن ده وخت مناسب، خدا مسیح ره ده دنیا ری گد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۳ تا ۱۲؛ کتاب تثنیه، فصل ۱۸: آیه ۱۵؛ کتاب دوم سموئیل، فصل ۷؛ کتاب مزموور، فصل ۱۶ تا ۱۲؛ ۳۵ تا ۶۹؛ ۴۱؛ کتاب اشعیا، فصل ۷، آیه ۱۴؛ فصل ۹: آیه ۱ تا ۷؛ فصل ۶۱؛ فصل ۵۳؛ فصل ۵۰: آیه ۶؛ فصل ۵۹: آیه ۱۶؛ کتاب ارمیا، فصل ۳۱؛ کتاب دانیال، فصل ۷؛ کتاب میکاه، فصل ۵: آیه ۲؛ کتاب زکریا، فصل ۱۲: آیه ۱۲ تا ۱۳؛ کتاب ملاکی، فصل ۴: آیه ۵

٢٢ - پيدا شُدونِ يوحنا



خدا ده سابق گد پیغمبرای خو صوبت موكد تا اونا بیستن گد قوم خو صوبت گنن. باد آزو ۴۰۰ سال موداد شد که خدا گد مرتیکو توره نگفت. آروختی خدا یگ فرشته ره پیش کاهن که زکریا نام دشت، ری گد. زکریا و خاتون شی الیزابت، خدا ره گرامی میدشتن. اونا غدر پیر بودن و الیزابت ایچ اولاد نکدد.



فرشته ده زکریا گفت: «خاتون تو یگ بچه خاد دشت. نام آزو ره یوحنا خاد ایشتی. خدا او ره گد روح القدس پُر خاد گد و یوحنا مردم ره بلده قبول گدون مسیح تیار خاد گد!» زکریا جواب دد: «ما و خاتون مه بلده اولاددار شدو غدر پیر شدیم! چطور بفاهم که تو گد مه راس موكی؟»



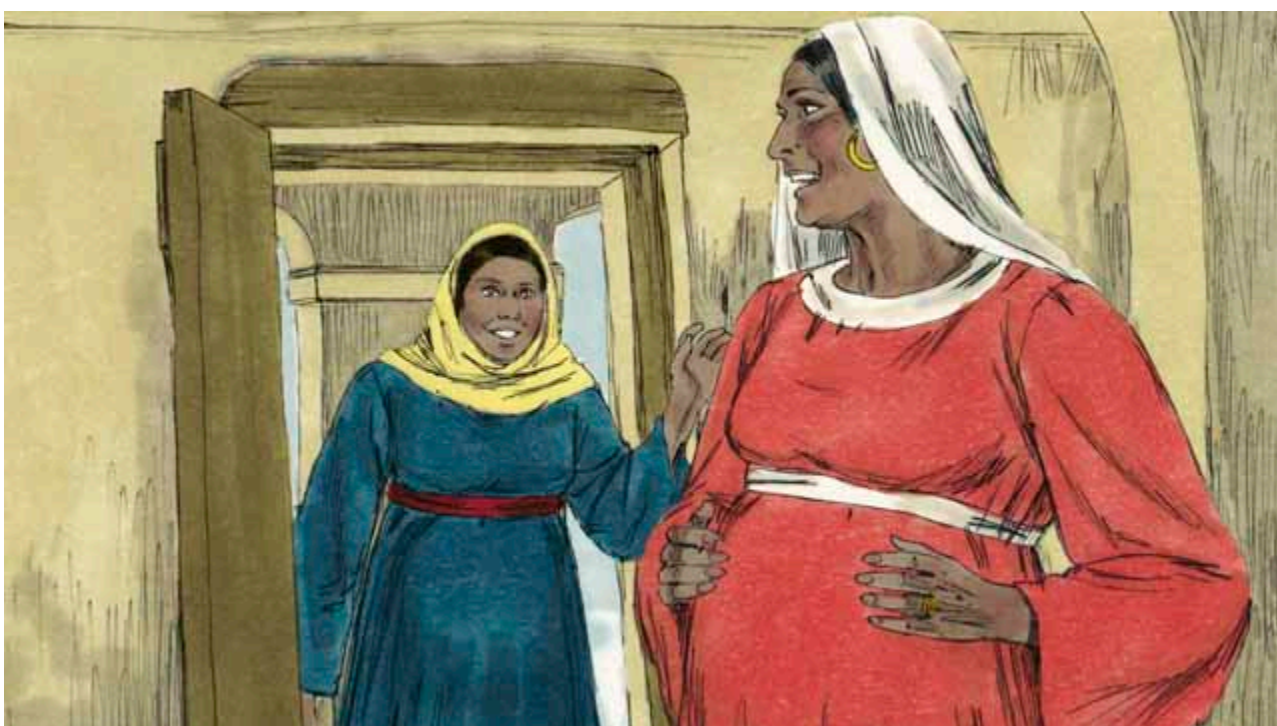
فرشته ده زکریا جواب دد: «ما ره خدا ری کده تا ای خبر خوش ره بلده تو بیروم. از خاطریکه تو ده مه باور نکدی، تا غیتیکه نیلغه پیدا نشده توره گفته نمیتنی.» یگ دفعی، زکریا از توره گفتو مند. ازوختی فرشته زکریا ره ترک کد. ازو پاس، زکریا خانه رافت و خاتون شی باردار شد.



وختیکه الیزابت شش مینه باردار بود، آمو فرشته ناگانی ده مریم که خویشای الیزابت بود، خودخو ره نشو دد. او یگ باکره بود و گد یگ مرتیکه ده نام یوسف نامزد شدد تا عروسی گنه. فرشته گفت: «تو باردار شدی و یگ بچه ده دنیا خاد اوردی. او ره عیسی نام کو. او بچه خدای متعال خاد بود و تا ابدالآباد سلطنت خاد گد.»



مریم جواب دد: «چطور امکان دَره ای رقم شوئه؟ تبالی ما باکره یوم!» فرشته توضیح دد: «روح القدس ده تو خاد آماد و قدرت خدا ده تو خاد رسید. پس نیلغه مقدس خاد بود، او بچه خدا خاد بود.» مریم ده چیزای که فرشته گفت باور گد.



باد آزی رُخداد، مریم ده دیدون الیزابت رافت. آمیکه مریم ده او سلام گد، نیلغه الیزابت ده مینه گوره شی شور خورد. خاتونو از کاری که خدا بلده از وا انجام دد، گد یگدیگه خو خوشالی گدن. باد از یکه مریم سه ماه ده پیش الیزابت بود، پس ده خانه خو رافت.



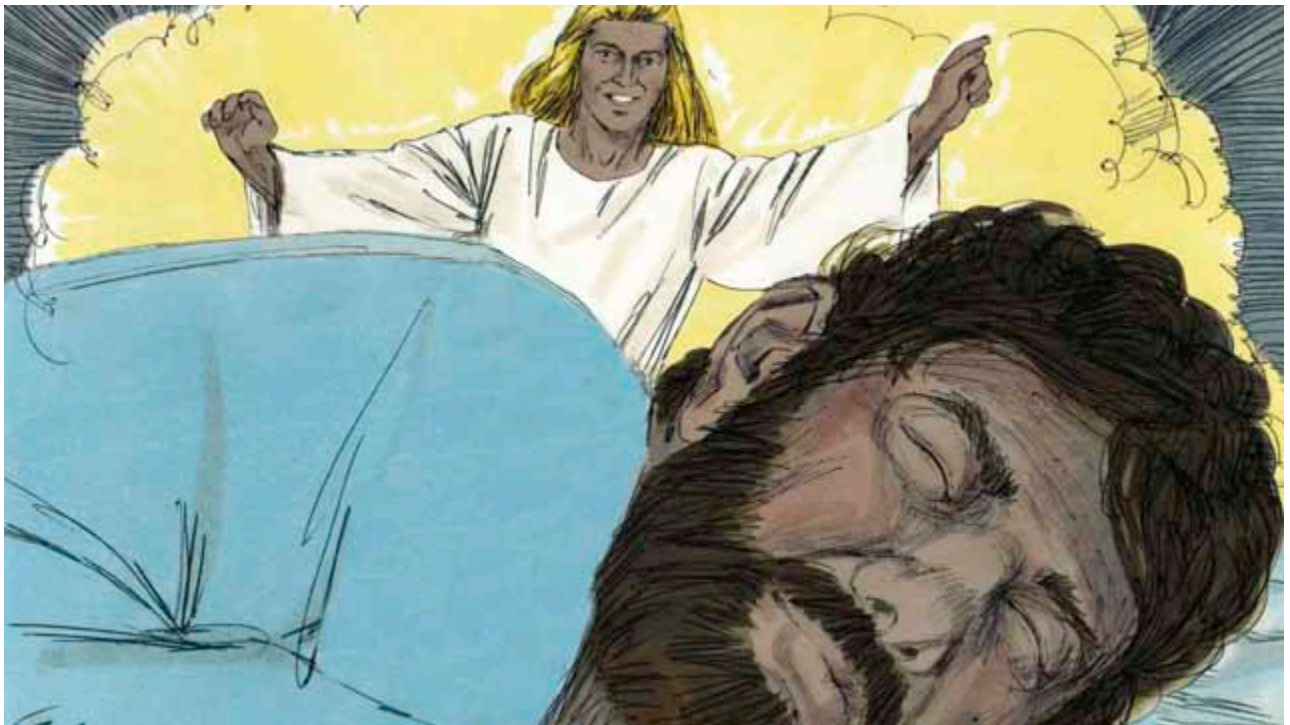
باد ازیکه بچه الیزابت ده دنیا آماد، زکریا و الیزابت آمو رقم که فرشته دستور دد، نیلغه ره "یوحنا" نام گدن. آزو پاس خدا زکریا ره قدرت دد که بسم توره بوگه. زکریا گفت: «خدا ره شکر، از خاطریکه او ده یاد شی یه تا ده قوم خو کمک کنه! تو، بچه مه، پیغمبر خدای متعال خاد بودی. تو ده مردم خاد گفتی که چیز رقم میتئن بلده گناهای خو بخشش پیگرن!»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل لوقا، فصل ۱

۲۳- پیدا شُدونِ عیسی



مریم گد یگ مرتیکه راس کار که یوسف نام دشت نامزاد بود. وختی او شنید که مریم باردار شده، او فامید که نیلغَه از او نیه. سر آزو آم، او قصد نَدشت که مریم ره شرمندَه گنه، آزو پاس تصمیم گرفت ده او رحم گنه و او ره تشکی طلاق بدیه. ولی پیش آزیکه او ای کار ره گنه، یگ فرشته ده خاوشی آماد و کدشی تورَه گفت.



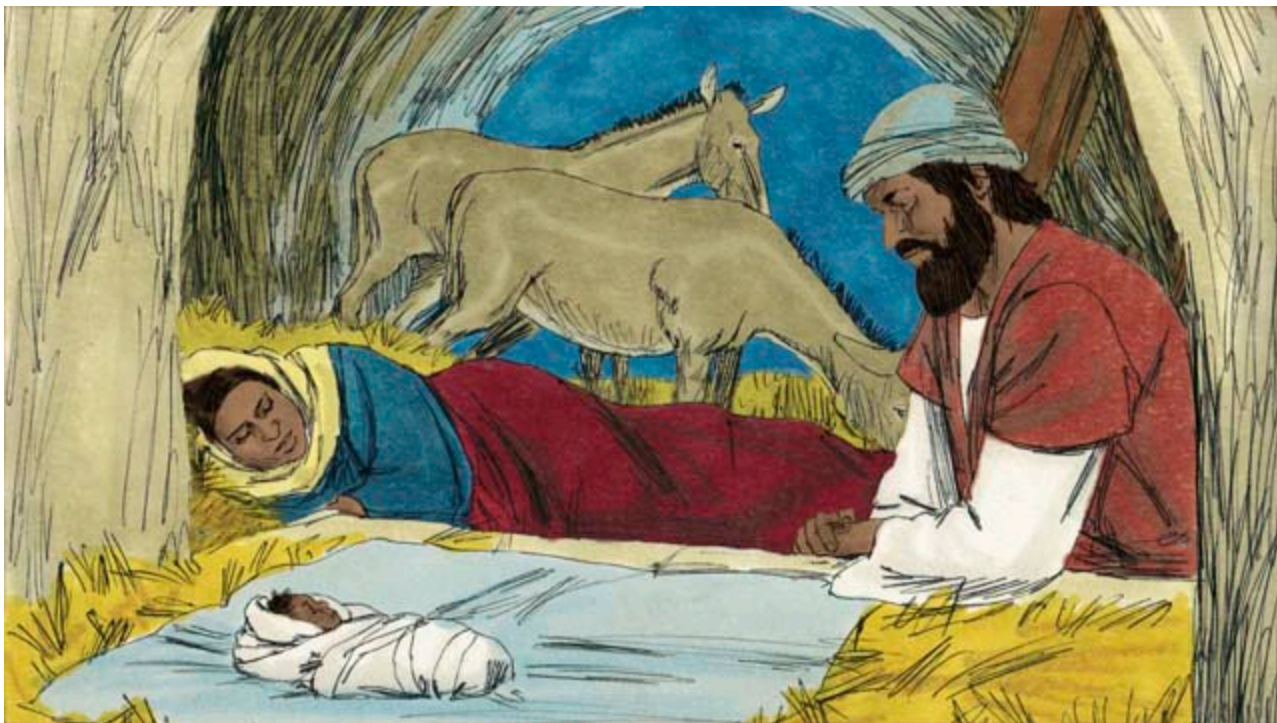
فرشته گفت: «یوسف، از ایکه مریم ره خاتو مونی ترس نخر. نیلغَه که ده کوره آزو یه، از روح القدس آسته. او یگ بچه ده دنیا خاد آورد. او ره عیسی نام کید (که مانای شی "یهوه نجات میدیه" آسته). از خاطریکه او مردم ره از گناهای شی نجات خاد دد.»



آزوختی یوسف گد مریم آروسی گد و او ره ده عنوان خاتون خو ده خانه خو بُرد. ولی تا واده که او اولاد نکد، گد آزو خاو نگد.



وختیکه واده اولاد گدون مریم نزدیگ شد، او و یوسف ده یگ سفر دُوریراز سن شار بیت لحم رافتن. اونا باید ده اُونجی مُورافتن از خاطریکه مقامای رومی میخاستن بیخین مردم ره ده سرزمین اسرائیل سرشماری گنن. اونا خاستن آرکس ده جایی بورن که اجداد شی ده اُونجی زندگی موکدن. داوود پادشا ده بیت لحم ده دنیا آمدد و او جدِ آردوی شی؛ مریم و یوسف بود.



مریم و یوسف ده بیت لحم رافتن، ولی ده اُونجی ایچ جای بلده مندون از وا نبود به غیر از جایی که باضی آیوانا نیگا موشدن. اُمونجی بود که مریم بچه خو ره ده دنیا آورد. اَزیکه اُونجی ایچ جای خاو بلده آرو نبود مریم او ره ده اُوخور خاوکلچی کد. اونا نام شی ره عیسی ایشتن.



ده آمو شاو، چن دنه چپو ده کیشتهای یزدیگ رامای مال خو ره ای میگند. یگ دغه، یگ فرشته نورانی ظاهر شد و اونا ترس خوردن. فرشته گفت: «ترس نخرید، آزی خاطر که ما بلده شوم خبرای خوش دروم. مسیح، خداوند، ده بیت لحم ده دنیا آمده!»



«بُورید نیلغه ره بُوپالید و او ره لولپید کده گد تخلای کالا که ده مینه اُوخوَر خاوکلجی یه، پیدا خاد گدید.» یگ دفه‌ی آسمونا از فرشتا پُر شدن. اونا خدا ره ستایش کده، گفتن: «خدا ره ده آسمونا جلال، ده روی زمی ده بین مردم که مورد پسند خدا یه، آرامی باشه!».



باد آزو فرشتا رفتن. چپوئو گوسپندون خو ره ایله کنن تا ده دُمبال نیلغه بَگردن. اونا زود ده جای که عیسی ده اُنجی بود رسیدن و او ره خاو کلجی- کده ده یگ اُوخوَر پیدا کنن، امو رقم که فرشته گد از وا گفتند. اونا گلو خوشال بودن. اَزوختی چپوئو سن کشتایی که گوسپندون شی ده اُنجی بودن، پس رفتن. اونا خدا ره بلده آر چیز که شنیده و دیده‌دن ستایش مُوکنن.



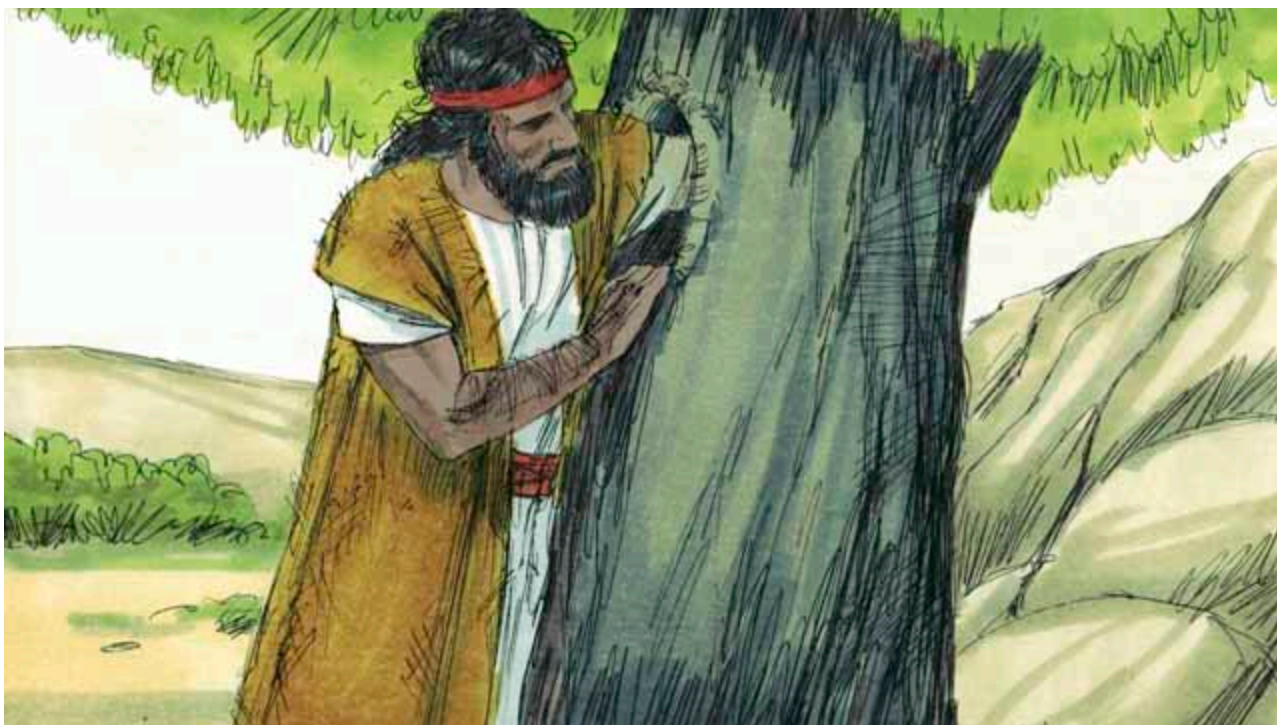
چَن مرتیگه ده یگ مُلگ دور از شرق بودن. اونا اِستَره شناس و گلو عاقل- بودن. اونا یگ اِستَره عجیب رَه ده آسمو دیدن. اونا گفتن: ای ده ای مانا یه که یگ پادشای نوی از یهودیا ده دنیا آمده. باد آزو اونا تصمیم گرفتن از مُلگ خودگون خو سفر کنن تا نلغه رَه بینگرِن. باد از یگ سفر دُورِراز، اونا ده بیت لحم آمادن و خانه رَه که عیسی گد آئه و آبی-شی ده اُونجی زندگی مُوکدن، پیدا کنن.



وختی ای مرتیکو عیسی رَه گد آبی شی اُوش گدن، اونا خَم شده و او رَه پرستش گدن. اونا ده عیسی تُحفای قِیمت بای ددن. باد آزو اونا پَس خانه رافتن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱ تا ۲؛ انجیل لوقا، فصل ۲

٢٤- یوحنا عیسیٰ رَہ تعمید میدیہ



یوحنا بچه زکریا و الزابت کَنه شده و ده پیغمبری رسید. او ده بیابان زندگی موگد، عسل گویی و مَلخ موخورد و کالای از پاشوم اُسُتُر مَوپشید.



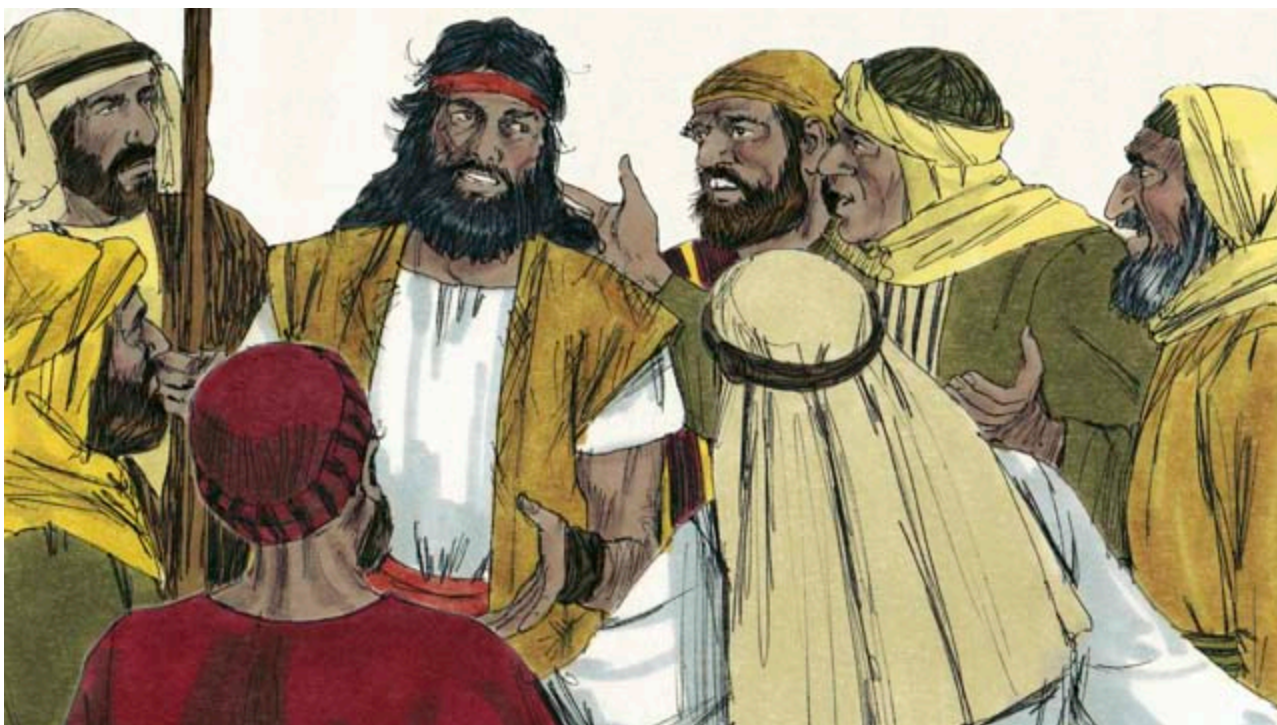
زیاد مردم ده بیابان میمادَن که تورای یوحنا ره گوش کنن. او مردم ره نصیّت گده و موگفت: «تُبه کید که پادشایی خدا نزدیگه.»



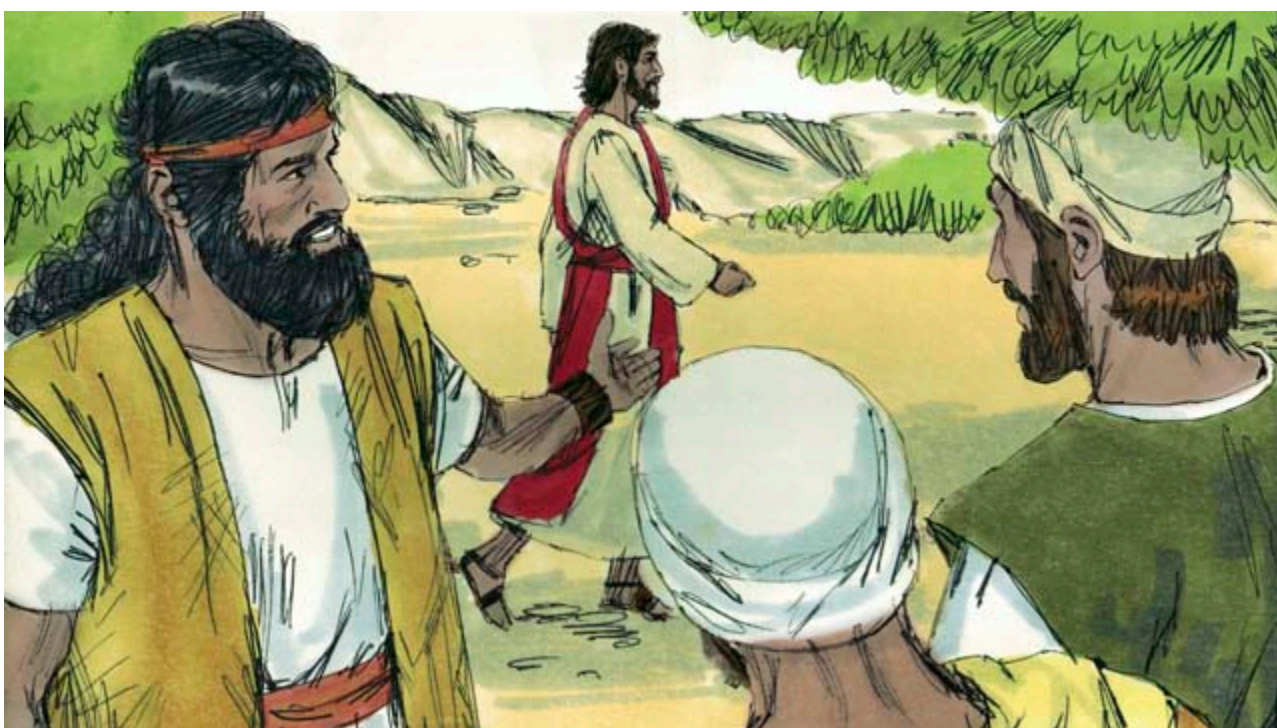
وختی مردم پیغام یوحنا ره شنیدن، زیاد از وا از گناه‌های خو توبه کنن و یوحنا اونا ره تعمید دد. رهبرای مذهبی زیادی آم آمده‌ن که یوحنا ره پی‌نگرن ولی اونا توبه نکدن و ده گناه‌های خو آم اعتراف نکدن.



یوحنا ده رهبرای مذهبی گفت: «ای مارای زار تو! توبه کید و رفتارای خو ره تغیر بدین. خدا آر یرختی ره که میوه خوب ندیه، قَط موئه و ده مینه آتش میندزنه.» یوحنا چیزای ره که پیغمبرو گفته‌ن پوره گد: «سَیل کو، ما خیلی زود قاصد خو ره پیشلون تو ری خاد کدوم و او، را ره بلده تو تیار خاد گد.»



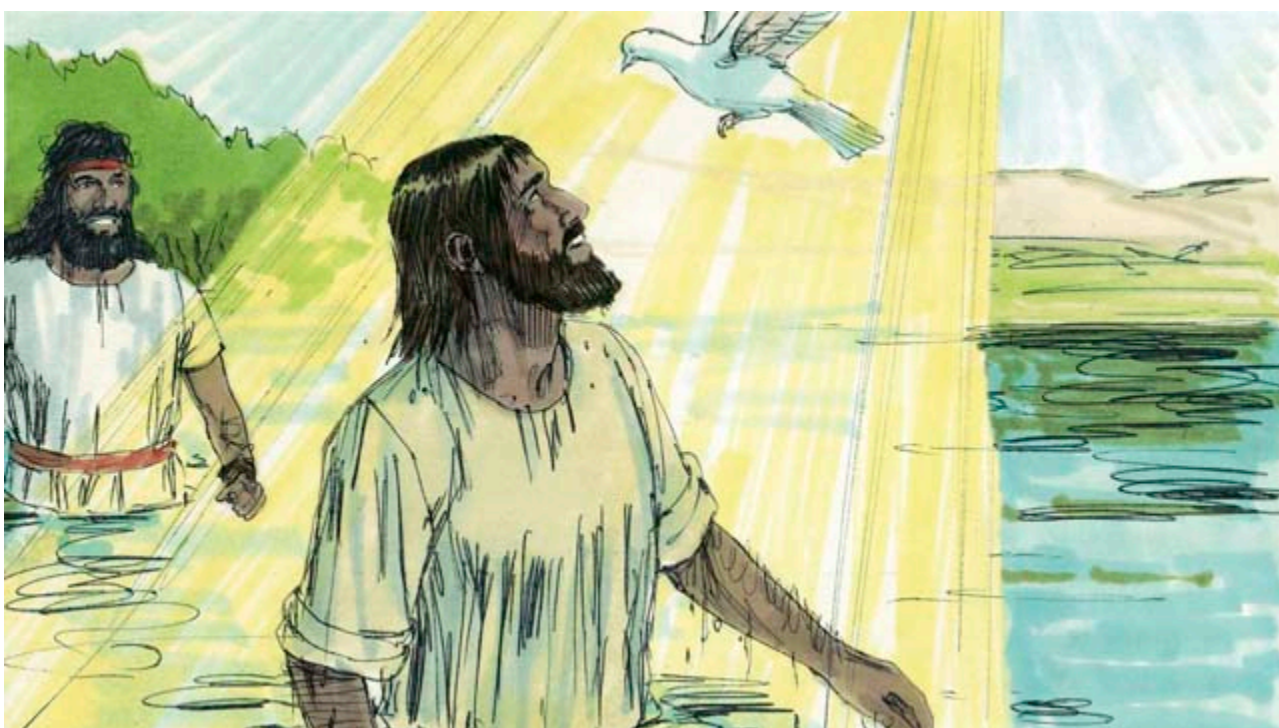
باضی رهبرای مذهبی از یوحنا پرسیان گدن: «که تو مسیح آستی؟» یوحنا گفت: «ما مسیح نیوم ولی او باد از مه مئه. او اوقس بزرگه که ما لایق واز کدون بند چپلای شی ام نیوم.»



صبای شی، عیسی بلده تعمید گرفتو پیش یوحنا آماد. وختی یوحنا او ره دید، گفت: «توخ کیدا! ای امو باره خدا ینه که گنای دنیا ره از بین مبره.»



یوحنا ده عیسی گفت: «ما لایق تعمید دئون از تو ره ندروم، بلکه تو باید ما ره تعمید بدی.» ولی مسیح گفت: «تو باید ما ره تعمید بدی از خاطریکه کار صیه آمی یه.» اړوختی یوحنا او ره تعمید دد گرچن که عیسی ایچ وخت گنا نکدد.



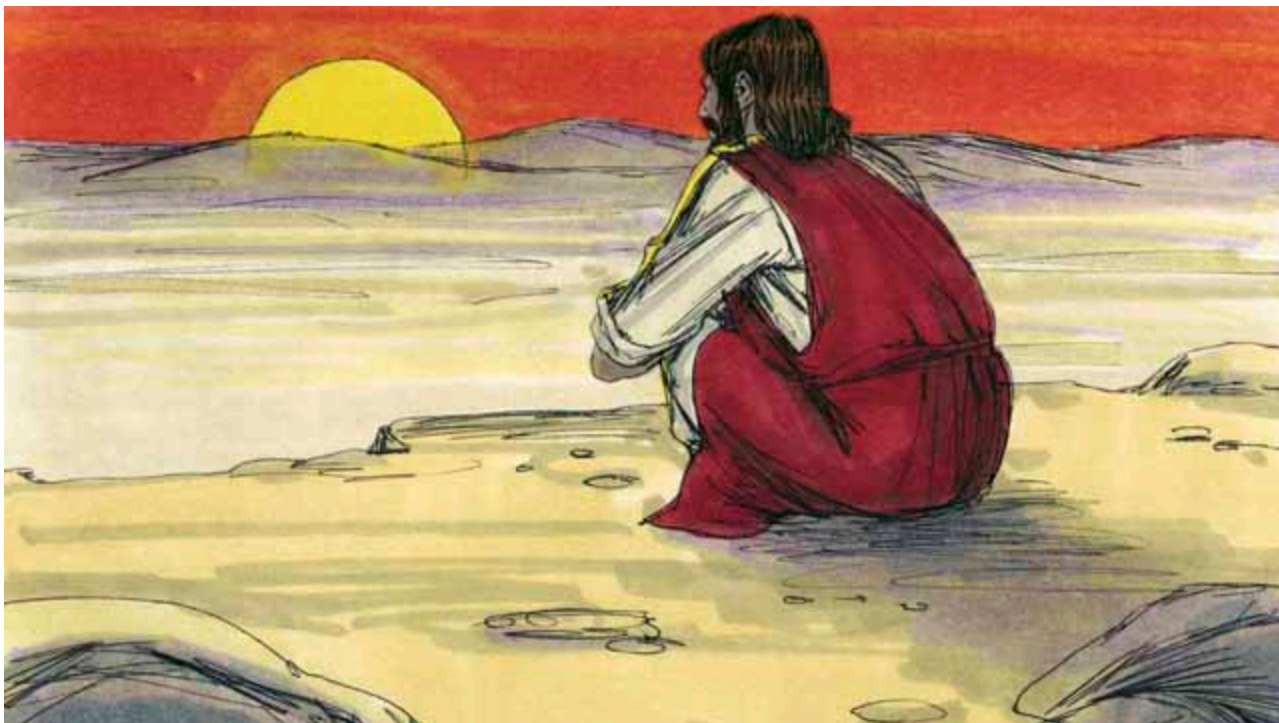
وختی عیسی باد از تعمید از او بُور شد، روح خدا ده رقم یگ کوتر نازل شد و ده بَله شی آرام گرفت. ده امو وخت خدا از آسمو گپ زد. او گفت: «ای پسر مه یه. ما او ره دوست دروم و از او کلو خوش آسئم.»



خدا ده یوحنا گفټد: «روح القدس ده کسی که تو او ره تعمید میدی، نازل خاد شد. او نفر پسر خدا یه.» تنایگ خدا استه ولی وختی یوحنا عیسی ره تعمید میدد، او آواز خدای پدر ره شنید، خدای پسر؛ عیسی ره دید و او روح القدس ره دید.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۳؛ انجیل مرقس، فصل ۱؛ انجیل لوقا، فصل ۳؛ انجیل یوحنا، فصل ۱: آیه ۱۵ تا ۳۷

٢٥ - شَیْطَان عِیْسَى رَه وَسُوسَه مُونَه



یگ دفعه ی باد ازیکه عیسی تعمید گرفت، روح القدس او ره سن بیابان هدایت گد. عیسی مدت ۴۰ شاو روز ده اُونجی بود. ده او وخت، او روزه شو بود، شیطان پیش عیسی آماد که او ره وسوسه کنه تا او گناه کنه.



اول شیطان ده عیسی گفت: «اگه تو بچه خدا یی، ای سنگا ره نان جور کو تا خورده بیتنی!»



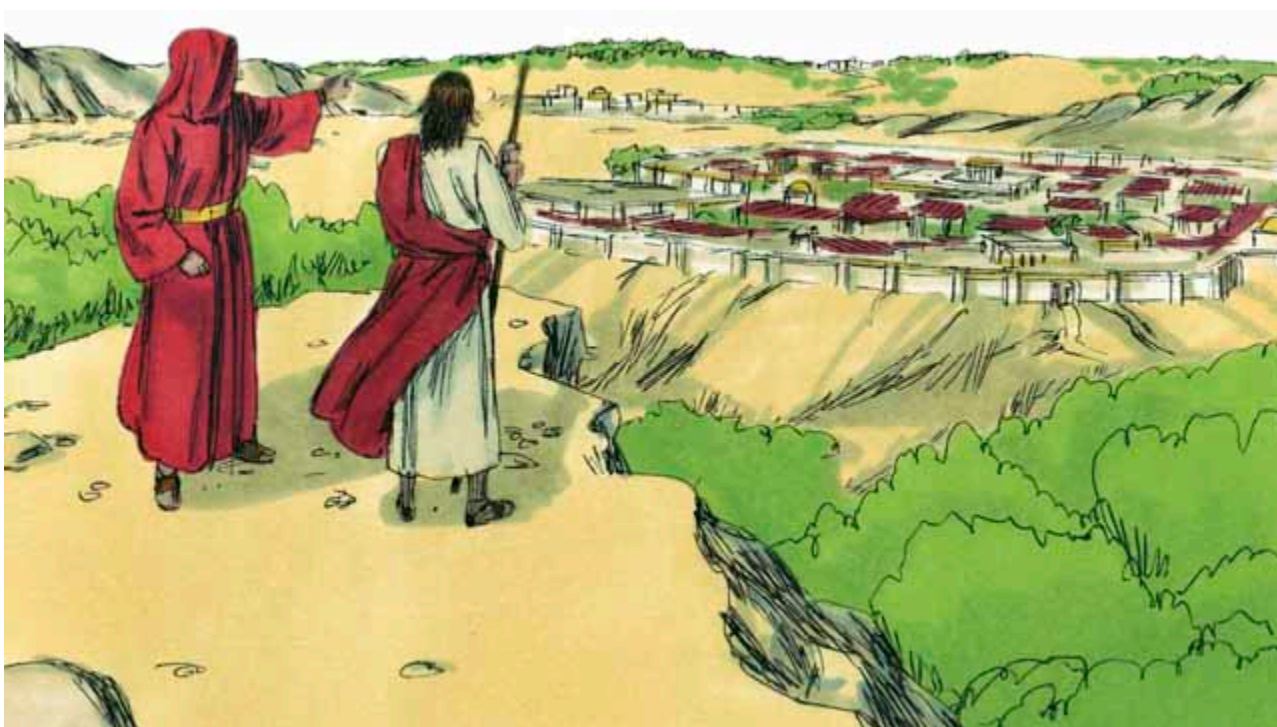
ولی عیسی ده شیطان گفت: «ده کلام خدا نوشته شده که: «مردم بلده زنده مندون خو تنّا ده نان نیاز ندرن، مگم ده آر چیزیکه خدا ده اونا موگه، نیاز درن!»



باد آزو شیطان عیسی ره ده بالترین جگه معبد بُرد و بلده شی گفت: «اگه تو بچه خدا یی، خود خو ره تیلو پورته کو. از خاطریکه نوشته شده، خدا ده فرشتای خو دستور خاد دد که تو ره بیگرن تا پای تو ده سنگ نخره.»



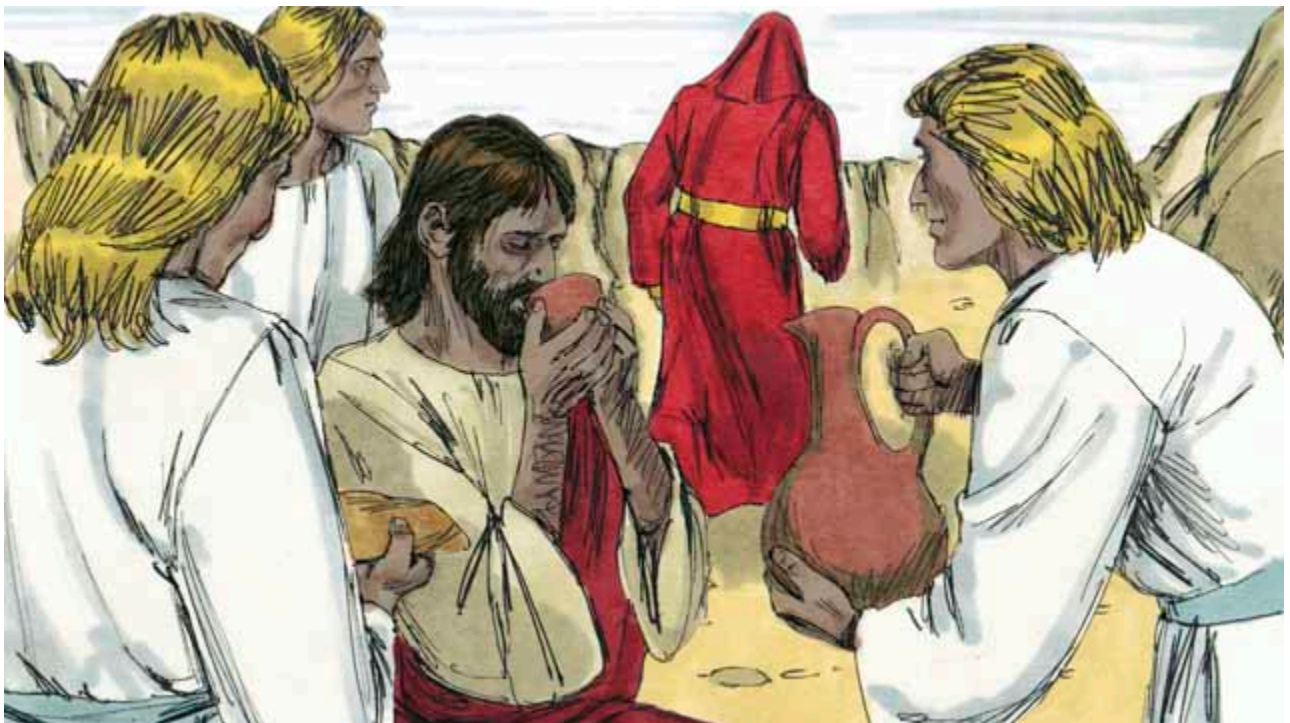
ولی عیسی توره شیطان ره گوش نگد. ده جای شی، او گفت: «خدا ده بیخی موگه که: «خداوند، خدای خو ره امتیان نکید.»



باد آزو شیطان تمام پادشایی‌ای دنیا ره ده عیسی نشو دد. او ده عیسی نشو دد که اونا چقس زورتو و پولدار آستن. او ده عیسی گفت:
«اگه ما ره سجده و پرستش کنی، بیخی ازیا ره بلده از تو خاد ددوم.»



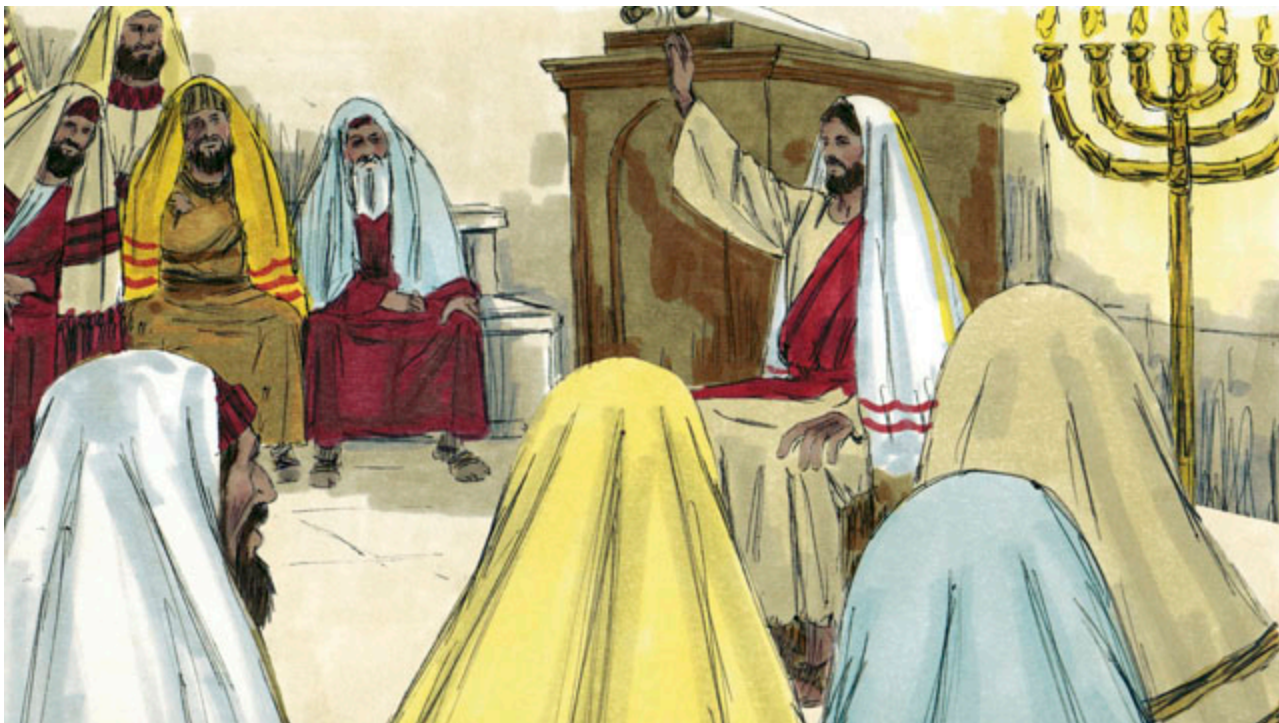
عیسی جواب دد: «آی شیطان از مه دور شو! خدا ده کلام خو، بلده قوم خو دستور دده: «تتا خداوند خدای خو ره پرستش کید و تننا او ره ده عنوان خدا احترام کید.»



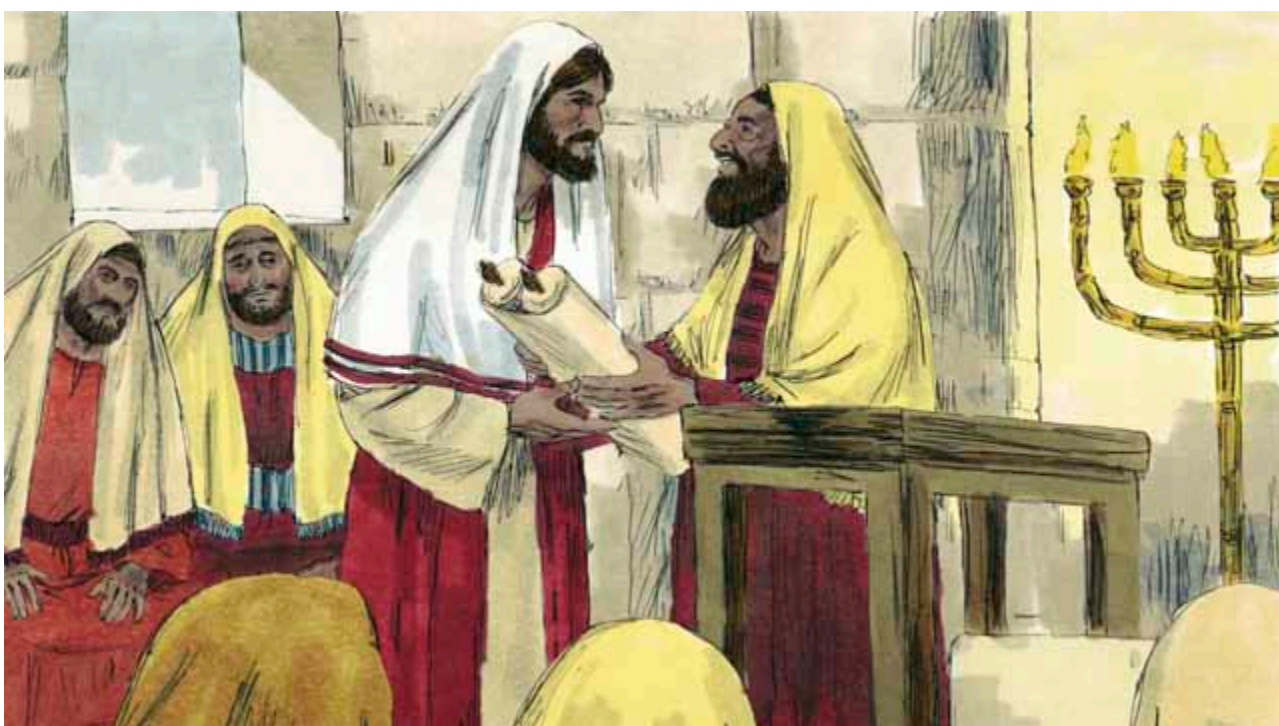
عیسی ده وسوسای شیطان تسلیم نشد. آزوختی شیطان او ره ترک گد. ازوپاس فرشتا امانن و عیسی ره خدمت گدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۴: آیه ۱ تا ۱۱؛ انجیل مرقس، فصل ۱: آیه ۱۲ تا ۱۳؛ انجیل لوقا، فصل ۴: آیه ۱ تا ۱۳

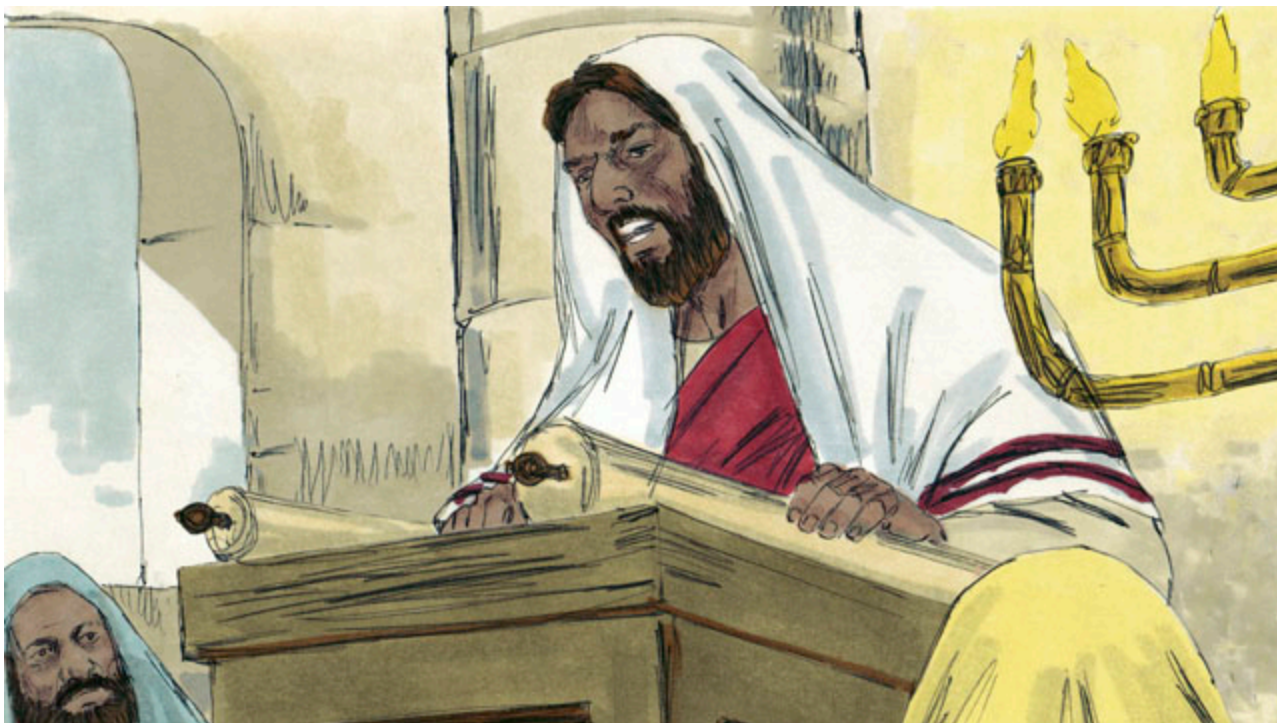
٢٦- شروع خدمت عیسی



باد آریکه عیسی و سوسای شیطان ره رد گد، او پس ده منطقه جلیل رفت. ای آمو جایی بود که او زندگی موگد. روح -القدس او ره گلو قدرت میدد و عیسی منطقه ده منطقه موراقت و مردم ره تعلیم میدد. آرکس ده باره آزو گپای خوب موگفتن.



عیسی ده شار ناصره رفت. ای آمو قریه بود که او ده ریزگیگی خو ده اونجی زندگی موگد. ده روز شبات، او ده معبد رفت. رهبرا یگ طومار پیغامای اشعیای نبی ره ده او ددن. اونا آزو خاستن که طومار ره بخوانه. آزوختی عیسی طومار ره واز گد و یگ کم شی ره بلده مردم خاند.



عیسی خاند: «خدا روح خو ره در مه دده تا که بئنوم غریبا ره بشارت پیئوم. او ما ره ری کده که بندیا ره آزاد گنم، کاری گنم که گورا بسم بینگرته و کسایی ره که دیگر و ده بیه از وا ظلم مئن، آزاد کنوم. ای وختی یه که خداوند سر از مو رحم گده و مو ره گمگ خاد کد.»



آزوختی عیسی تا شیشیت. گُلگی او ره از نزدیگ شوغ موگدن. اونا موفامیدن آمی بخش از کتاب مقدس ره که او ده تازگی خاند، ده باره مسیح آسته. عیسی گفت: «چیزایی ره که تازه بلده شوم خاندوم، آمیالی رُخ دده.» تمام مردم ایران مندمدن و گفتن: «ای پسر یوسف نیه؟»



آزوختی عیسی گفت: «ای راسه که ایچ وخت مردم پیغمبری ره ده شاری که کلان شده شه، قبول نمونن. ده دوران الیا پیغمبر خاتونون بیوه ده اسرائیل زیاد بودن. ولی وختی سه و نیم سال بارش نگد، خدا الیا ره رپی نکد تا یگ خاتون بیوه اسرائیلی ره کمگ کنه ده جای شی، ایلیا ره ده بیخ خاتون بیوه ده قوم دیگه رپی گد.»



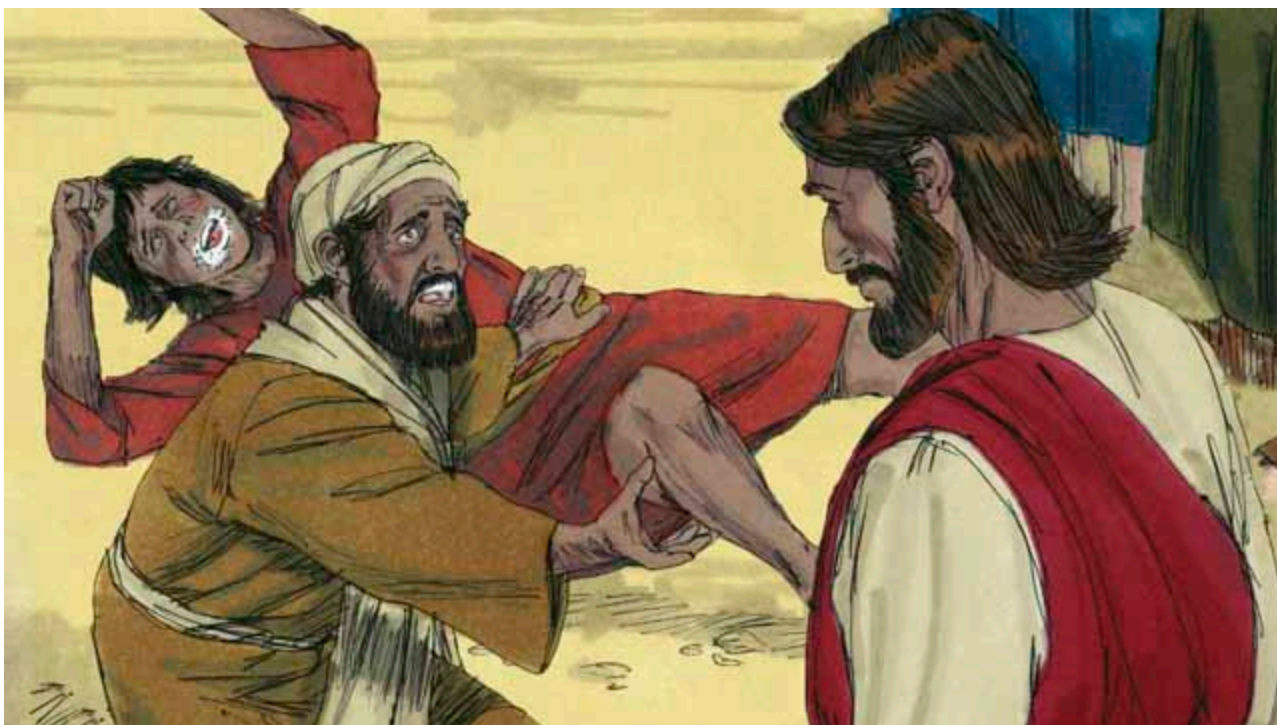
عیسی ادامه دده گفت: «و ده دوران الیشع پیغمبر، زیاد مردما ده اسرائیل گرفتار ناجوری پوستی بودن. ولی الیشع ایچ گنم از وَا ره شفا ندد. او تنّا ناجوری پوستی نعمان، یگ سرکرده دشمنای اسرائیل ره شفا دد. ولی مردم که تورای عیسی ره گوش مَوگدن یهودی بودن. وختیکه اونا شنیدن او ای رقم مَوگه، اونا بِلّه آزو قار شی بِلّ آماد.»



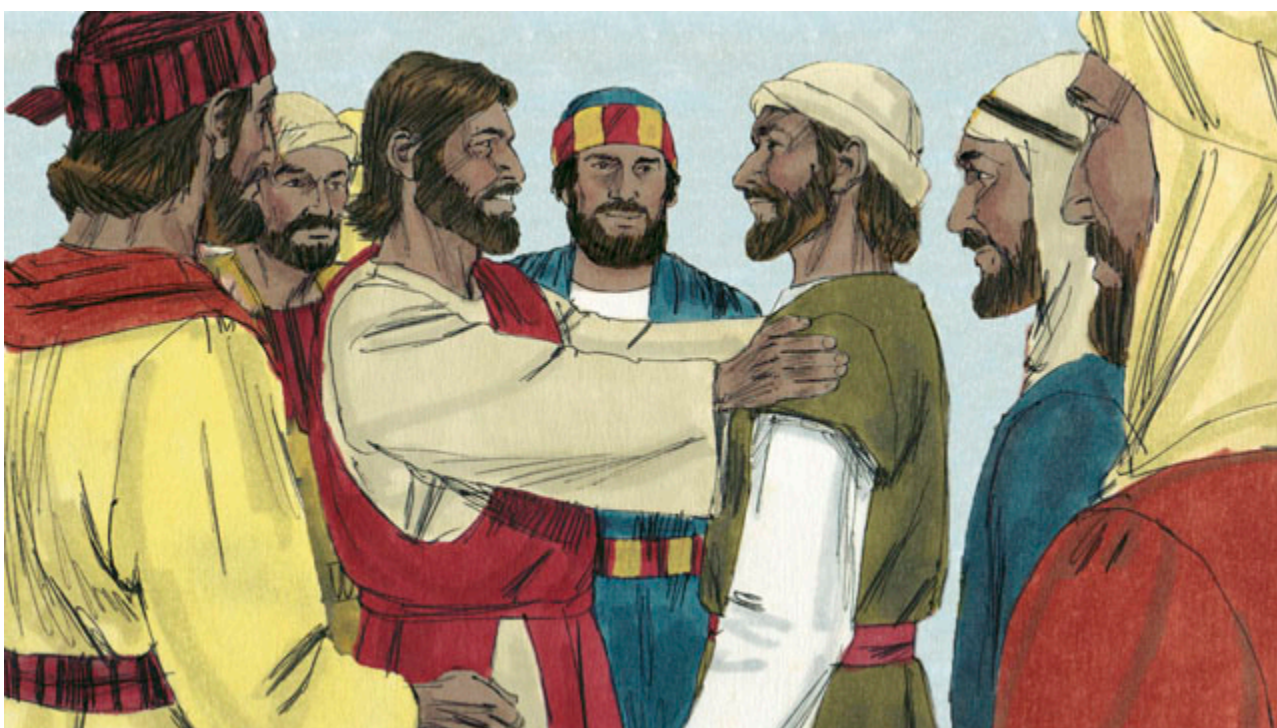
مردم ناصره عیسی رَه گرفت و او رَه از معبد بُر گَدَن. اونا او رَه دَه لبه یگ سنگ بردَن که او رَه اَزونجی تیلو پورته گَنَن و بُکشن. ولی عیسی از مینه جَمَیت مردم تیر شد و شار ناصره رَه ترک گَد.



باد آزو عیسی دَه سرتاسر منطقه جلیل رافت و جَمَیت زیاد دَه پالوی شی آمادَن. اونا زیاد نفرا رَه که ناچور یا معلول بودن، میوردَن. باضی از وا گور، دیگران شی شَل، گر یا گَنگه بودن و عیسی اونا رَه شِفا دَد.



آمو رقم خیلی از نفر اَره که روح پلید (شیاطین) گد خو دشتَن ده پیش عیسی اُوردَن. عیسی ده شیاطین امر گد که از وا بُر شَن، اُروختی شیاطین بُر شَدَن. شیاطین گلو چیغ زَدَن: «تو پسر خدا پی!» جَمیّت مردم ایران مندهَن و خدا رَه پرستش مُوگَدَن.



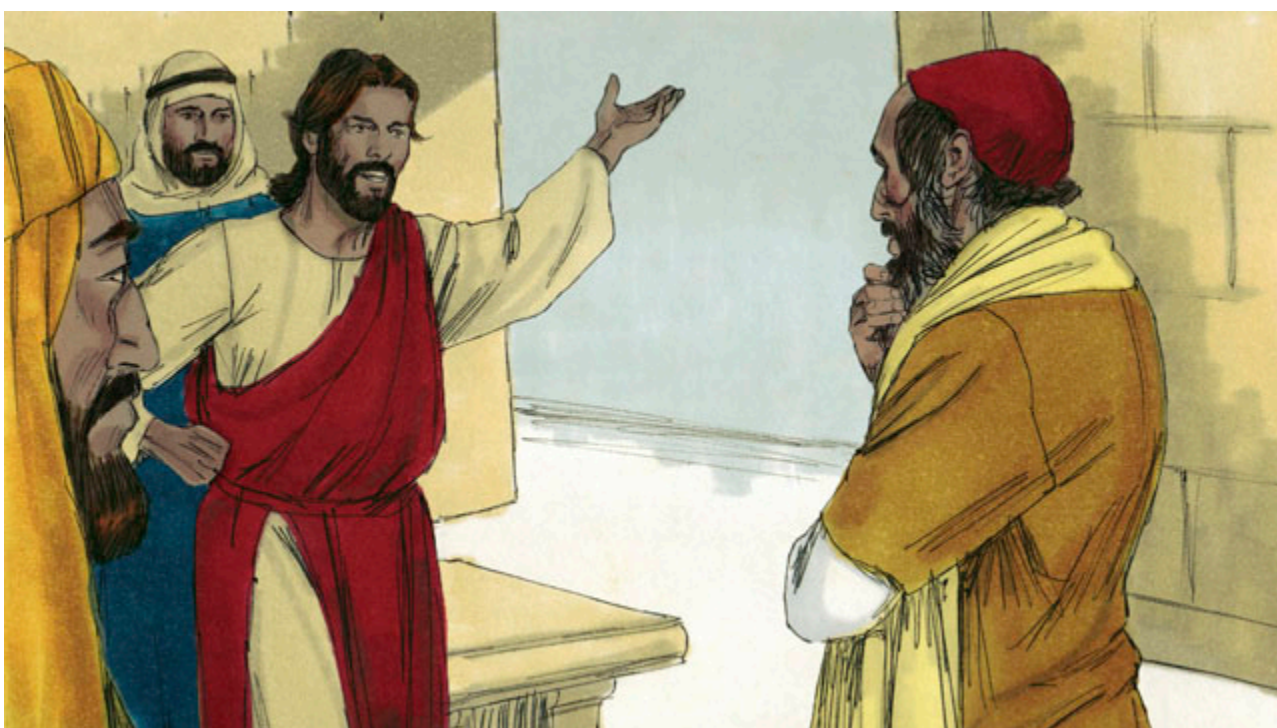
اُروپاس عیسی ۱۲ مرتیکه رَه از مینه شاگردای خو انتخاب گد تا نمایندای مخصوص شی باشَن. او اونا رَه "رسولان" نام گد. ای رسولا گد عیسی سفر مُوگَدَن و اُرو یاد میگرفتَن.

قصه-ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۴ آیه ۱۲ تا ۲۵؛ انجیل مرقس، فصل ۱ تا ۳؛ انجیل لوقا، فصل ۴

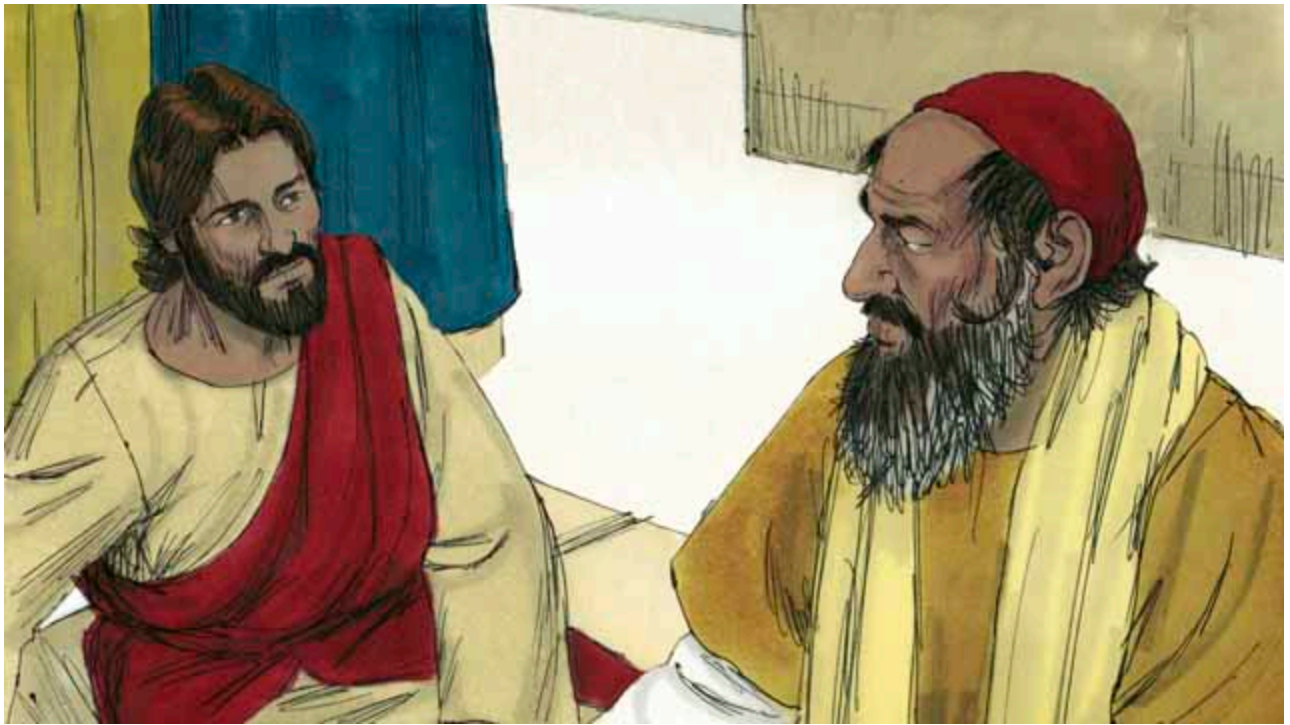
۲۷ - قصه سامری خوب



یگ روز، یگ استاد شریعت یهود پیش عیسی آماد. او قصد دشت ده کُلگی نشو بدیه که عیسی غلط تعلیم میدیه. آزی خاطر او گفت:
 «استاد، چیز کار گنوم تا زندگی آبدی دشته شوم؟» عیسی جواب دَد: «ده شریعت خدا چیز نوشته یه؟»



او مرتیکه گفت: «موگه که، خداوند خدای خو ره گد تمام دل، جان، قوت و فکر خو دوست دشته شی و اَمسایه خو ره رقم خود خو دوست
 دشته شی.» عیسی جواب دَد: «تو راس موگی! اگه تو ای کار ره گنی، زندگی آبدی خاد دشتی.»



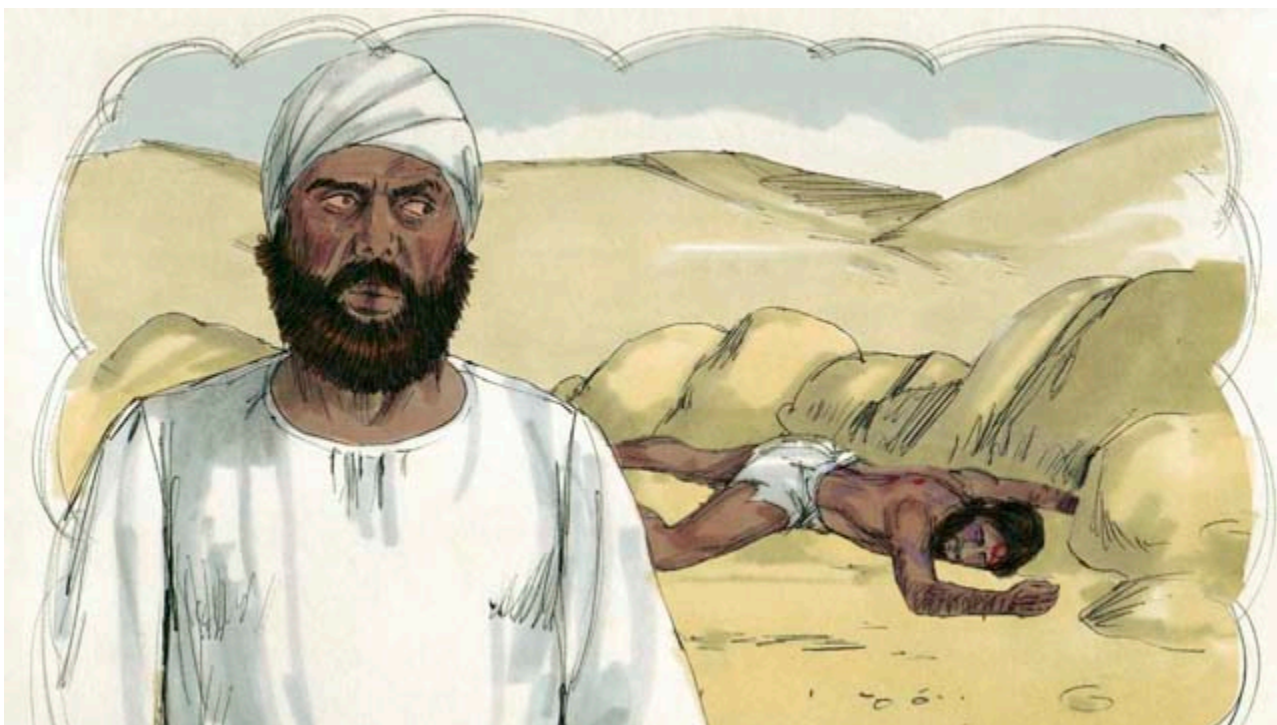
ولی استاد شریعت قصد دشت ده مردم نشو بدیه که رُود زندگی شی دُرسته. آمزی خاطر از عیسی پرسان گد: «خیلی خوب! آمسایه مه کیه؟»



عیسی ده استاد شریعت کد گفتون ای قصه، جواب دد: «بگ مرتیکه یهودی از بعلون را از اورشلیم سن آریحا مورافت.»



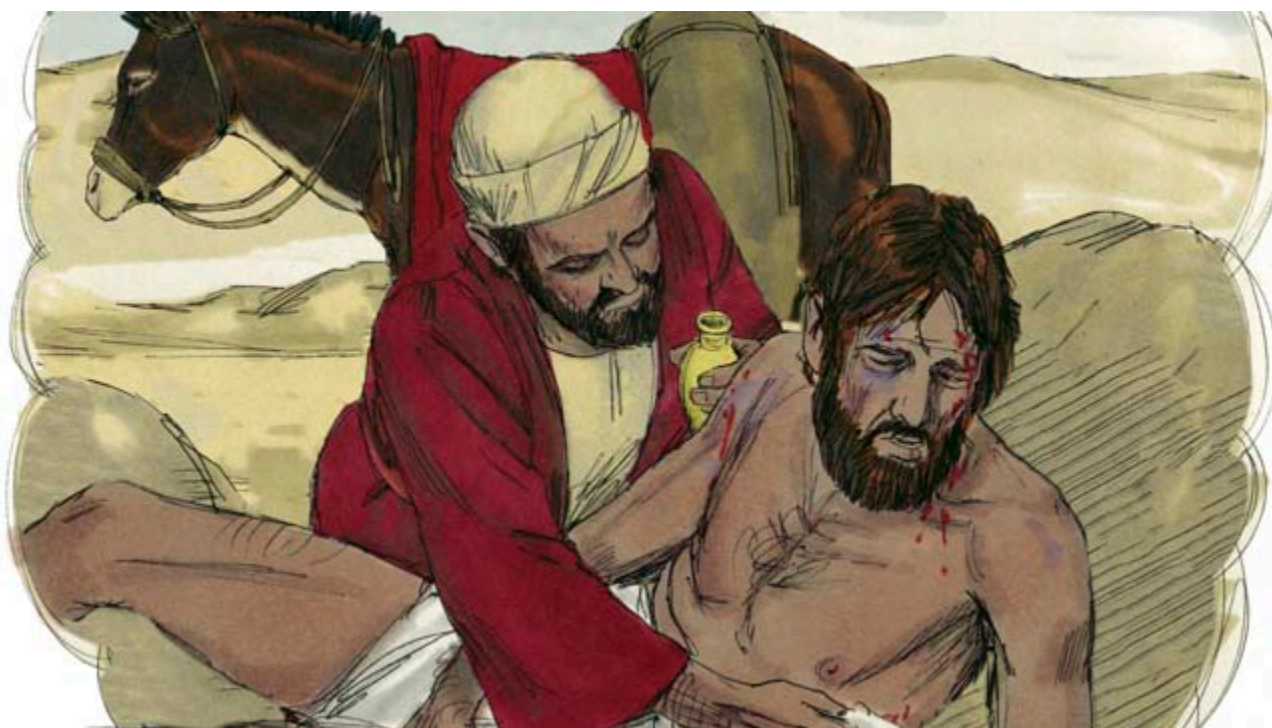
«ولی باضی دُوزا او ره دید و بیه شی امله گدن. اونا آرچیز ره که او دشت، بُردن و اوقس کلو رَدَن که قریب مُردد. باد ازو، اونا نُوتّا گدن.»



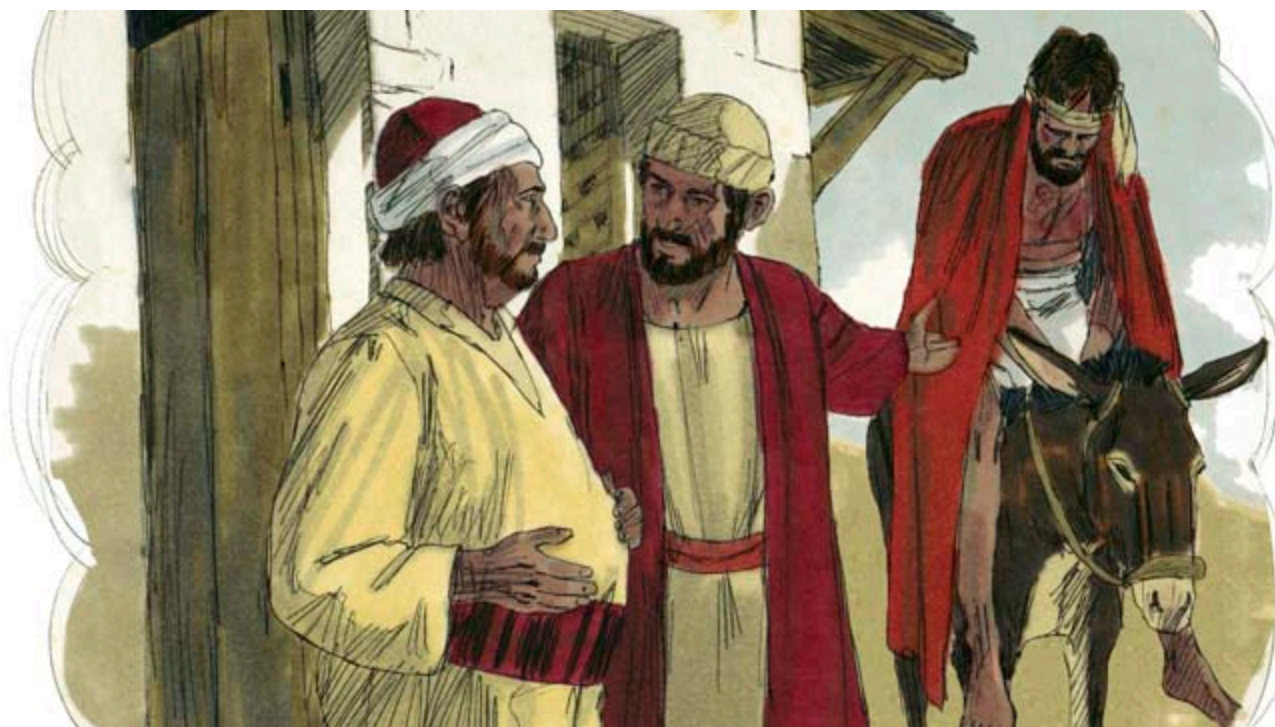
«گیمی پاستر آزو، یگ کاهن یهودی؛ تئقیری ازو را تیر موشد. کاهن اوش گد که او مرتیکه ده بیه راه دراز منده. وختی کاهن او ره اوش گد، از دیگه طرف را تیر شد و ده رَفْتُون خو ادامه دد. کاهن او مرتیکه ره بیخی ندیده گرفت.»



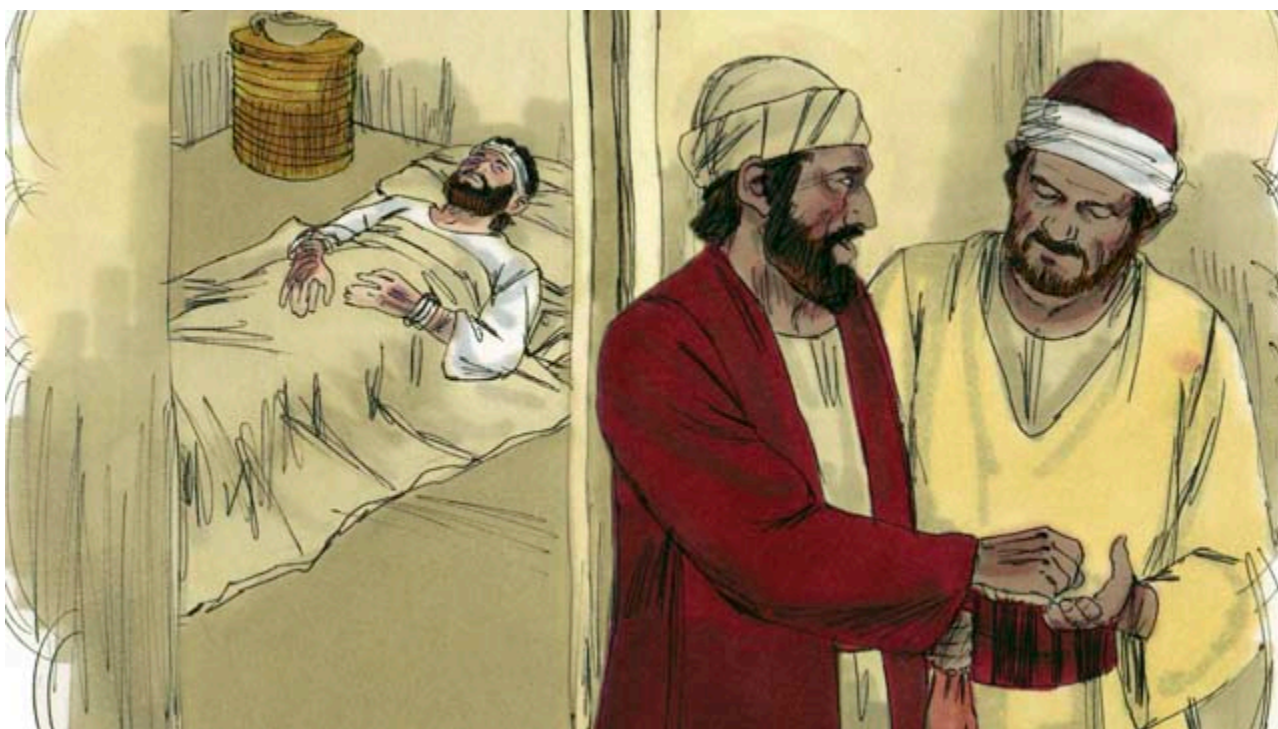
«گمی پاستر ازو، یگ لاوی از را تیر موشد. (لاویا یگ قبلیه یهودی بود که کاهنای معبد ره کمک موگدن.) لاوی آم از دیگه بگل را تیر شد و او آم مرتیکه ره ندیده گرفت.»



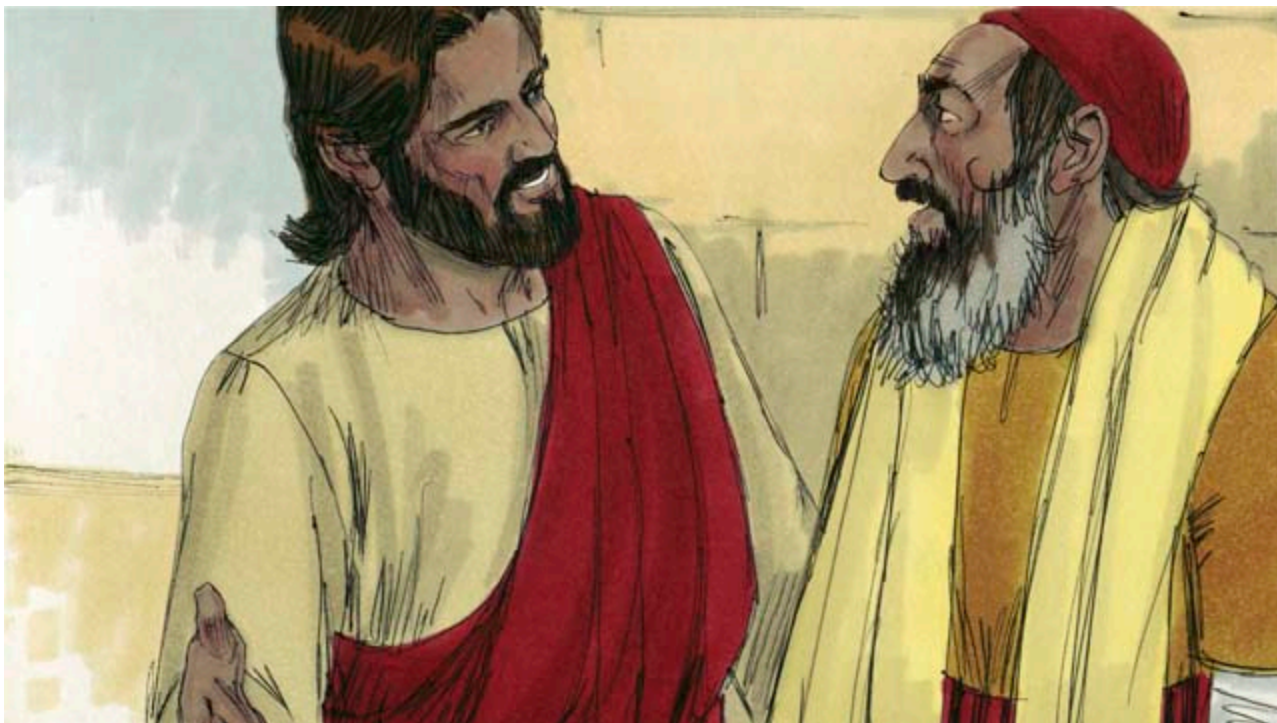
«نفر دیگه که ازو را تیر موشد یگ مرتیکه سامری بود. (سامریا و یهودیا از یکدیگه شی بد شی میماندن.) سامری او مرتیکه ره ده را اوش گد. او توغ گد که او مرتیکه یهودی یه ولی او آنوز آم کلو دل شی سوخت. ازوختی سامری سن شی رافت و زخمای شی ره پانسمان گد.»



«باد آزو، سامری او مرتیکه ره ده بيله خر خو سوره گد و ده یگ اوئل ده نزدیگ آموزو را بُرد. ده اونجی ده اِلاج ازو ادامه دد.»



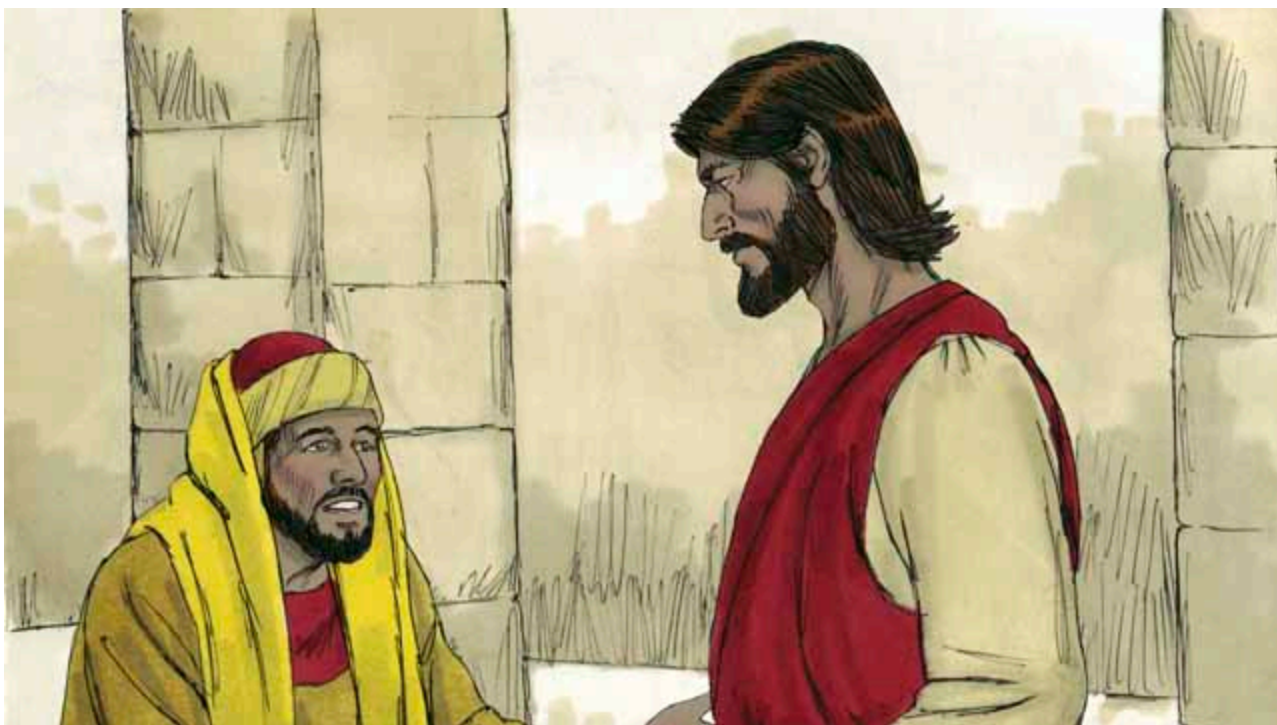
«صبای شی سامری مجبور بود ده سفر خو ادامه بدیه. او یگ کم پیسه ده صایب اوئل دد و درشی گفت: «آزی مرتیکه نگاداری کو و اگه آزی کلوتر پیسه خرج گدی، غیتیکه پس آمادوم بلده تو خاد ددوم.»



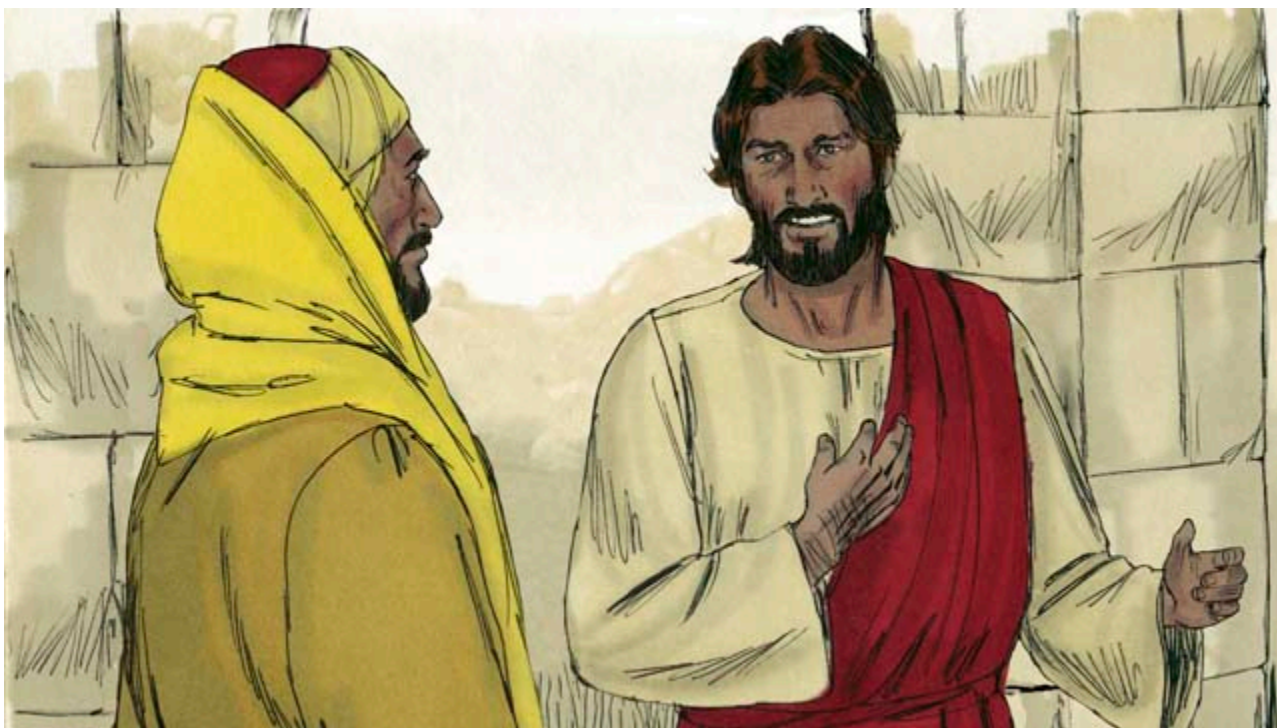
باد ازو، عیسی از استاد شریعت پرسان گد: «چیز فکر مونی؟ آزو سه نفر گُدم شی اَمسایِه ازو مرتیکه بود که دوزا آزو دوزی کدَد و او رَه زخمی کدَد؟» استاد شریعت جُواب دَد: «امو که قد شی مهربان بود.» عیسی دَه او گفت: «تو بُورو و اینمی رقم کار کو.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل لوقا، فصل ۱۰ آیه ۲۵ تا ۳۷

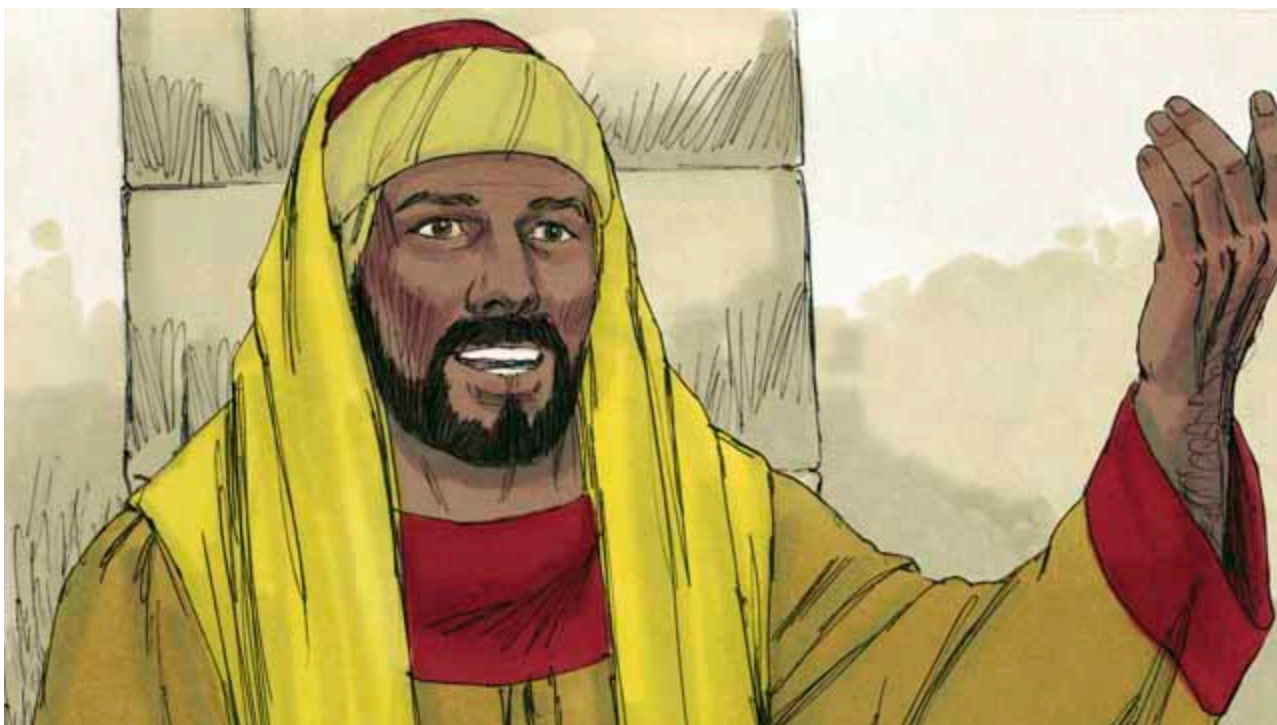
۲۸- کمرانِ جوانِ پیسہ دار



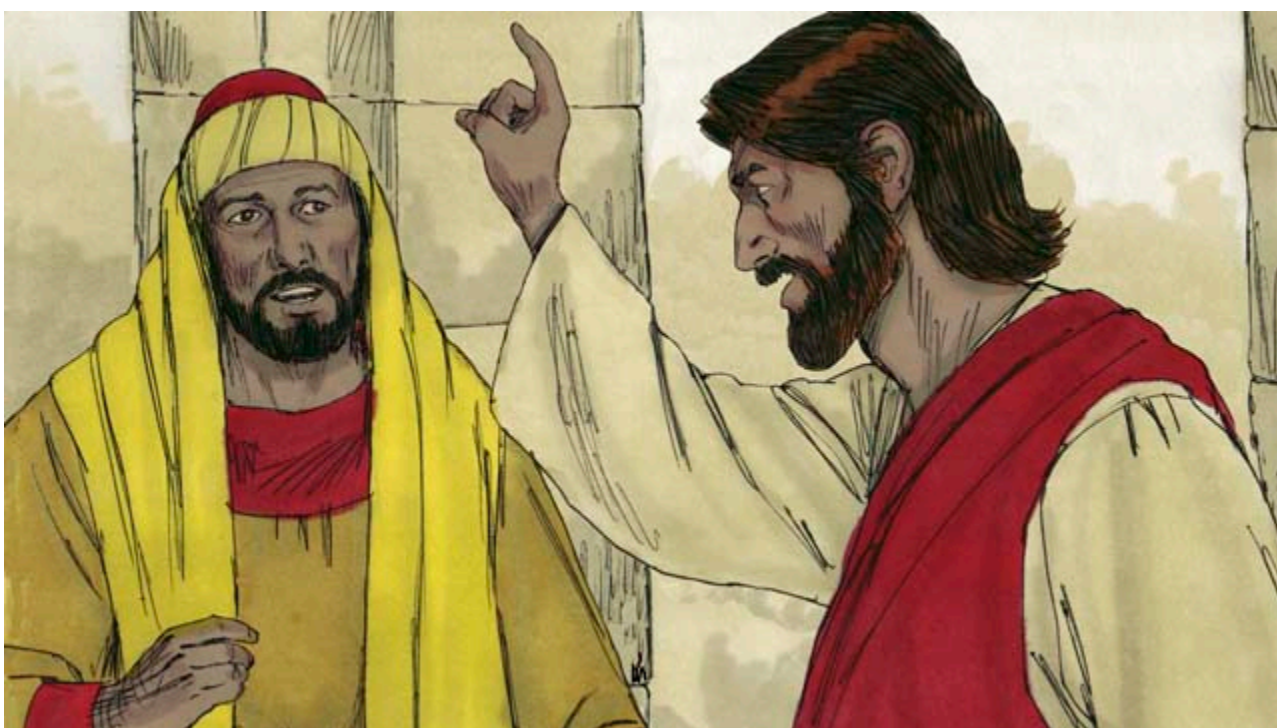
یگ روز، یگ اُکمران جوان پیسه دار پیش عیسی آماد و از او سؤال گد: «استاد خوب، باید چیز کار کنوم که زندگی ابدی داشته شوم؟» عیسی ده او گفت: «چره ما ره خوب موگی؟ تنایکی یه که خوبه و او خدایه. ولی اگه دل تو زندگی ابدی می‌تلبه، از قانونای خدا پیروی کو.



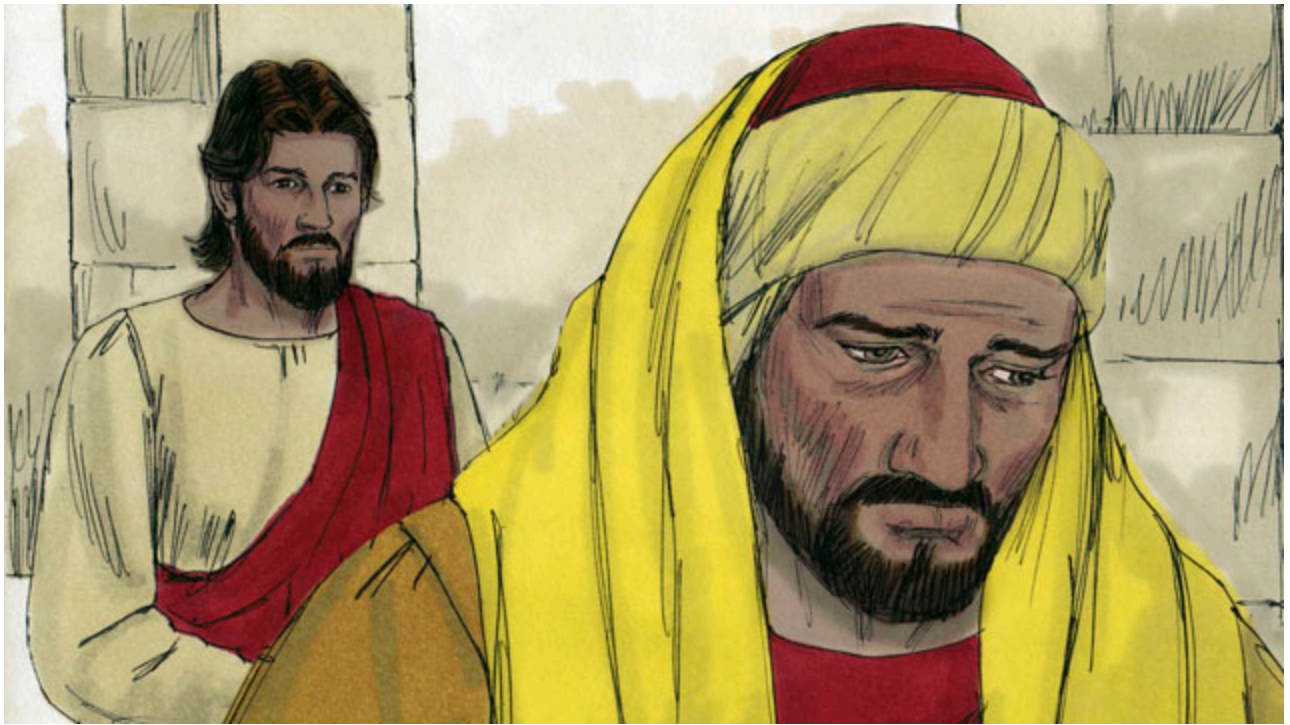
او سؤال گد: «از گندمای شی باید پیروی کنوم؟» عیسی جواب دد: «قتل نکو، زنا نکو، دُوزی نکو، دروغ نگی، آته و آبه خو ره احترام کو و همسایه خو ره امر رقم که خود خو ره دوست دیره، دوست داشته باش.»



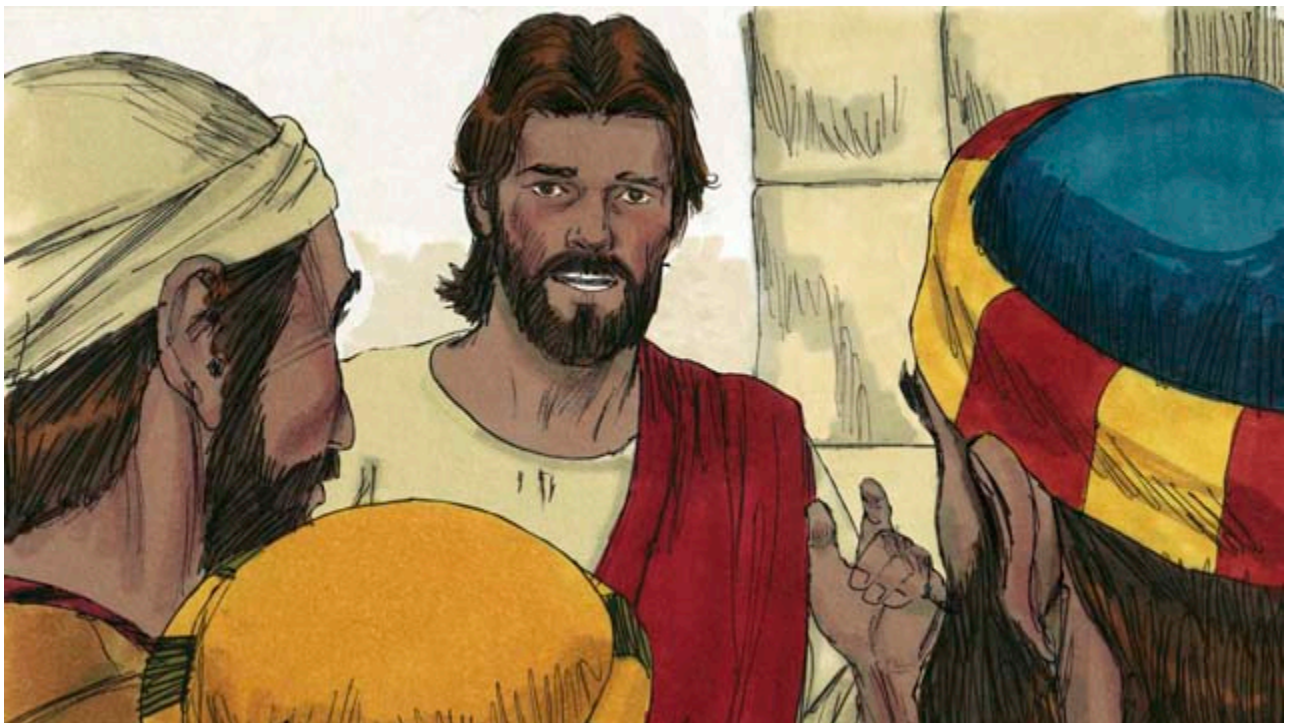
ولی مرتیکه جوان گفت: «ما تمام ای فرمان ره از ریزگی خو تبال پپروی گدوم؛ دیگه چیز کار باید کنوم که زندگی ابدی دشته شوم؟»
عیسی سن شی ثوغ کده و ده او محبت گد.



عیسی جواب دد: «اگه دل تو میتلّه که کامل باشی، بُرُو آر چیز که دیره سودا کو و پیسه شی ره ده غریبا پیدی و تو ده آسمو گنج خاد
دشتی؛ باد آزو پیّه و از مه پپروی کو.»



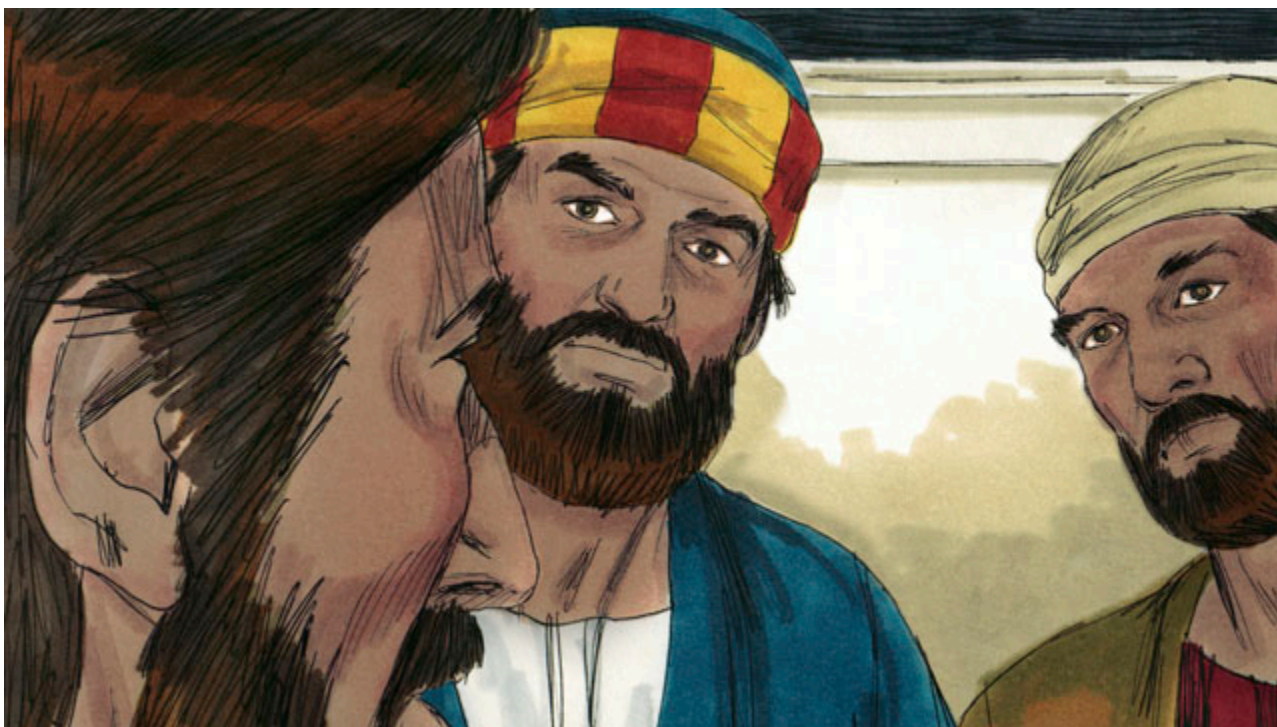
وختی مرتیکه جوان ثورای عیسی ره شنید، او غدر دیق شد از خاطریکه او کلو دارا بود و دل شی نمشد که بیخین دارایی خو ره از دست بیدیه. او از عیسی روی گشتند و از پیش شی رافت.



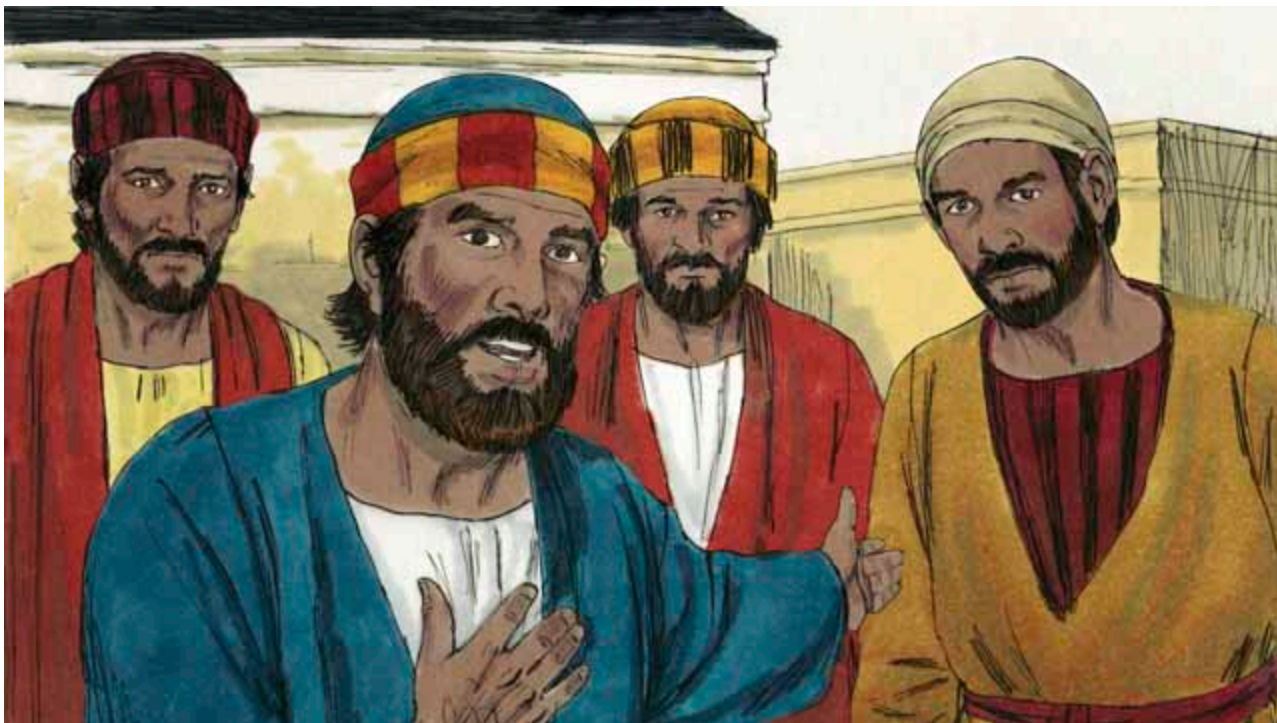
باد آزو عیسی ده شاگردای خو گفت: «داخل شدن یگ پیسه دار ده پادشایی خدا کلو سخته! آری، تیر شدن یگ اشتر از سولاخ سیزو آسو تر آزی یه که یگ پیسه دار ده پادشایی خدا داخل شونه.»



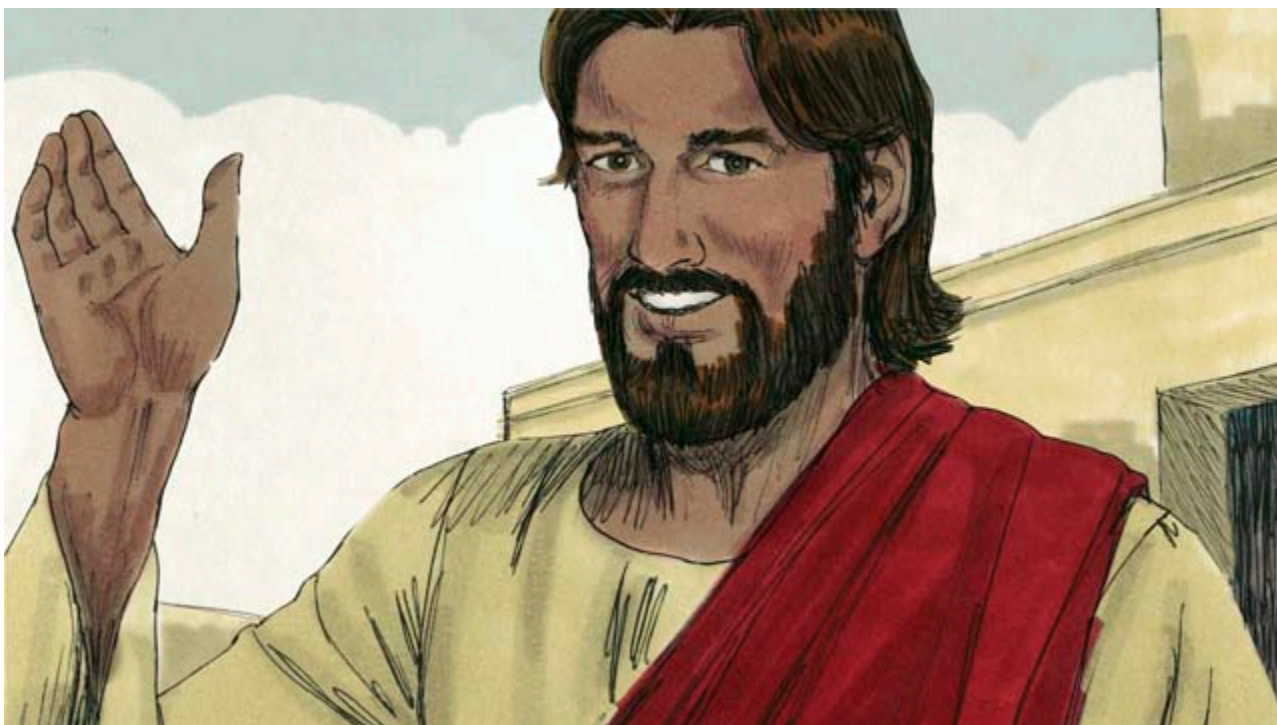
وختی شاگردا گپای عیسی ره شنیدن، ایران مندَن. اونا گفتن: «اگه ای رقم باشه، خدا کی ره نجات خاد دَد؟»



عیسی سن شاگردا توغ کد و گفت: «ای بلیه مردم ناممکنه که خودگون خو ره نجات بیدیه ولی پیش خدا ایچ چیز ناممکن نیه.»



پتروس ده عیسی گفت: «مو شاگردا گل چیز ره ایله کدیم و تو ره پیروی مونیم، پاداش از مو چیز خپله؟»



عیسی جواب دد: «آر کس که از خاطر از مه خانا، برارو، خوارو، آته، آبه، اولاد یا جیداد خو ره ایله کنه، ۱۰۰۰ برابر شی ره ده دست خاد آورد و زندگی ابدی نصیب شی خاد شد. ولی زیاد کسا که اول استن آخر خاد شدن و زیاد کسا که آخر استن اول خاد شدن.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۹ آیه ۱۶ تا ۳۰؛ انجیل مرقس، فصل ۱۰: آیه ۱۷ تا ۳۱؛ انجیل لوقا، فصل ۱۸: آیه ۱۸ تا

۲۹ - قصه خدمتگار بی رحم



یگ روز، پترُس از عیسی پرسان گد: «استاد، بیرار خو رَه که گد مه بدی مونه، چن دفه باید بُبخشم؟ تا هفت دفه؟» عیسی گفت: «هفت دفه نه، اینم هفتاد و هفت دفه!» هدف عیسی از گفتن آزو، ای بود که مو باید دایم بُبخشیم. آروپاس عیسی ای قصه رَه گد.



عیسی گفت: «پادشایی خدا، رقم پادشای استنه که خاست گد خدمتگاری خو تصفیه حساب کنه. یگی از خدمتگاری شی ده ارزش ۲۰۰,۰۰۰ سال کار تنخوا، آزو آغدار بود.»



«مگم او خدمتگار نَتَبست آغ خو رَه بدیه، ازوختی پادشا گفت: «ای مرتیکه و بیخی فامیل شی رَه دَه عنوان برده سودا کید تا آغ خو رَه آدا گَنه.»



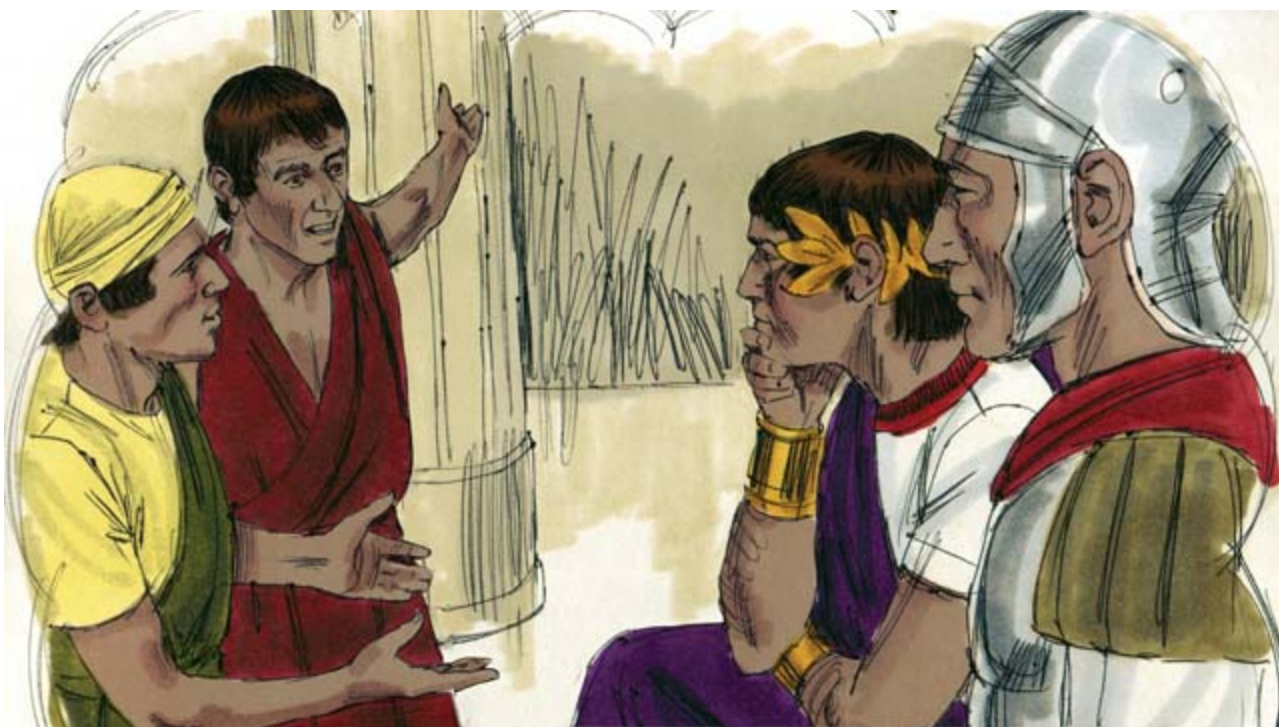
«خدمتگار دَه پیش پادشا زانو زده، گفت: «لُطْفَن سر از مه رحم کو، مه تمام آغ رَه که از تو گرفته‌م آدا مونوم.» پادشا سر آزو خدمتگار رحم گده، تمام آغداری شی رَه بخشید و او رَه ایشته که بُرَه.»



«مگم وختیکه خدمتگار از پیش پادشا رافت، او یگ خدمتگار زیر دست خو ره پیدا گد که از او ده ارزش چار ماه تتخا آغدار بود. او خدمتگار، خدمتگار زیر دست خو ره ماگم گرفت و گفت: «پیسنه ره که از مه آغدار بودی، پدی.»



«خدمتگار زیر دست، پیش پای شی افته و گفت: «لطفن سر مه رحم کو، مه بیخی آغداری خو ره آدا مونوم.» مگم او ده جای شی، خدمتگار زیر دست خو ره ده بندی خانه اندخت تا که پتنه آغداری خو ره آدا گنه.»



«باضی از غلامای دیگه که ای رُخداد ره اوش گدن، غدر دیق شدن. اونا پیش پادشا رفتن و تمام چیز ره ده او قصه گدن.»



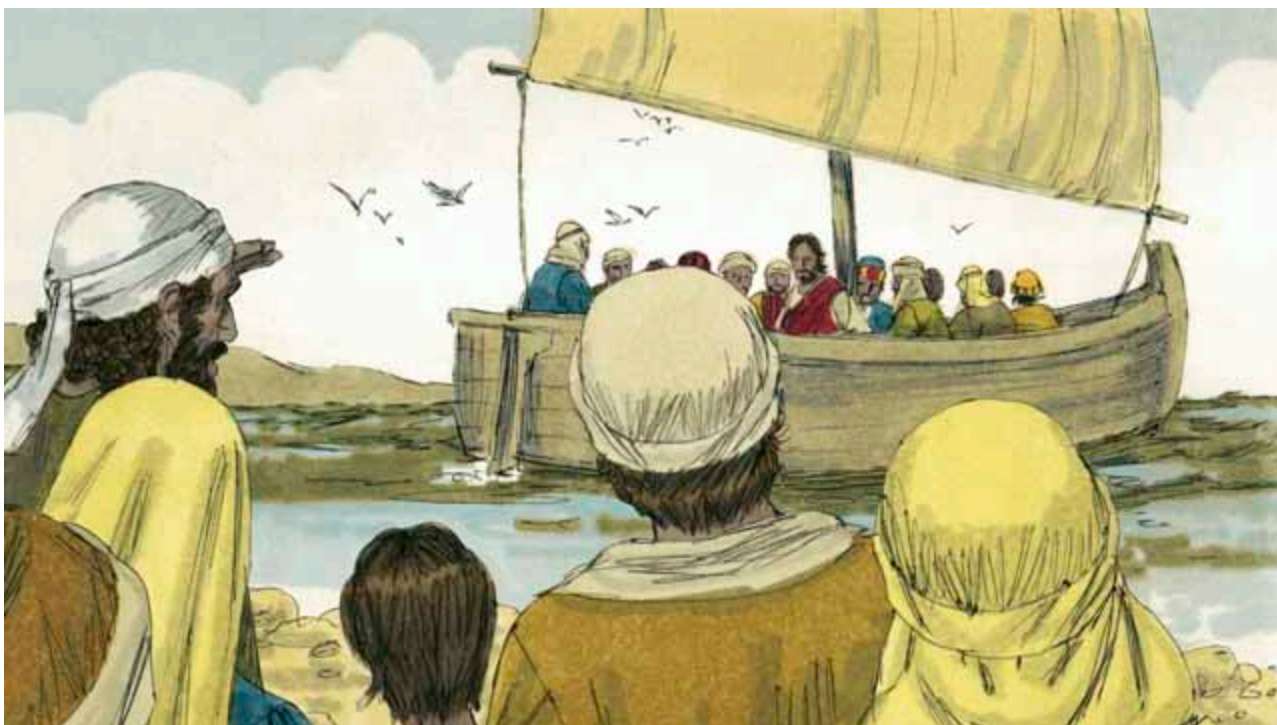
پادشا خدمتگار ره طلب گد و گفت: «ای خدمتگار شریر! ما آغ خو ره ده تو بخشیدم از خاطریکه پیش مه زاری کدی؛ تو ام باید امی رقم موكدی.» پادشا غدر قار شدد، او امو خدمتگار شریر ره تا وختیکه پتنه تمام آغ خو ره آدا گنه، بندی گد.»



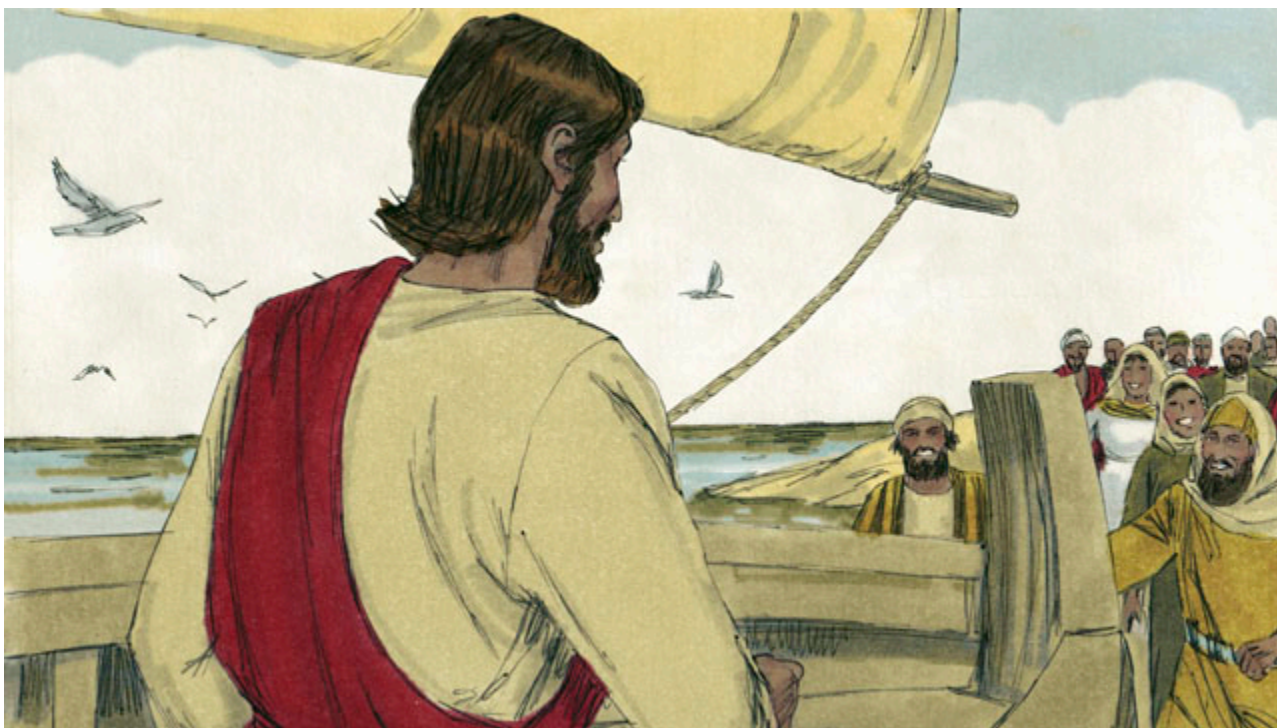
باد آزو عیسی گفت: «پدر آسمانی مه آم گد بیخی شوم آمی رقم خاد گد، اگه شمو برار خو ره از تای دل نبخشین.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۸: آیه ۲۱ تا ۳۵

٣٠- عيسى دَه هزارا نفر نان ميديه



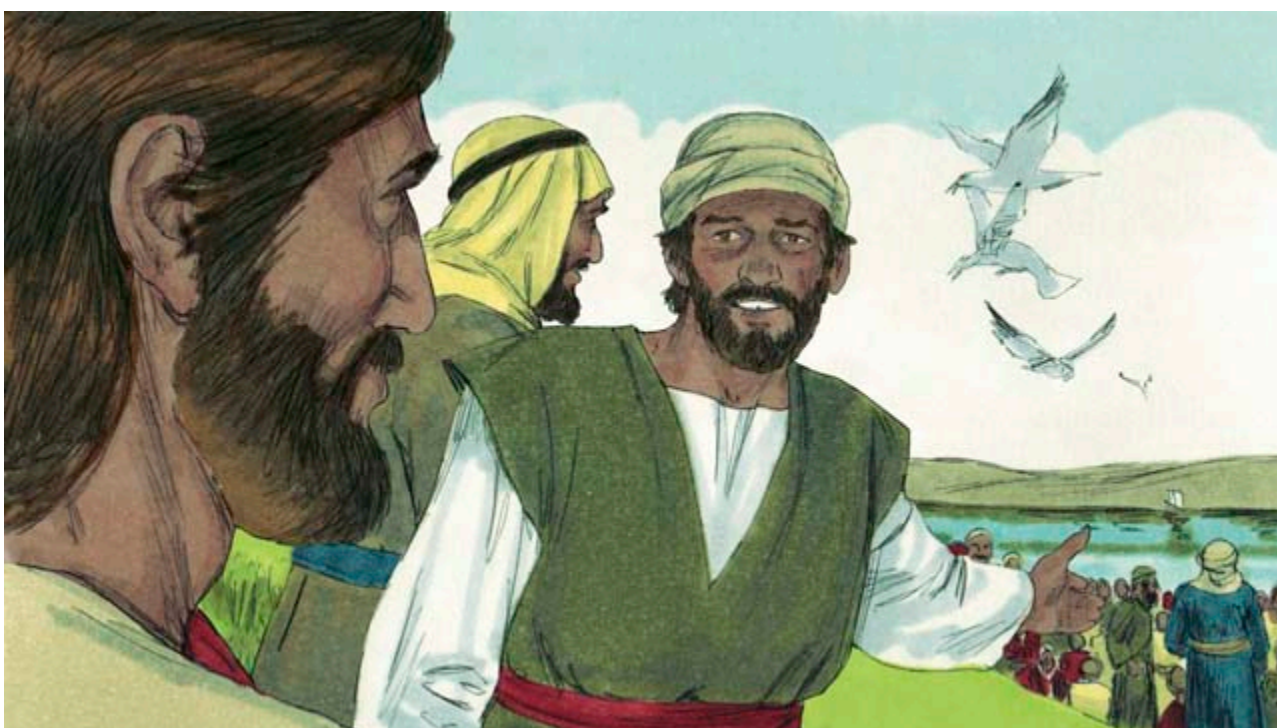
عيسى رسولای خو ره بلده بشارت و تعلیم دئون مردم ده زیاد قریا رپی گد. اونا وختی پس ده پیش عیسی آمادن، ده او گفتن که چی کارا ره گنن. ازوختی عیسی اونا ره گوی گد تا گد شی ده یگ جایی آرام ده او سن دریاچه بُرن تا گمگ دم خو راس گنن. اُروپاس، اونا ده یگ کشتی سوره شدن و ده دیگه سن دریاچه رافتن.



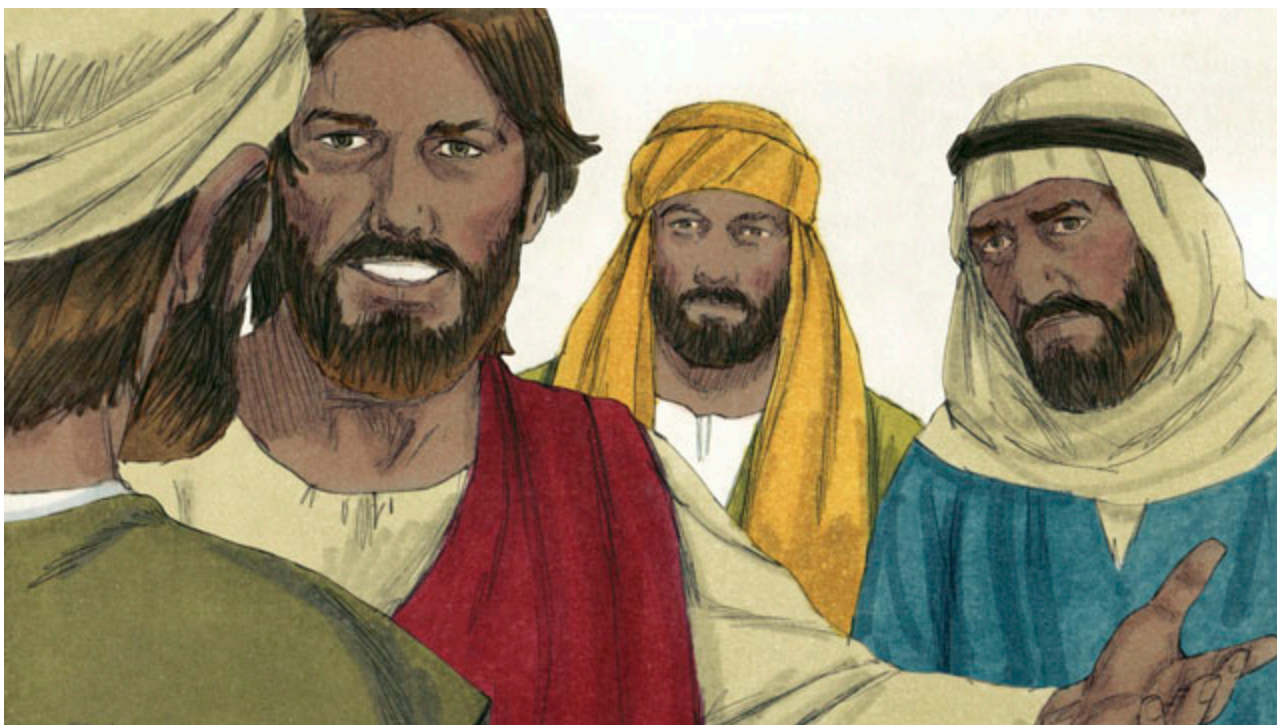
ولی ده اونجی زیاد مردم بودن که اوش گدن عیسی و شاگردای شی ده مینه کشتی رافتن. ای مردم ده بغلون دریاچه خیز گدن تا پیشلوتر از وا، ده او طرف پرسن. باد آزو، وختی عیسی و شاگردای شی رسیدن؛ یگ گزوی کلان مردم پیشلو ده اونجی مثل از وا بودن.



جَمِیت گلوتر از ۵۰۰۰ مرتیکه ده اُونجی جَم بودن، به غیر از خاتونو و رُوستو. عیسی گد مردم مهربانی زیاد دشت. از نظر عیسی، ای مردم رَقم گوسپندون بی چپو بودن. اَزوختی، او اونا ره تعلیم دده و مریضای ره که ده بین مردم بودن، شفا دد.



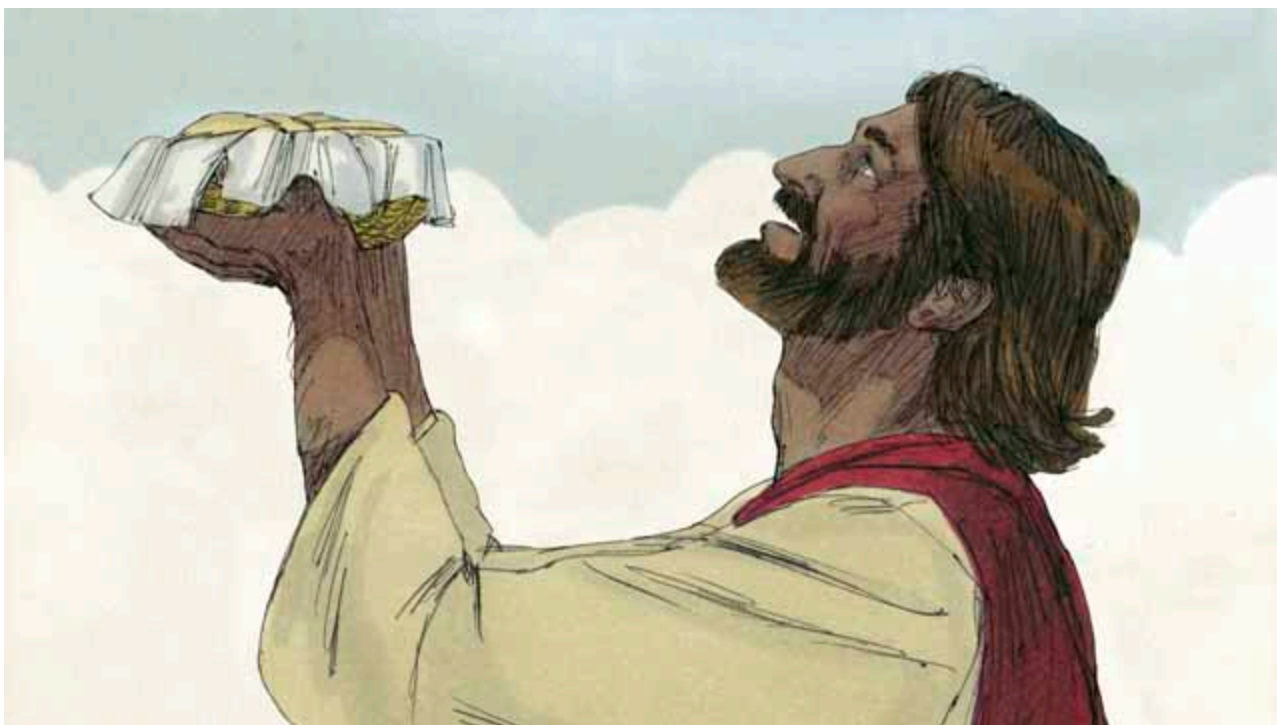
ده آخرای روز، شاگردا ده عیسی گفتن: «ناوخت شده و ایج شاری ده ای نزدیکیا نیه. مردم ره ری پی گو تا اونا یگو چیز بلده خورنو پیدا کنن.»



ولی عیسی ده شاگردا گفـت: «شـمـو ده اونا یـگـو چـیز بـلـده خـورـو بـدـید!» اونا جـواب دـد: «مـو چـطـور مـیـتـنـیم ای کار ره کنیم؟ مو تنـا پنـج دـنه نان و دو دـنه مـایـی چـوقـتی دریم.»



عیسی ده شاگردای خو گفـت که ده جـمـیـت مردم بوگین تا ده گروپای ۵۰ نفری بـله سـبـزه پـیشـین.



باد اُزو عیسی پنج دَنه نان و دو دَنه ماهی رَه گرفت، سُن آسمو توغ گد و خدا رَه بَلَدَه غذا شکر گد.



اُزوختی عیسی نان و مایی رَه تَوَتَه تَوَتَه گد. او تَوَتای نان رَه ده شاگردای خو دَد تا ده مردم بیدین. شاگردا نان دَدَه مورافت و ایچ خلاص نَمَشَد! بیخین مردم خوردن و سیر شدن.

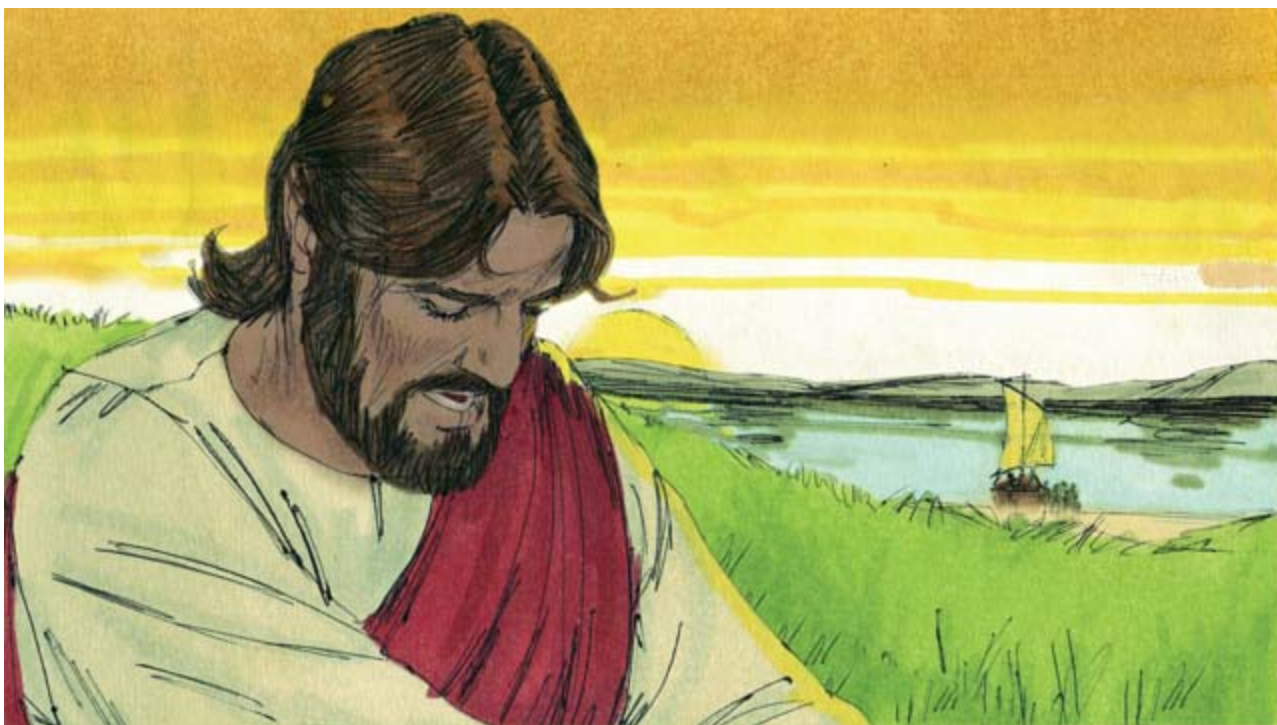


باد آزو، شاگردا نانای ره که خورده نشد جَم گدن. ای اُموقس بود که ۱۲ سبد ره پور گنه. بیخی غذا از پنج دَنه نان و دو دَنه مایی اَمَدَد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۴: آیه ۱۳ تا ۲۱؛ انجیل مرقس، فصل ۶: آیه ۳۱ تا ۴۴؛ انجیل لوقا، فصل ۹: آیه ۱۰ تا ۱۷؛

انجیل یوحنا، فصل ۶: آیه ۵ تا ۱۵

٣١- عيسى روى آو را مُورَه



باد آریکه عیسی ده جَمیت نان دد، شاگردای خو ره گفت که ده کشتی سوره شئن. او ده اونا گفت سن دیگه طرف دریاچه بورن ده آلی که خود شی بلده یگ کم وخت ده اُونجی مند. اُز وختی شاگردا رافتن و عیسی جَمیت ره سن خانای شی ریی گد. باد ازو عیسی بلده دعا گدو سن بَله کوه رافت. او ده اُونجی تَنا بود و تا ناوخت شاو دعا گد.



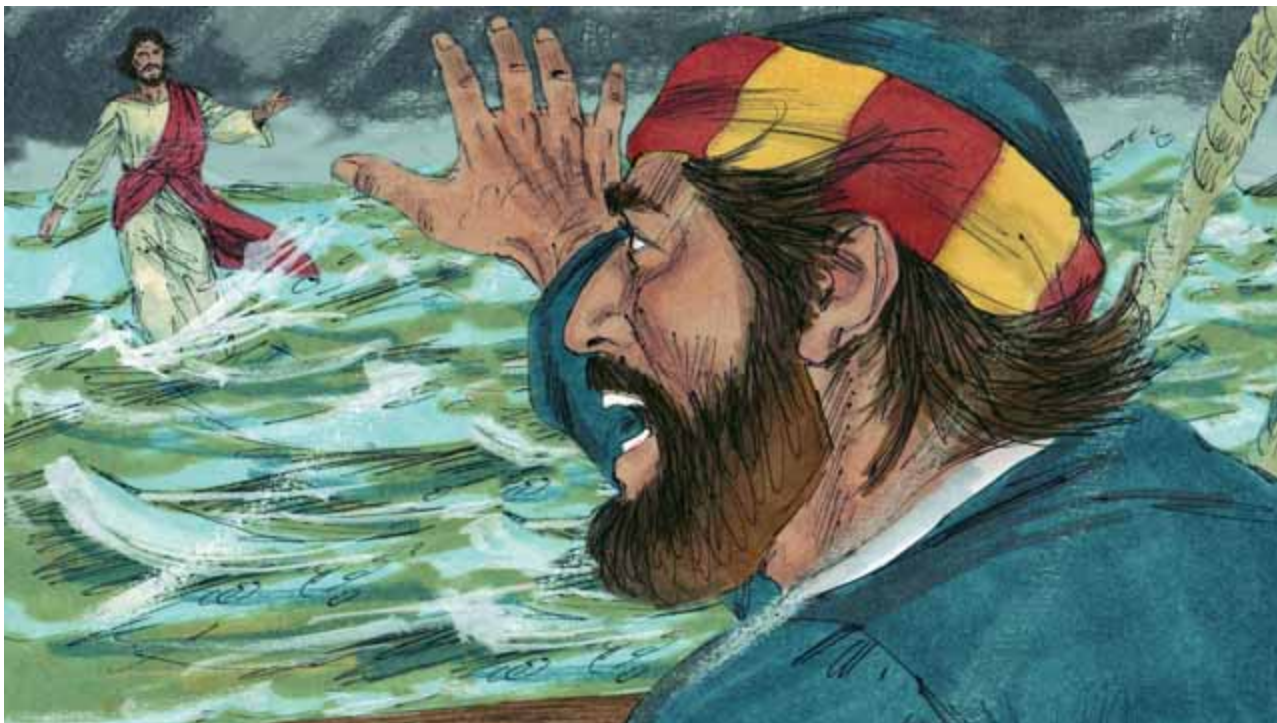
ده آمزی مدت که شاگردا کشتی خو ره پارو میزدن ولی باد قوی از روبروی شی میزد. ناوخت شاو شد ولی اونا تازه ده نصفه دریاچه رسیده‌ن.



دَه اَمو وخت، عیسی دعای خو تمام گد و پَس آرگت گد تا شاگردای خو رَه بینگرنه. او از روی او را گشته سن کِشتی از وا رافت.



وختی شاگردا عیسی رَه اوش گدن، وا خیلی ترس خوردهدن از خاطریکه فکر موگدن او یگ روح آسته. عیسی فامید که وا ترس خوردهدن، پَس اونا رَه صدا گد و گفت: «ترس نَخرین. ما آستوم!»



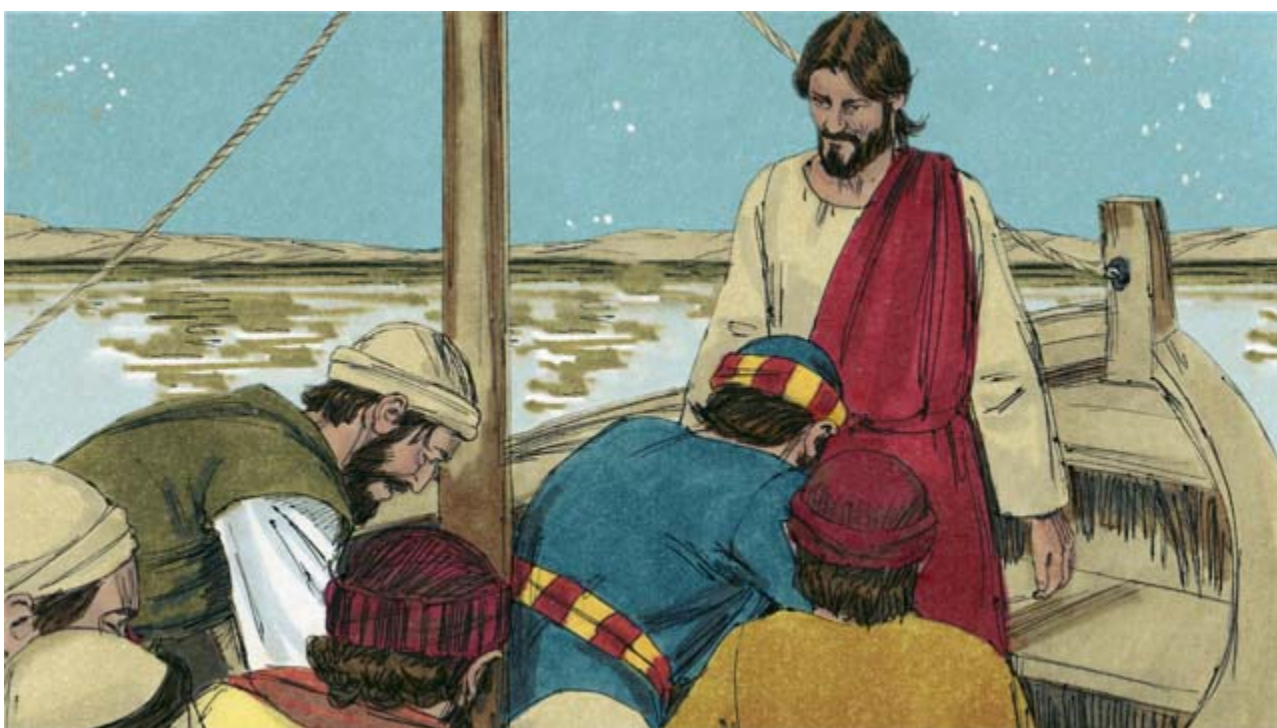
باد ازو، پترُس ده عیسی گفت: «استاد، آگه تو آستی، امر کو که ما از روی او، پیش از تو بایوم.» عیسی ده پترُس گفت: «بیّه!»



اژوختی، پترُس از کشتی بور شد و از روی او سن عیسی آرگت گد. ولی باد از یگ کم را رفتو، او چیمای خو ره از عیسی سن دیگه طرف دور دد و سن امواج او توغ کد و باد قوی ره احساس گد.



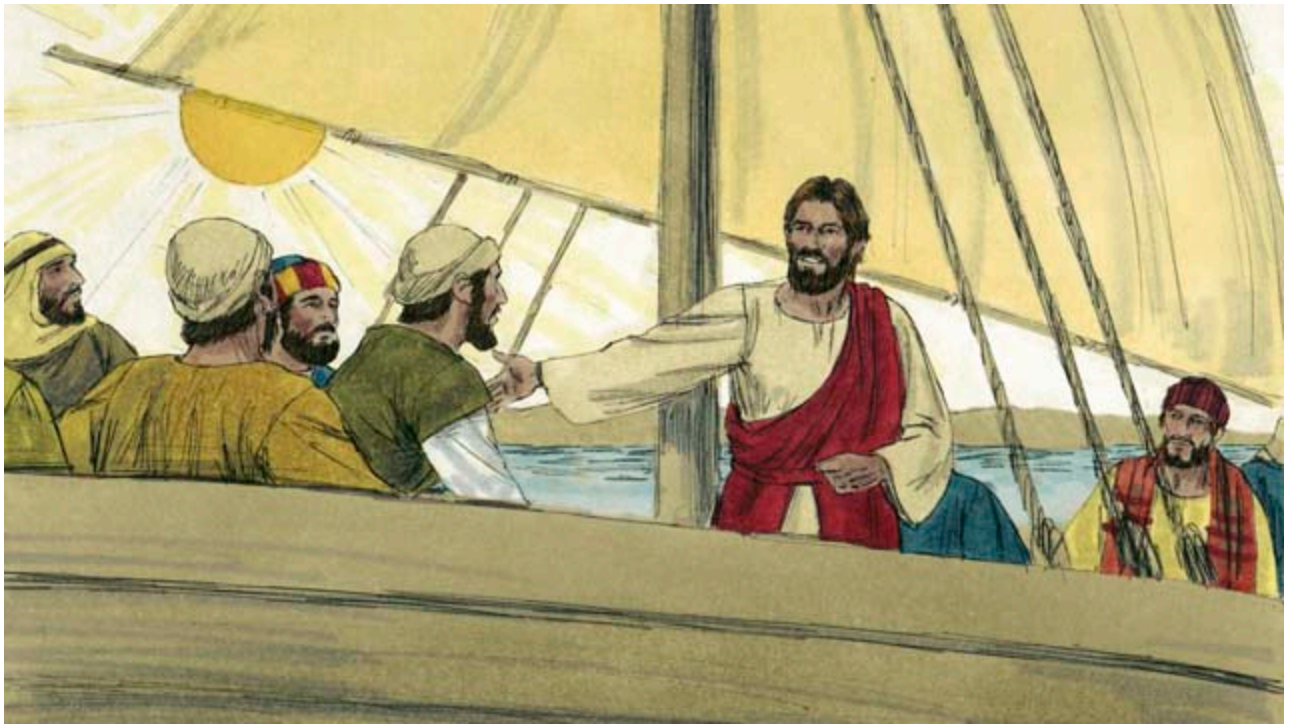
اُروختی پترُس ترس خورد و مینه آو رافت. او جیغ زد: «استاد، ما ره نجات بدی!» فورن عیسی دست خو دراز گد و او ره گرفت و باد آزو ده پترُس گفت: «ایمان تو خیلی گمه! چره ده مه اعتماد نکدی که ده امان مومندی؟»



باد اُزو پترُس و عیسی ده کشتی سوره شدن و باد آم فورن ایسته شد. او آرام شد و شاگردا ایزو مندَن و ده عیسی تعظیم گدن. اونا عیسی ره پرستش کنن و ده او گفتن: «ده راستی، تو پسر خدا هستی.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۴: آیه ۲۲ تا ۳۳؛ انجیل مرقس، فصل ۶: آیه ۴۵ تا ۵۲؛ انجیل یوحنا، فصل ۶: آیه ۱۶ تا

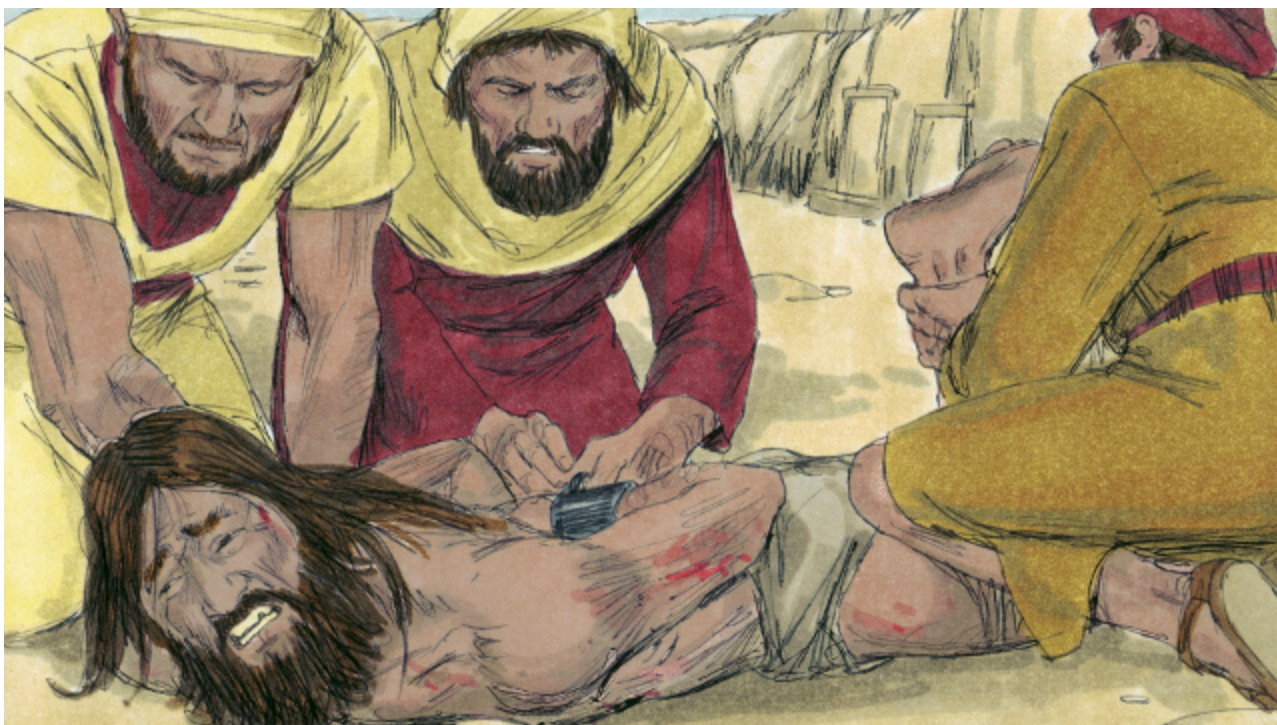
۳۲- عیسیٰ یگ مرتیکہ جن تو و یگ خاتونِ ناجور رَہ شفا دَد



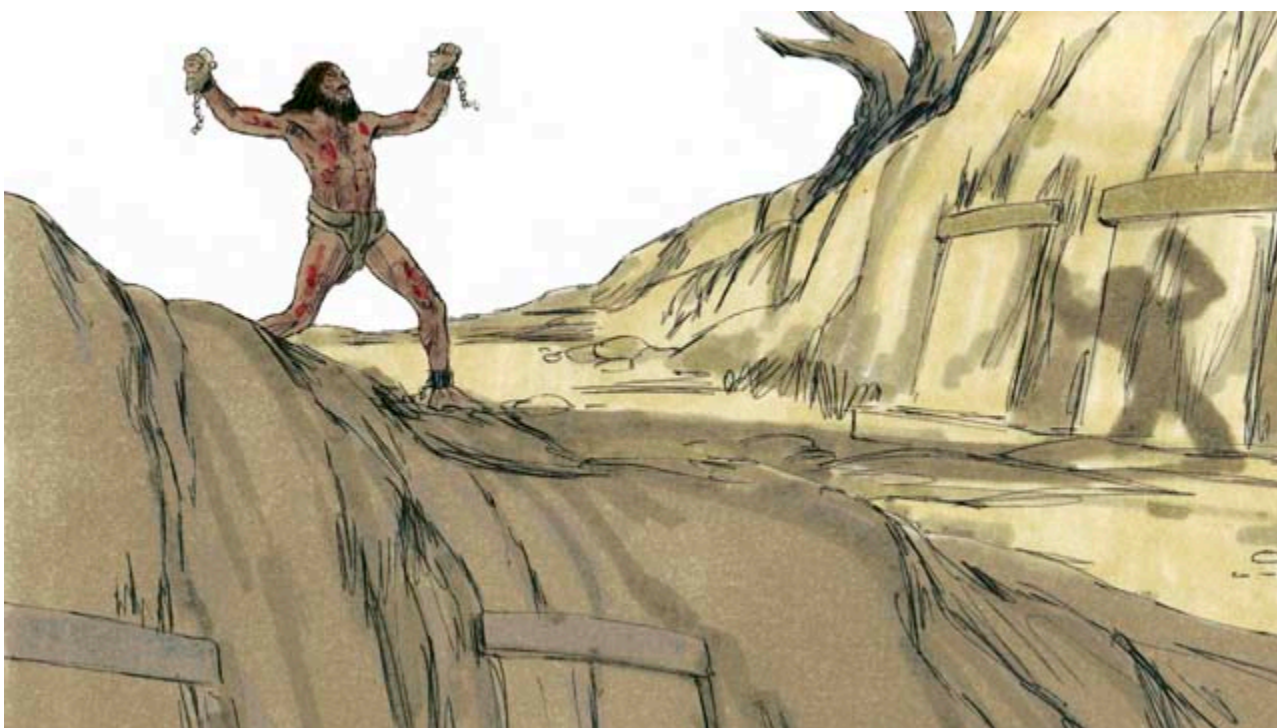
عیسی و شاگردای شی گد کشتی ده منطقه‌ی که مردم جَدَریان زندگی موکدن، رافتن. اونا ده خُشکی رسیدن و از کشتی خو بُور شدن.



ده اونجی یگ مرتیکه چن تو بود.



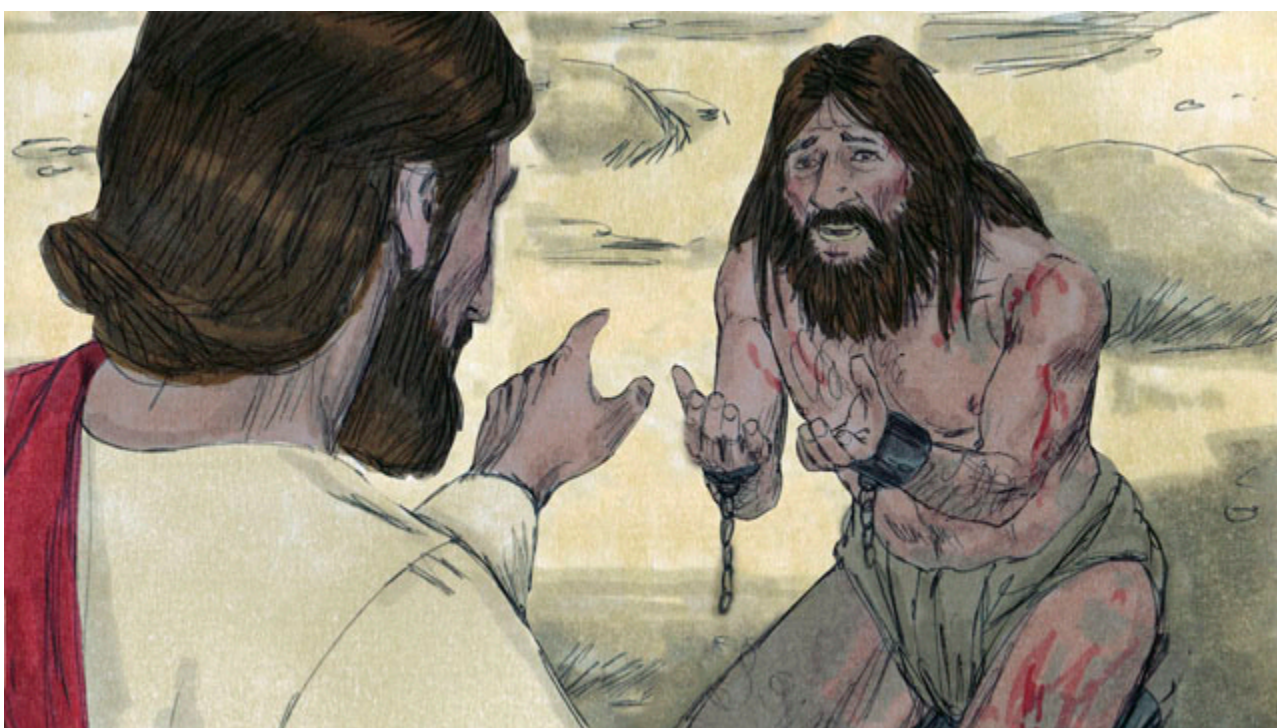
او مرتیکه کلو قوی بود و ایچ کس او ره کانثرول نمتنیست. و باضی وختا اینم مردم دست و پای ازو ره گد زنجیر بسته موگدن، ولی او زنجیرا ره پاره موگد.



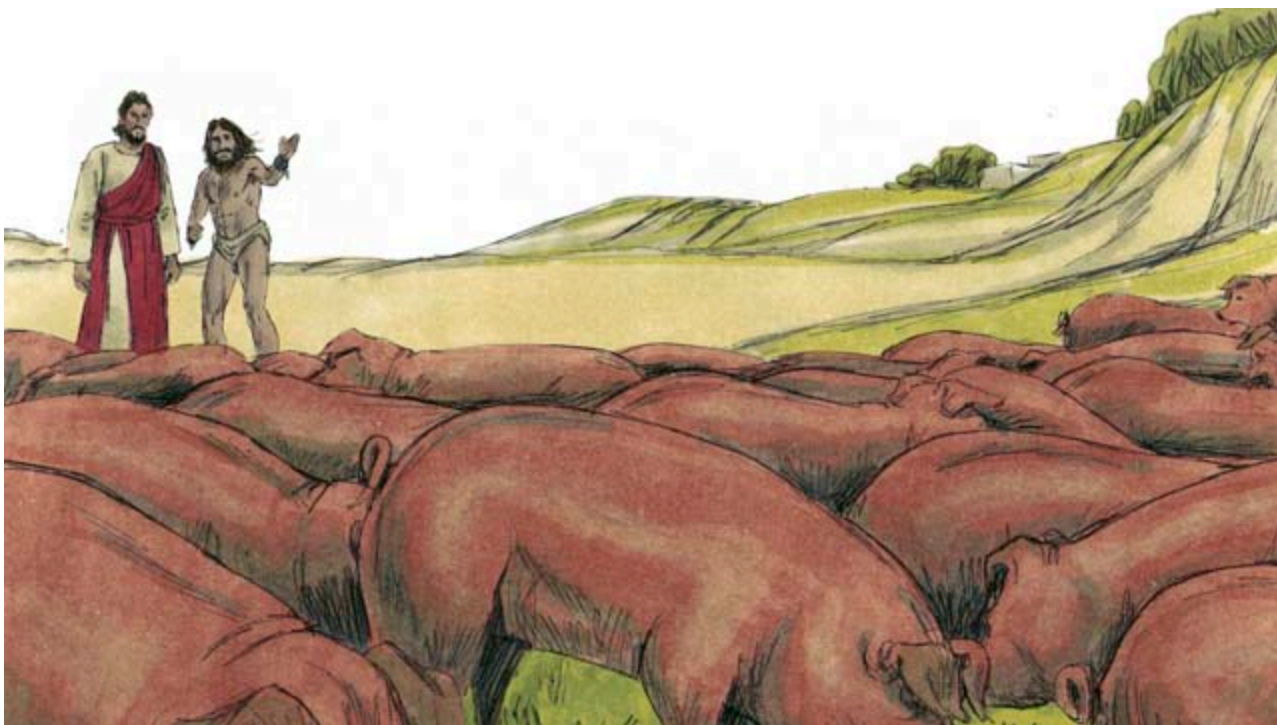
امو مرتیکه ده قبرستون قریه زندگی موگد. او مرتیکه تمام شاو و روز چیغ میزد، کالا نموشید و زیاد وختا خود خو ره گد سنگا لش موگد.



ای مرتیکه سن عیسی دیدَه گد و ده برابر شی زانو زَد. باد آزو عیسی گد چن که ده او مرتیکه بود گپ زَد و گفت: «بُور شو ازی مرتیکه!»



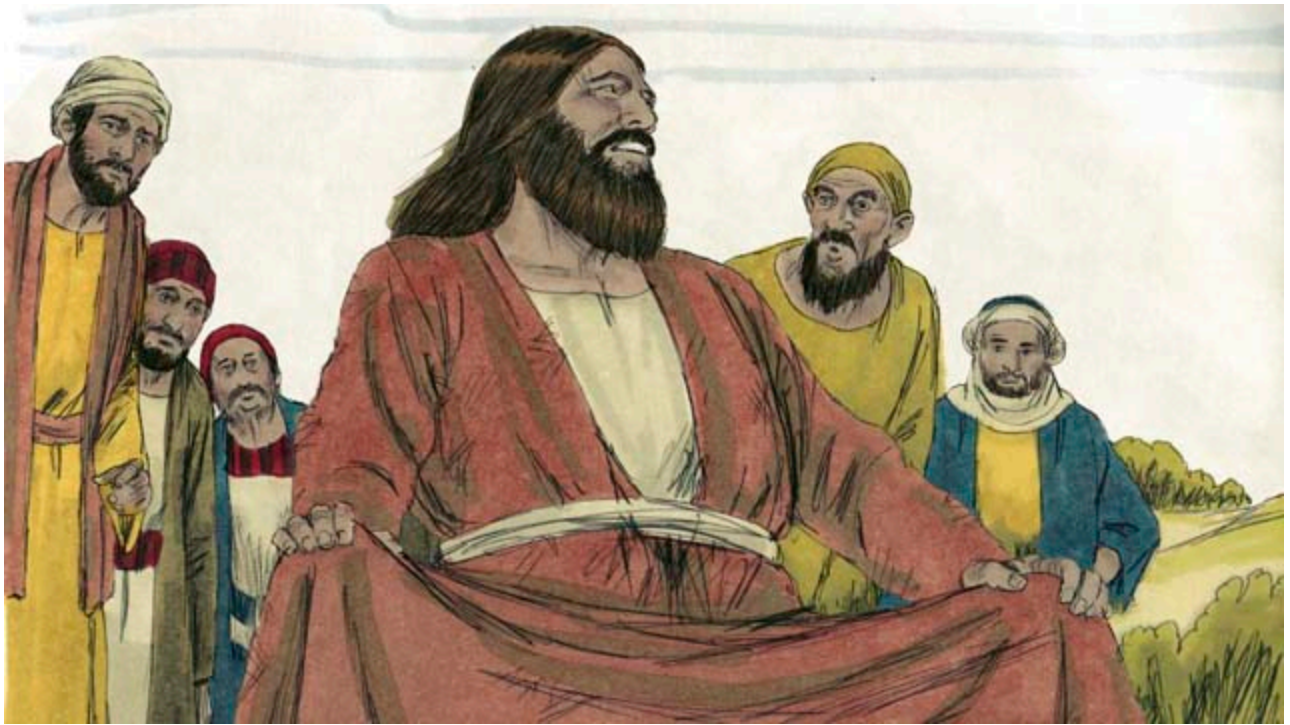
چن ده صدای پلن جیغ زَد: «آی عیسی، پسر خدای متعال، از مه چیز خیل میتلپی؟ لطفن ما ره شکنجه نکو!» باد آزو عیسی از چن پرسان گد: «نام تو چیز خیلَه؟» او جواب دَد: «نام از مه لِژِیون (لشکر) آسْتَه، از خاطریکه مُو کُلو پی.»



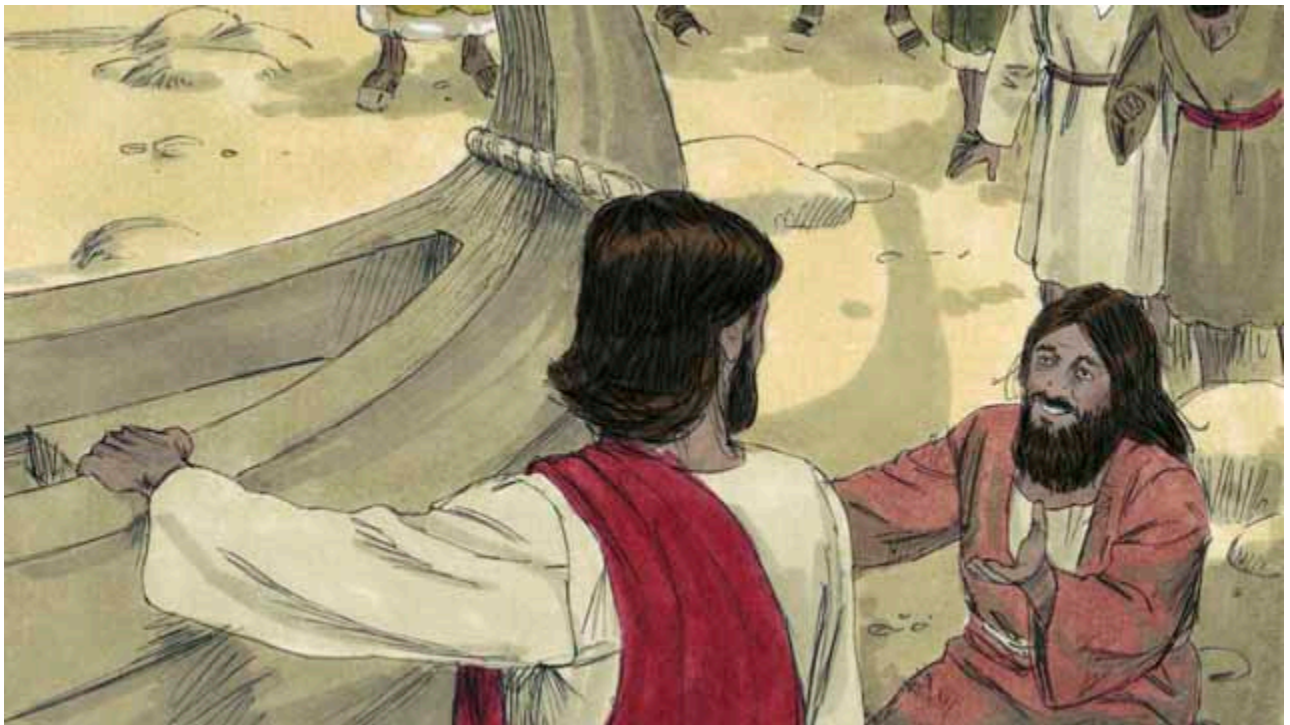
چَنّا دَه پيش عيسى زارى كَدَن: «لطفن مو رَه از اِى منطقه بُور نكو!» دَه اُونجى گَلِه خُوكا بود كه دَه بِلِه تَبِه مِچِرِدَن. اَزوختى جَنّا دَه پيش عيسى زارى كَدَن و گَفَتَن: «لطفن مو رَه دَه جاي آزى، دَه دَرُون خُوكا رَپى كُو!» عيسى گَفَت: «سَبِه يَه، دَه دَرُون از وا بُورين!»



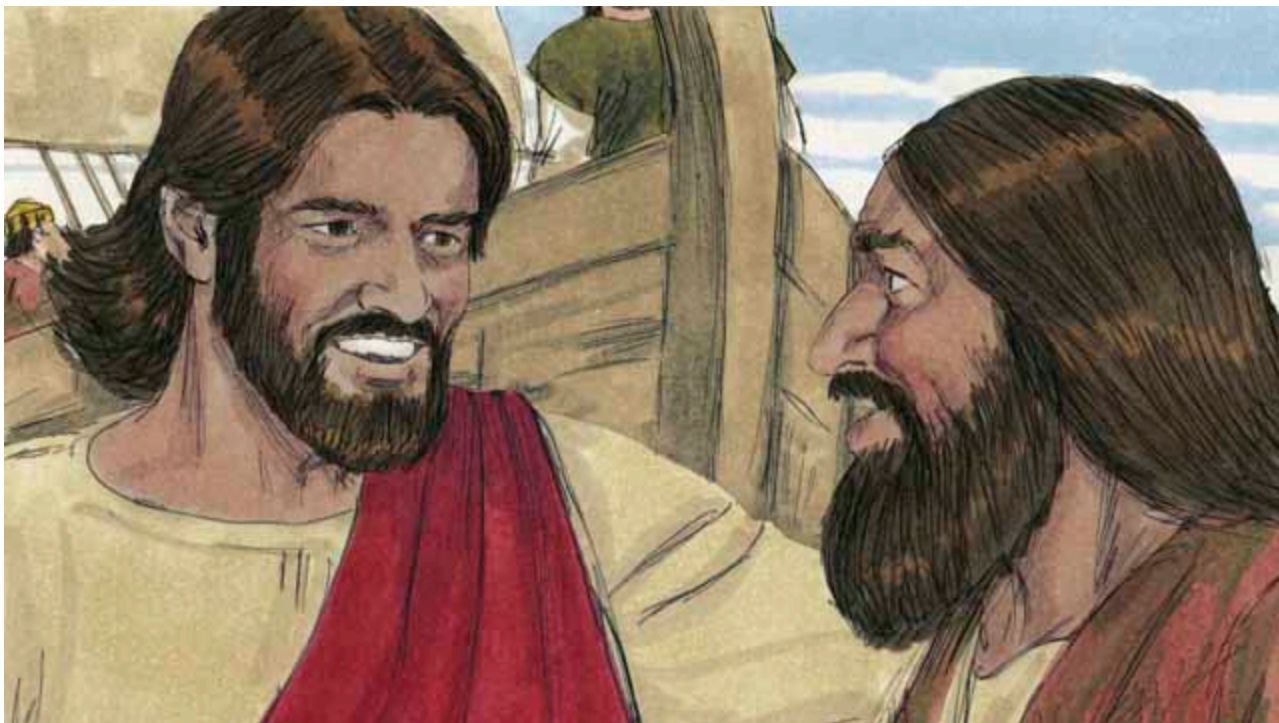
اَزوختى جَنّا اَزو مرتيكه بُور شَدَن و دَه دَرُون خُوكا رافَتَن. خُوكا از يگ بَغَل سن سر شَبوگى دريا دَبِدَه كَدَن و غرق شَدَن. دَه او گَلِه نَزديگ ۲۰۰۰ دَنه خوك بُودَن.



دَه اُونجی مردمای بوَدَن که از گِلِه خوکا نگاداری موگَدَن. وختی اونا ای رُخداد رَه اُوش گَدَن، اونا سن شار دَیْدَه کَدَن. اونا دَه مردم گَفَتَن که عیسی چیز کار گَدَه. مردم از شار اَمادَن و مرتیکه چن تو رَه اُوش گَدَن. او قرار شیشْتَه، کالا پوشیدَه و رقم یگ آدم مامولی رفتار مونه.



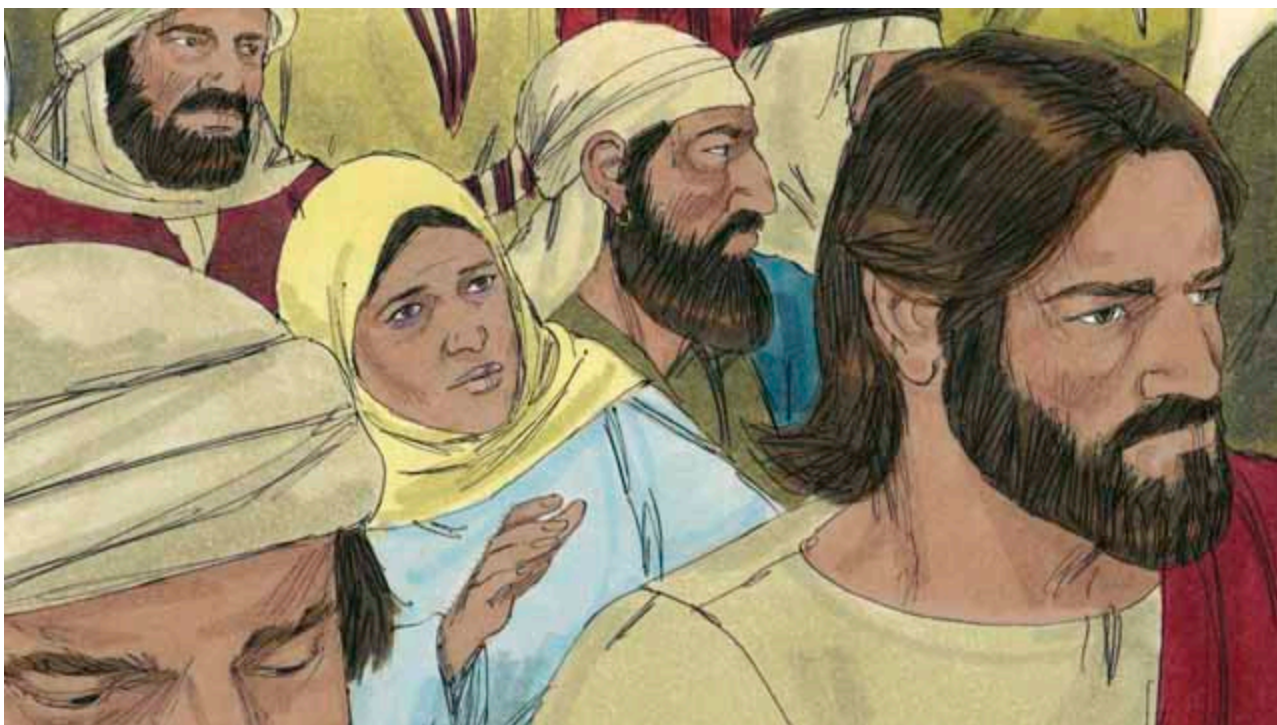
مردم کلو ترس خوردهَدَن و دَه عیسی گَفَتَن که از اُونجی بورَه. باد اَزُو عیسی دَه کشتی سورَه شد. مرتیکه چن تو زاری گد تا گد عیسی بورَه.



مگم عیسی ده او گفت: «نه. ما میخائیم تو خانه خو بُوری و ده بیخین مردم بوگی خدا بلده تو چیز کار کده و اونا ره بوگی که خدا چیز رقم سر تو رحم گد.»



باد ازو مرتیکه رافت و ده گُلگی گفت که عیسی بلده شی چیز کار کدد. اَرکس که قصه شی ره میسنیدن، ایران مومندن.



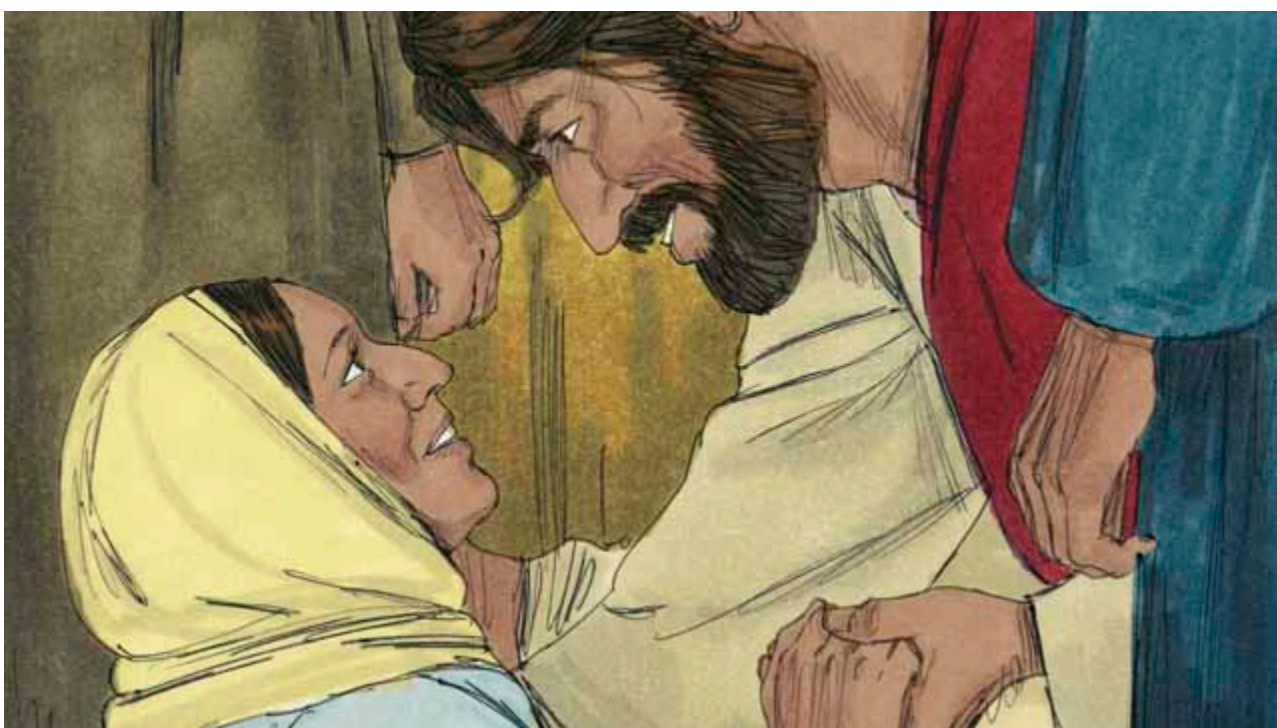
عیسی پس ده دیگه طرف دریا آماد. وختی او اُونجی رسید، جَمِیت زیاد ده گِرد شی جم شدن و بِلِه -شی فشار اُورْدَن. ده بین جَمِیت یگ خاتو بود که ۱۲ سال موشت از دِست خونریزی ده آذاب بود. او بیخی پیسه خو ره ده داکترا دد که او ره تدای کئه، ولی او بدتر شد.



او شنید که عیسی مریضای زیاد ره شفا دده و فکر موگد: «ما باور دروم اگه بیتنوم فقط کالای عیسی ره دِست بزئوم، ما آم شفا پیدا خاد گدوم!» باد اُزو، او خاتو ده پشت سر عیسی آماد و کالای -شی ره دِست زد. به ماضی که کالای شی ره دِست -زد، خون ریزی شی ایسته شد.



فَورَن، عیسی فامید که نیروی از شی خارج شده. باد آزو، او پاس- خو دُور خورد و پُرسان گد: «کی ده مه دِست زَد؟» شاگردا جواب دَدن: «زیاد مردما ده گردگوشه تو میگرده و ده بِلِه تو فشار مَیرن. چَرِه پُرسان گدی که «کی ده مه دِست زَد؟»

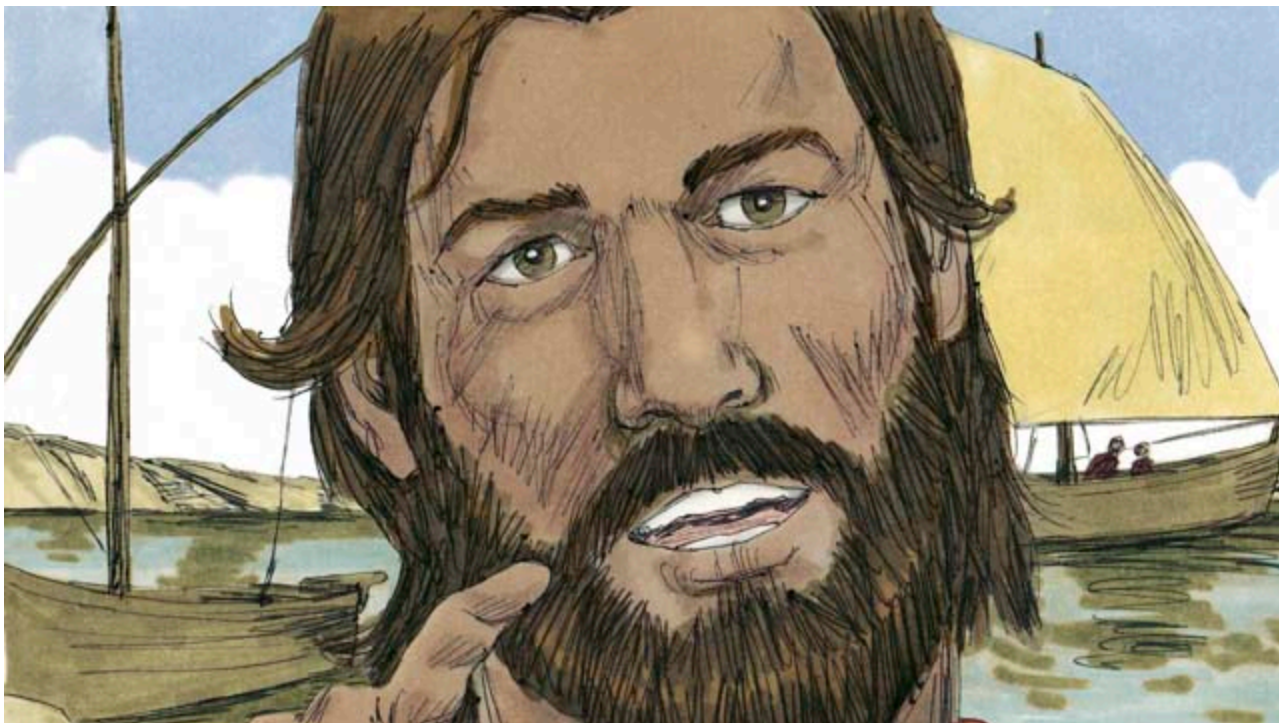


او خاتو ده آلی که غَدَر ترس خورد و لرزه موگد ده پیش عیسی زانو زَد و دَرشی گفت که چیز کار کده و چه رقم شفا پیدا کده. عیسی ده او گفت: «تو ره ایمان تو شفا دده. بُرو ده سلامت.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۸: آیه ۲۸ تا ۳۴، فصل ۹: آیه ۲۰ تا ۲۲؛ انجیل مرقس، فصل ۵؛ انجیل لوقا، فصل ۸: آیه ۲۶

تا

٣٣ - قصه دِغُو



یگ روز، عیسی ده بعل دریاچه شیشند. او یگ جمیت زیاد کلان از مردم ره تعلیم میدد. مردمای زیاد آمدن که ثورای آزو ره بشنون. مگم عیسی جگه مناسب بلده صوبت کدو گد بیخین از وا ره ندشت، آزی خاطر او ده یگ کشتی که بله او بود، سوار شد. او ده اونجی شیشت و مردم ره تعلیم دد.



عیسی ای قصه ره گفت: «یگ دغو بلده کشت کدون دانه ده برؤو رافت. وختیکه او دانه ره گد دست خو پاش میدد، یگ چن دبه شی ده بین را پرید. مگم مرغا آمدن و بیخی آزو دانا ره خوردن.»



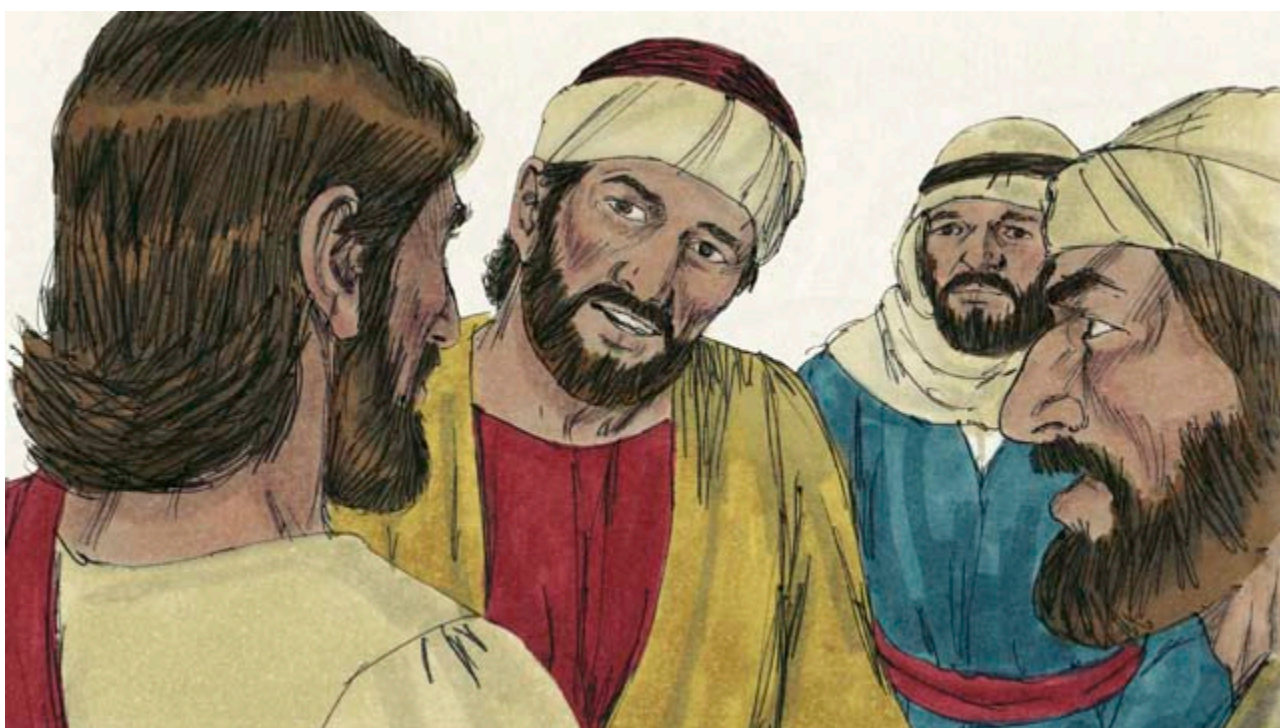
«دانای دیگه روی زمین سنگچل پَریدن، ده جَگه که خاک کم دشت. دانه که ده بِلِه زمین سنگچل پَریدد زود سۆز گد. ولی ریشای شی ده تاي خاک رافته نمیتست. وختی آفتاو بُر شد و روز گرم شد، آلافا شَلته شُده و از بین رافتن.»



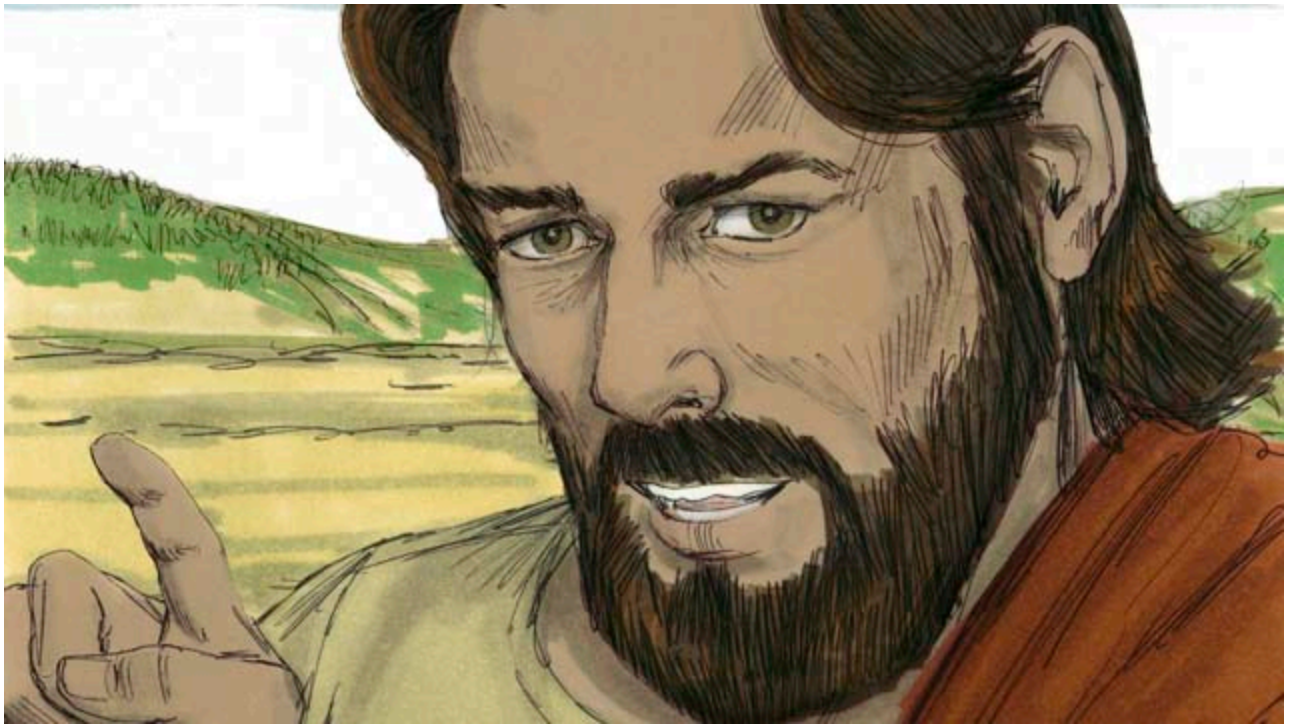
«دانای دیگه ده بین بوٹای خار پَریدمَن. ای دانا ده آل سۆز شُدو بودن، مگم خارا او ره سۆز کدُو نِیشت. آزی خاطر دانای که ده زمین خارچل سۆز کدد، ایج اصل نَدَن.»



«دانای دیگه ده بيله خاک خوب تید شَدَن. ای دانا سوز شَدَن و ۳۰، ۶۰ و اینم ۱۰۰ چن دانای دیگه که کشت شَدَد، اصل دَدَن. آرکس که میخایه از خدا پیروی کنه، چیزی ره که ما مَوگیم گوش کنه!»



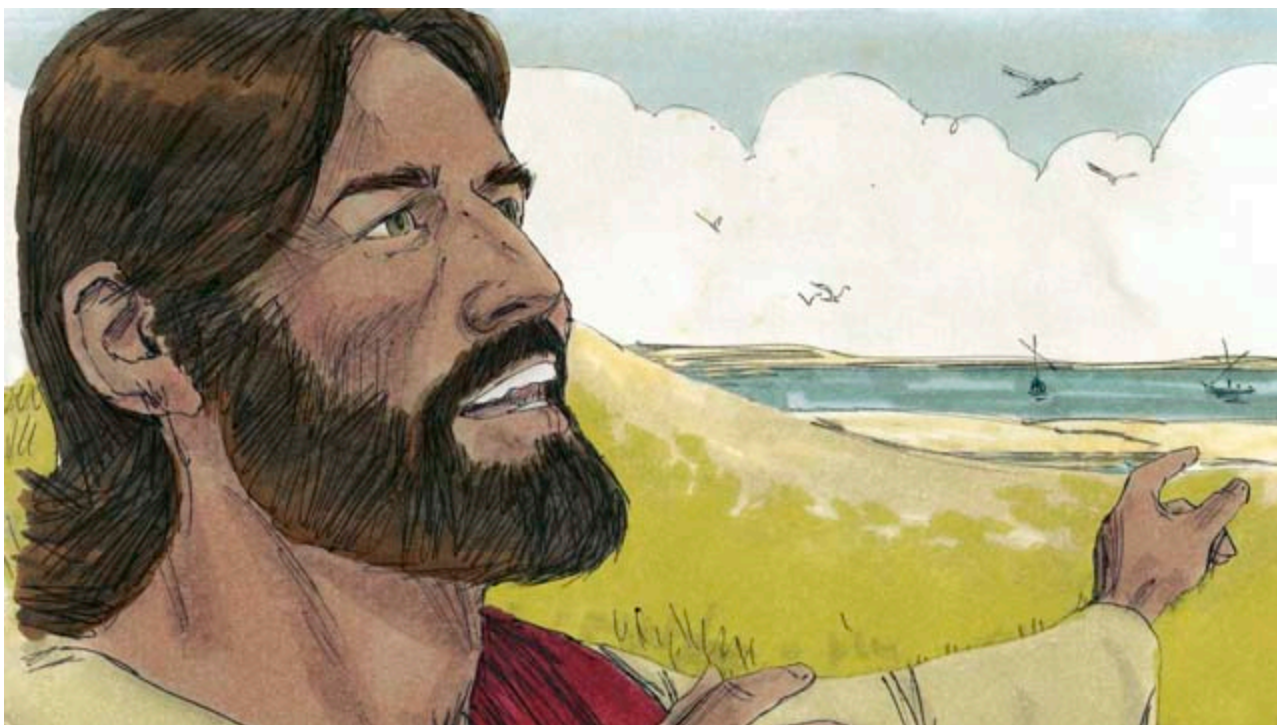
ای قصه شاگردا ره گیج گد. ازی خاطر عیسی ده اونا توضیح دَد: «دانه، کلام خدا یه. را، کسی یه که کلام خدا ره میسنوه ولی او ره نموفامه، ازوختی شیطان کلام ره ازو دوزی مونه. ده ای مانا که، شیطان نمیله تا او کلام خدا ره بوفامه.»



«زمین سنگچل کسی یه که کلام خدا ره میشنوه و او ره ده خوشی قبول مونه، مگم وختی سختی ره میکشنه و یا وختی کسای دیگه او ره آزار میدیه، او از خدا روی گردو موشه. ده ای مانا که، ای نفر ده خدا یوار ننه.»



«زمین خارچل کسی یه که کلام خدا ره میشنوه، ولی بلده چیزای زیاد دیقی مونه. ولی او کوشش مونه پیسه زیاد پیدا کنه و چیزای زیاد ده دست بیره، باد از چن وخت او دیگه نمیتنه خدا ره دوست دشته شه. آزو باد چیزای ره که از کلام خدا یاد گرفته، او ره قادر ده خشنود کدون خدا نمئه. او رقم ساقای گندم آسته که ایج دانه ره اصل نمیدیه.»



«مگم دانای ده خاکِ خوب، رقم کسی یه که کلام خدا ره میشنوه، ایمان میره و میوه میدیه.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۳: آیه ۱ تا ۲۳؛ انجیل مرقس، فصل ۴: آیه ۱ تا ۲۰؛ انجیل لوقا، فصل ۸: آیه ۴ تا ۱۵

۳۴- عیسیٰ قصای دیگه ره تعلیم میدیه



عیسی زیاد قصای دیگه ده باره پادشایی خدا گفت. بلده نمونه، او گفت: «پادشایی خدا رقم یگ دانه خردل واری یه که باضیا ده زمین خو کیشتم مونه. شمو موفامید که دانه خردل چوقنی تر از بیخی دانا یه.»



«ولی واده که دانه خردل گته موشه، ای از بیخی گیاهای باغ کیده کلان موشه، ده اندازه کلان موشه که اینم مرغامین و ده شاخای شی دم راسی مونن.»



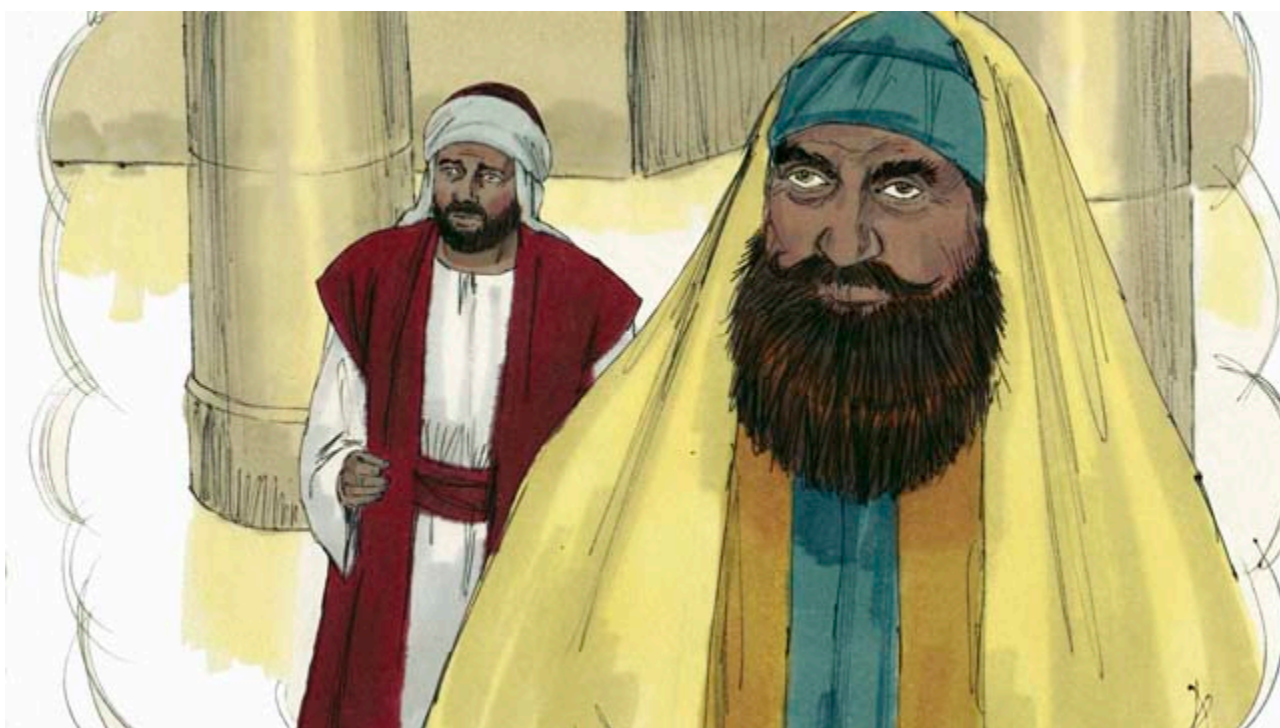
عیسی قصه دیگه گفت: «پادشایی خدا رَقَم خمیر مایه آسته که یگ خاتو او رَه ده بِلِه خمیر آرد میندزَنه تا گد بیخی خمیر گد شُنه.»



«پادشایی خدا باز آم خزانِه آلدی یِه که یگ نفر او رَه ده زمی تاشنه گده شنه. مرتیکه دیگه خزانِه رَه پیدا گد و آزو گلو خوش شی آماد. اَزوختی بَسَم او رَه چا گد. او گلو خوشال بود و رافت آر چیز رَه که دشت سودا گد تا پَتَنه آمو زمی رَه که خزانِه ده اُونجی بود، بخره.»



«پادشاهی خدا رقم یگ مروارید کامل آرزمن است. وختی یگ سوداگر مروارید او ره پیدا گد، بیخی چیزای که دشت سودا گد تا پتنه او ره پخره.»



باضی مردم بودن که فکر موكدن خدا اونا ره قبول خاد گد بلیه آزیکه اونا کارای خوب انجام میدن. ای مردم دیگرُو ره که امو کارای خوب ره انجام نمیدن، تحقیر موكدن. باد آزو عیسی ای داستان ره ده اونا گفت: «دو مرتیکه بودن که آردو بلیه دعا ده معبد رفتن. یگی از وا باجگیر و دیگه شی یگ رهبر مذهبی بود.»



«رهبر مذهبی ای رَقَم دعا گد: «خدایا! تو رَه شکر نُوم که رَقَم دیگه مرتیکو واری گناه کار نیوم. رَقَم دُزا، مرتیکون ظالم، زنا کار، یا
آینم رَقَم اَزو باجگیر وَری.»



«مثلن ما دَه آر هفته دو دَفه روزه میگیرُوم و دا یگ (دَه یک) از بیخی پیسا و مال خو رَه که پیدا نُم، دَه تو میڈوم.»



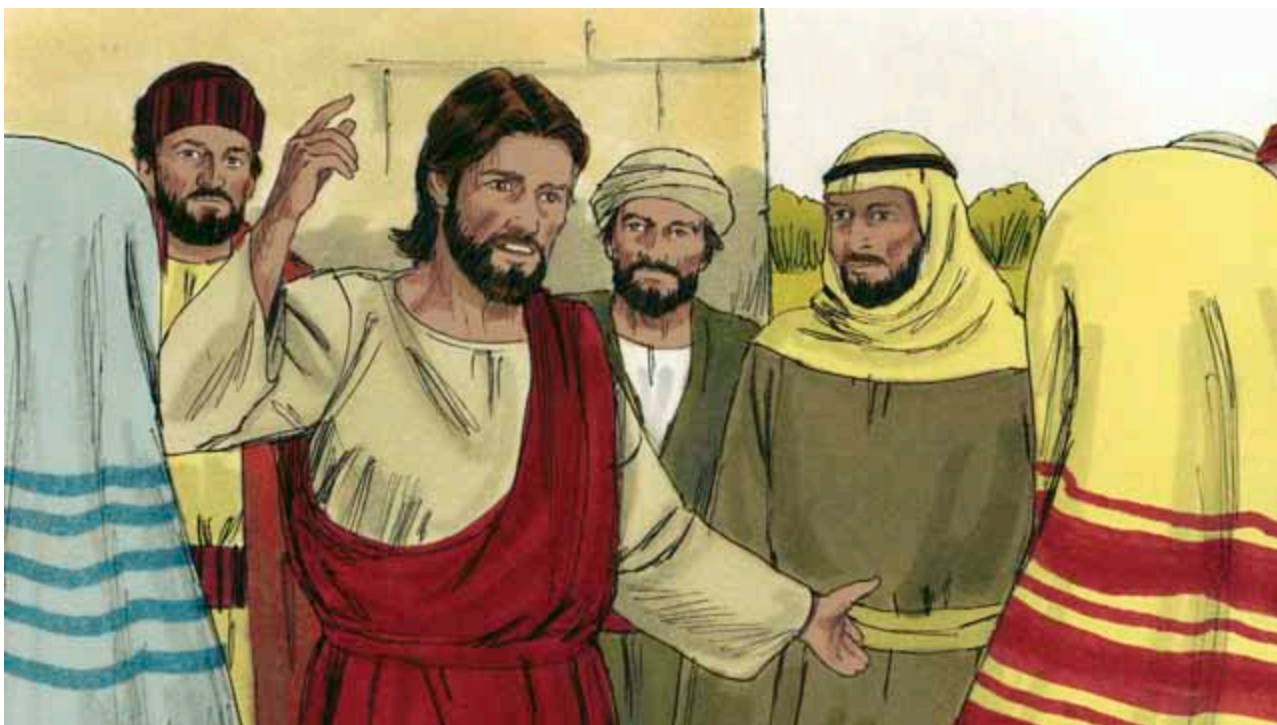
«ولی باجگیر از رهبر مذهبی دور ایسته شد. او آیتِم سُن آسمو آم تُوغ نکد. ده جای شی، گد مُشت ده سینه خو زَد و دعا گد: خدایا ده مه رحم کو که ما گناه کاروم.»



اَز وختی عیسی گفت: «ده شَمُو مُوگوم، خدا دعای باجگیر ره شنید و نِسبَد ده رهبر مذهبی، او ره عادل اعلان گد. خدا آرکس ره که مغرور باشه ذلیل مُونه ولی آدم بی کبر ره سربلن خاد گد.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۳: آیه ۳۱ تا ۴۶؛ انجیل مرقس، فصل ۴: آیه ۲۶ تا ۳۴؛ انجیل لوقا، فصل ۱۳: آیه ۱۸ تا ۲۱، فصل ۱۸: آیه ۹ تا ۱۴

۳۵- قصه آتیه دلسوز



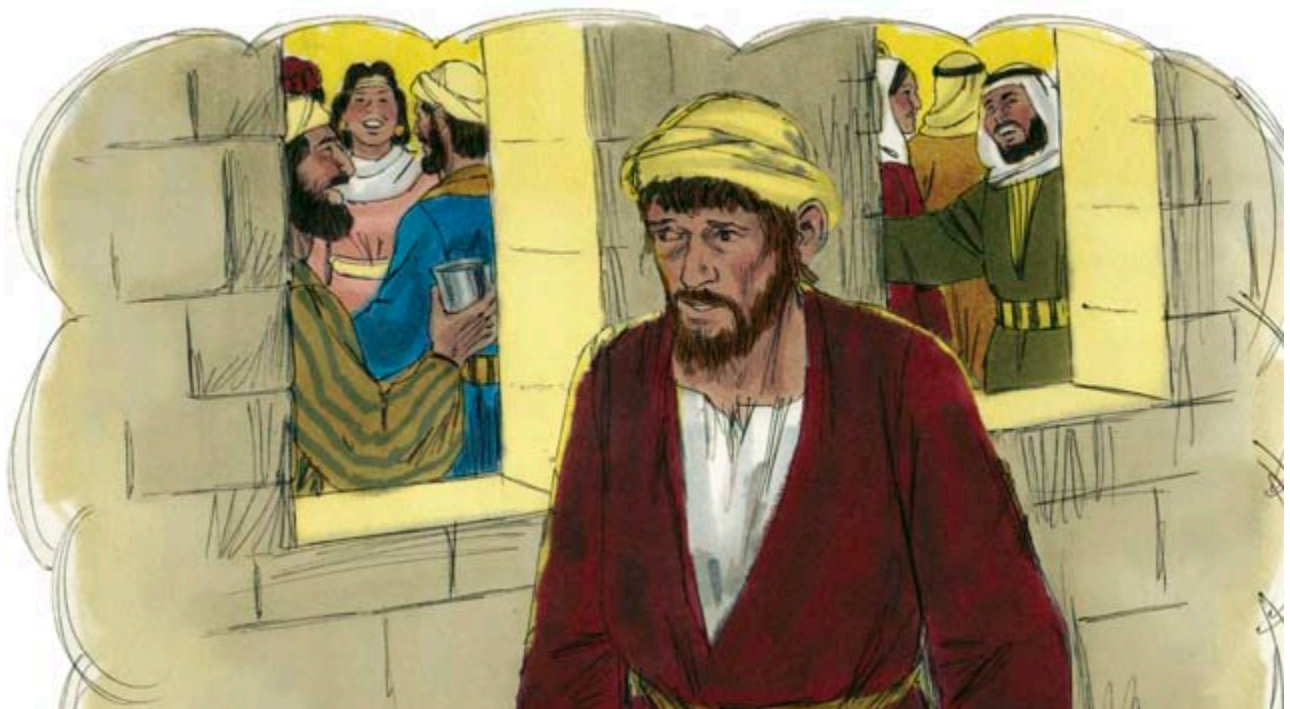
یگ روز، عیسی زیاد مردم ره که بلده شنیئون تورای او جم شده-دن، تعلیم میدد. ای مردم باجگیرا بودن و دیگه کسا ام که از شریعت موسی پیروی نموکئن.



باضی از رهبرای مذهبی دیدن که عیسی گد آزی مردم دوستانه گپ میزنه. آزوختی اونا گد یگدیگه خو گفتن که عیسی کار غلط مونه. عیسی تورای اونا ره شنید آزو پاس بلده از وا ای قصه ره گد.



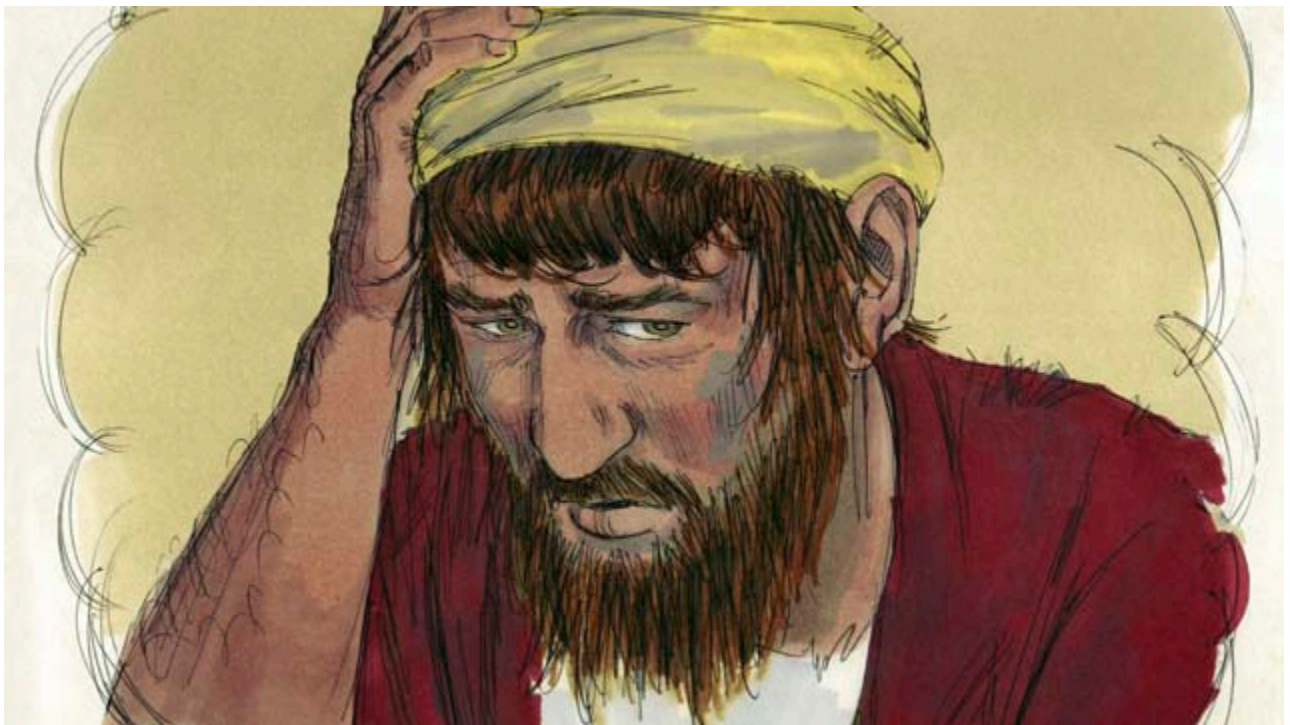
یگ مرتیکه بود که دو بچه دشت. بچه ریزه‌تر شی ده آتیه خو گفت: «آتی، ما آمیالی بخشیگی (ارثیه) خو ره میئلوم! ازوختی آتیه - شی دارایی خو ره ده بین آردو بچه خو تقسیم کد.»



«خیلی زود بچه ریزه آرچیز که دشت، جم کد و ده جایی دور رفت. او تمام پیسه خو ره ده کارای گناه آلود برباد کد.»



«باد ازو، ده سرزمینی که بچه ریزه بود، غدر سخت گشنگی آمد و او پیسه ندشت که بلده خو نان بخره. او تنا کاری که میتنست پیدا کنه، او آلف دئون خوگا بود. او اقس بدبخت و گشنا بود که خوراگ خوکا ره موخورد.»



«ده آخر بچه ریزه گد خو گفت: «ما چیز کار مونوم؟ تمام نوکرای آیه مه نان زیاد بلده خوردو یره ولی ما اینجی از گشنگی مُمرُوم. ما پس پیش آیه خو مُوروم و از شی میتیلنوم که یگی از نوکرای -شی باشوم.»



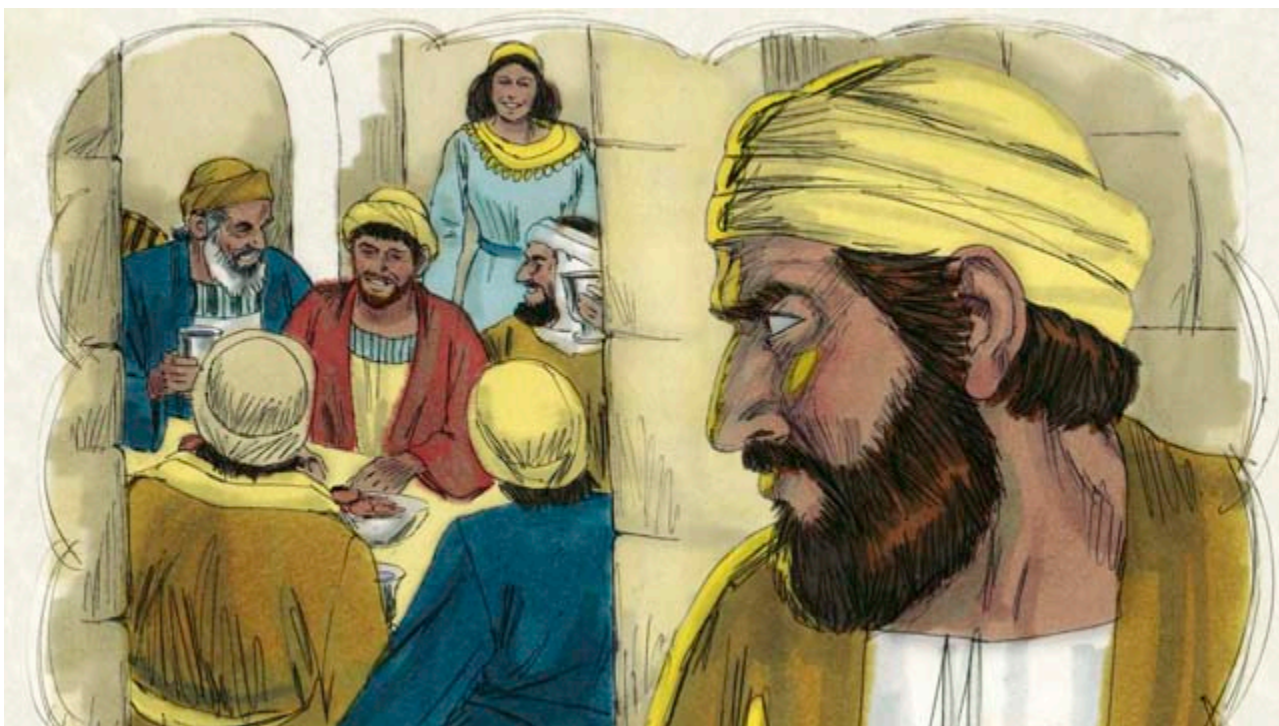
«اړوپاس بچه ریزه پس سن خانه آیه خو آرگت گد. غیتیکه او آنوز دُور بود، آیه شی او رَه دید و دل شی بلده آزو سوخت. او سن بچه خو دَوید او رَه بغل گده و او رَه ماخ گد.»



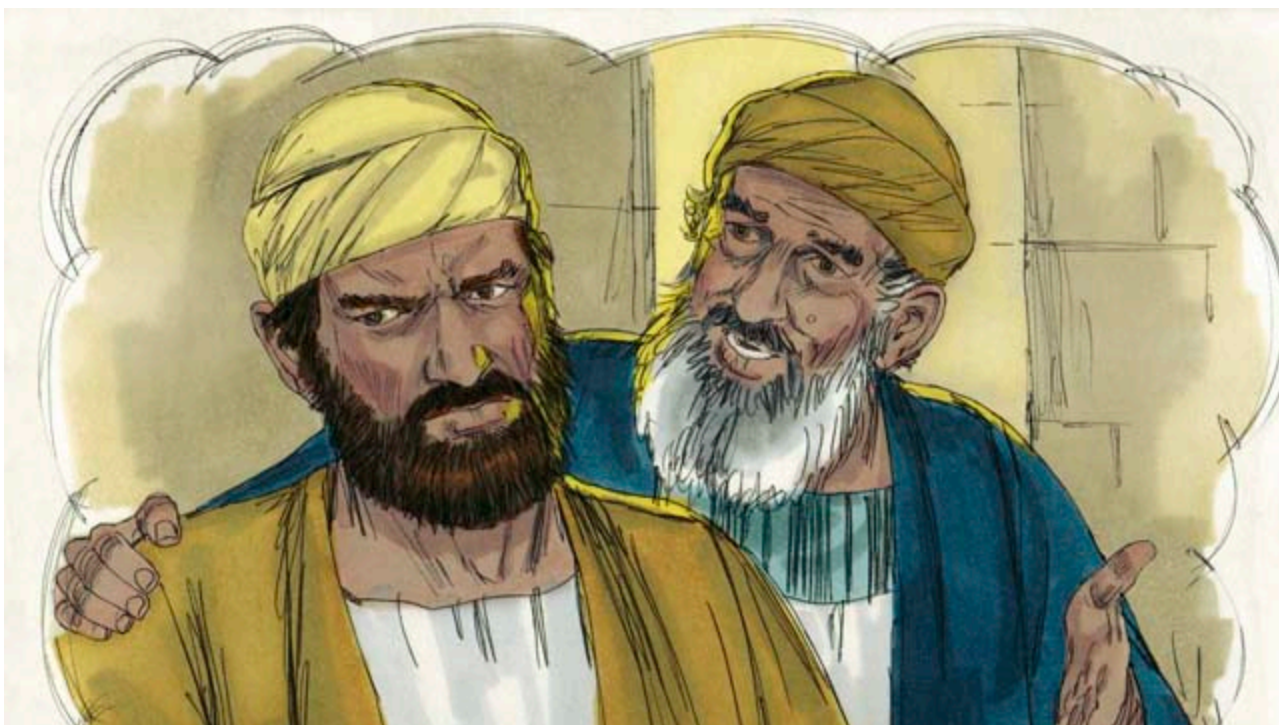
بچه ده آیه خو گفت: «آتی ما ده برابر خدا و ده برابر از تو گناه کدوم و لایق شی نیوم که بچه تو باشوم.»



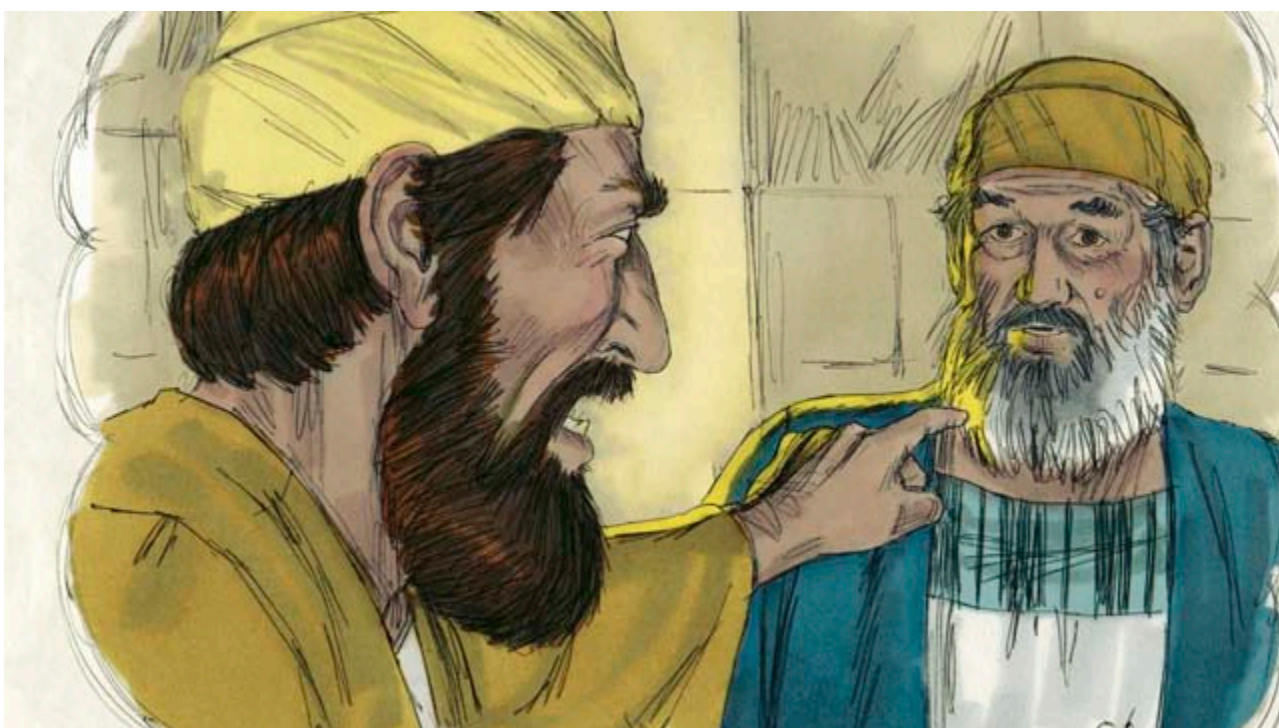
«ولی آته شی ده یگ خدمتگار خو گفت: «تیز بُرو کالاهای خوشی بیرو و ده جان بچه مه پیدی! یگ انگشتی ده دست شی کو و یگ چپلق ده پای شی پیدی. یگ گوسله خوب ره بُکش که میله و شادی کنیم، از خاطر آزیکه بچه مه مُردد ولی یالی زنده شده! او گم شدد ولی یالی او ره پیدا کدیم.»



«آزوختی مردم ده میله شروع گدن. کم وخت تیر شد که بچه کلان که ده سر زمینا کار موگد، خانه آماد. او که صدای ساز و آواز ره شنید و رقص ره دید، آبرو مند که چیز گپ شده.»



وختی بچه کلان فامید که اونا بلده پس آمدون برار شی ده خانه میله گرفتَن، گلو قار شی بل آمدَد و ده خانه نمودرافت. آتِه شی بُرو آماد و ده پیش شی زاری کد که خانه بورَه و کد از وا ده میله شریگ شوَنه ولی او قبول نکَد.»



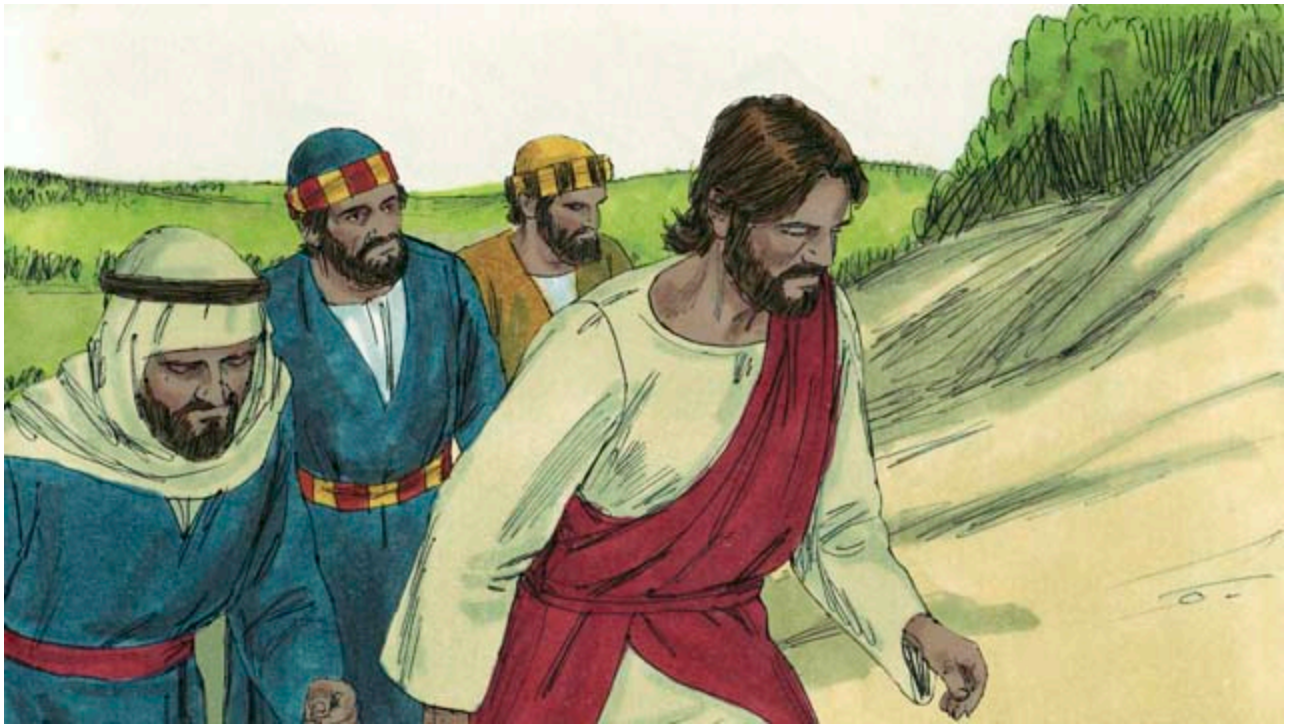
بچه کلان ده آتِه خو گفت: «ما تمام ای سالا بلده از تو ده راستی کار گدوم! ما ایج وخت از تو سرپیچی نکدوم ولی تو تا بالی یگ بُز ریزَه ره آم بلده مه نددی تا کد رفیقای خو میله بیگروم. ولی ای بچه تو تمام پیسه تو ره ده کارای بد و گناه آلود برباد کد. وختیکه او خانه آماد، تو یگ گوسله خوب ره کُشتی و میله گرفتی!»



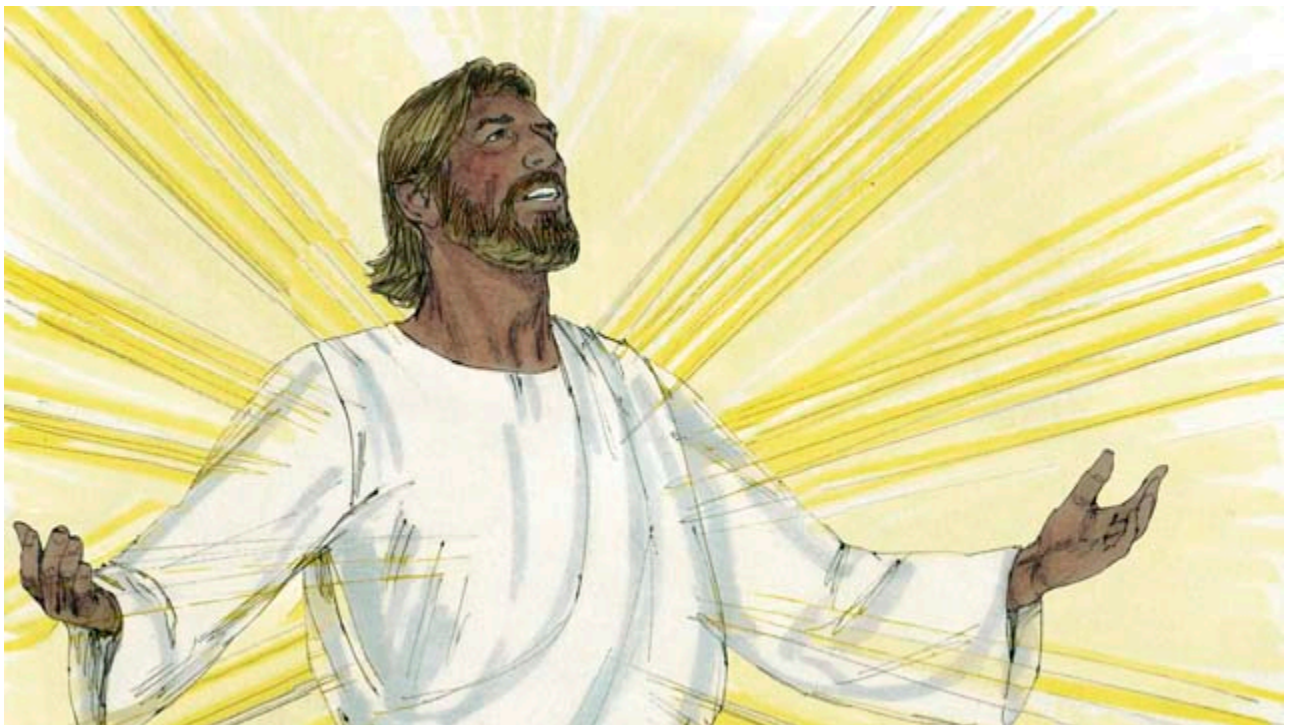
«آته شی جواب دد: «بچیم، تو آگمی گد مه آستی و آرخیل ره که ما دروم از تو یه. ولی ای خوب کاره که بلده برار ریزه تو که مُردد و یالی زنده یه، میله کنیم. او گم شدد مگم یالی او ره پیدا کردیم.»

قصه‌ی از کتاب مقدس، انجیل لوقا، فصل ۱۵

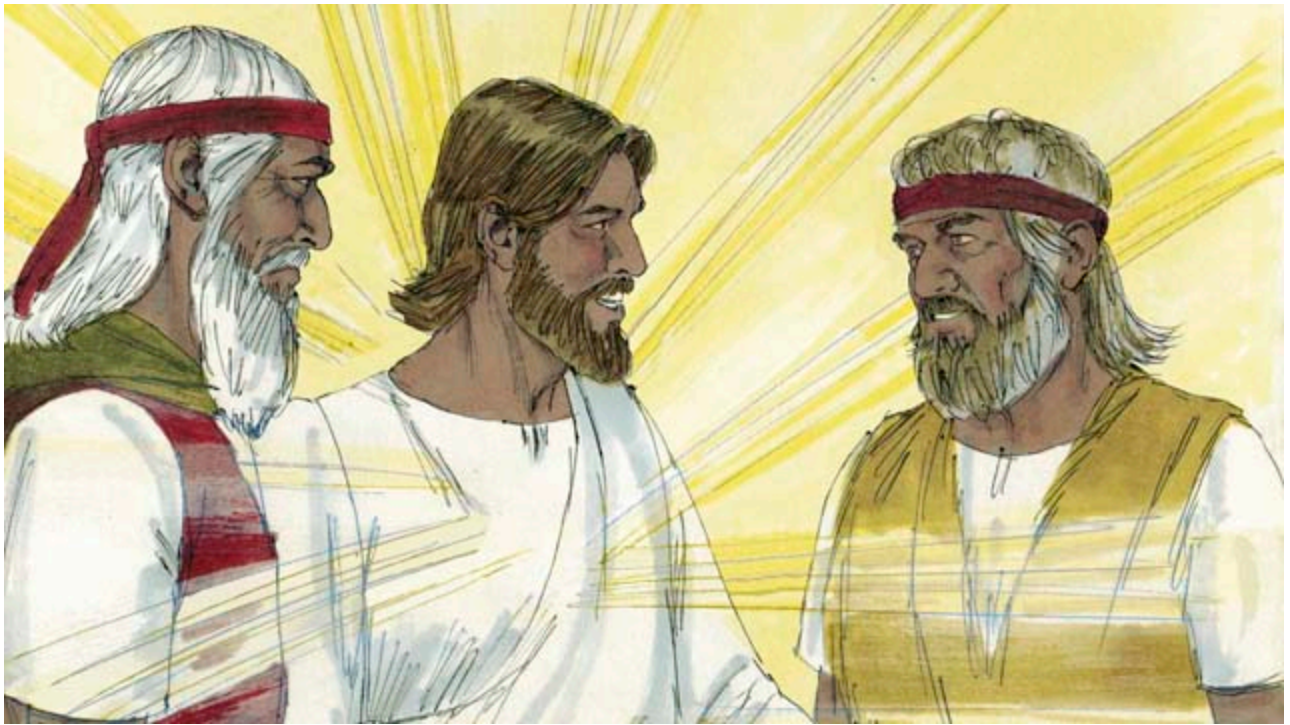
۳۶- تغییر شکل



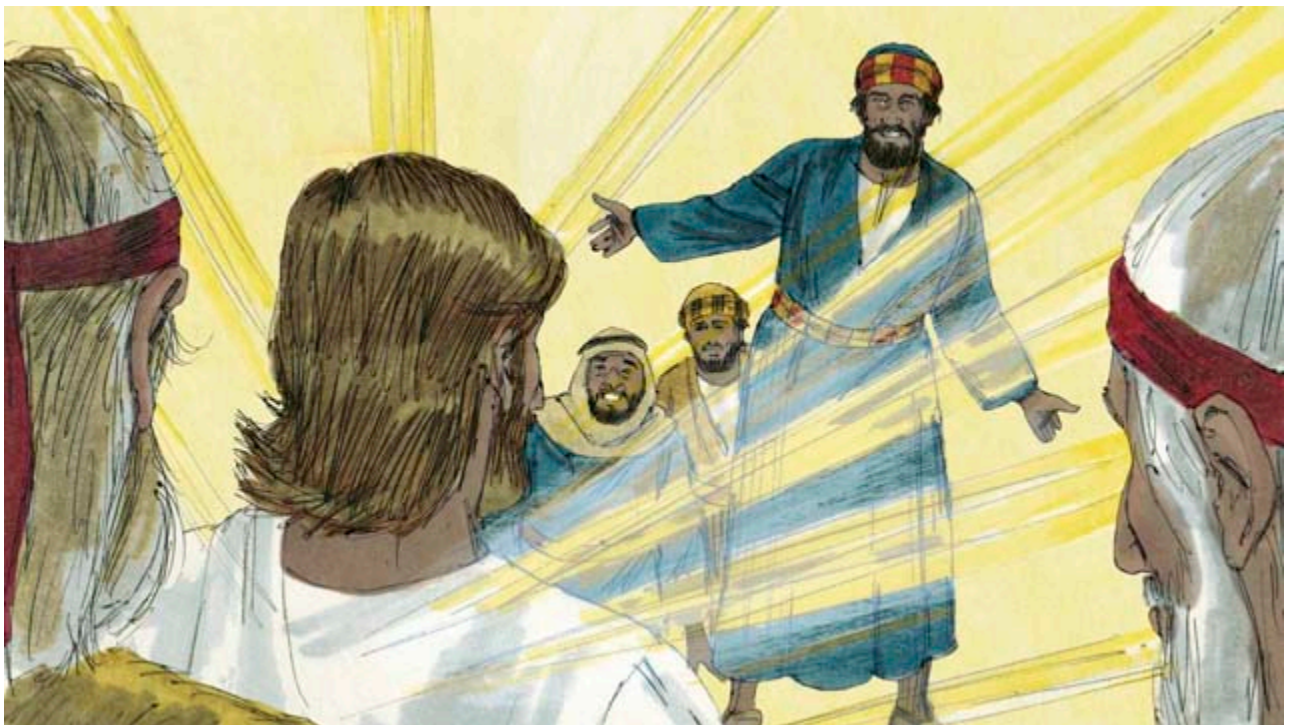
یگ روز عیسی سه نفر از شاگردای خو؛ پتروس، یعقوب و یوحنا ره گد خو گرفت و سر یگ گوی پلن رافتن تا دعا گنن. (شاگرد که یوحنا نام دشت آمو کسی نبود که عیسی ره تعمید ددد)



وختی عیسی دعا موكد، روی شی رقم آفتاو آلدی جَلو شد، کالای شی رقم نور وری اسپي شد. اوقدر اسپي که ایج کس ده روی زمی نمیتنه رقم شی جور گنه.



باد اُرو موسی و ایلای نبی ظاهر شدن. ای مرتیکو، صدا سال پیش ازی ده روی زمی زندگی موکدن. اونا گد عیسی ده باره مُردون شی گپ زدن، از خاطریکه او ده آمی چابکیا ده اورشلیم خاد مُرد.



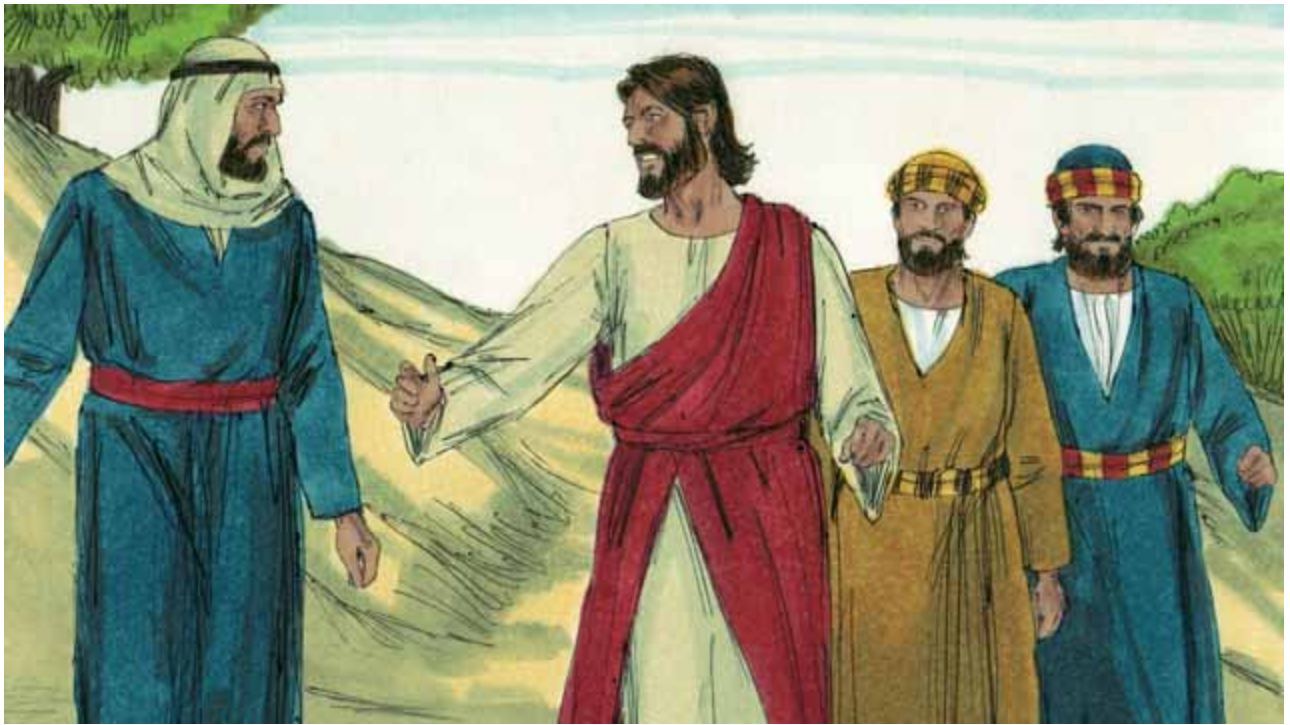
وختیکه موسی و ایلایا گد عیسی گپ میزدن، پتُرس ده عیسی گفت: «بلده از مو خوبه که اینجی باشیم. مو ره بیلو که سه دَنه سایه‌بو جور گنیم، یگ دَنه بلده از تو، یگ دَنه بلده موسی و یگ دَنه بلده ایلایا.» مگم پتُرس نموفامید که چیز موگه.



پتروس رَیْبَنَه گپ میزد که یگ اُور اِسپی تاشد و گِرد از وا رَه گرفت. باد اَرُو اونا یگ آواز رَه از اُور شِنیدَن، که گفت: «این پسر من است که ما او رَه دوست دروم و از او رازی یوم. دَه او گوش کِید.» آر سه شاگرد ترس خوردَمَدَن و دَه روی زمی پَریدَن.



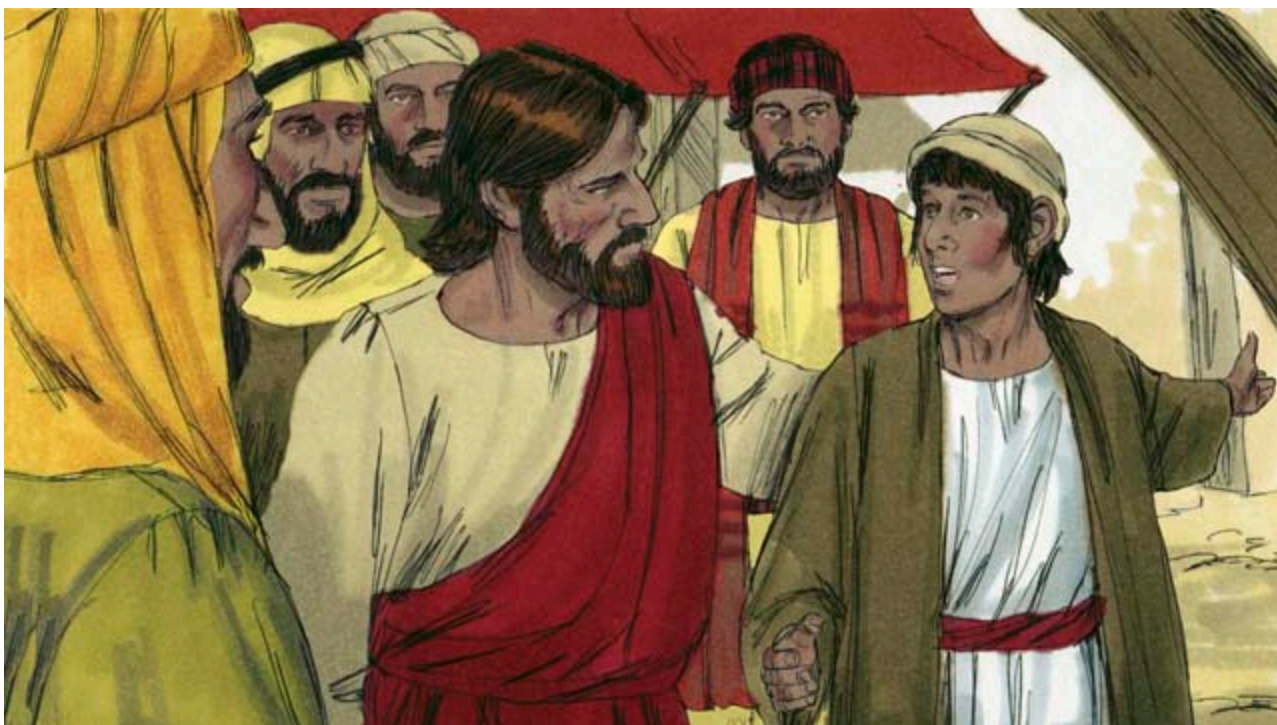
عیسی در وا دِست کشید و گفت: «ترس نخرین، بَل شین.» وختی اونا چار طرف خو تُوغ گَنَن، تنّا کِس که آنوز دَه اُونجی بود، عیسی بود.



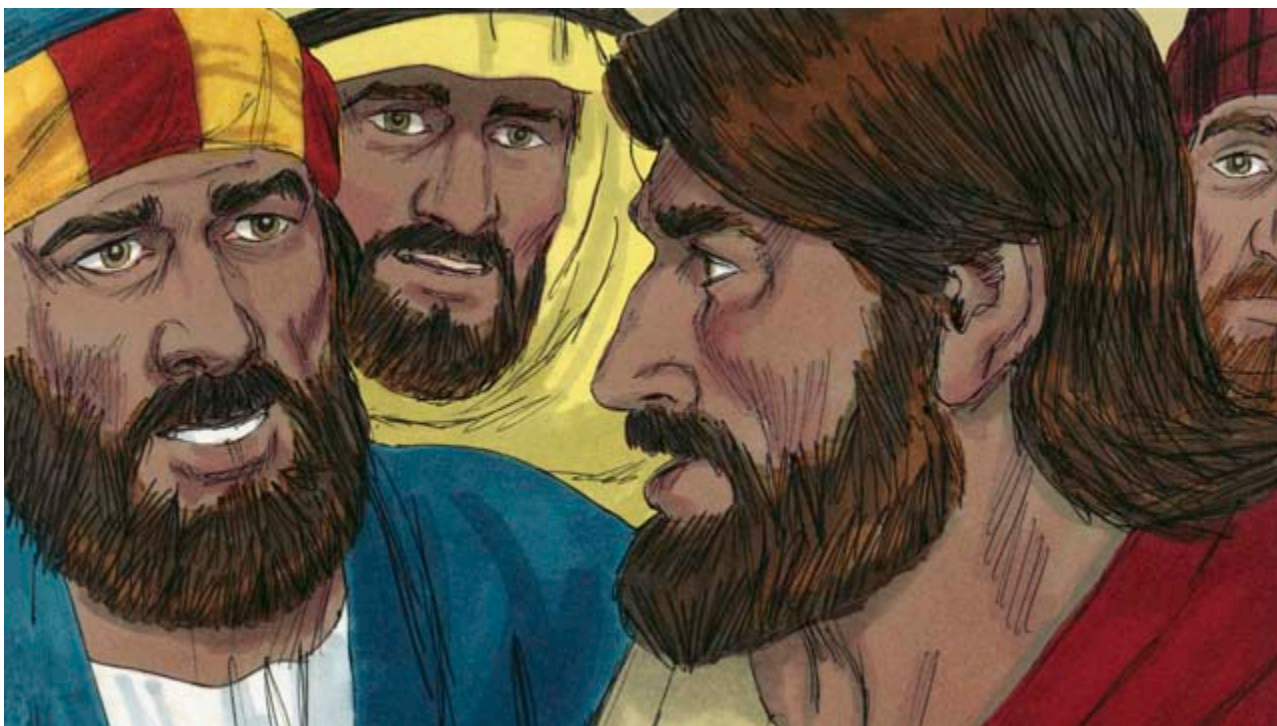
عیسی و آرسه شاگرد از کوه تا شُدن. باد اَرُو عیسی اونا رَه گفت: «چیزای رَه که ده اینجی رُخ دَد یالی گد ایچ کس نَگَید. ما زود خاد مُرْدُم و پس زنده موشوم. باد اَرُو میتنید گد مردم بوگین.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۷: آیه ۱ تا ۹؛ انجیل مرقس، فصل ۹: آیه ۲ تا ۸؛ انجیل لوقا، فصل ۹: آیه ۲۸ تا ۳۶

٣٧- عيسى إيلعازر ره زنده مونه



ده اونجی یگ مرتیکه بود که ایلعازر نام دشت. او دو خوار ده نامای مریم و مرتا دشت. بیخی اونا دوستای نزدیگ عیسی بودن؛ یگ روز یگ نفر ده عیسی گفت که ایلعازر غدر مریض است. وختی عیسی ای ره شنید، او گفت: «ای مریضی گد مرگ ایلعازر خلاص نخاد شد. ده جای شی، ای سبب موشه تا مردم خدا ره احترام گنن.»



عیسی رفیقای خو ره دوست دشت، ولی او ده جایی که بود، دو روز مثل گد. باد ازو دو روز، او ده شاگردای خو گفت: «بید که پس ده یهودیه بُوریم.» شاگردا گفتن: «استاد» «آمی چن وخت پیش مردم ده انجی قصد دشتن که تو ره بُکشن!» عیسی گفت: «ایلعازر رفیق مو خاو رافته و ما باید او ره بیدار گنم.»



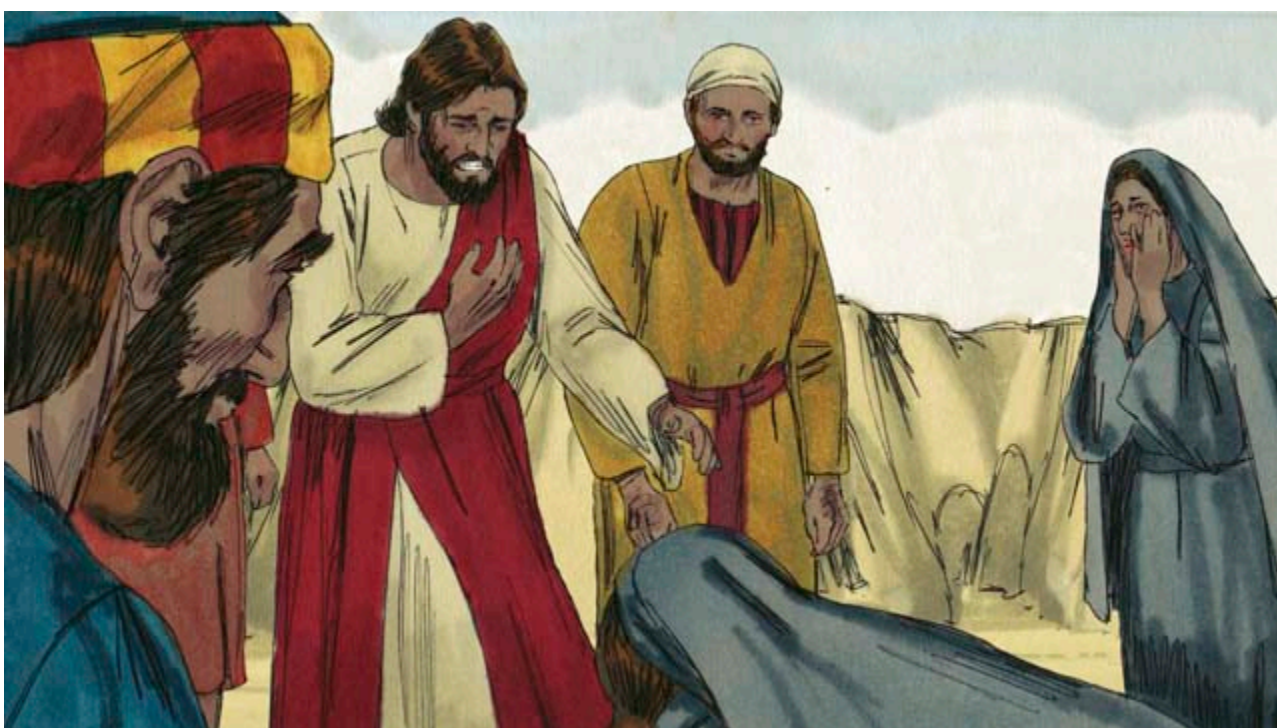
شاگردای عیسی جواب ددن: «استاد، اگه ایلعازر خاو باشه، او خوب خاد شد.» آروختی عیسی ده اونا پوست گنده گفت: «ایلعازر مُرده. ما خوشالم ازیکه ده آنجی نَبْدُوم تا شَمو در مه ایمان بَیرین.»



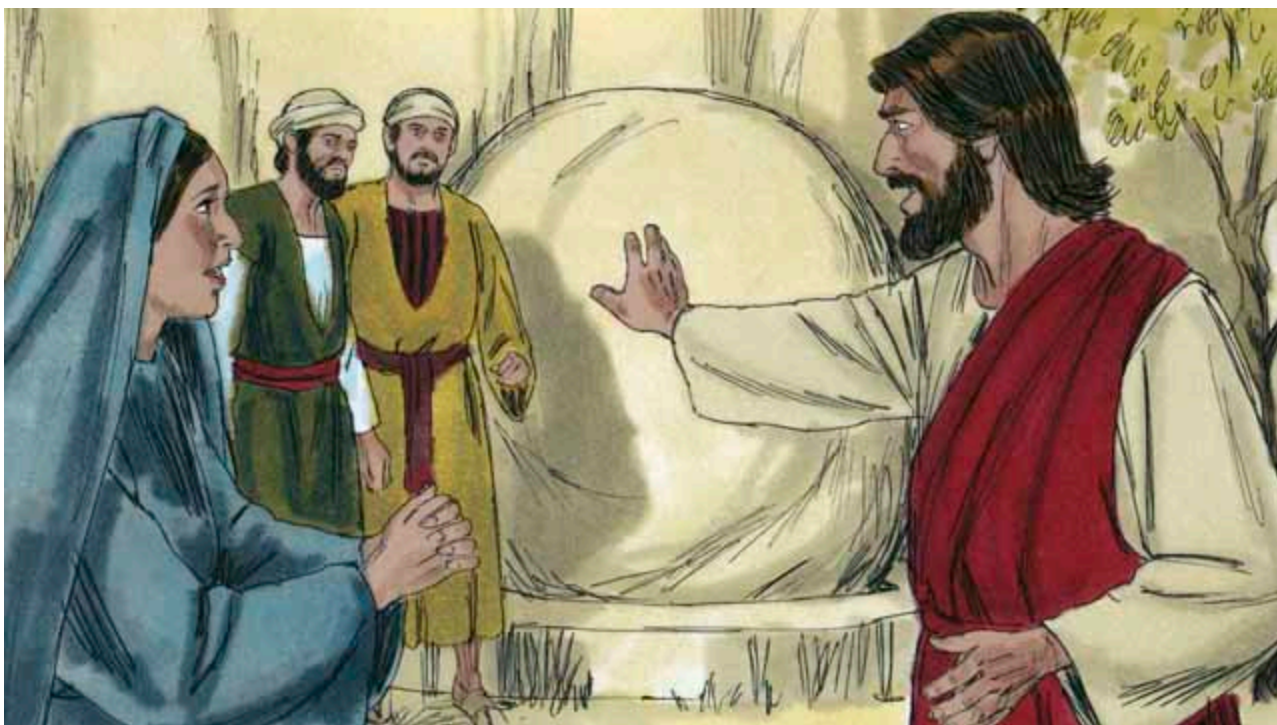
وختیکه عیسی ده منطقه ایلعازر رسید، ایلعازر چار روز پیش شی مُردد. مَر تا ده دیدون عیسی رافته و گفت: «استاد، اگه شَمو ده اینجی موبودین، برار مه نَمومرد. ولی مه بَوار دَرُوم آر چیز ره که از خدا بیتلبی بلِده تو خاد دد.»



عیسی جواب دَد: «من قیامت و حیات هستم. آر کس که دَه مه ایمان دِشْتَه شَه، اَیْنَم اگه بُمره، زنده خاد مَند. آر کس که دَه مه ایمان دِشْتَه شَه تا ابد نخاد مُرد. تو ای رَه بَوار مونی؟» مَرْتا جُواب دَد: «آری استاد! مه ایمان دِرُم که تو مسیح، پسر خدا هستی.»



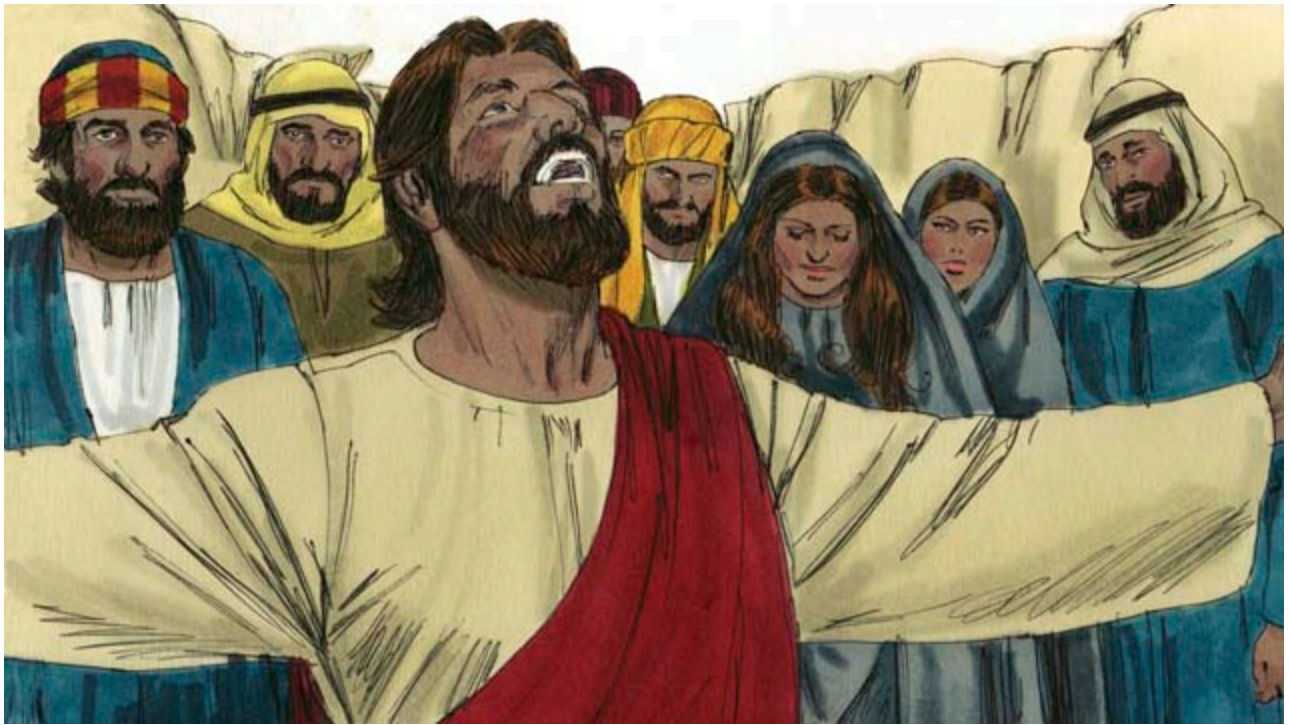
اَزُو پاس مریم رسید. او دَه بله پایای عیسی اُفتیدَه و گفت: «استاد، اگه شَمو دَه اینجی موبودین، برار مَه نَمومُرد.» عیسی از وا پرسان گد: «ایلعازر رَه دَه کجا اِشْتین؟» اُونا دَه او گفْتَن: «دَه قبر. بیه ثوغ کو.» اَزوختی عیسی گریه گد.



قبر یگ غار بود که ده دان شی یگ سنگ کلان ره ایشتمَن. وختیکه عیسی ده سر قبر رسید، ده اونا گفت: «سنگ ره پس کید.» ولی مَرِتا گفت: «او چار روز شده که مُرده. بوی بد خاد دد.»



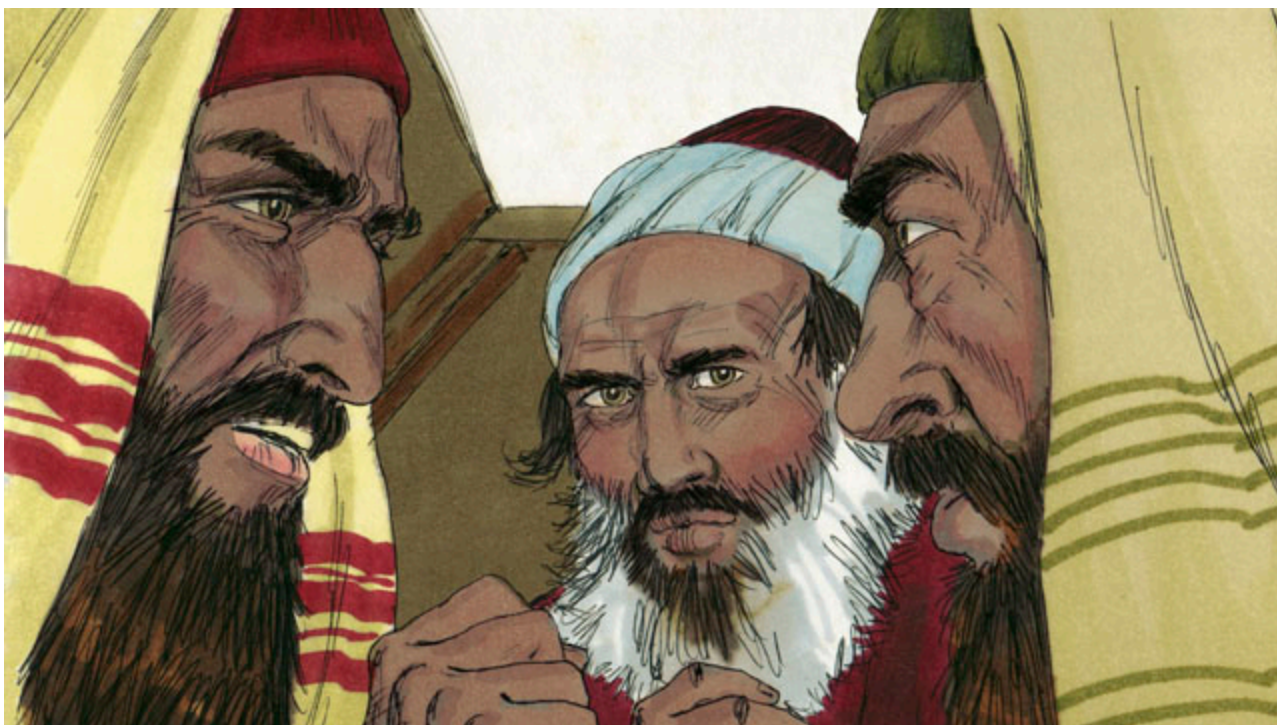
عیسی جواب دد: «مه شمو ره نگفتمُ که اگه ده مه ایمان دشته شید، قُدرت خدا ره خاد دیدین؟» اَزوختی اونا سنگ ره پس کدن.



باد اُزو عیسی سَن آسمو توغ گد و گفت: «پدر، شکر توم ازی که ده مه گوش میدی.» ما مو فامم که تو آر وخت در مه گوش میدی، ولی ما ای ره از خاطری گفتیم تا بلده تمام ازی مردم که ده اینجی ایستهمین کنگ گنوم، تا اونا ایمان بیرن که تو ما ره ری گدی.» اُروختی عیسی بَلن کوی گد: «ایلعازر، بُرو پیّه!»



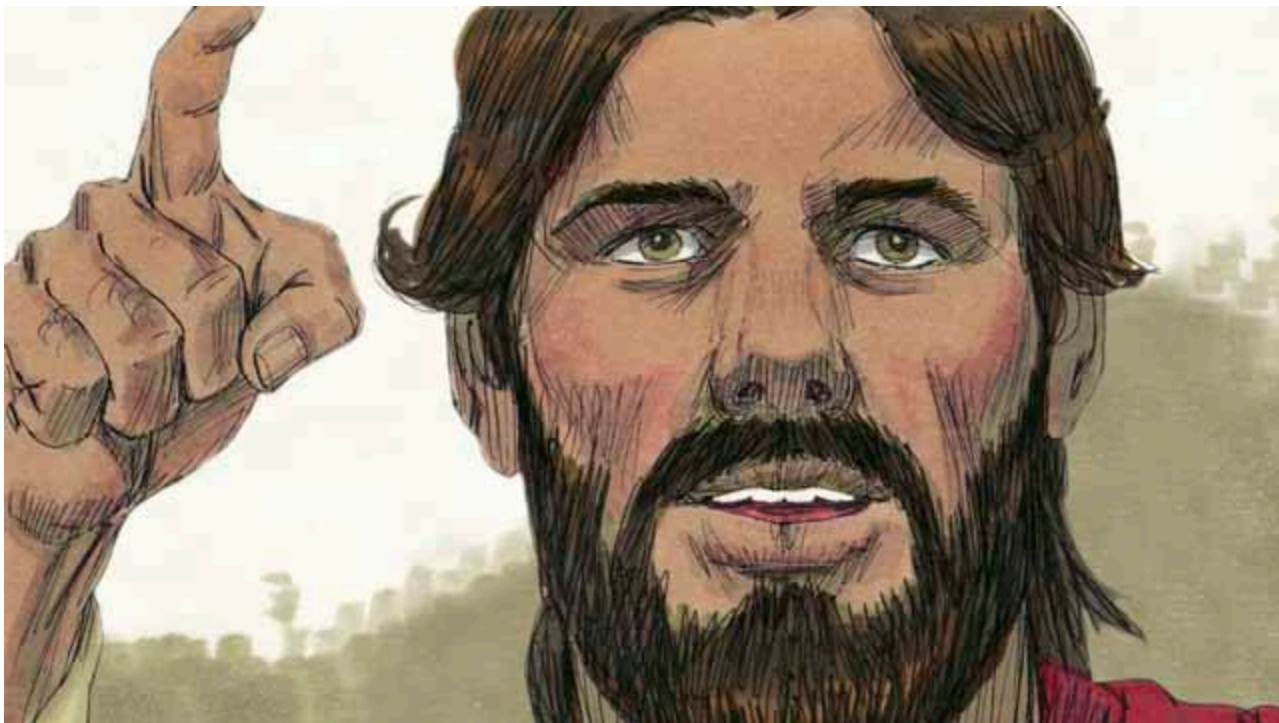
اُروختی ایلعازر بُرو آماد! او آنوزم ده مینه کفن پیچ بود. عیسی ده اونا گفت: «گد ازو کنگ کین کفن شی ره پکشین و او ره آزاد کنین!» زیاد یهودیا از خاطر ازی معجزه ده عیسی ایمان اُردن.



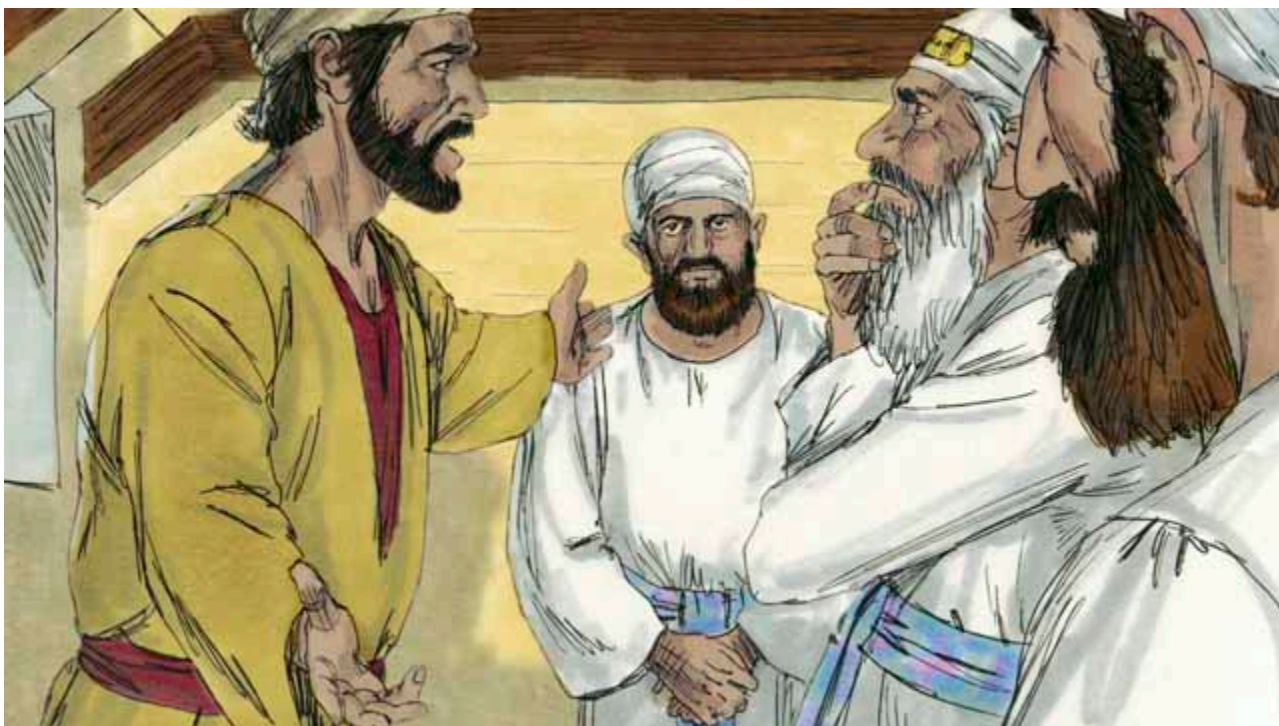
ولی رهبرای مذهبی یهود ده عیسی بخیلی کدن، ازی خاطر اونا یگ جای جمع شدن تا بلده کشتن عیسی و ایلعازر نقشه پکشتن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل یوحنا، فصل ۱۱: آیه ۱ تا ۴۶

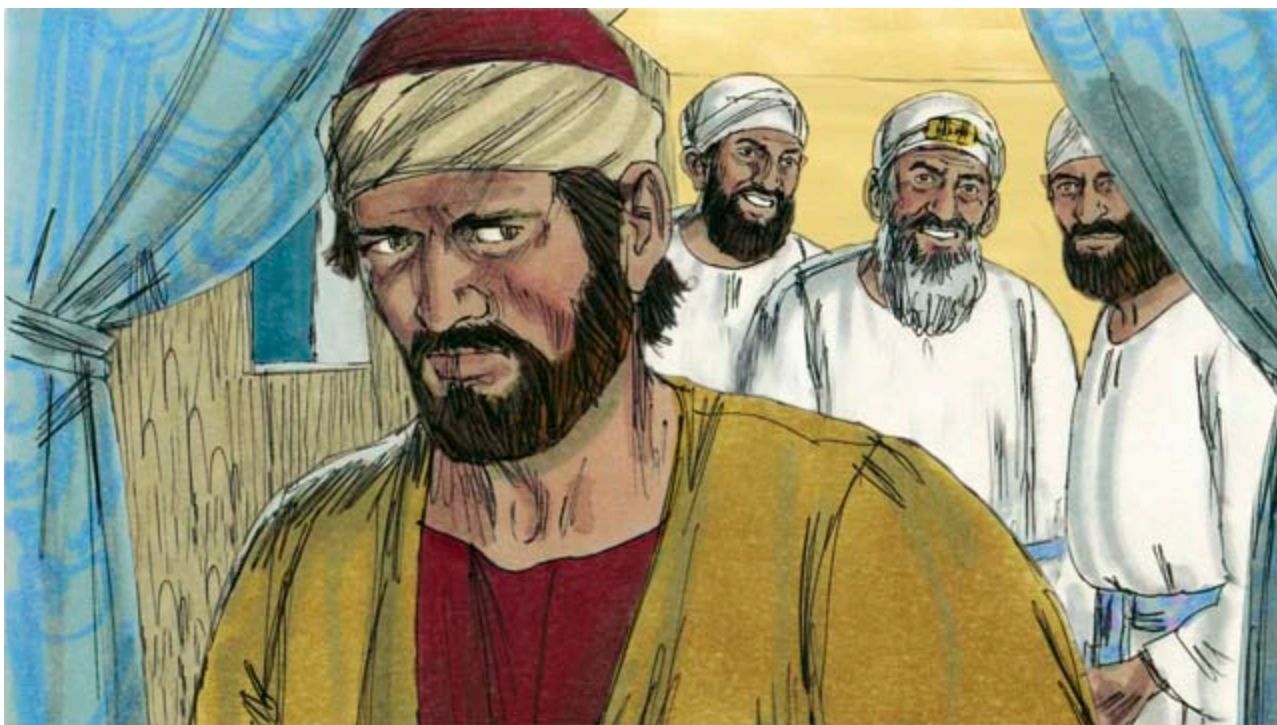
٣٨- ده عيسى خيانت موشه



آر سال، یهودیا عید پَسَخ رَه میله میگرفتن. ای عید نشو میدد که خدا چه رقم اجداد اونا رَه قَرنا پیش از بردگی دَه مصر نجات ددد. نزدیک سه سال باد از ایکه عیسی اول دَه موعظه و تعلیم عمومی شروع گد، عیسی دَه شاگردای خو گفت که قصد دِرَه ای عید پَسَخ رَه گد از وا دَه اورشلیم میله بیگرَه و او دَه اُونجی کُشته خاد شد.



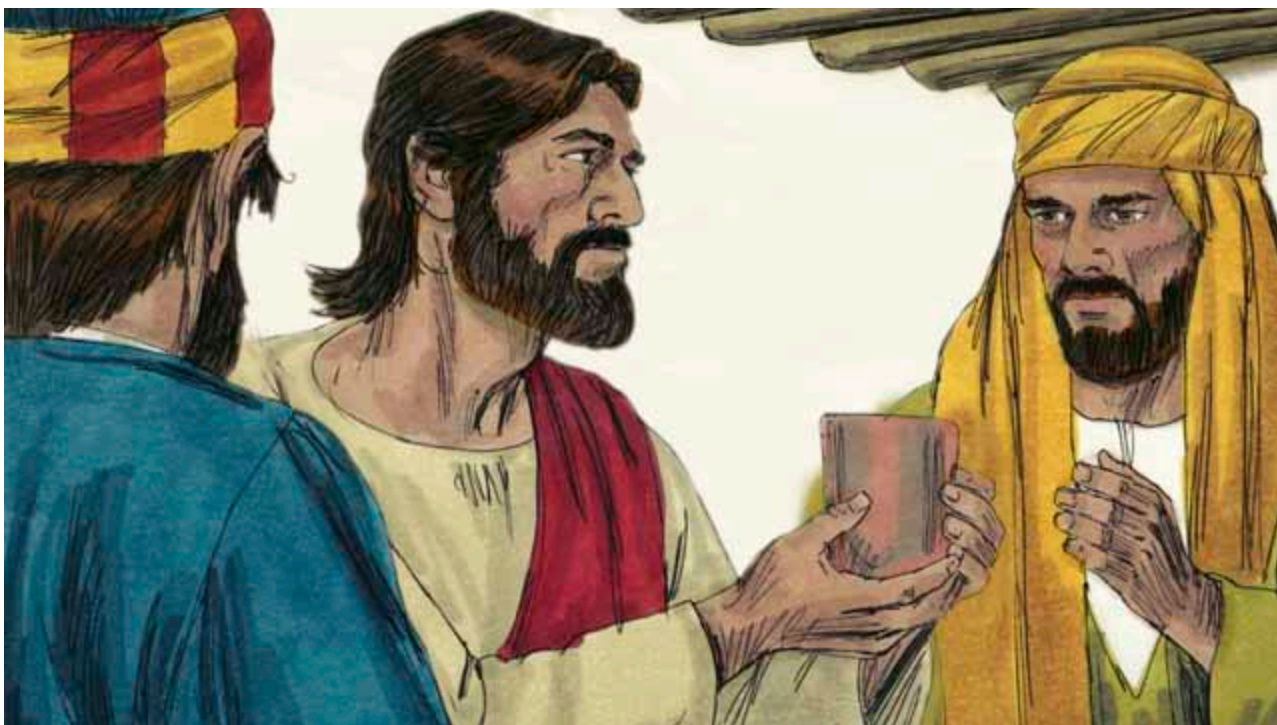
یگی از شاگردای عیسی یگ مرتیکه بود که یهودا نام دَشت. یهودا خزاندار پیسه شاگردا بود، ولی خیلی وختا از کیسه، پیسه دوزی موگد. باد از یکه عیسی و شاگردای شی دَه اورشلیم رسیدن، یهودا پیش رهبرای یهود رفت. او دَه رهبرای یهود پیشنهاد گد که عیسی رَه دَه برابر پیسه دَه گیر بیدیه. او موفامید که رهبرای یهود قبول ندرن که عیسی مسیح آسته. یهودا موفامید که اونا قصد دِرَن او رَه بُکشتن.



رهبرای یهود ده سرکردگی کاهن اعظم ده یهودا ۳۰ سِگه نُقره دَدَن تا عیسی رَه ده اونا تسلیم کنه. ای اَمو رَقَم که انبیا گفته دَن رُخ دَد. یهودا جُور اَمَد کَد، پیسه رَه گرفت و رافت. او دُمبال فُرصت میگشت تا اونا رَه ده دِستگیری عیسی کُمگ کنه.



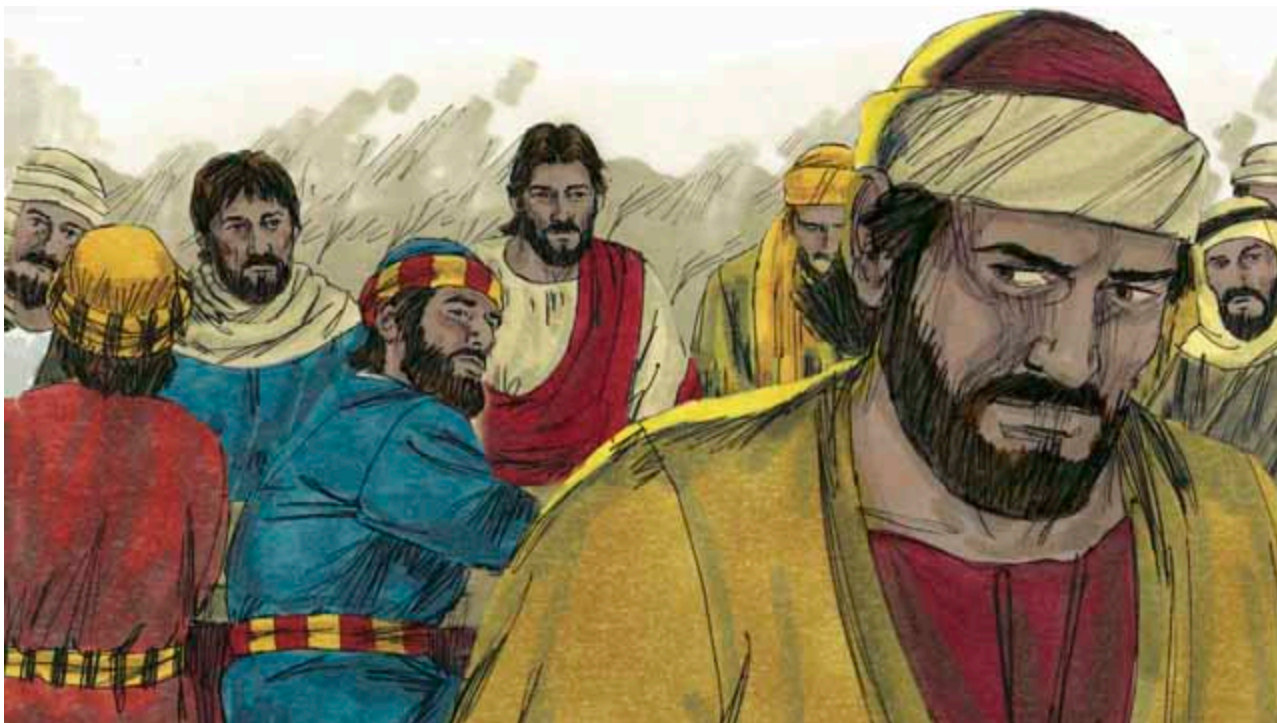
عیسی ده اورشلیم عید پسخ رَه کَد شاگردای خو میله گرفت. ده واده نان (غذا) عید پسخ، عیسی یگ کم نان خشک رَه گرفت و میده کَد. او گفت: «ای رَه پیگرید و بوخرید. ای بدن از مه یه که بلده شُم میڈوم. ای کار رَه گنید تا ما رَه ده یاد دِشته شید.» اَمی رَقَم عیسی گفت که بلده از وا خاد مُرد و بدن خو رَه بلده از وا قربانی خاد کَد.



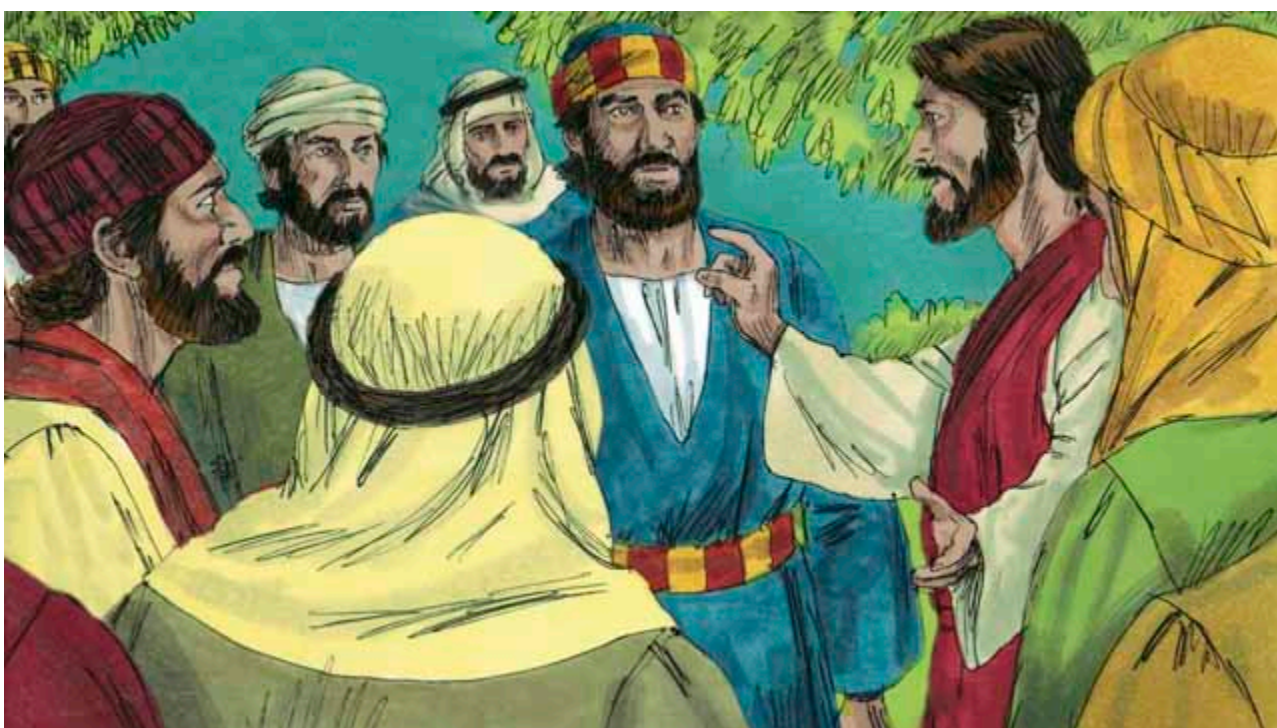
اَز وختی عیسی جام شراب رَه گرفت و گفت: «ای رَه بُوخرین. ای خون از مَه یَه که بلده پیمان تُو میرز تُوَم تا خدا گناهای شُوَم رَه بُبُخشَه. کاری رَه که پالی ما مَوئُوَم، گنین تا آر دَفَه که او رَه مَوخرید دَه یاد از مَه باشین.»



اَز وختی عیسی دَه شاگردا گفت: «یگی از شُمو دَه مَه خیانت خاد گدید.» شاگردا اَبران مَندَن و پُرسان کَدَن، ای رَقَم کار رَه کی خاد گد؟ عیسی گفت: «اَمو گس که ما ای تُوته نان رَه دَرشی مِیْدُوَم، خیانتکار اَسْتَه.» اَزو پاس او نان رَه دَه یهودا دَد.



باد از ای که یهودا نان رَه گرفت، شیطان در شی داخل شد. یهودا اَرُونجی رفت تا دَه رهبرای یهود بلده دستگیری عیسی گُمگ کنه. ای دَه شاو بود.



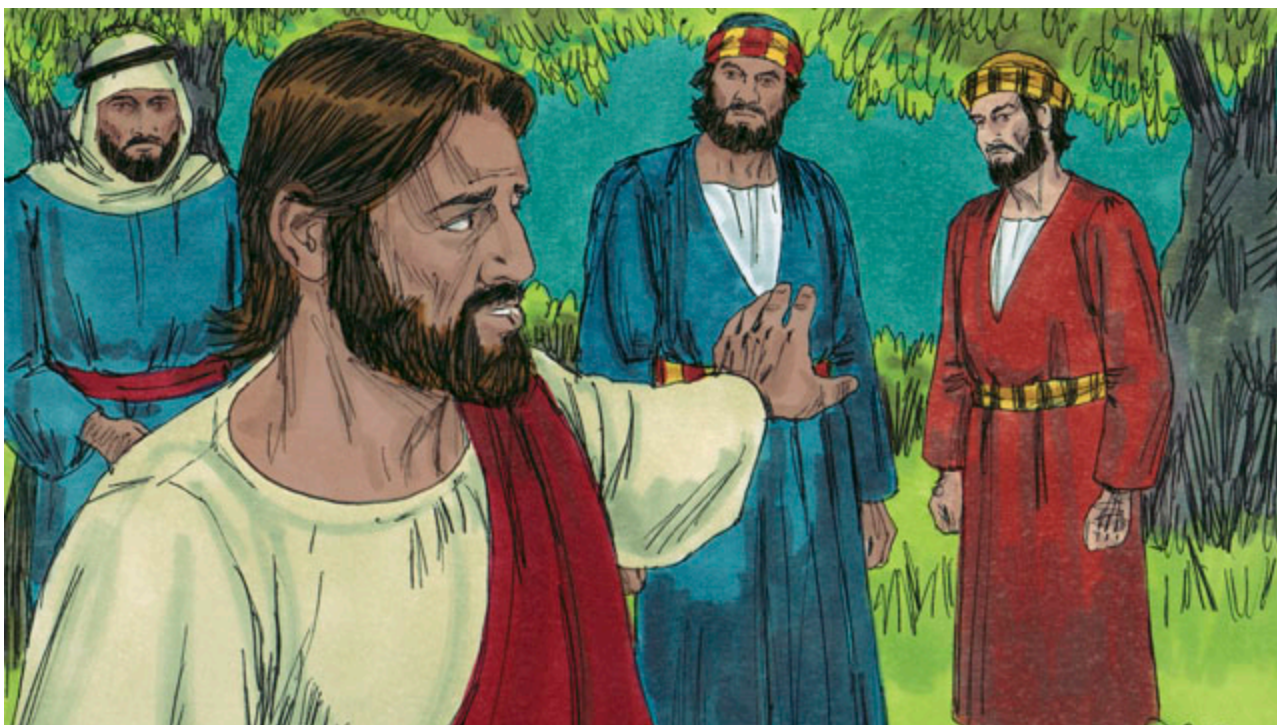
باد از نان، عیسی و شاگردای شی سُن کوی زیتون رفتن. عیسی گفت: «امشاو بیخی شوم ما رَه تَرک خاد گدید. ای نوشته شده: «چیئو رَه خاد زُوم و بیخی گوسپندو تَیدپَرگ خاد شدن.»



پتروس جواب دد: «آینم آگه دیگر بیخی تو ره ترک کنن، ما نخاد گدوم!» آروختی عیسی ده پتروس گفت: «شیطان قصد دره بیخی شوم ره گد خودخو دشته شه، ولی مه بلده تو دعا گدوم، پتروس، تا که ایمان تو از بین نره. ده ای آل آم، امشاو، پیش از بنگ خرو، آینم سه دقه از شینختون از مه منکر موشی.»



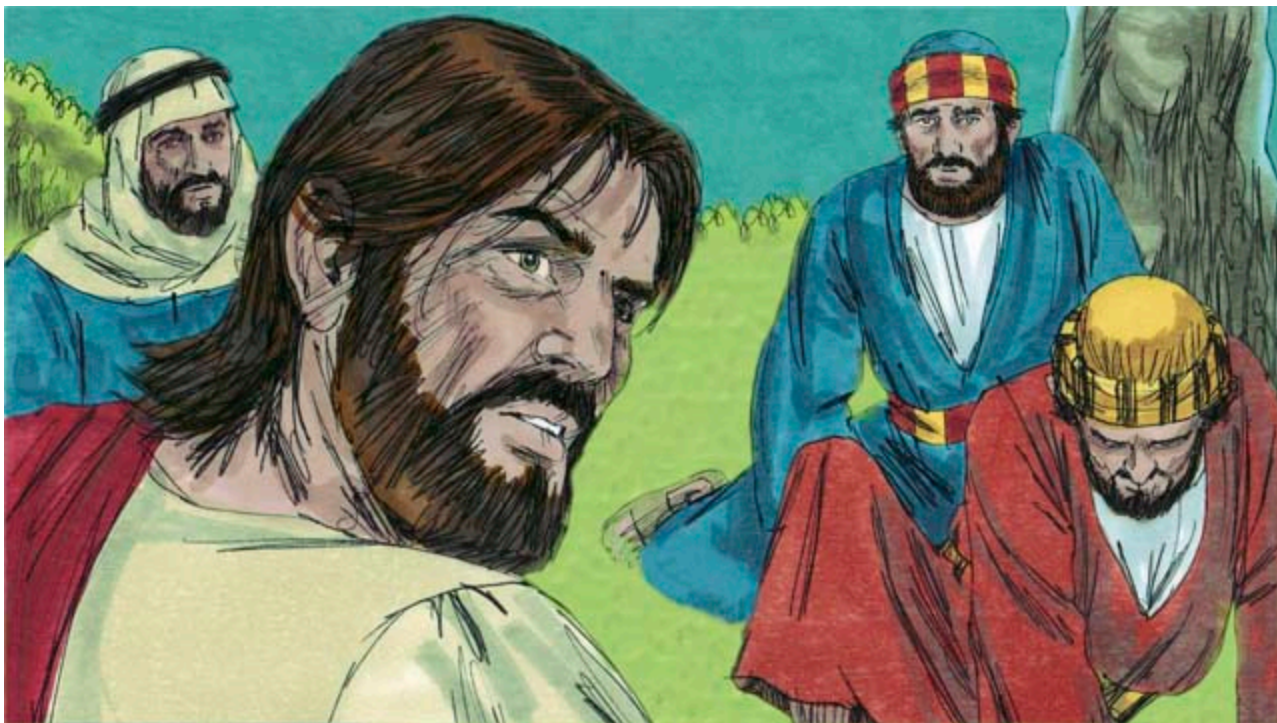
آروختی پتروس ده عیسی گفت: «آینم آگه بمرورم، ام تو ره انکار نخاد گدوم!» بیخی شاگردای دیگه ام، امی ره گفتن.



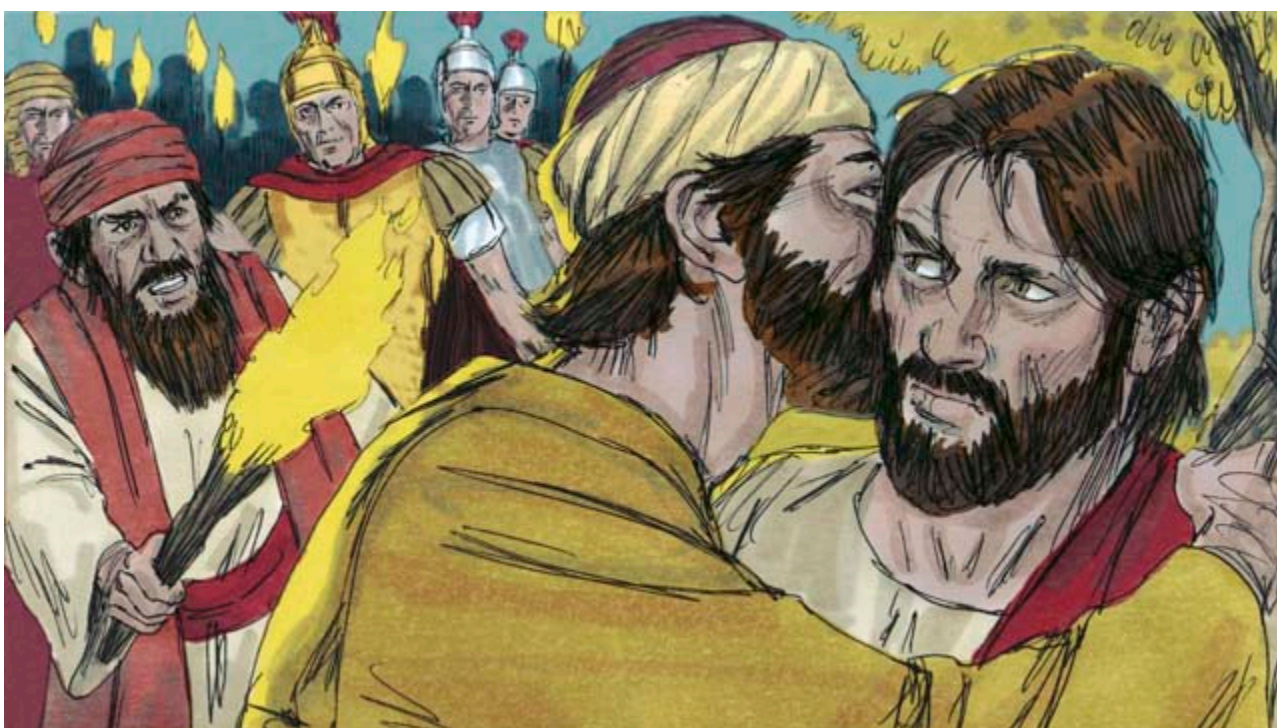
اُروپاس عیسی گد شاگردای خو ده منطقه جتسیمانی رافتن. عیسی ده شاگردای خو گفت که دعا کنن تا گرفتار وسوسه شیطان نشنن. اُروختی عیسی ده تنایی خو بلده دعا کدو رافت.



عیسی سه دَقه دعا گد، «ای پدر، آگه امکان یرِه، لطفن اجازه بدی که مجبور نشنوم ای جام رنج رِه بنوشوم. ولی آگه رای دیگه بلده بخشش گنای مردم نیه، اُروختی اجازه بدی که اراده تو انجام شونه.» عیسی گلو بی قرار شد و عرقای شی رقم قطرای خون بود. خدا یگ فرشته رِه ری گد تا او رِه تقویه کنه.



باد از آر دَفَه دعا، عیسی ده بیخ شاگردای- خو پس میماد، ولی اونا خاو بودن. وختیکه دَفَه سوم پس آماد، گفت: «بَل شید، خیانتکار مه آمینجی یه.»



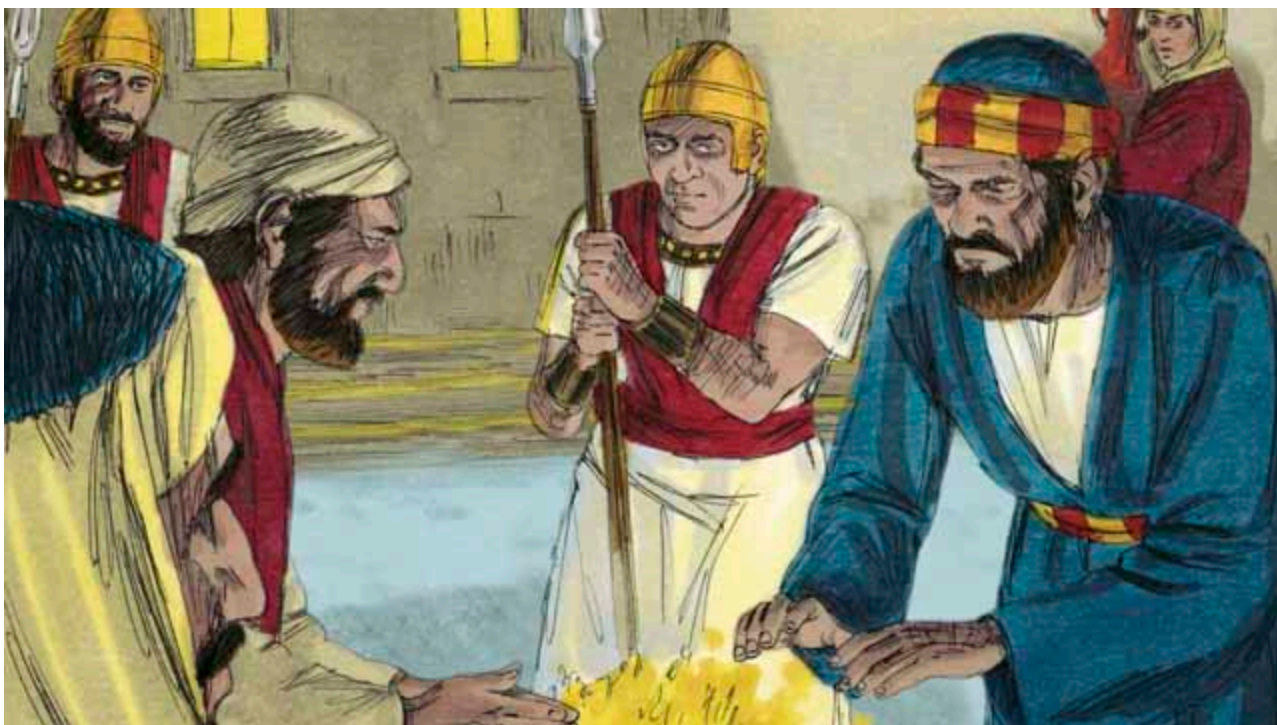
یهودا کد رهبرای یهود، عسکرا و جَمِیت کلان آمادن. اونا کد خودگون خو شمشیر و سُوْته گرفته-دن. یهودا سُن عیسی آماد و گفت: «سلام آی استاد» و او ره ماخ کد. او ای کار ره کد تا ده رهبرای یهود نشو بیدیه که آمی مرتیکه باید دستگیر شوئه. باد آزو عیسی گفت: «یهودا، کد یگ ماخ ده مه خیانت مونی؟»



وختیکه عسکرا، عیسی ره دستگیر کدن، پترس شمشیر خو ره بور گد و گوش یگ خدمتگار کاهن اعظم ره مونتی گد. ولی عیسی ده او گفت: «شمشیر خو ره او طرف بیلو! ما میتنوم از پدر خو یگ لشکر فرشتا ره بیتلئوم تا از مه دفاع کنه. ولی باید از پدر خو اطاعت کنوم.» عیسی گوش ازو مرتیکه ره شفا دد. باد ازو بیخی شاگردا ثوتتا کدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۲۶: آیه ۱۴ تا ۵۶؛ انجیل مرقس، فصل ۱۴: آیه ۱۰ تا ۵۰؛ انجیل لوقا، فصل ۲۲: آیه ۱ تا ۵۳؛ انجیل یوحنا، فصل ۱۸: آیه ۱ تا ۱۱

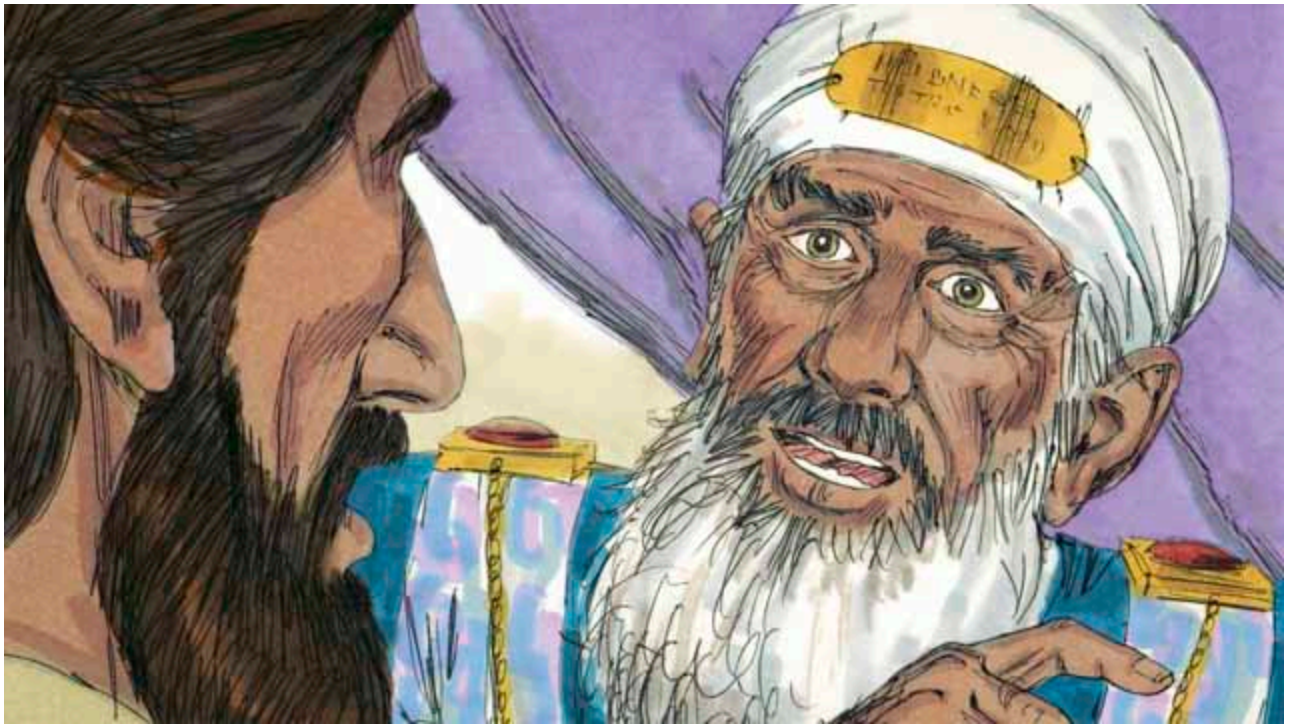
٣٩- عيسى رَه ماکَمَه مُوَنَه



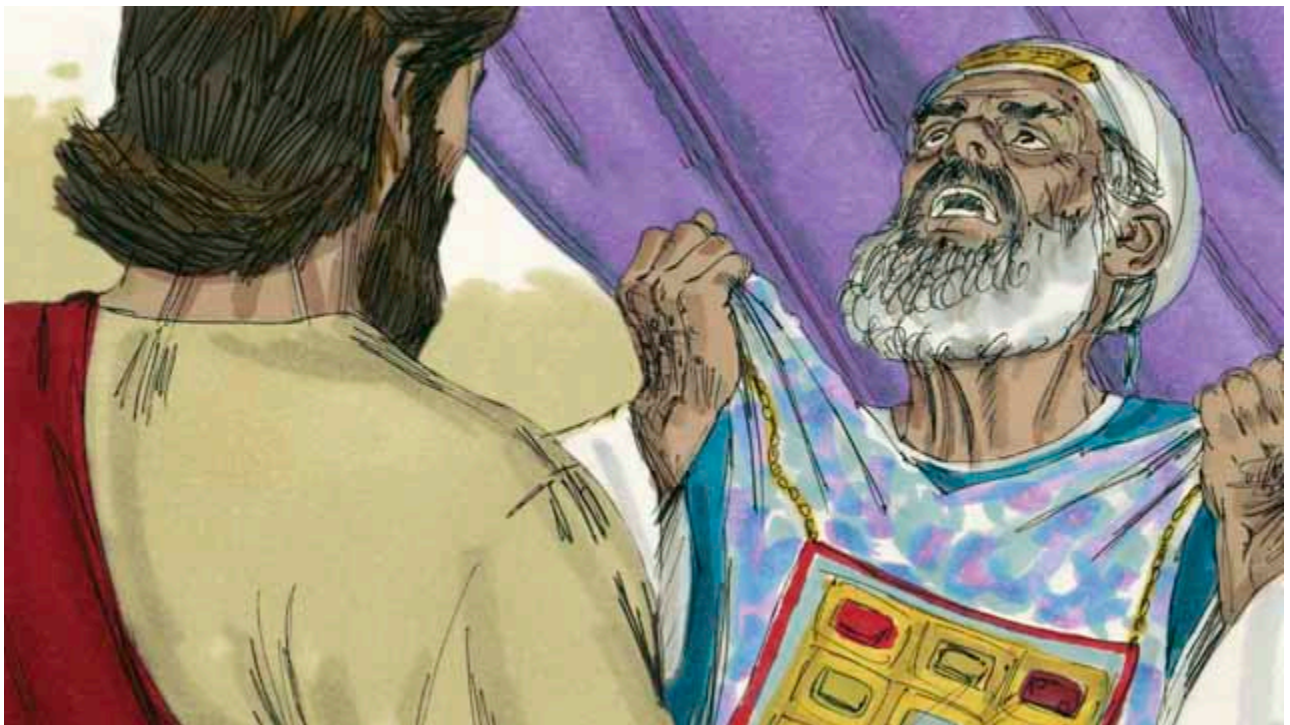
نیمای شاو بود که عسکرا، عیسی رَه دَه خانه کاهن اعظم بُردن تا آزو تاقیق کَنه. پتُرس آم از پُشت سر از وا میماد. غَیتی که عسکرا عیسی رَه مینه خانه بُردن، پتُرس دَه بُرون خانه شیشند و گد آتش خودخو رَه گرم موگد.



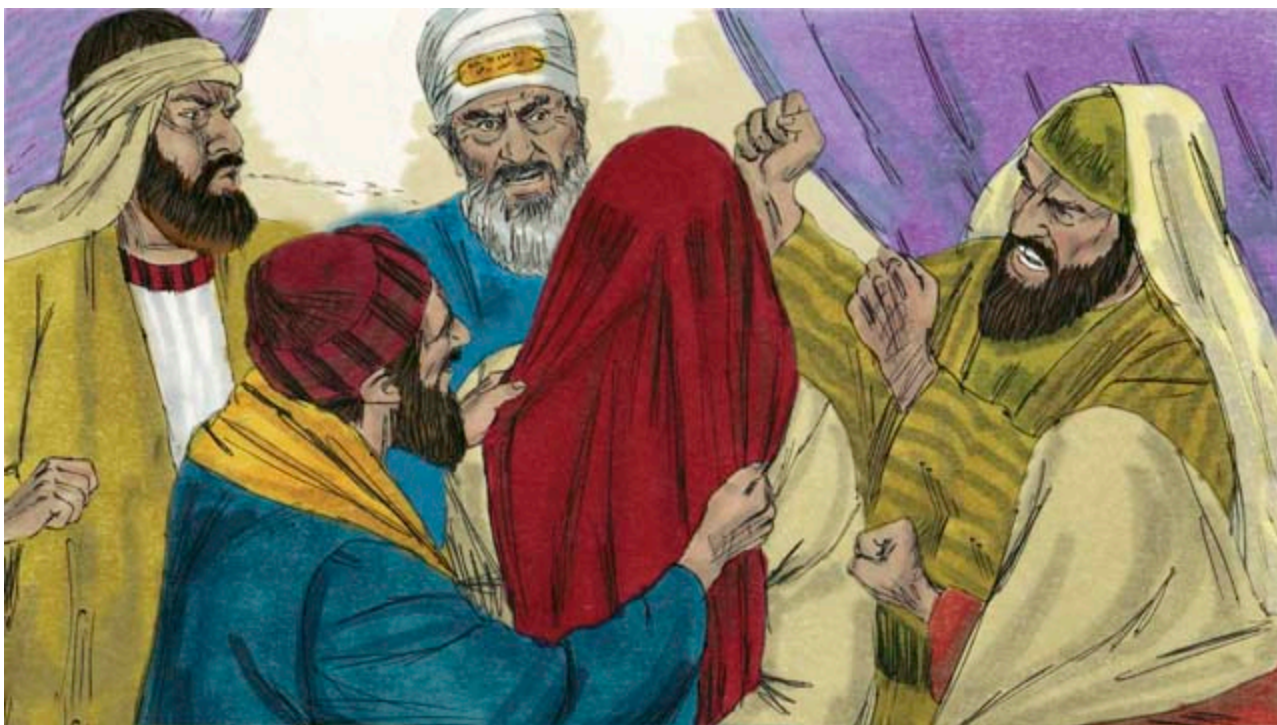
رهبرای یهود عیسی رَه دَه مینه خانه ماکمه گدن. اونا شاپدای دروغی زیاد اوردن که دَه باره عیسی دروغ گفتن. ولی گپای از وا گد یگدیگهشی سر نمو خورد، آزی خاطر رهبرای یهود ثابت نَنسَن که او گناه کار آسته. عیسی ایچ چیز نگفت.



ده آخر، کاهن اعظم رُست سن عیسی توغ گد و گفت: «ده مو بوگی، تو مسیح آستی، پسر خدای زنده؟»



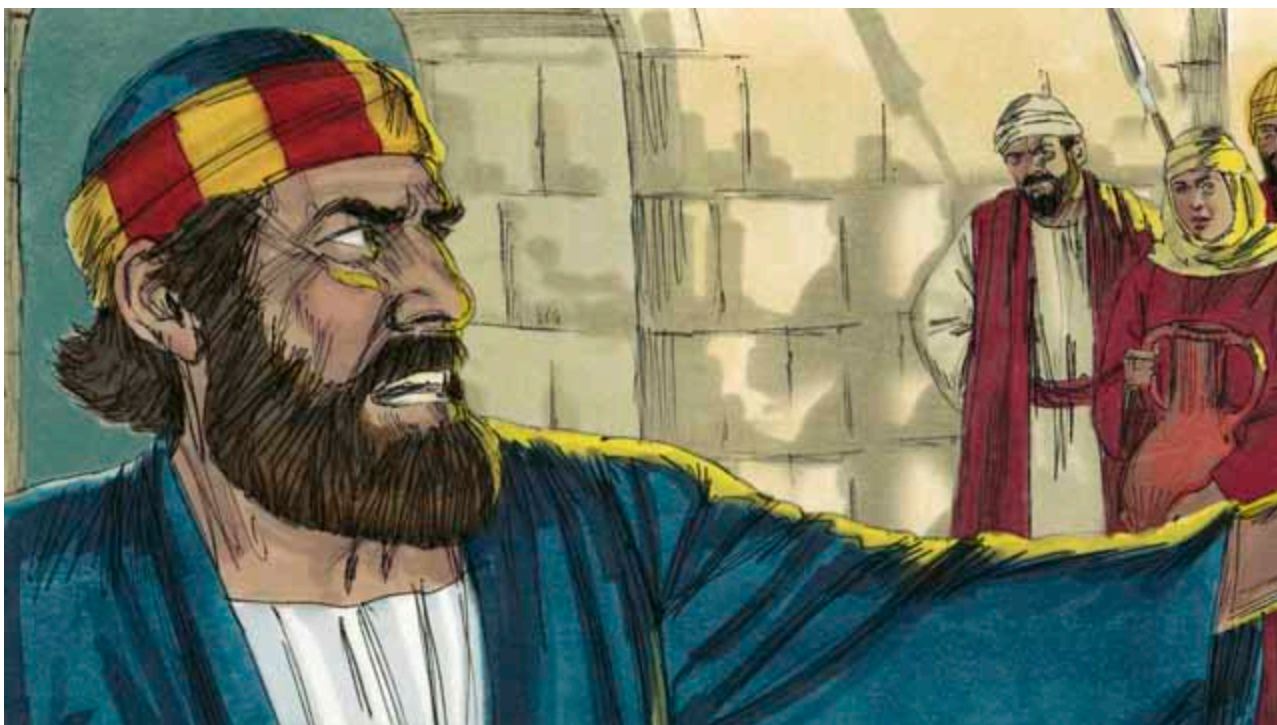
عیسی گفت: «من هستم، ما ره اوش خاد کدید که گد خدا شیشته باشوم و از آسمو بایوم.» کاهن اعظم از خاطر آریکه از تورای عیسی فارشی آماد، کالای خو ره چیره گد. او سر دیگه رهبرای چیغ زد: «مو دیگه شاید ده کار ندریم که بلده مو بوگین ای مرتیکه چیز کار کده! خودگون شوم شنیدین که او موگه ما پسر خدایوم. تصمیم شوم ده باره شی چیه؟»



تمام رهبرای یهود ده جواب کاهن اعظم گفتن: «سزای آزو مرگه!» باد آزو، چیمای شی ره بسته گدن، بِلِه -شی تُف اندختن، زدن و او ره مسقره کدن.



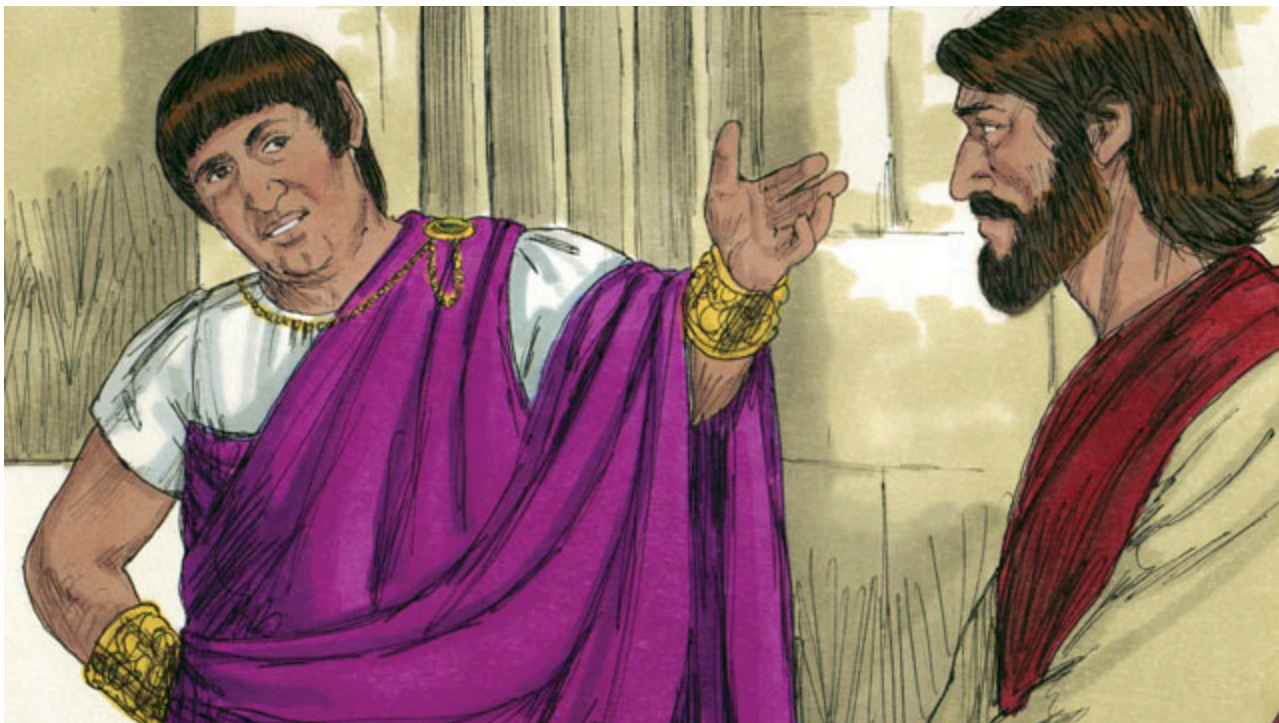
ده باره پترُس، او ده بُرون خانه مَنَل بود. یگ دختر خدمتگار او ره دید. او ده پترُس گفت: «تو آم گد عیسی بودی!» پترُس مُنکر شد. پسائتر یگ دختر دیگه آم آمو رقم گفت و پترُس باز آم مُنکر شد. ده آخر باضی مردم گفتن: «مو موفامیم که تو گد عیسی بودی از خاطریکه آردوی شوم از جلیل آستین.»



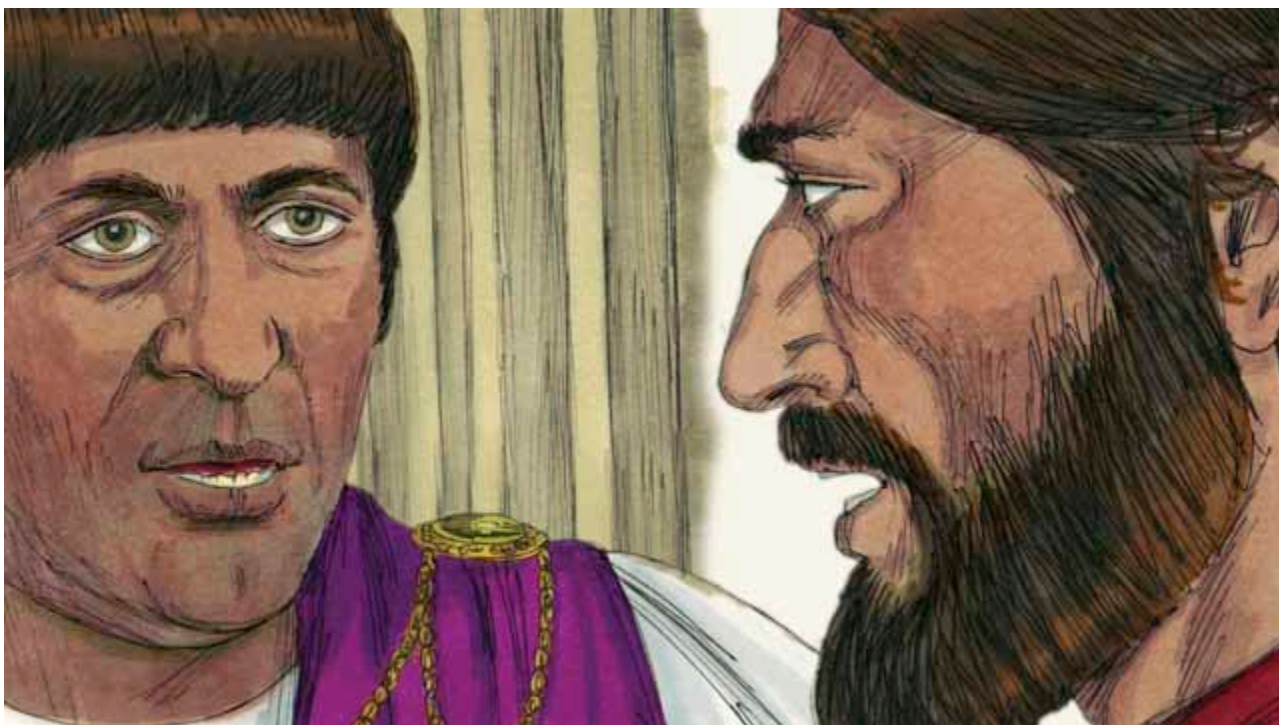
باد آرو پترُس گفت: «خدا در مه نالت گنه اگه ای مرتیکه ره بِنخشوم!» یگ دفعه‌ی، باد آزیکه پترُس ای رقم قسم خورد، خُزو بَنگ دد. عیسی تُو خورد و سن پترُس تُوغ گد.



پترُس رافت و ماکم وُپی گد. ده آمو وخت، یهودا، آمو کس که ده عیسی خیانت کدد، دید که رهبرای یهود عیسی ره ده مرگ محکوم گدن. یهودا پر از غم شد و رافت و خود کشی گد.



دَه ای وخت، پیلاتس والی یهودیه بود. او بلده روم کار مَوگَد. رهبرای یهود، عیسی را پیش آزو اَوَرَدَن. اونا از پیلاتس خاستن که عیسی رَه محکوم گَنه و بُکشَه. پیلاتس از عیسی سوال گَد: «تو پادشای یهودیا پی؟»



عیسی جواب دَد: «تو راس گفתי ولی پادشایی از مَه، اینجی دَه زمی نیَه. اگه اینجی موبود، خدمتگاری مَه بَلِدِه مَه جنگ مَوگَدَن. ما دَه زمی اَمَدوم که حقیقت رَه دَه باره خدا بُگوم. آرکس که حقیقت رَه دوست دِرَه دَر مَه گوش بِدِیه.» پیلاتس سَوال گَد: «حقیقت چیَه؟»



باد آز صوبت گدو گد عیسی، پیلٹس بورو ده بین جَمیت رافت و گفت: «ما ایچ دلیل پیدا نکدوم که ای مرتیکه سزای شی مرگ باشه.» ولی رهبرای یهود و جَمیت مردم چیغ زدن: «او ره مصلوب کو!» پیلٹس جواب دد: «او ایچ کار غلط نکده که گناه کار باشه.» ولی اونا بَلَنتر چیغ زدن. باد آزو پیلٹس بلده بار سوم گفت: «او گناه کار نیّه!»



پیلٹس ترس خورد که جَمیت مردم شورش خاد گدن. آزوختی او قبول گد که عسکرای شی عیسی ره مصلوب کنه. عسکرای رومی عیسی ره شلاق زدن و یگ چَپَن پادشایی ده جان شی دده و یگ تاجی از خار بِلِه سر شی ایشتن. باد آزو اونا عیسی ره مَسقره کده و موگفتن: «پادشای یهودیا ره تُوغ کید!»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۲۶: آیه ۵۷ تا ۷۵، فصل ۲۷: آیه ۱ تا ۳۱؛ انجیل مرقس، فصل ۱۴: آیه ۵۳ تا ۷۲، فصل ۱۵: آیه ۱ تا ۲۰؛ انجیل لوقا، فصل ۲۲: آیه ۵۴ تا ۷۱، فصل ۲۳: آیه ۱ تا ۲۵؛ انجیل یوحنا، فصل ۱۸: آیه ۱۲ تا ۴۰، فصل ۱۹: آیه ۱ تا ۱۶

۴۰- عیسی مصلوب شد



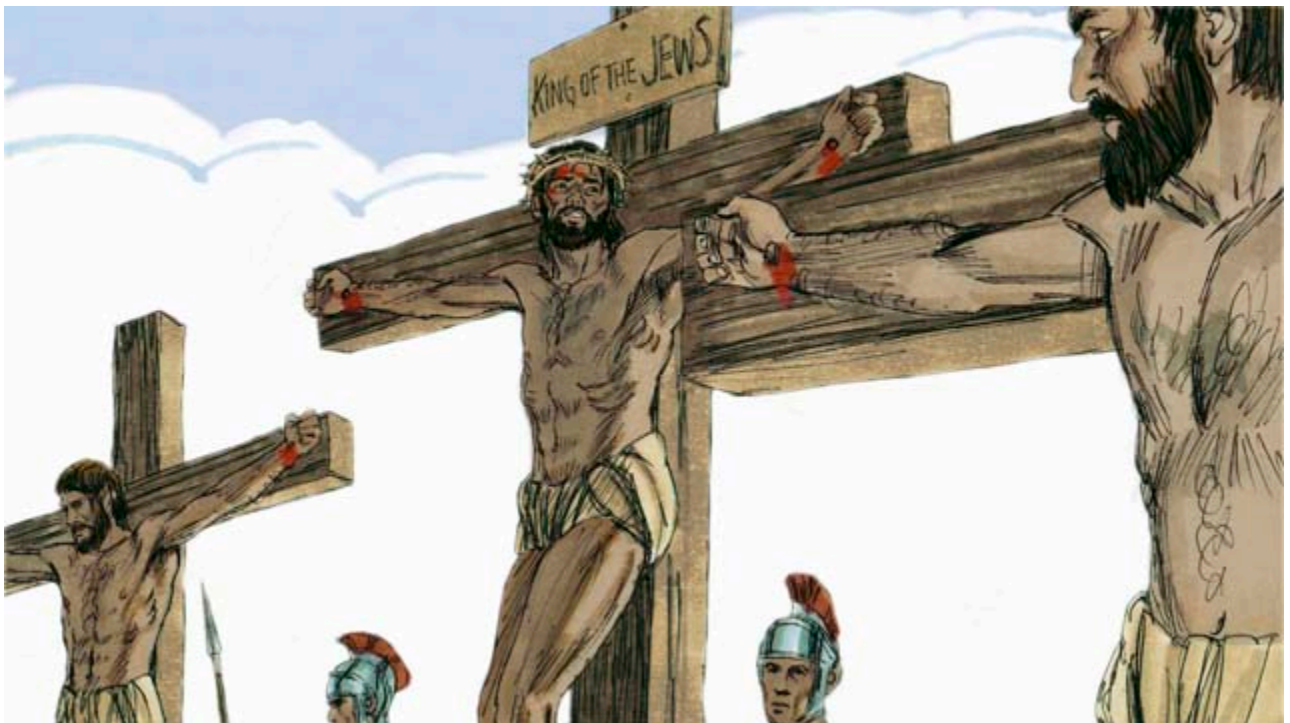
باد آزيكه عسكرا عيسى رَه مَسْقَرَه كَدَن، او رَه بُرو بُردَن تا كه مصلوب كَنه. اونا عيسى رَه مجبور كَدَن، امو صليبي رَه كه قراره ده روى آزو بُمرَه كد خو بُوبرَه.



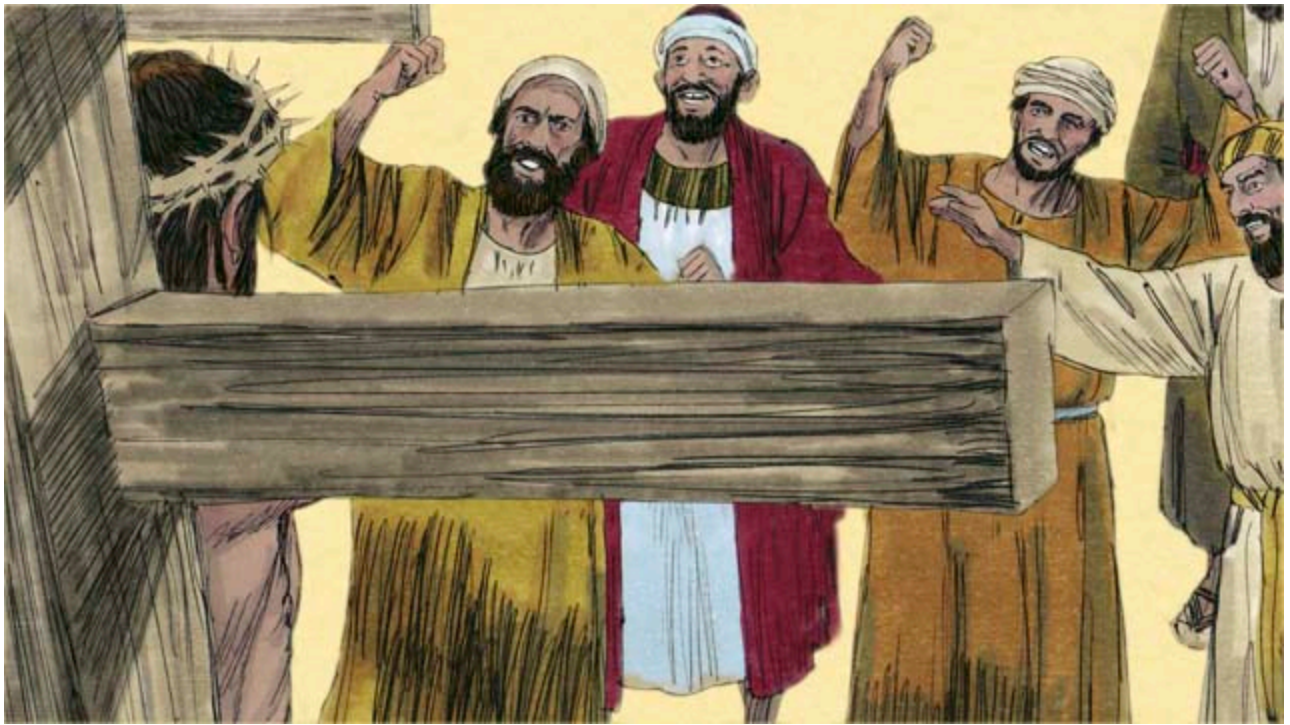
عسكرا عيسى رَه ده پگ جاي بُردَن كه "جُلُجُتَا" نام دشت (كاسه سر) و دِست و پاى شى رَه ده صليب ميخ زَدَن. ولى عيسى گفت: «پدر! اونا رَه بُبخش، از خاطريكه اونا نموفامن كه چيز كار مونن.» اونا پگ علامت رَه ده بِلَه صليب، ده بُلون سر شى آم اِيشَتَن كه درشِى نوشته شد: «پادشاي يهوديا.» اى امو چيز يَه كه پيلاُتُس وا رَه كَفَتَد تا نوشته كَنن.



باد اَرُو عسکرا بلده کالای عیسی پیشک اندختن. وختیکه اونا ای کار ره گدن، اونا یگ پیشگوی پیغمبر ره برآورده گدن که گفتند: «کالای مه ره بین خو تقسیم موئن و بلده کالای مه پیشک میندزنن.»



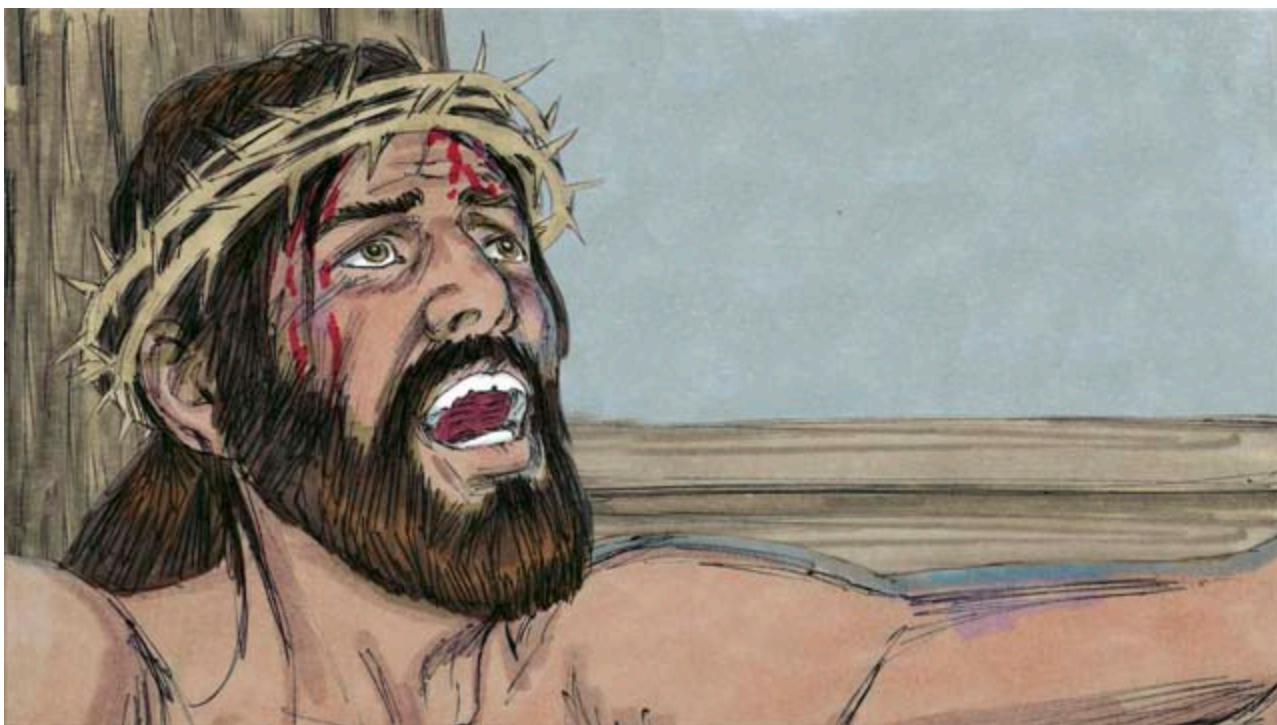
ده اونجی دو نفر دُوز آم بود که عسکرا ده امو وخت اونا ره ده دو طرف عیسی ده صلیب کشیدن. یگی از دوزا عیسی ره مسقره گد ولی دیگه شی ده او گفت: «ترس نموخری که خدا تو ره جزا خاد دد؟ مو از بستیکه کلو کارای بد انجام دیدیم، گناه کاریم ولی ای مرتیکه بی گناه یه. اَرُو پاس او ده عیسی گفت: «لطفن ما ره ده یاد خو بیرو، وختیکه ده پادشایی خو پادشا شدی.» عیسی ده جواب شی گفت: «تو آمیم روز گد از مه ده بهشت خاد بودی.»



رهبرای یهود و دیگه مردم که ده اُنجی بودن، عیسی ره مسقره موکدن. اونا ده او موگفتن: «اگه تو پسر خدا هستی، از صلیب تا شو و خود خو ره نجات بیدی! باد آزو مو ده تو ایمان خاد آوردیم.»



باد آزو آسمو ده کل منطقه کامل تریگ شد، گرچن که نصف روز بود. از چاشت روز تریگ شد و تا سه سات تریگ مند.



باد اُزو عیسی فریاد زد: «تمام شد! پدر، ما روح خو ره ده دستای از تو میدوم.» باد اُزو سر خو تا گد و روح خو ره تسلیم گد. وختی او مُرد، زلزله شد. و پرده کلان معبد که مردم ره از حضور خدا جدا موگد، از سر تا پای شی دو پاره شد.



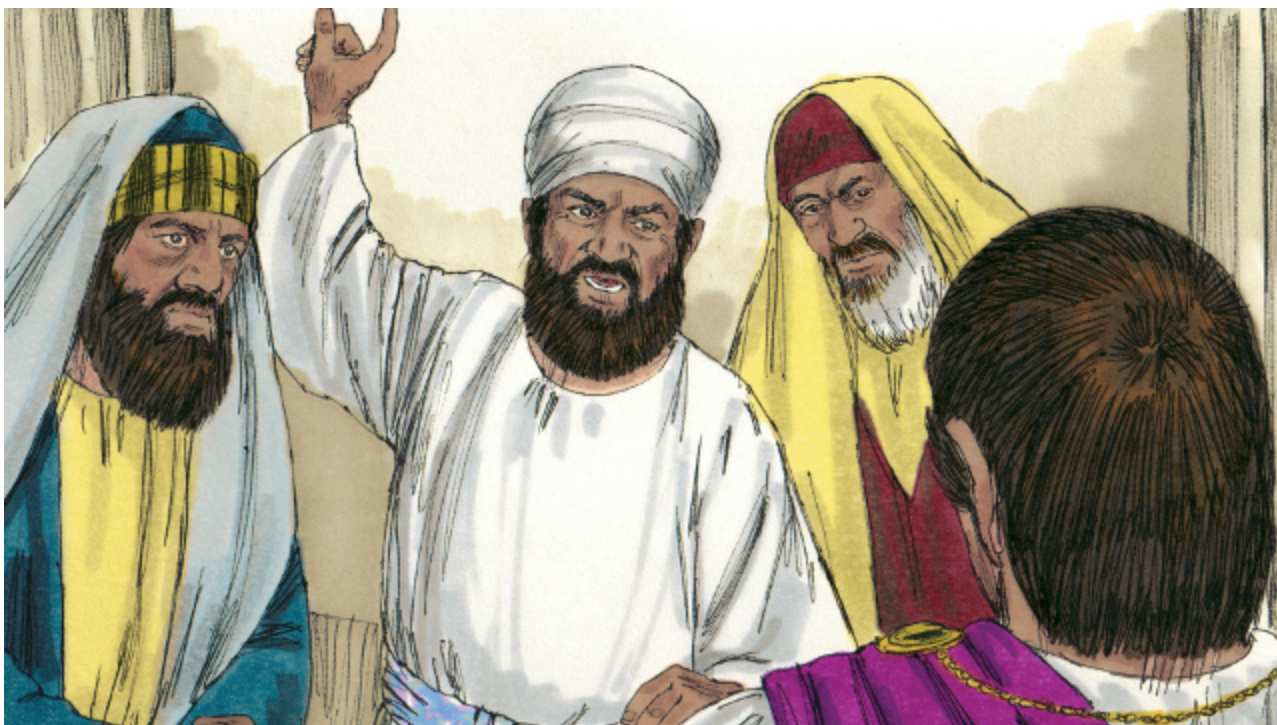
عیسی گد مرگ خو، را ره بلده مردم واز گد تا ده پیش خدا باین. وختی یگ عسکر که عیسی ره نگابانی موگد آر چیز ره که روخ دد اُوش گد و گفت: «از راستی که ای مرتیکه بی گناه بود. او پسر خدا بود.»



باد اُزو دو نفر از رهبرای یهود که یوسف و نِیقودِیموس نام دشتن اَمان و از پِیلاطس جسد عیسی رَه تَلِیسَتَن. اونا ایمان دشتن که عیسی اَمو مسیح موعود استَه. اونا جسد عیسی رَه گد تیکه پیچ گَدَن و دَه قبری که دَه بین سنگ کنده شدَد، اِیشتَن. باد اُزو اونا یگ سنگ کلان رَه لول دَدَن تا که سر قبر رَه بسته گَنه.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۲۷: آیه ۲۷ تا ۶۱؛ انجیل مرقس، فصل ۱۵: آیه ۱۶ تا ۴۷؛ انجیل لوقا، فصل ۲۳: آیه ۲۶ تا ۵۶؛ انجیل یوحنا، فصل ۱۹: آیه ۱۷ تا ۴۲

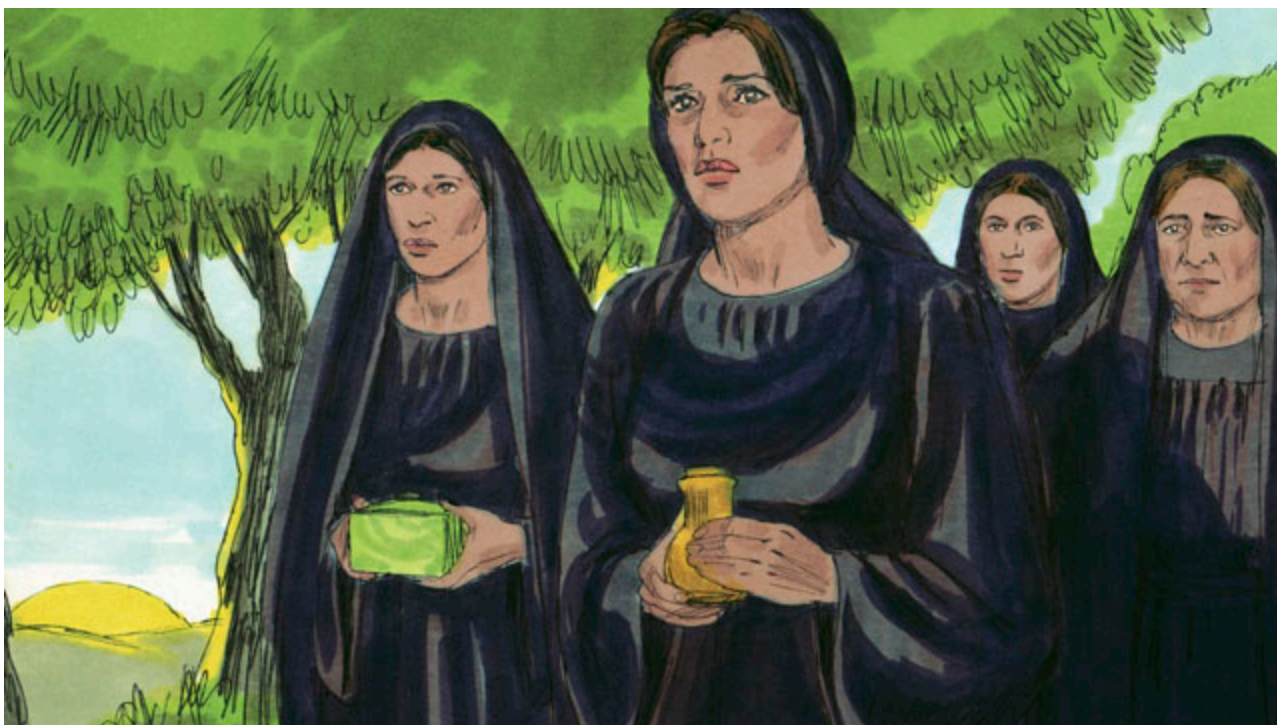
۴۱- خدا عیسی رَه از مُردا بِل مُوَنَه



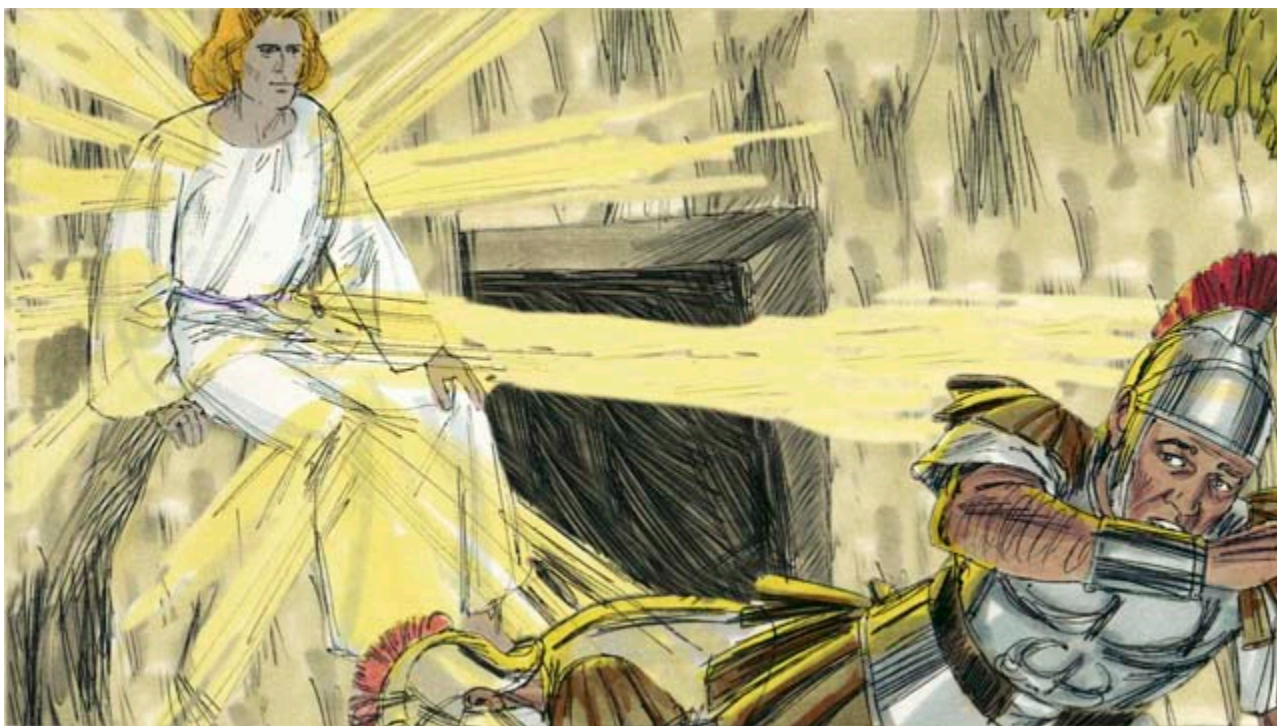
باد ازیکه عسکرا عیسی رَه مصلوب گَنَن، رهبرای یهود دَه پِیلاش گَفَتَن: «او، عیسیای دروغگوی، گَفَتَد که باد از سه روز از مُردا بَل خاد شد. چن نفر باید از قبر نگاداری گَنَن تا خاطر جَم شُونیم که شاگردای شی جسد رَه دوزی نَموئن. اگه ای رقم گَنَن، اونا خاد گَفَتَن که او از مُردا بَل شد.»



پِیلاش گَفَت: «یگ تعداد از عسکرا رَه بُرید و تا که میتنین از قبر نگاداری گَنین.» اَزوختی اونا سنگ رَه که دَه دانِ قبر بود، مُهر لاک کَنَن. اونا عسکرا رَه آم دَه اُونجی اِشَن تا خاطر جَم شُونن که ایج کس نَمیتَنه جسد رَه دوزی گَنه.



باد از روز مرگ عیسی، روز شبات بود. ایچ کس نَمیتَنست دَه روز شبات کار گَنه، ازی خاطر ایچ گُدم از دوستای عیسی دَه سر خاک شی نرافت. ولی باد از روز شبات، گُصُبای گا، خاتونون زیاد تیار شدن تا سر خاک عیسی بورن. اونا قصد دَشَتَن دَه جسد شی دَوای زیاد پَزَن.



پیش از رسیدون خاتونو، دَه قبر زلزله کلان رُخ دَد. یگ فرشته از آسمو آماد. او سنگ رَه که دان قبر رَه پوشنَد، او طرف اِیشت و دَه بله شی شِیشت. ای فرشته رقم روشنی آیتَنک گُورگُور دُراغ اَلدی جَلَس مُوگد. عسکرای سر قبر، او رَه اُوش کَنن. اونا اُوقس ترس خوردن که رقم مُردا وری دَه زمین پَریدن.



وختی خاتونو ده سر قبر رسیدن، فرشته ده اونا گفـت: «ترس نـخرین! عیسی ده اینجی نیـه. او از مُردا بـل شـده، اـمو رـقم که خود شی گفـتند! قبر ره تُوغ کید و بـنـگـرنید. خاتونو مـنه قبر ره تُوغ کـدن که بـنـگـرنن جـسد عیسی ره ده کـجا ایشـتن. مگم جـسد شی ده اـونـجی نـبود!



اَز وختی فرشته ده خاتونو گفـت: «بـورید و ده شاگردا بوگید که عیسی از مُردا بـل شـده و او پیش از شـمـو ده جـلیل خـاد رـافت.»



خاتونو آبرو منډه‌دن و غډر خوشال بودن. اونا ديدنه کښن تا ای خبر خوش ره ده شاگردا بډوگين.



وايه که خاتونو ده را بودن تا بلده شاگردا خبر خوش ره بډوگين، عيسي خود خو ره ده اونا نشو دد. اونا ده پيش پای شی سجده کښن. ازوختی عيسي گفـت: «ترس نـخـرين! بـورين و ده شاگردای مه بډوگين که ده جليل بـورن. اونا ما ره ده اونجی اوش خاد کښن.»

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجيل متی، فصل ۲۷: آیه ۶۲ تا ۶۶، فصل ۲۸: آیه ۱ تا ۱۰؛ انجيل مرقس، فصل ۱۶: آیه ۱ تا ۱۱؛ انجيل لوقا

فصل ۲۴: آیه ۱ تا ۱۲؛ انجيل يوحنا فصل ۲۰: آیه ۱ تا ۱۸

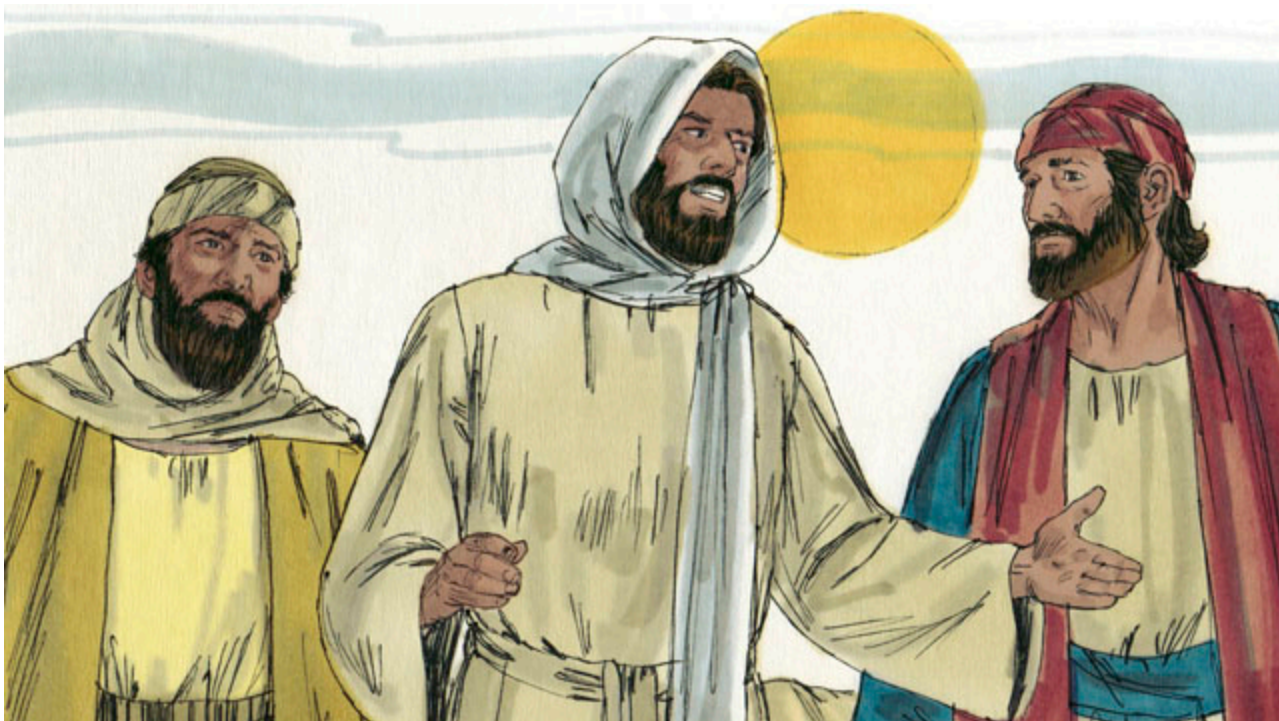
۴۲- پس آمدون عیسی دَه آسمو



روزیکه خدا عیسی رَه از مُردا بَل گد، دو نفر از شاگردای- شی دَه یگ شار نِزدیگ مورافتَن. واده که اونا را مورافتَن دَه بارَه اَمو چیزای که بلده عیسی رُخ دِدَد تورَه موگفتَن. اونا دَه ای امید بودن که او "مسیح موعود" باشه، ولی باد آزو او کُشته شد. یالی خاتونو گفتَن که او پَس زنده شده. اونا نَموفامیدن چی رَه یوار کُتن.



عیسی دَه اونا نِزدیگ شد و گد از وا دَه را رافتو شروع گد، ولی اونا او رَه نَشناختَن. عیسی سوال گد که اونا دَه بارَه چیز خیل تورَه مُوگفتَن. اونا تمام چیزای رَه که دَه چن روز گذشته بلده عیسی رُخ دِدَد، دَه او گفتَن. اونا فکر موکدن گد یگ خارجی تورَه موگن که نَموفامه دَه اورشلیم چیز رُخ دِدَد.



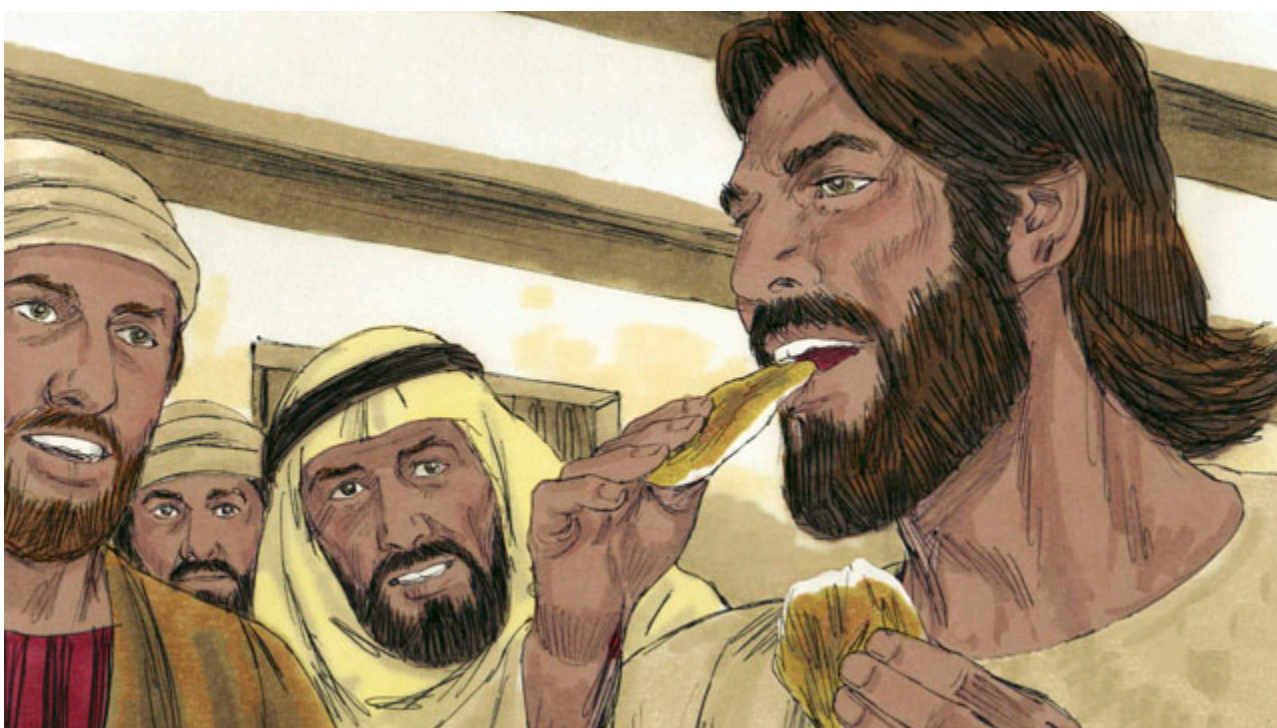
اُروختی، عیسی ده اونا توضیح دد که کلام خدا ده باره مسیح چیز گفتد. خیلی وخت پیش، پیغمبرا گفته-دن که آدمای پلید باعث موشن که مسیح رنج بُیره و بُمره. ولی پیغمبرا ای ره آم گفتن که او ده روز سوم پس بل خاد شد.



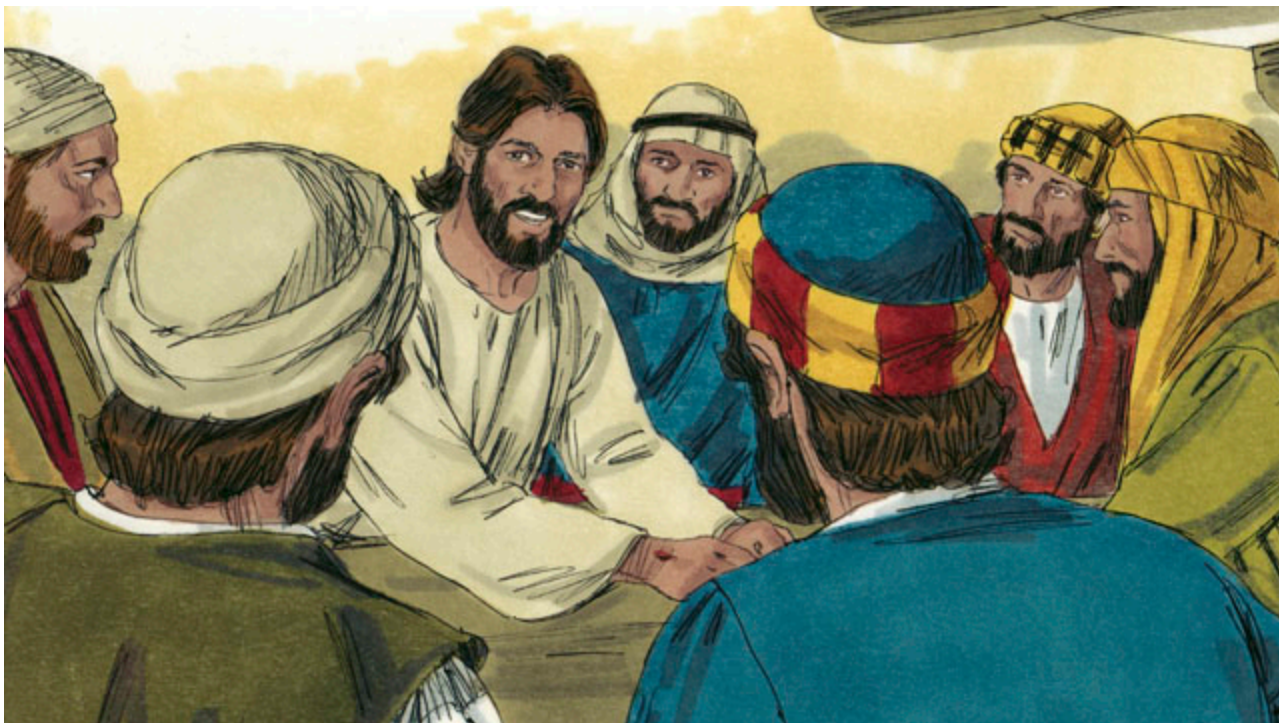
وختی اونا ده شاری که دو مرتیکه قصد دشتن بُمنن رسیدن، قابو شام شدد. اونا عیسی ره صلا زد که گد از وا بُمنه، اُروختی او گد از وا ده یگ خانه رافت. اونا شیشتن تا نان شاو خو ره بُخرن. عیسی یگ نان خُشک ره بل گد، خدا ره بخشیه آزو شکر گد و باد آزو او ره میدَه گد. یگ دَفه-پی، یگی از وا شناختن که او عیسی یه. ولی ده آمو لازه، او از نظر از وا غیب شد.



آمو دو مرتیکه ده یگدیگه خو گفتن: «او عیسی بود! آمو خاطر واده که او کلام خدا ره بلده از مو توضیح میدد مو هیجان زده بودیم!»
اونا فورن اونجی ره ترک کدن و پس ده اورشلیم رفتن. وختیکه وا رسیدن، اونا ده شاگردا گفتن: «عیسی زنده یه! مو او ره اوش گدیم!»



وختیکه شاگردا توره موگفتن، عیسی یگی ده اتاق ده بین از وا ظاهر شد. او گفت: «درود ده شمو!» شاگردا فکر کدن او یگ روخه، ولی عیسی گفت: «چره شمو ترس خوردید؟ چره شمو فکر نمید ای واقعن ما یوم، عیسی؟ دست و پای مه ثوغ کید. ارواح رقم از مه آلدی جان ندرن.» بلده آزی که نشو بیدیه او یگ روح نیه، او یگو خیل بلده خوردو تلبیست. اونا او ره یگ گمگ مایی ددن و او، او ره خورد.



عیسی گفت: «آر چیز که کلام خدا ده باره از مه موگه، رُخ خاد دد، ما بلده شوم گفتوم که باید رُخ بیدیه.» باد آزو عیسی ده اونا گمگ کد تا کلام خدا ره خوبتر بُفامَن. او گفت: «وختا پیش، پیغمبرا نوشته کدن که ما، "مسیح موعود" رنج خاد بُردُم، خاد مُردُم و باد آزو ده روز سوم از مُردا بَل خاد شدُم.»



«پیغمبرا ای ره آم نوشته کدن که شاگردای مه پیغام خدا ره اعلان خاد کدن. اونا ده آرکس خاد گفتن که توبه گنن. آگه اونا توبه گنن، خدا گناهای از وا ره خاد بُبُخشه. شاگردای مه ای پیغام ره از اورشلیم اعلان خاد کدن. آزو باد اونا پیش تمام گُروای مردم ده آر جای خاد رافتن. شمو شاید تمام ای چیزای که ما گفتوم، انجام دُوم و آر چیز که ده مه رُخ دد، آستین.»



تا ۴۰ روز دیگه، عیسی چن بار ده شاگردای خو ظاهر شد. یگ دفعه، او آیتم ده زیادتر از ۵۰۰ نفر ده یگ زمان ظاهر شد! او از طریقای مختلف ده شاگردای خو ثابت گد که او زنده یه. او، اونا ره ده باره پادشایی خدا تعلیم دد.



عیسی ده شاگردای خو گفت: «خدا ده مه ای حق ره دده که بیه آرکس ده آسمو و زمی سلطنت گنوم. آزی خاطر ما یالی ده شمو موگوم که: بُورین و ده تمام گزواي مردم شاگرد جور کین. بلده انجام آزی، شمو باید اونا ره ده نام پدر، پسر و روح القدس تعمید بدید. شمو آمو رقم باید اونا ره تعلیم بدید تا از آر چیز که ما ده شمو آمر کدوم پیروی گنن. ده یاد شوم باشه، ما دایم گد از شمو خاد بودوم.»



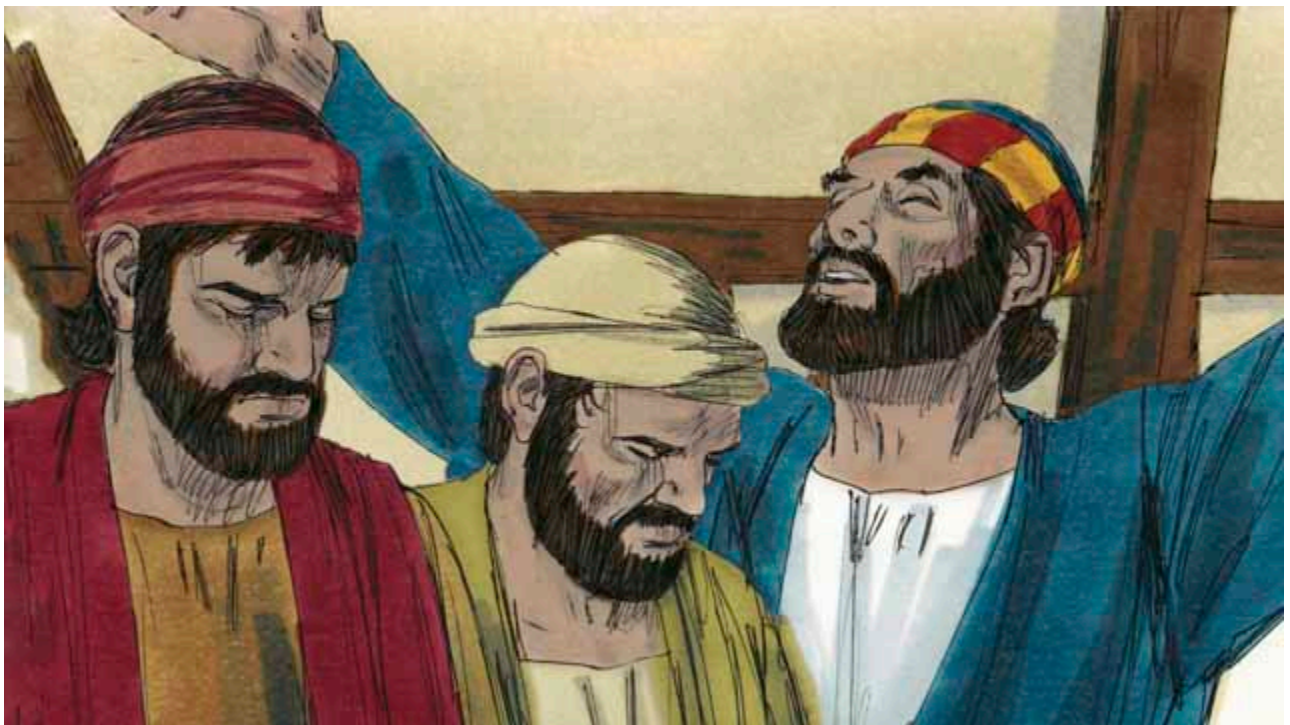
چهل روز باد آزیکه عیسی از مُردّا بَل شد، او دَه شاگردای خو گفت: «دَه اورشلیم بُمنید تا وختیکه پدرم شُمو رَه قدرت بیدیه. او ای کار رَه گد رپی گدون روح القدس دَه شُمو انجام خاد دد.» اَزوختی عیسی دَه آسمو رافت و یگ اُور او رَه از چیم از وا تاشه گد. عیسی دَه آسمو دَه یست راس خدا شپشت تا بِلّه تمام چیزا سلطنت گنه.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۲۸: آیه ۱۶ تا ۲۰؛ انجیل مرقس، فصل ۱۶: آیه ۱۲ تا ۲۰؛ انجیل لوقا، فصل ۲۴: آیه ۱۳ تا ۵۳؛ انجیل یوحنا، فصل ۲۰: آیه ۱۹ تا ۲۳؛ اعمال رسولان، فصل ۱: آیه ۱ تا ۱۱

۴۳- شروع کلیسا



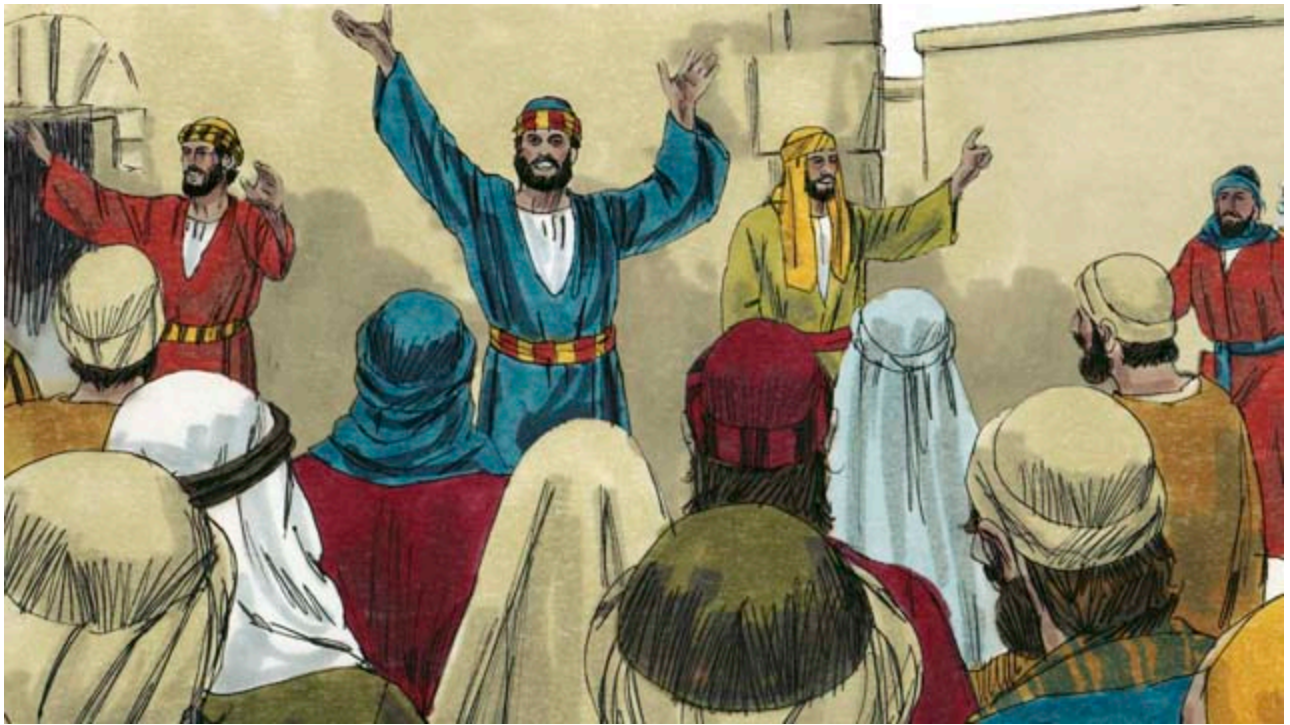
باد آریکه عیسی پس ده آسمو رافت. شاگردا آمو ر قم که عیسی آمر گدد، ده اورشليم مندَن. ایماندارا دایم ده اُنجی یگ جای جَم موشَن تا دعا گَنَن.



آر سال ۵۰ روز باد از عید پَسَخ، یهودیا یگ روز مهم رَه که نام شی پَنَتیکاست بود، مِیلَه میگرفتَن. پَنَتیکاست غیتی بود که یهودیا اصِلات گندم رَه مِیلَه میگرفتَن. یهودیا از تمام دنیا ده اورشليم مِمادَن تا پَنَتیکاست رَه کد یگدیگه خو مِیلَه پیگزن. ده آمو سال پَنَتیکاست قریب یگ هفته باد از پس رافتون عیسی ده آسمو بود.



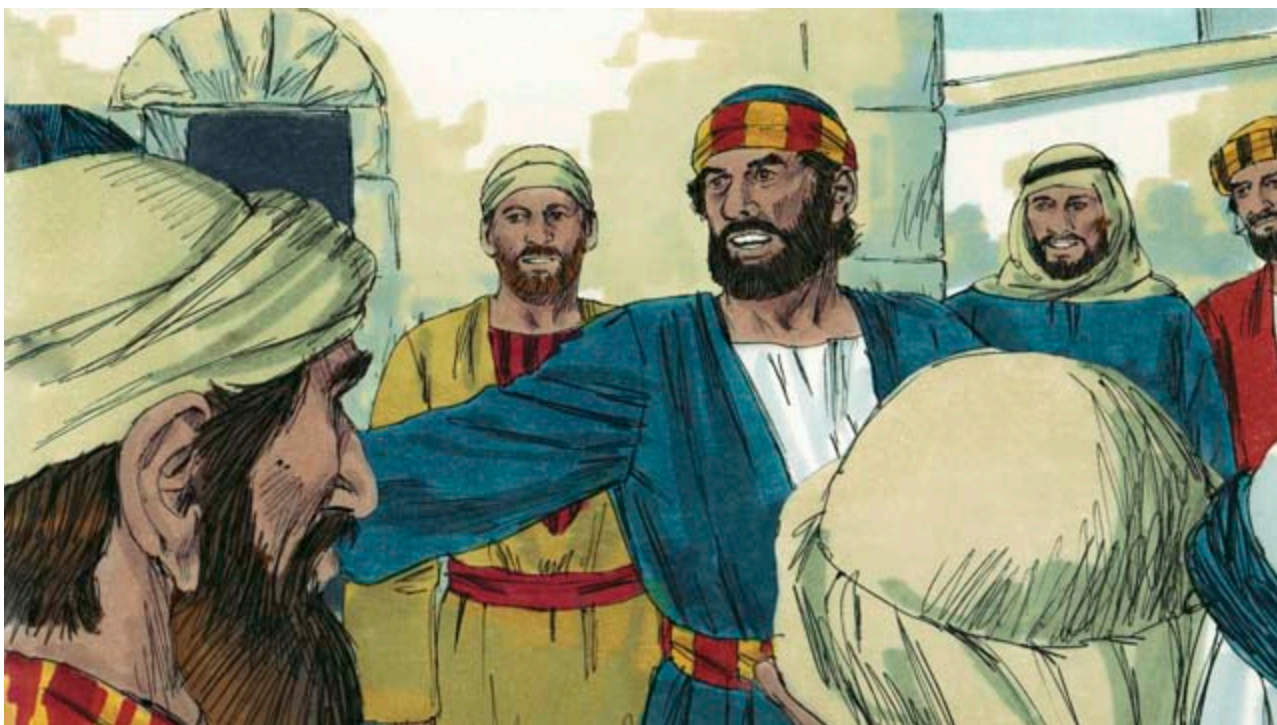
وختیکه ایماندارا تمام شی ده یگ خانه ده یگ جای جم شده‌ن، یگ دفعه‌ی آمو خانه از آوازی که رقم باد قوی آلدی بود، پُر شد. باد آزو یگ چیز که رقم شعله آتش وری مالوم موشد، ده بله سر تمام ایماندارا ظایر شد. بیخین از وا گد روح القدس پُر شدن و اونا خدا ره ده دیگه زبونا پرستش گدن. اونا ای زبونا ره نموفامیدن ولی روح القدس اونا ره قدرت دد تا ده ای زبونا صوبت گئن.



وختی مردم ده اورشلیم ای آواز ره شنیدن، اونا یگ جای جم شدن تا بینگرتن که چیز رُخ دده. اونا شنیدن که ایماندارا کارهای کلان ره که خدا انجام دده، اعلان مونت. اونا ایران مندهدن از خاطریکه اونا موفامیدن، گرچن که از کشورای مختلف بودن و ده زبونای مختلف توره موگفتن. شاگردا از اسرائیل بودن و ده زبونای آرامی، عبری و یونانی توره موگفتن. ولی مردم آر کدم ده زبون مادری خو شنیدن که خدا چیز کار گده.



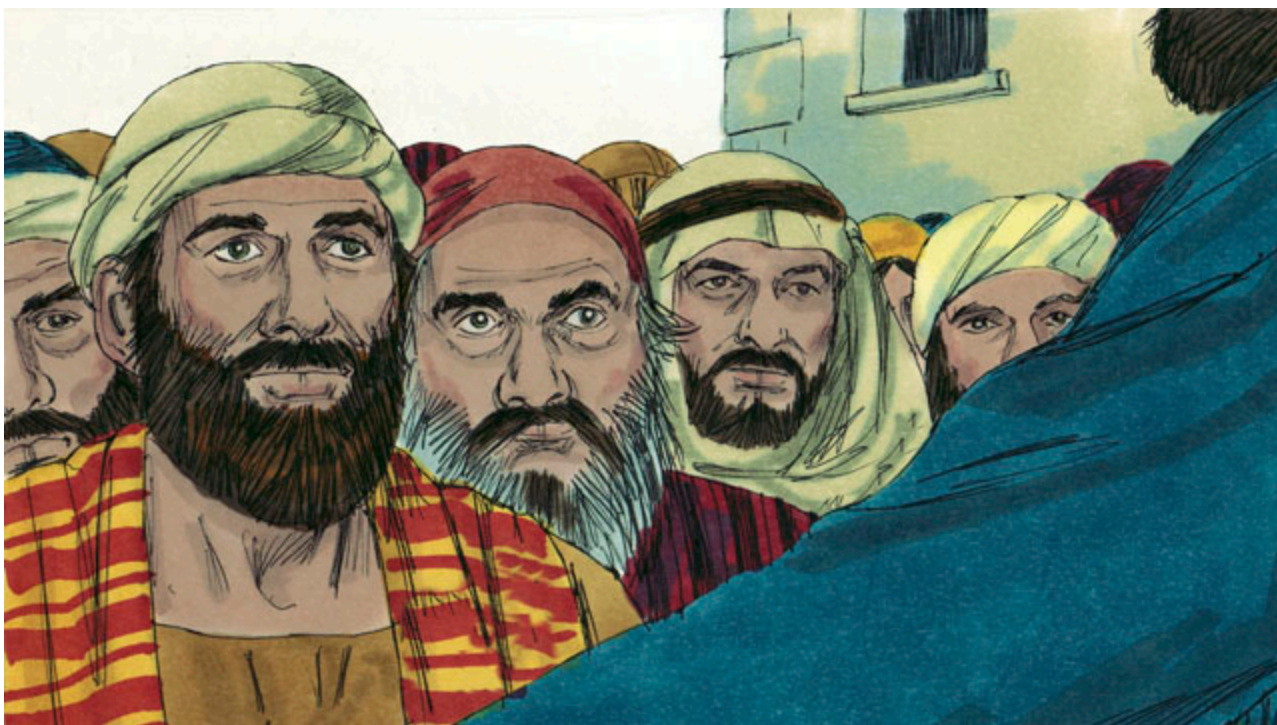
باضی آزی مردم موگفتن که شاگردا نیشه ین. ولی پترُس ایسته شد و ده اونا گفت: «ده مه گوش کین! ای مردم نیشه نبین! چیزی ره که اوش موبین، گفتای یوئیل پیغمبر آسته که رُخ دده: خدا گفت: «ده روزای آخر، من روح خود را بر تمام بشر خا هم ریخت.»



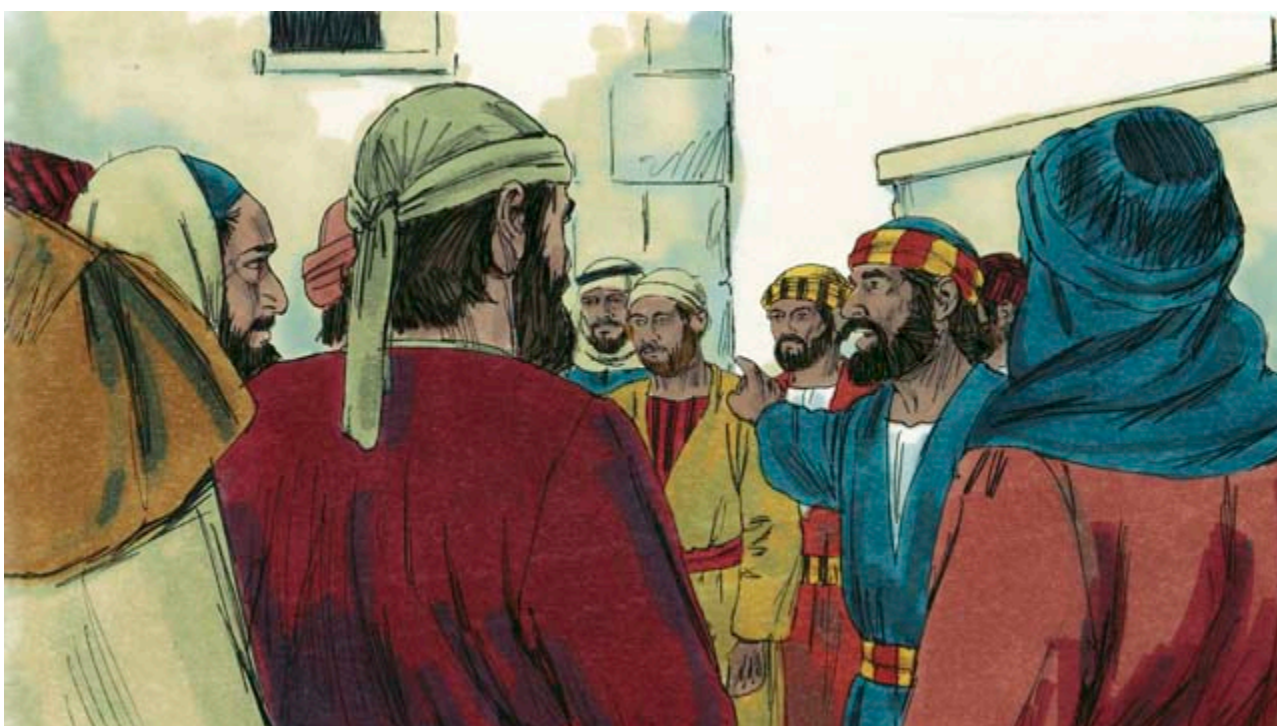
«آی مرتیکون اسرائیل، عیسی مردی بود که کارای فوق العاده زیاد انجام دَد تا نشو بدیه که کی یِه. او گد قدرت خدا، کارهای آیران کننده زیاد انجام دَد. شمو اینا رَه موفامید از خاطریکه شمو اینا رَه دیدین. ولی شمو او رَه مصلوب گدین.»



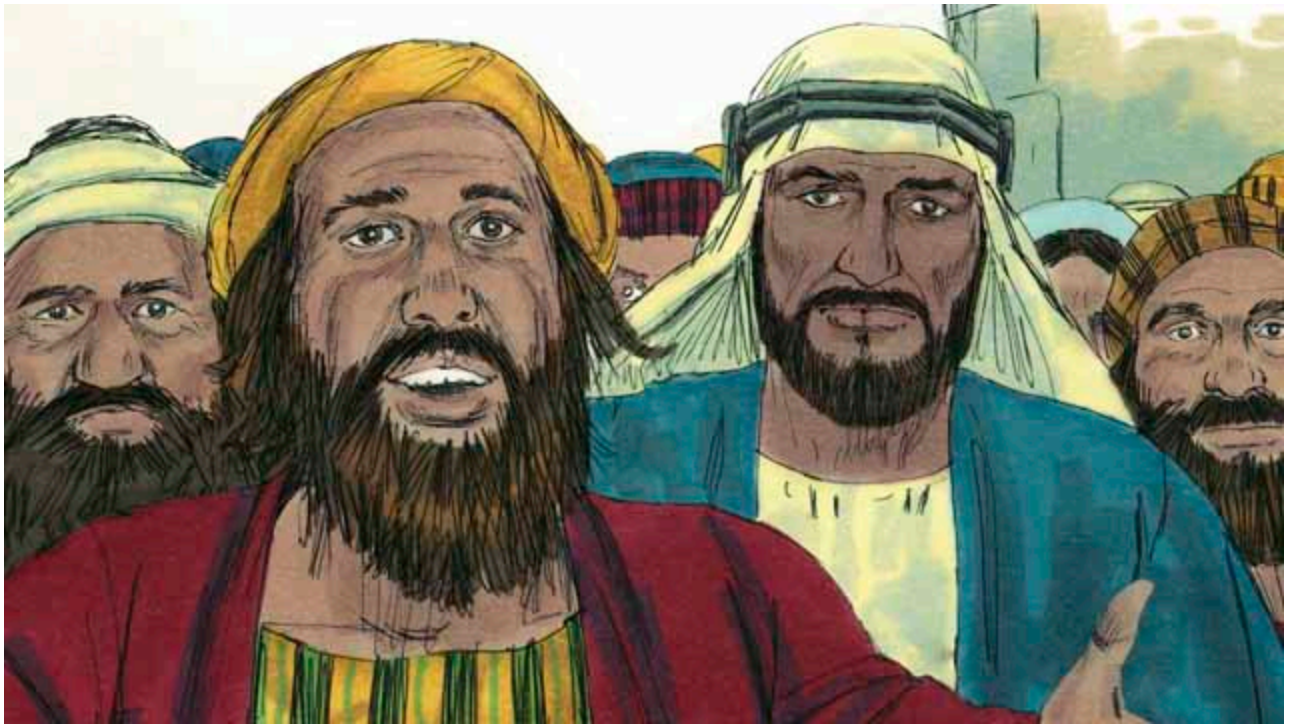
«عیسی مُرد ولی خدا او رَه از مُردا بَل گد. ای کار، چیزی رَه که یگ پیغمبر نوشته کدَد، عملی گد. «شمو اجازه نخاد دَید که بدن پسر مقدس تو دَه قبر فاسد شُنه. مو شاید آستیم که خدا عیسی رَه بَسَم زنده گد.»



«یالی خدای پدر، عیسی رَه گد شَنَدُو دَه دِست راسخو، گرامی دَشته و عیسی، روح القدس رَه امو رَقم که واده شَدَد دَه ما رَیی گد. روح القدس سبب چیزای شده که یالی شمو اُوش موبین و میشنُوبین.»



«شمو ای مرتیکه، عیسی رَه مصلوب کدِید ولی یقین دَشته شِیین که خدا سبب شده او خداوند همه چیز و آم مسیح موعود باشه.»



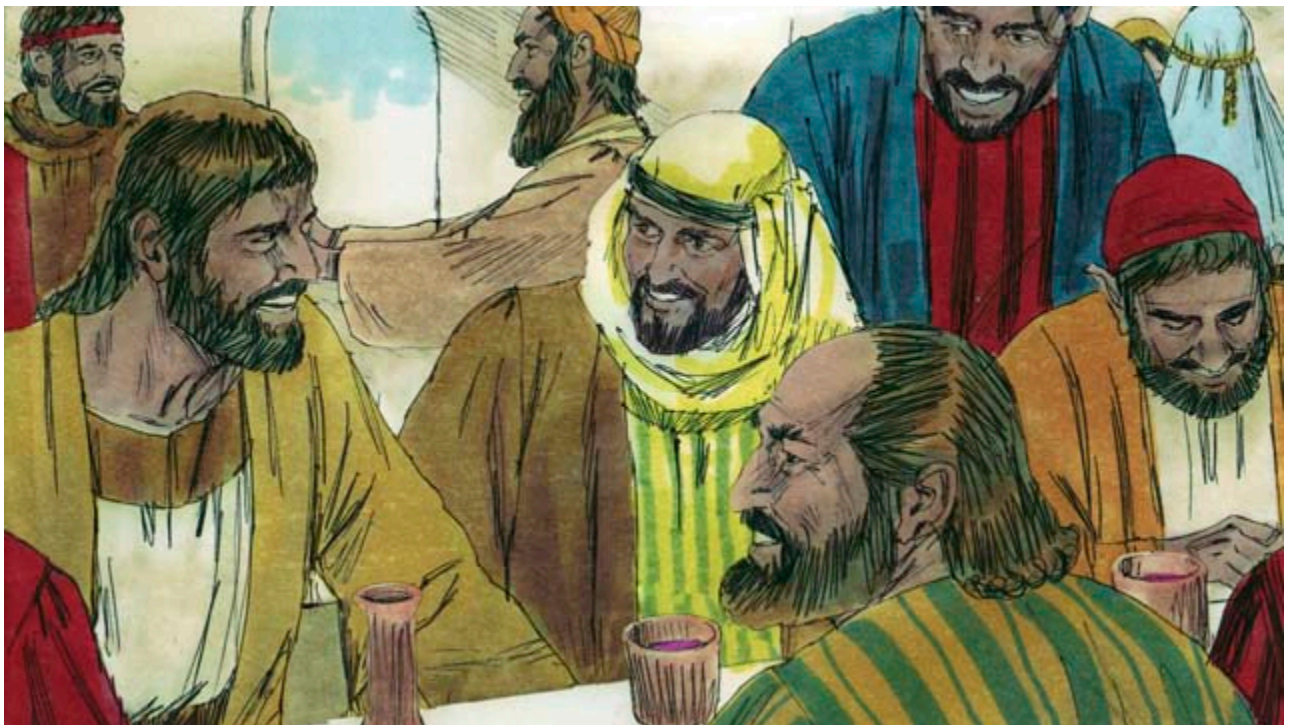
مردم‌ای که ده تورای پتروس گوش می‌دهند، ماگم زیر تاثیر صوبتای او رافت. ازوختی اونا از پتروس و شاگردا سوال گنن: « پرازو، مو باید چیز کار گنیم؟ »



پتروس ده اونا جواب دد: «تمام شوم نیاز درین که خدا گناهای شوم ره ببخشه. پس توبه کید و به نام عیسی مسیح تعمید پگرین. باد آزو خدا بلده شوم روح القدس ره آم ده عنوان تحفه خاد دد.»



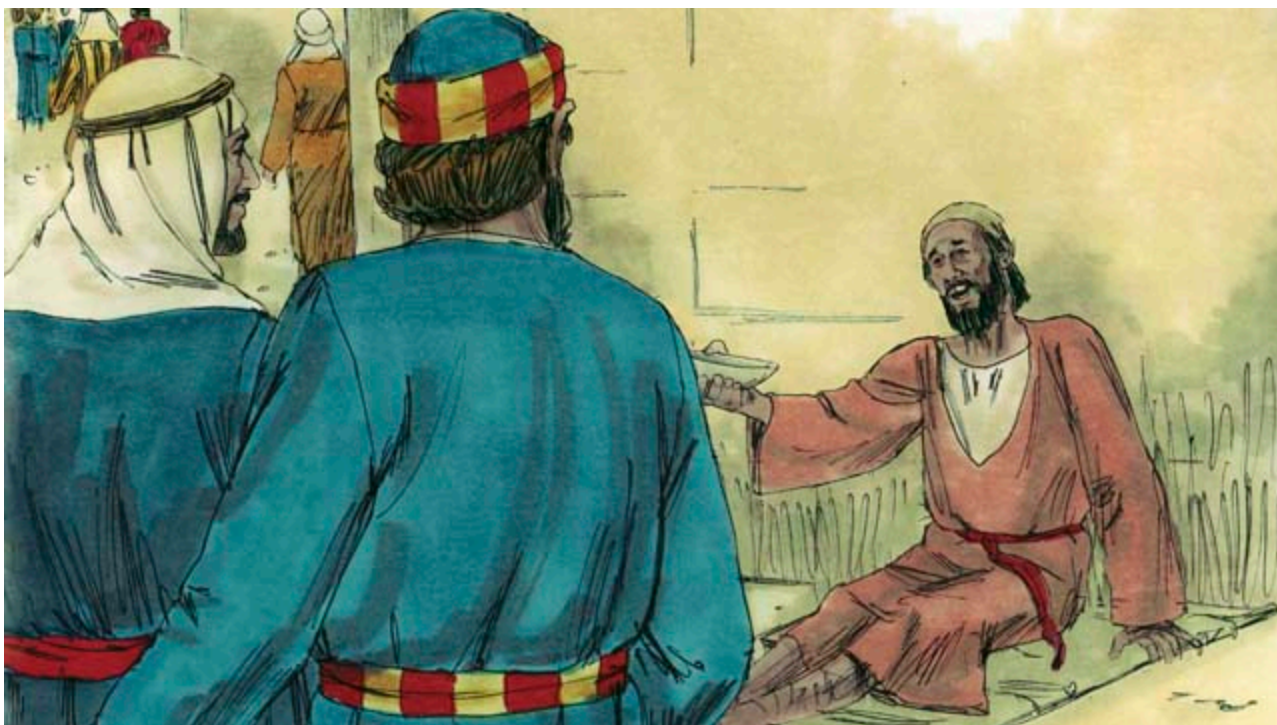
نزدیک ۳۰۰۰ نفر ده گفتای پترس ایمان آوردن و شاگردای عیسی شدن. اونا تعمید گرفتن و یگ بخشی از کلیسا ده اورشلیم شدن.



ایماندارا دوام دار ده تعالیم رسولان گوش میدهند. اونا زیادتر وختا یگ جای جم موشودن، نان موخوردن و گد یگدیگه خو دعا موکدن. اونا خدا ره باهم پرستش موکدن و آرخیل ره که دشتن گد یکدیگه خو شریک موکدن. ده شار آرکس ده باره از وا فکر خوب موکدن و آر روز مردم زیاد ایماندار موشدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب اعمال رسولان، فصل ۱: آیه ۱۲ تا ۱۴، فصل ۲: آیه ۱ تا ۴۷

۴۴- پترُس و یوحنا یگ گدا رَه شفا میدین



یگ روز پترُس و یوحنا دِه معبد رافتَن. یگ مرتیکه شل دِه دان درگه شیشته گدایی موگد.



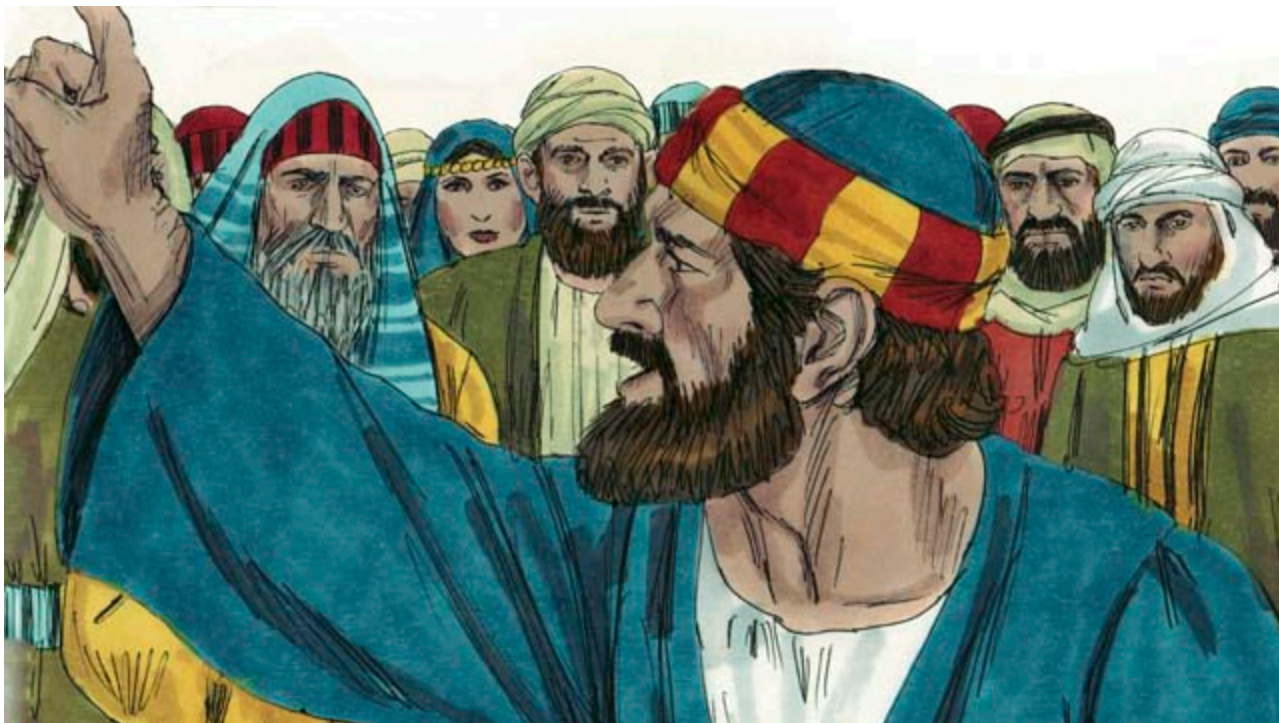
پترُس سن مرتیکه شل سِل گد و گفت: «ما ایچ پیسه ندروم که تو زه بیدوم ولی ما آر خیل که دروم تو زه میدوم. دِه نام عیسی، ایسته شو و را بُزو!»



فَورَن، خدا آمو مرتیکه شَل رَه شِفا دَد. او دَه را رافتو و تُوَب تُوَب کدو شروع کدَه و خدا رَه پرستش گد. مردم که دَه حویلی معبد بودن آبرو منده دَن.



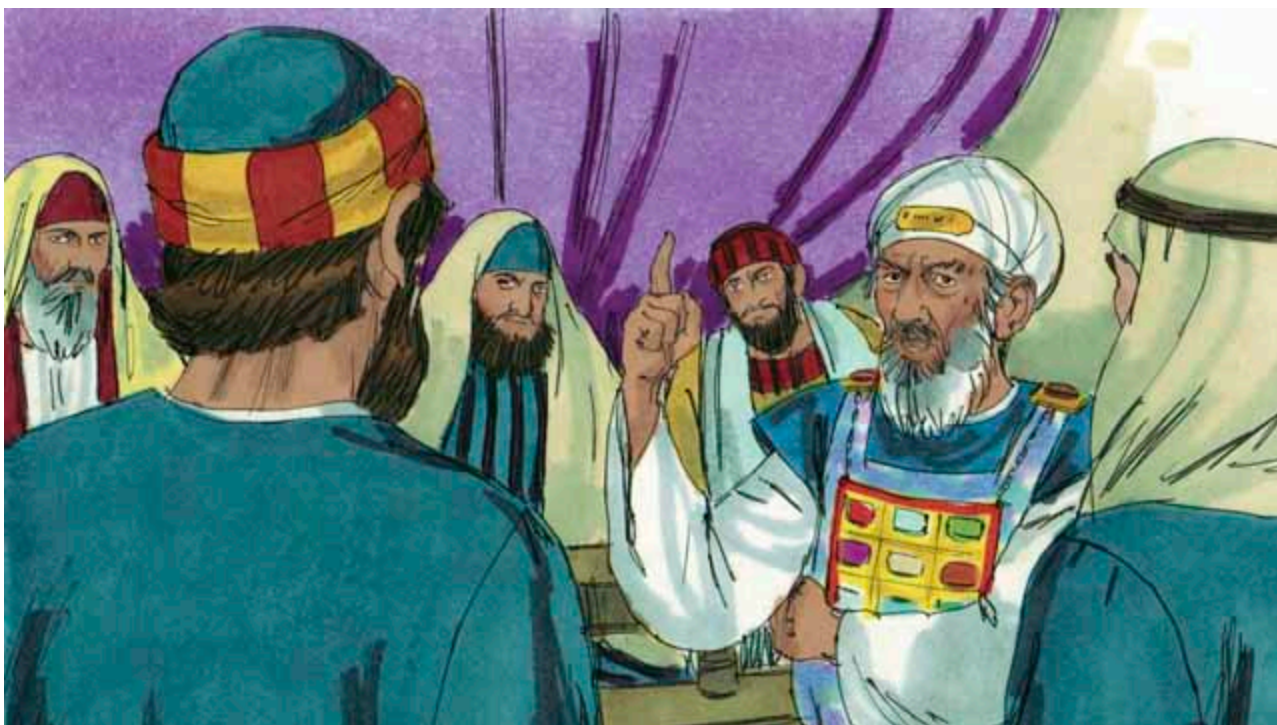
یگ جَم مردم تیز اَمادن تا مرتیکه رَه که شِفا پیدا کدَه، بینگرتَن. پَتْرُس دَه اونا گفَت: «ای مرتیکه خوبه ولی دَه ای آبرو نَمین. مو ای رَه گد قدرت خود خو یا از خاطریکه خدا رَه پرستش مونیم شِفا ندیدم، ای قدرت عیسی یَه که ای مرتیکه رَه شِفا دَد، از خاطریکه مو دَه عیسی ایمان یریم.»



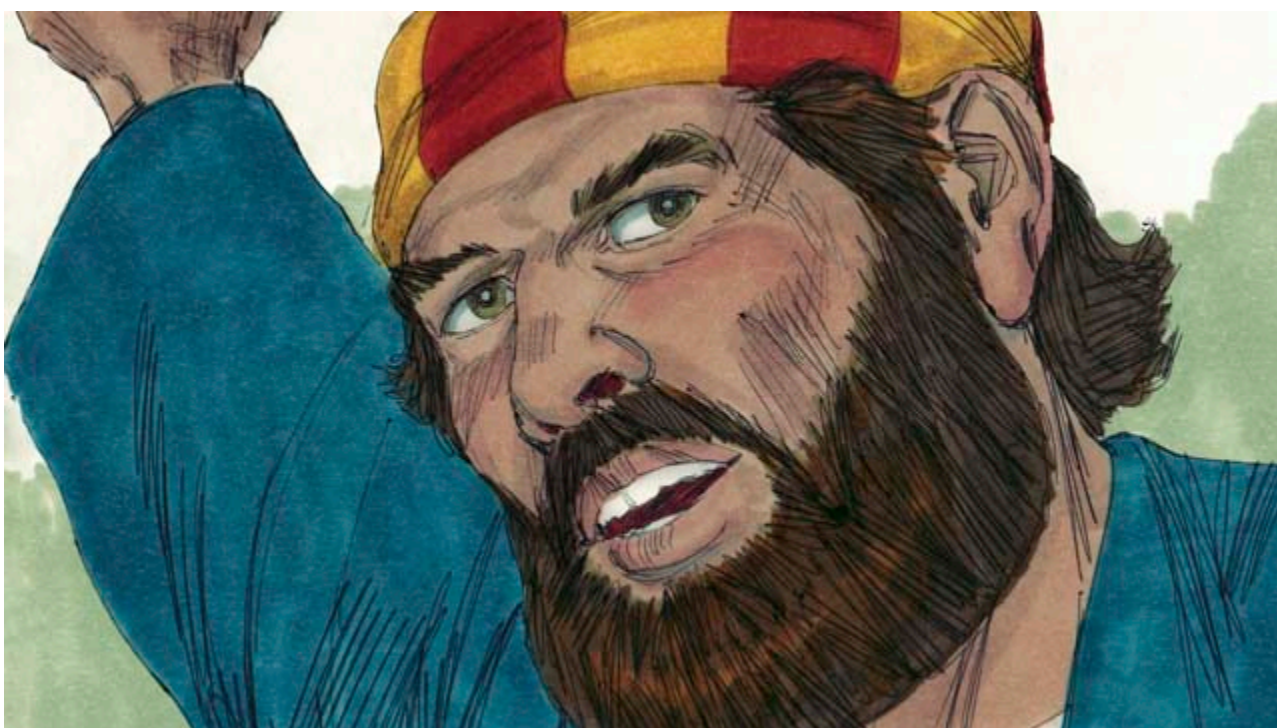
«شمو کسای آستین که والی رومی ره گفتین تا عیسی ره بُکشه. شمو کسی ره گُشتین که ده تمام مردم زندگی میدیه. ولی خدا او ره از بین مُردا بل گد. گرچن شمو نموفامیدین که چیز کار مُوگدین، ولی گد آزی کار خو پیشگویی انبیا ره ثابت گدین. اونا گفته‌ن که مسیح موعود آذاب خاد شد و خاد مُرد. خاست خدا بود که آمی رقم شونه. پس یالی، توبه کین و سن خدا بایید تا که او گناهای شوم ره پاک کنه.»



وختی رهبرای معبد گیای پتُرس و یوحنا ره شِنیدن، اونا کلو قارشی بل امانن. اُزوختی وا ره دستگیر کده و ده بندی خانه اننختن. ولی زیادی مردم تورای پتُرس ره بوار گدن. تعداد مرتیکون که ده عیسی ایمان آورده‌ن نزدیک ده ۵۰۰۰ نفر رسیدن.



صبای شی، رهبرای یهود پترُس و یوحنا رَه دَه پیش کاهن اعظم و دیگه رهبرای مذهبی اُوردَن. اونا اَمو مرتیکه رَه که شل شُدَد آم اُوردَن. اونا از پترُس و یوحنا سوال کَدَن: «گد کُدم قدرت ای مرتیکه شل رَه شفا دِیدِن؟»



پترُس جواب دَد: «ای مرتیکه که روی دَه روی تو ایستَه یَه دَه قدرت عیسی مسیح شفا پیدا کَدَه. شمو عیسی رَه مصلوب کِیدِن، ولی خدا بَسَم او رَه زنده گد! شمو او رَه رد کِیدِن، ولی دیگه ایچ رای نجات نیَه بَغیر از قدرت عیسی.»



رهبرا آزيكه پٽرس و يوحنا بي باك صوبت موگدن، آيرو مندهدن. اونا ديدن كه اي مرتيكو، آدمای مامولی و بی سواد بودن. ولی باد
 اُرو اونا ده ياد شی آمادن كه اي مرتيكو گد عیسی بودن. اُروختی اونا ره گفتن: «اگه ديگه پيغام ده باره عیسی بلده مردم بدین شمو ره
 كلو جزا خاد ددم.» باد از گفتون ای چیزا، اونا پٽرس و يوحنا ره ایله گدن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: اعمال رسولان، فصل ۳، فصل ۴: آیه ۱ تا ۲۲

۴۵- استيفان و فيليپس



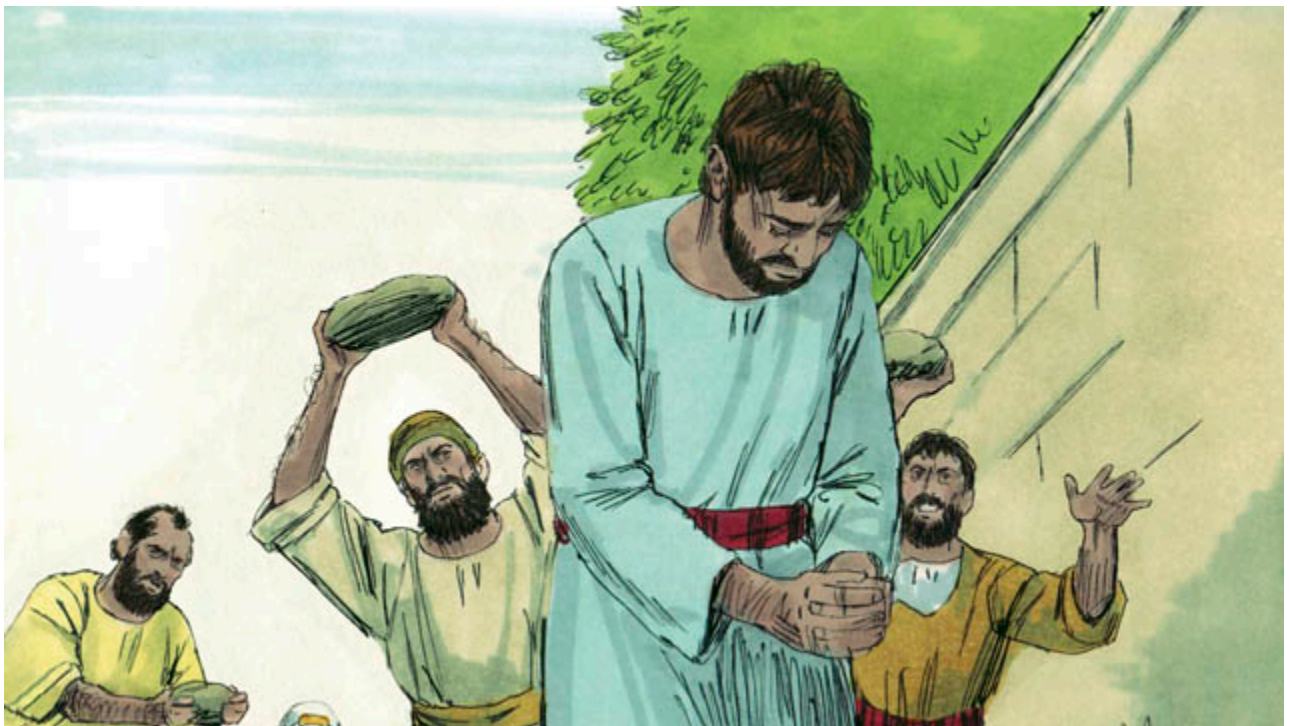
یگی از رهبر ده بین اولین پیروای عیسی، یگ مرتیکه ده نام استیفان بود. آر کس ده او احترام دشت. روح القدس ده او زیاد قدرت و حکمت دد. استیفان معجزای زیادی انجام دد. زیادی از مردم وختی استیفان وا ره تعلیم میدد که ده عیسی ایمان بیرن، ده او بوار کدن.



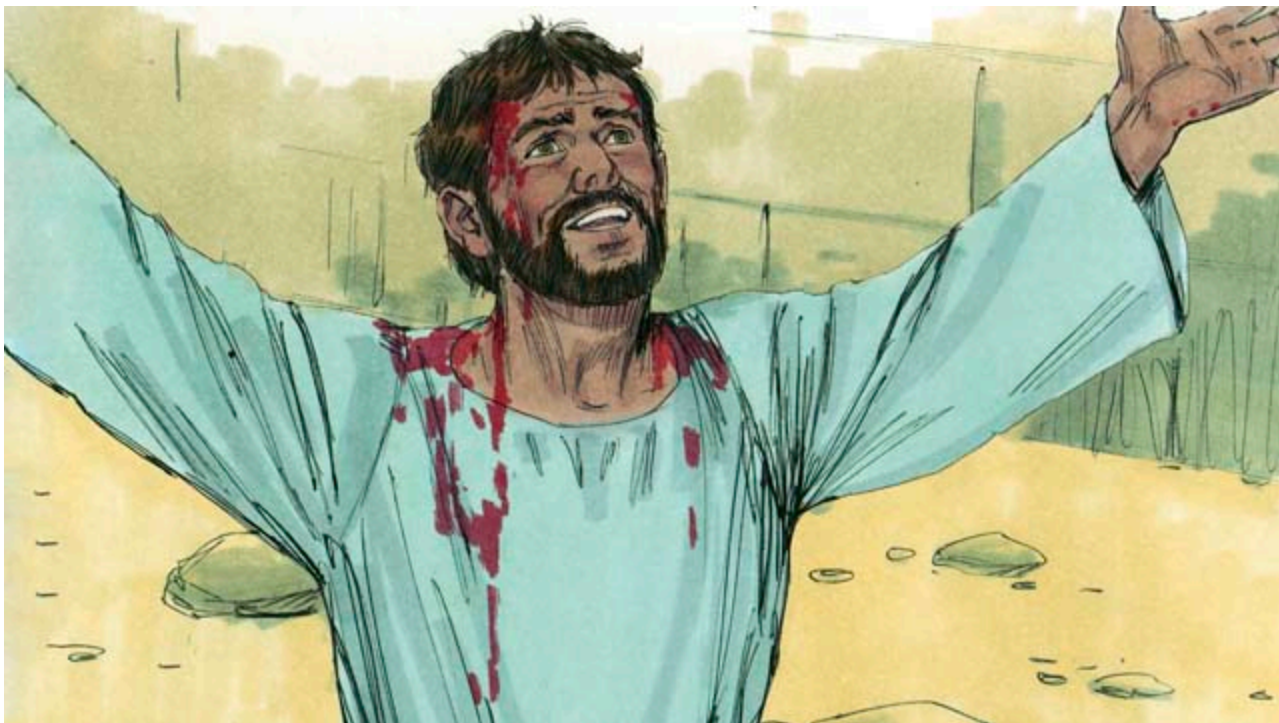
یگ روز وختیکه استیفان ده باره عیسی تعلیم میدد، باضی از یهودیا که ده عیسی ایمان ندشتن، آمادن و کد آزو جر و بحث ره شروع کدن. اونا گلو قار شی بل آمادن، آزوختی پیش رهبرای مذهبی رافتن و ده باره آزو دروغ گفتن. اونا گفتن: «مو شنیدیم که استیفان ده باره موسی و خدا گپای ناروا موگه!» آزی خاطر رهبرای مذهبی استیفان ره دستگیر کدن و او ره پیش کاهن اعظم و دیگه رهبرای یهود آوردن. شاپدای دروغین زیاد آمادن و ده اونا ده باره استیفان دروغ گفتن.



کاهن اعظم از استیفان پرسان گد: «آمی مرتیکو ده باره از تو راس موگن؟» استیفان چیزای زیاد ده جواب کاهن اعظم گفت. او گفت، خدا از وختیکه ابراهیم زندگی موگد تا زمان عیسی، گلو کارای تعجب آور بلده قوم اسرائیل انجام ددد. ولی مردم دایم از خدا نافرمانی کدن. استیفان گفت: «شمو مردم ده برابر خدا سرسخت و سرکش استین. شمو دایم روح القدس ره رد مونین، آمو رقم که اجداد مو آگمی خدا ره منکر موشدن و دایم پیغمبرای شی ره موکشتن. مگم شمو کارای بدتر از وا ره کدین! شمو مسیح موعود ره کشین!»



وختی رهبرای مذهبی ای ره شنیدن، اونا اوقس قار شی بل آمدن که گوشای خو گرفته و ده صدای بلن جیغ زدن. اونا استیفان ره از شار بور کدن و او ره سنگ ثوب کدن تا که بکشن.



وختیکه استیفان ده آل مُردو بود، او جیغ زد: «عیسی، روح مَره بیگر.» او گد زانوی خو پرید و بسم جیغ زد: «خداوندا، ای گناه رَه ده حق اونا نگر.» اَرُوختی او از دنیا رافت.



أمو روز زیاد مردم ده اورشليم ده آزار و اذيت پيروای عیسی شروع گدن، باد آزو ایماندارا ده جایای دیگه توتّا گدن. ولی سر آزو مخالفتا أم، اونا ده آر جای که مورافتنن ده باره عیسی موعظه موگدن.



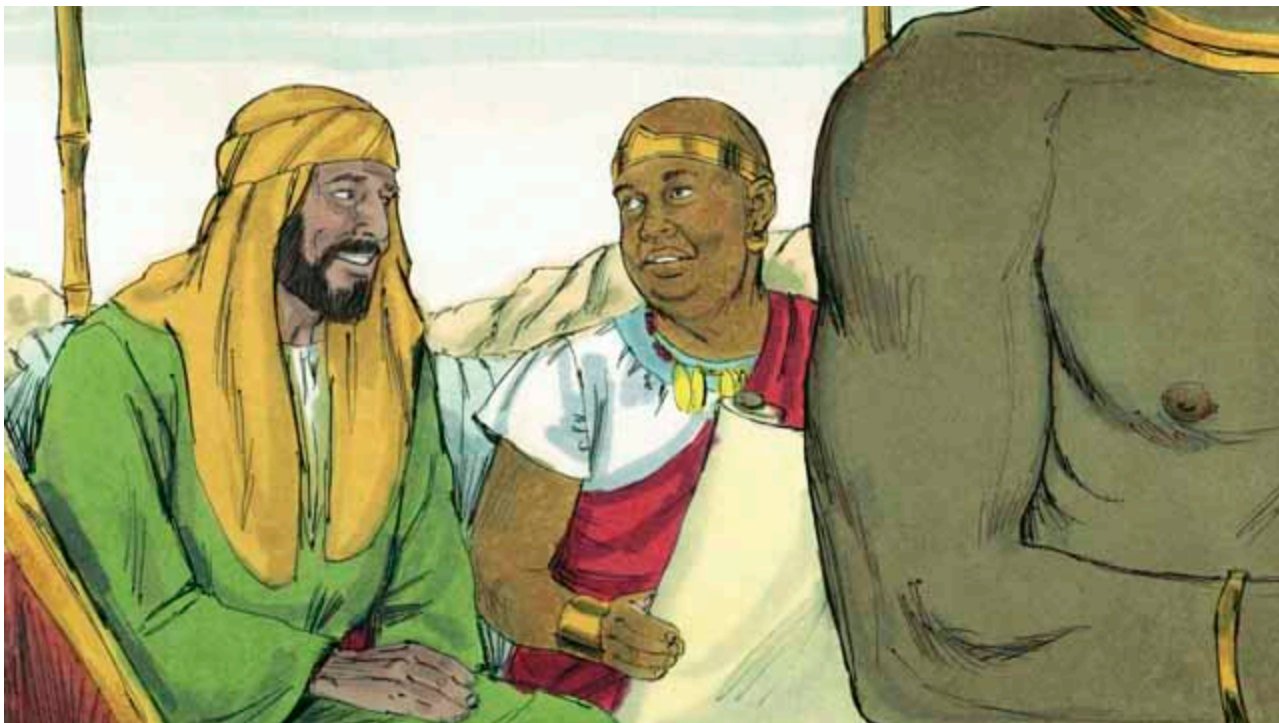
دَه اُونجی یگ پیرو عیسی بود که فیلیپس نام دَشت. او از اورشلیم توتّا گد، رقم زیادتر ایماندارای دیگه. او دَه منطقه سامره رافت و اُونجی دَه باره عیسی بلده مردم موعظه گد. زیادی از مردم او رَه بوار گدن و نجات پیدا کدن. یگ روز، یگ فرشته از طرف خدا پیش فیلیپس آماد و دَه او گفت که دَه بیابان بُورَه و دَه یگ سرگ مُعین قدم بزَنه. فیلیپس دَه اُونجی رافت. اَمو رقم که دَه سرگ را مُورافت، یگ مرتیکه رَه اُوش گد که دَه گادی خو سُوَرَه یه. ای مرتیکه یگ مقام بلن رتبه از سرزمین حبشه بود. روح القدس دَه فیلیپس گفت که بُورَه و گد ازی مرتیکه صُوبت گنه.



آروختی فیلیپس سن گادی رافت. او شنید که حبشی کلام خدا ره میخانه. او آمو چیز ره که اشعیای نبی نوشته گدَد میخاند. مرتیکه خاند: «او ره رقم یگ باره وری سن کُشتو بُردن و ازیکه باره آرامه، او ایچ گپ نزد. اونا گد آزو بی انصافی گدن و او ره احترام نَکدن. اونا جان آزو ره گرفتن.»



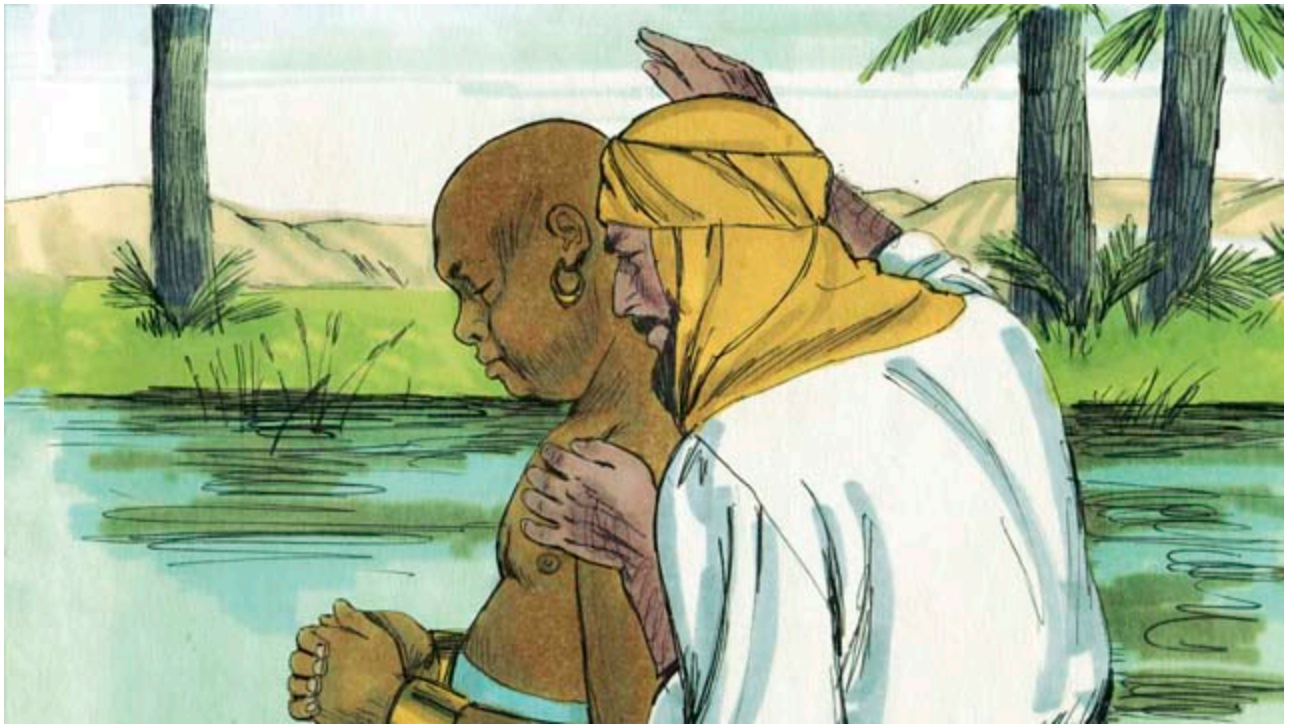
فیلیپس از حبشی پرسان گد: «موفامی که چیز خیل ره میخانی؟» حبشی جواب دد: «نه. ما نمیتئم ای ره بُقامم مگم ایکه یگ کس بلده مه توضیح بدیه. لطفن بیه ده بیخ مه بیشی. اشعیا ده باره خود خو نوشته کده یا ده باره گدَم کس دیگه؟»



فیلیپس ده گادی سوره شد و شیشست. اَرُوختی ده مرتیکه حبشی گفت که اشعیا ده باره عیسی نوشته گده. فیلیپس ده باره زیادی از بخشای دیگه کلام خدا آم صوبت کد. اینمی رقم او خبر خوش ره ده باره عیسی ده او مرتیکه گفت.



آمو رقم که فیلیپس و حبشی سفر موكدن، ده کمی او رسیدن، حبشی گفت: «توغ کو! اُونجی یگ گمگ او استَه! میتنم که تعمید بیگرم؟» و او ده گادیوان گفت که گادی ره ایسته کنه.



باد آزو اونا ده مینه او رافتن و فیلیپس، حبشی ره تعمید آو دد. باد ازیکه اونا از او بور شدن، یگدغه‌ی روح القدس فیلیپس ره ده یگ جای دیگه برد. ده اونجی ام، فیلیپس ده باره عیسی ده مردم مو عظه موكد.



حبشی ده سفر سن خانه خو ادامه دد. او ازیکه عیسی ره شینختد خوشال بود.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب اعمال رسولان، فصل ۶ تا ۸

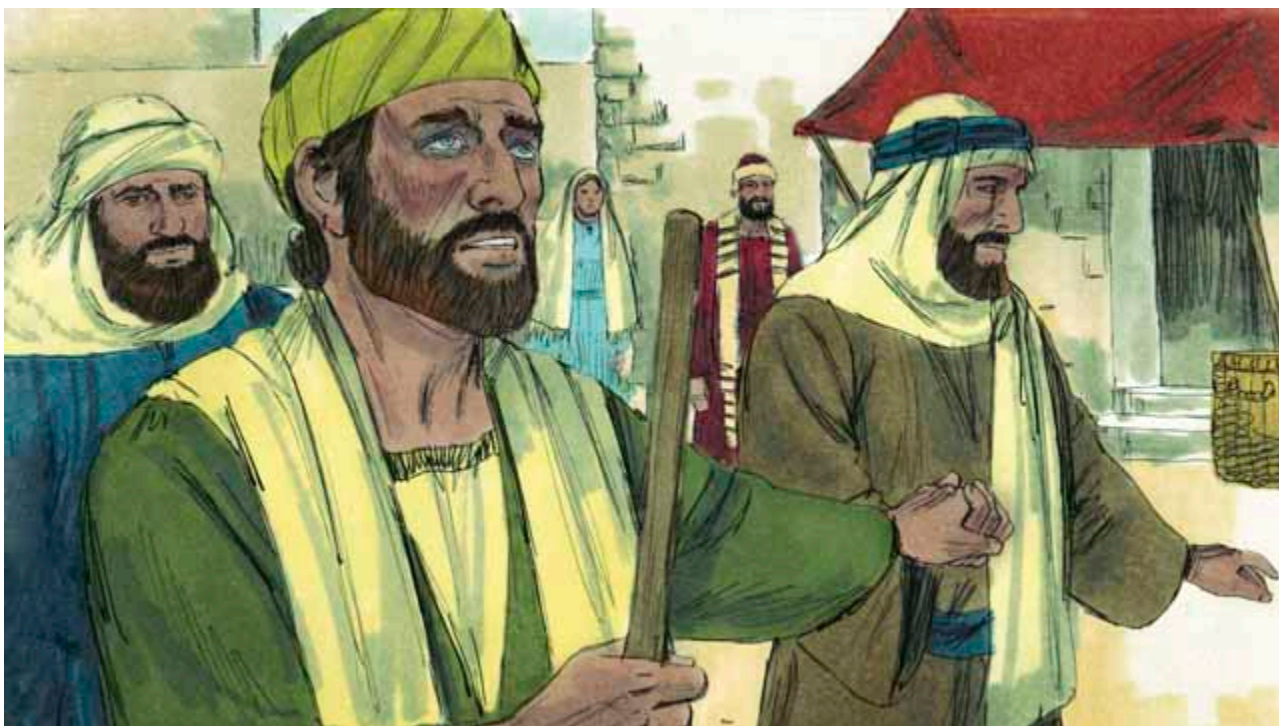
٤٦- سولس مسيحي موشه



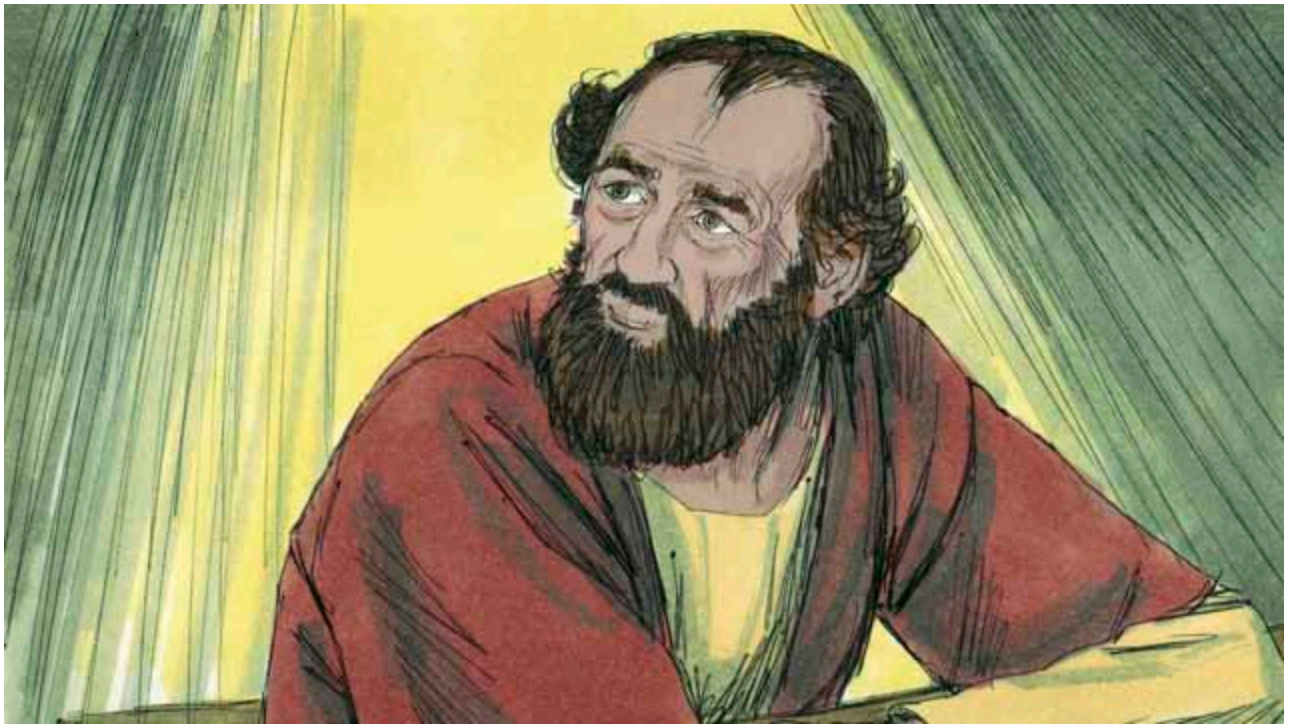
یگ مرتیکه بود که سولس نام دشت و ده عیسی ایمان ندشت. وختی او یگ مرتیکه جوان بود، از چپنای مرتیکون که استیفان ره گشته‌دن، نگاداری موگد. باد آزو، او ایمان دارا ره اذیت موگد. او ده اورشلیم خانه ده خانه مورافت تا مرتیکو و خائونو ره دستگیر گنه و اونا ره ده بندی خانه بندیزنه. آزوختی کاهن اعظم سولس ره اجازه دد که ده شار دمشق بیره. کاهن اعظم ده سولس گفت که ده اونجی پیروای عیسی ره دستگیر گنه و اونا ره پس ده اورشلیم بیره.



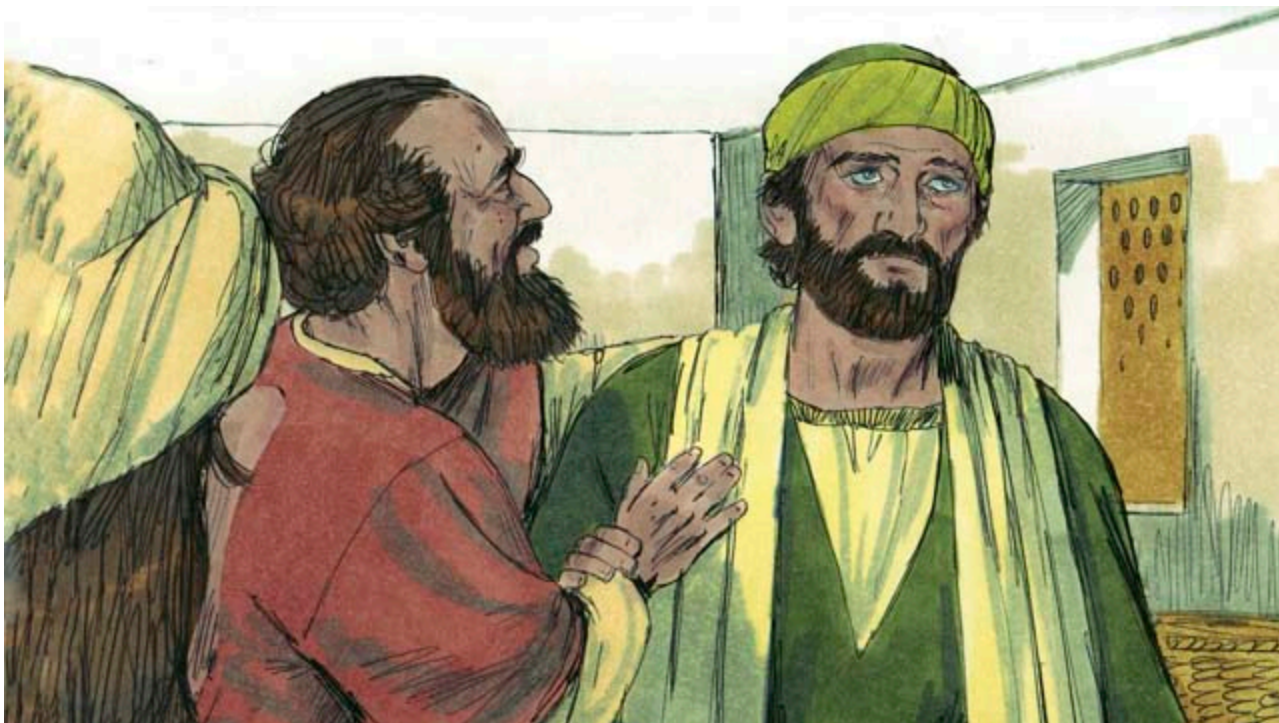
باد آزو، سولس سفر خو ره سن دمشق شروع گد. دقیق پیش آریکه او ده شار پرسه، یگ ثور جلو از آسمو ده گرداگرد آزو پیدا شد و او ده زمی افتاد. سولس شنید که یگ نفر موگه: «شائول شائول! چره ما ره ادیت مونی؟» سولس پرسان گد: «آقا! تو کی آستی؟» عیسی در شی جواب دد: «ما عیسی یوم. تو ما ره ادیت مونی!»



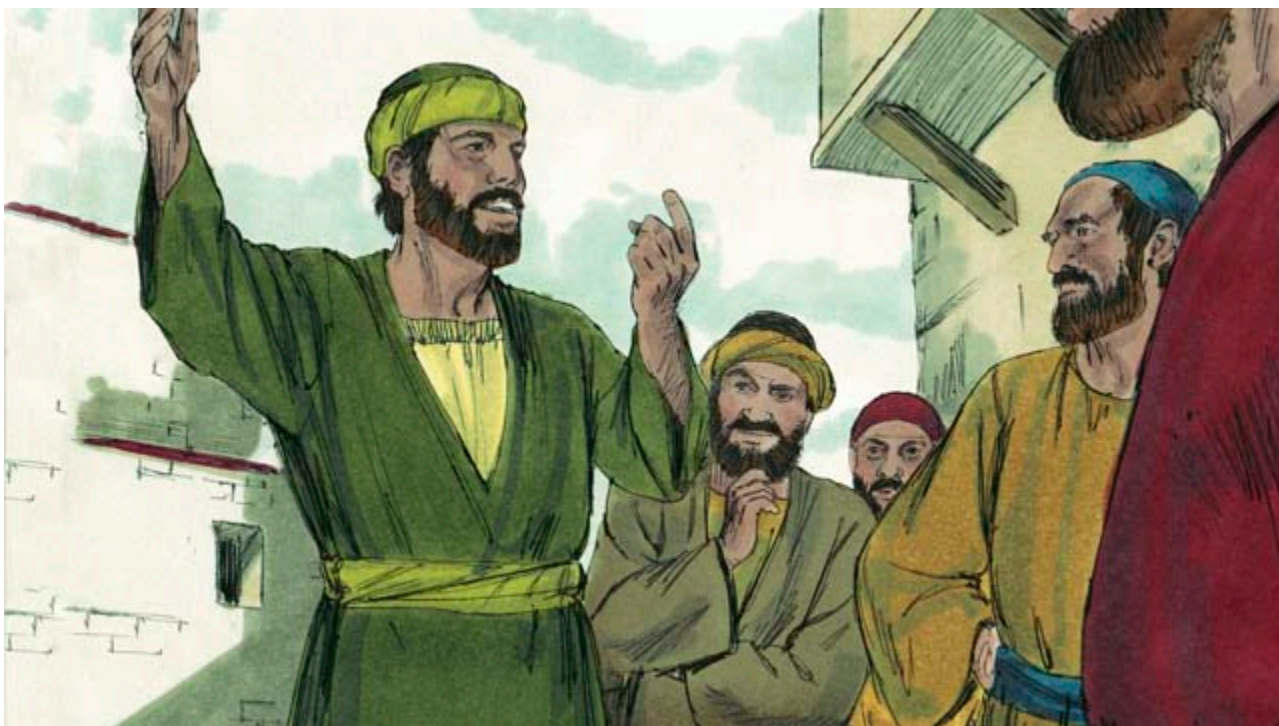
وختی سولس بل شد، او نمیتست که بینگر نه. رفیقای شی مجبور شدن که او ره سن دمشق ببرن. سولس تا سه روز نه نان خورد نه آو.



ده دمشق یگ شاگرد بود که حنانيا نام داشت. خدا ده او گفت: «ده خانه- برو که سولس ده اونجی آسته. دستای خو ره ده یله شی پگش اُروختی او بسه میتنه بینگرته.» ولی حنانيا گفت: «خداوندا! ما شنیدوم که ای مرتیکه چیز رقم ایمان دارا ره اذیت موئه.» خدا ده او جواب دد: «برو! ما او ره انتخاب کدوم تا نام از مه ره ده یهودیا و از یگ مردم ده دیگه گروای مردم اعلان کنه. او بلده نام از مه سختیای زیاد خاد کشید.



آزوپاس حنانیا پیش سولس رفت، دِستای خو ره بِلِه شی اِشت و گفت: «برادر شائول، عیسی که اُونجی ده دان را ده تو ظایر شد، ما ره پیش تو رپی گده تا تو بیتنی بَسَه بینگری و اُروختی از روح القدس پُر شونی.» ده امو لازه سولس مَتَنیست بَسَم بینگرنه و حنانیا او ره تعمید دد. آزوباد سولس کمگ نان خورد و بَسَم قوی شد.



سولس امو لازه ده دمشق ده موعظه کیدو بِلِه یهودیا شروع گد. او گفت: «عیسی پسر خدا یه!» یهودیا آیر و مندَد از خاطریکه سولس کوشش موگد ایمان دارا ره بُکَشَه مگم یالی او ده عیسی ایمان اُوردد! سولس گد یهودیا بحث گد. او نشان دد که عیسی، امو مسیح موعود آسْتَه.



باد از چن روز، يهوديا نقشه کشيدن تا سولس ره بُکشه. اونا مردم ره رَپی گدن تا دُمبال آزو ده دروازی شار بگردن تا او ره بُکشه. ولی سولس از نقشه خبر شد و رفيقای -شی او ره گُمگ گد که ثوتّا کنه. یگ شاورِ فِقای -شی او ره از دیوال شار ده یگ سَبَد تیلو تا گد. باد ازیکه سولس از دمشق ثوتّا گد، او ده موعظه کِیدو ده باره عیسی ادامه دد.



سولس ده اورشلیم رفت تا رسولا ره بِنِگَرَنه، ولی اونا از او ترس خوردد. اُزوختی یگ ایماندار که "برنابا" نام دشت سولس ره پیش رسولا بُرد. او ده اونا گفَت چطور سولس بی باکانه ده دمشق موعظه گدَد. باد آزو رسولا سولس ره قبول گدن.



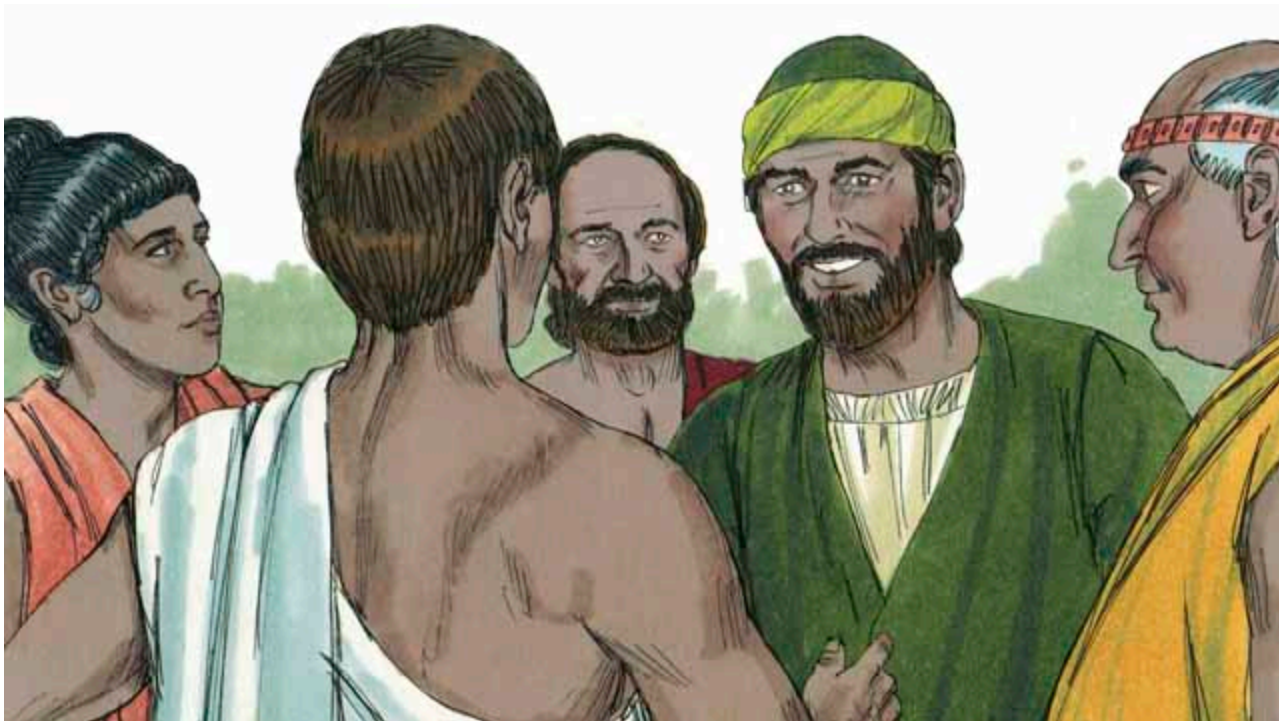
باضی ایمان دارای که از آزار و شکنجه شدو، از اورشلیم توتّا کدهدن، ده یگ جای دور ده شار آنطاکیه رافتن و ده باره عیسی موعظه گئن. زیادتر مردم ده انطاکیه یهودی نبودن، ولی بلده دقه اول، مردمی که یهودی نبودن، ایمان دار شدن. برنابا و سولس ده اورشلیم رافتن تا ایمان دارای نو ره زیادتر ده باره عیسی تعلیم بیدین و کلیسا ره تقویه گئن. ده انطاکیه بود که ایماندارا ده عیسی، بلده دقه اول "مسیحی" نام شدن.



یگ روز که پیروای عیسی ده انطاکیه روزه-دار بودن و دعا موگدن، روح القدس ده اونا گفت: «برنابا و سولس ره جدا کین تا بلده کاری که اونا ره گفتوم، انجام بیدین.» آزوپاس کلیسا ده انطاکیه بلده برنابا و سولس دعا گدن و دستای خو ره بیه از وا اِشتن. اُروختی اونا، وا ره رپی گدن تا ده دیگه جایا خبر خوش عیسی ره بشارت بدین. برنابا و سولس، گروای مختلف مردم ره تعلیم ددن و مردم زیاد ده عیسی ایمان اُوردن.

قصه‌ی از کتاب مقدس: اعمال رسولان، فصل ۸: آیه ۱ تا ۳، فصل ۹: آیه ۱ تا ۳۱، فصل ۱۱: آیه ۱۹ تا ۲۶، فصل ۱۳ تا ۱۴

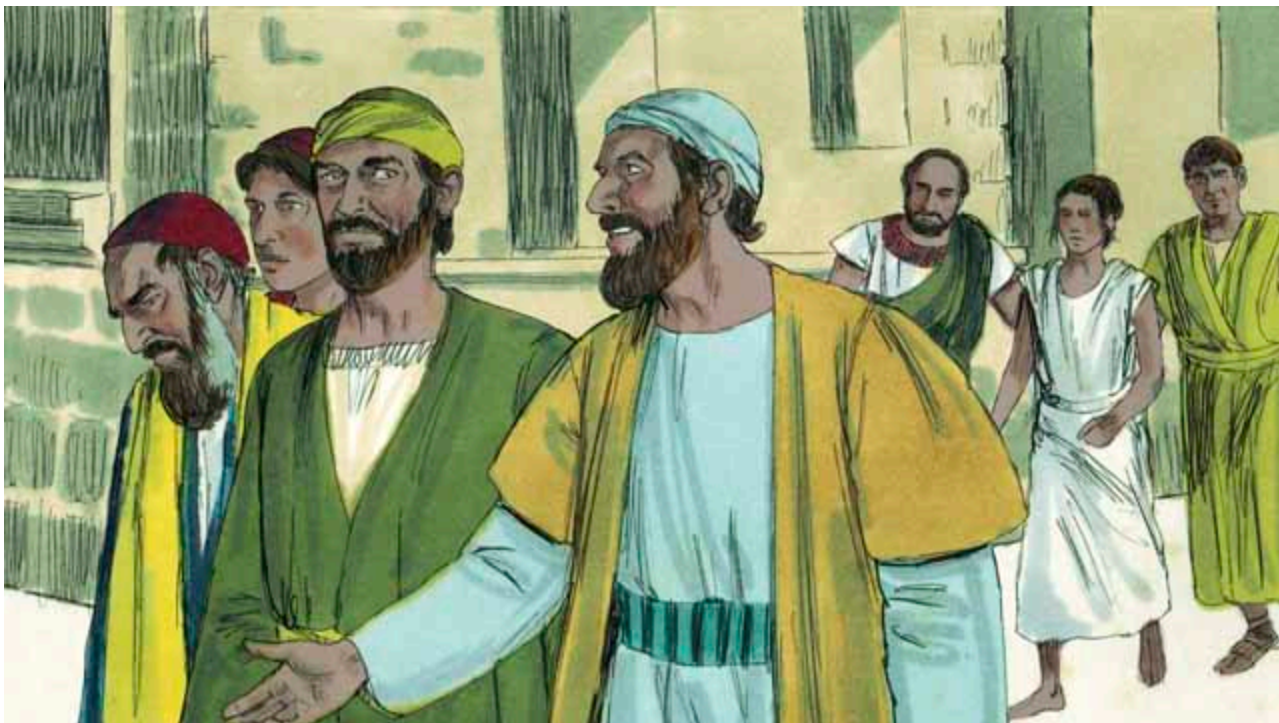
۴۷- پوئس و سیلاس در فیلیپی



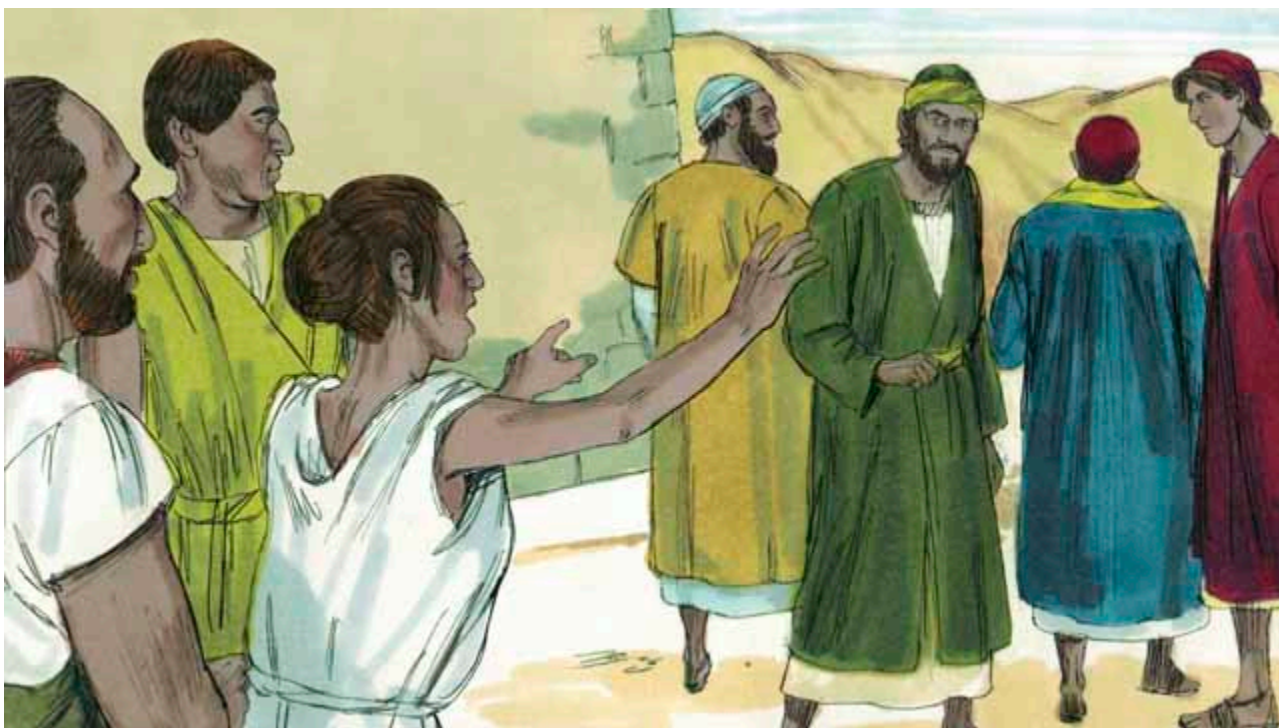
دۀ دورانيكه سولس دۀ سراسر امپراطوري روم سفر موكد، او از نام رومي خو "پولس" استفاده موكد. يگ روز پولس گد رفيق خو سيلاس دۀ شار فيلپي راقتن كه خبر خوش دۀ باره عيسي رۀ موعظه گتن. اونا دۀ يگ جاي بيرون از شار دۀ لب دريا راقتن كه دۀ اونجی مردم بلده دعا كدو جَم شده دن. دۀ اونجی، اونا گد يگ خاتون تاجر كه ليديه نام دشت، ديتن گد. او خدا رۀ دوست دشت و او رۀ پرستش موكد.



خدا ليديه رۀ گمگ گد كه پيغام دۀ باره عيسي رۀ بوار كنه. پولس و سيلاس، او رۀ گد فاميل شي تعميد دن. او از پولس و سيلاس خاست كه دۀ خانه آزو بشين و اړوختی اونا دۀ اونجی شيشتن.



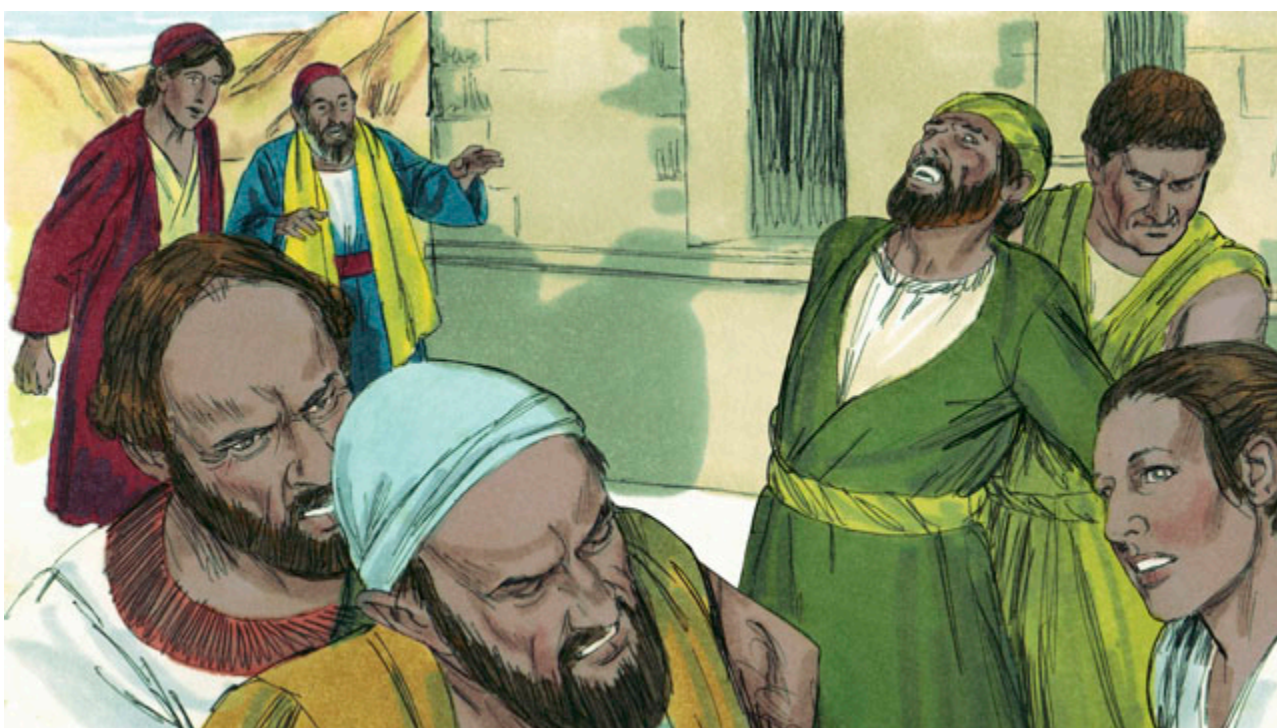
پولس و سیلاس زیادت‌ر وختا مردم ره ده جای که یهودیا بلده دعا جم مؤشئن، دیدار م‌وگدن. آر روز که اونا اونجی را مورافتن، یگ دختر کنیز که چنثو بود، واره گیته موکد. او ده ک‌مگ چن، آینده ره بلده مردم پیشگوی موکد. ازی خاطر او ده عنوان پالگیر، پیسه زیاد بلده اربابای خو جم موکد.



وختیکه اونا را مورافتن، دختر کنیز چیغ میزد: «ای مرتیکو خدمتگرای خدای متعال آستن. اینا رای نجات ره بلده شوم موگین!» او افس ای کار ره گد که پولس ناراحت شد.



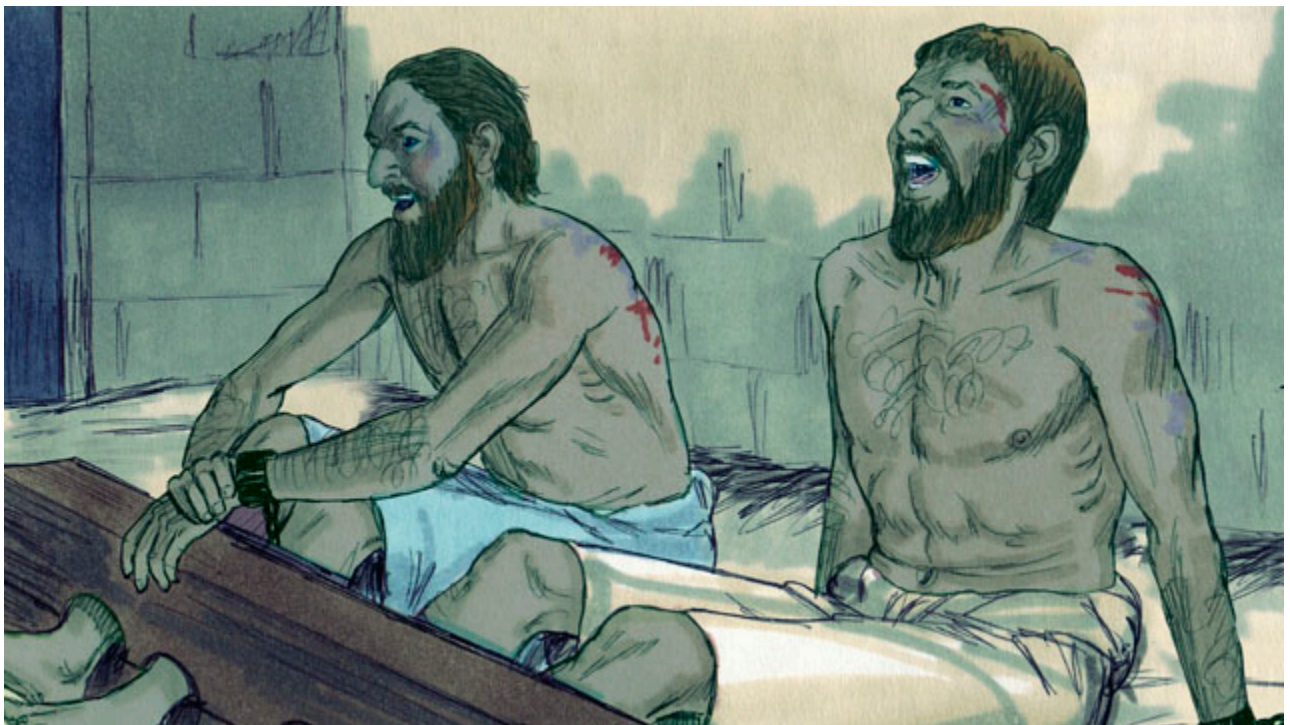
دَه آخر، یگ روز که دختر کنیز دَه چیغ زدو شروع گد، پولس رُوی خو دُور دد و دَه چن که دَه او دختر بود، گفت: «دَه نام عیسی، از او بُور شو.» امو لازه، چن از او بُور شد.



خوندهگُون دختر کنیز کلو قار شی بِل اَمادن! اونا فامیدن که به غیر چن، دختر آینده رَه دَه مردم گفته نمیتینه. دَه ای مانا بود که مردم باد از ی دَه خوندهگُون آزو، پیسه نَمیدین تا آینده از وا رَه بوگه.



اُروختی خوندمگون دختر، پولس و سیلاس ره ده پیش مقامای رومی بُردن که اونا، پولس و سیلاس ره تَب گدن و باد ازو وا ره بندی کدن.



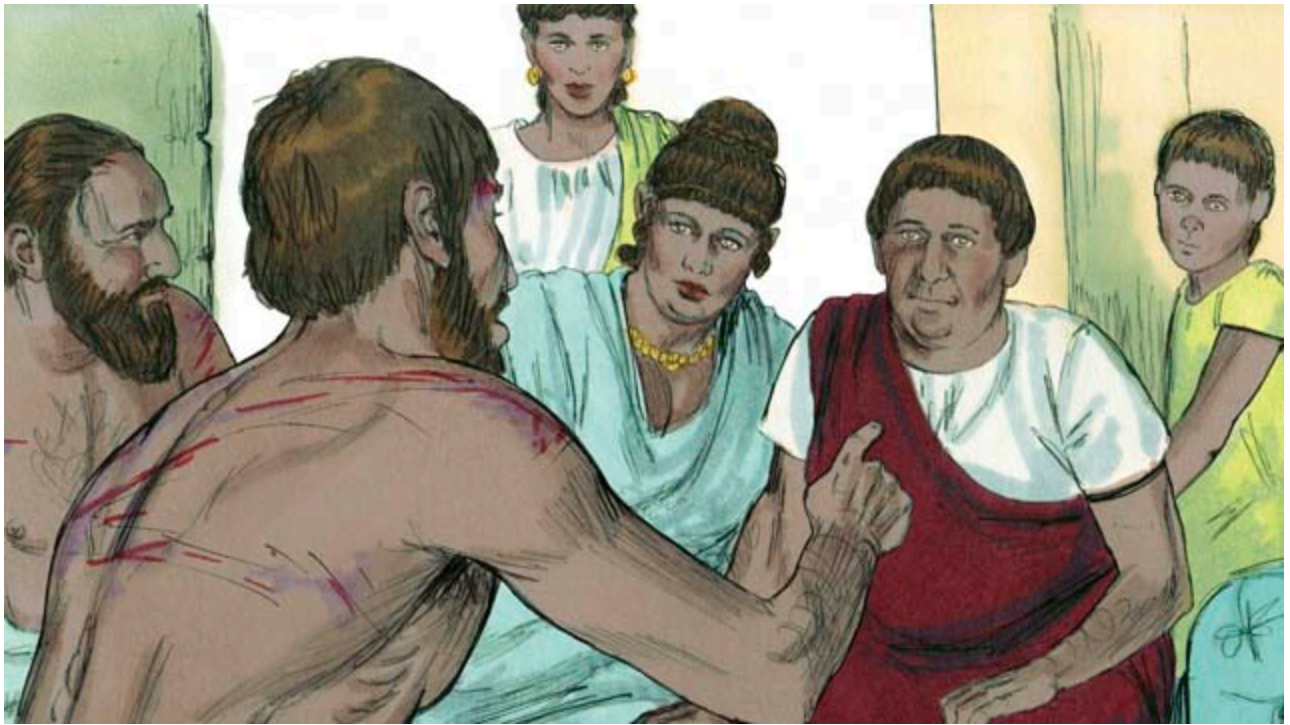
اونا پولس و سیلاس ره ده اَمزو جایی بندی خانه اندختن که نگابنای زیاد دشت. اونا اینم پایای از وا ره ده چوایی کته بسته گدن. ده نصیای شاو، پولس و سیلاس سرودای پرستشی خدا ره میخاندن.



یگ دفه‌ی، یگ زلزله ماکم شد. تمام دروازای بندی خانه واز شد و زنجیرای تمام بَندیا پارَه شد.



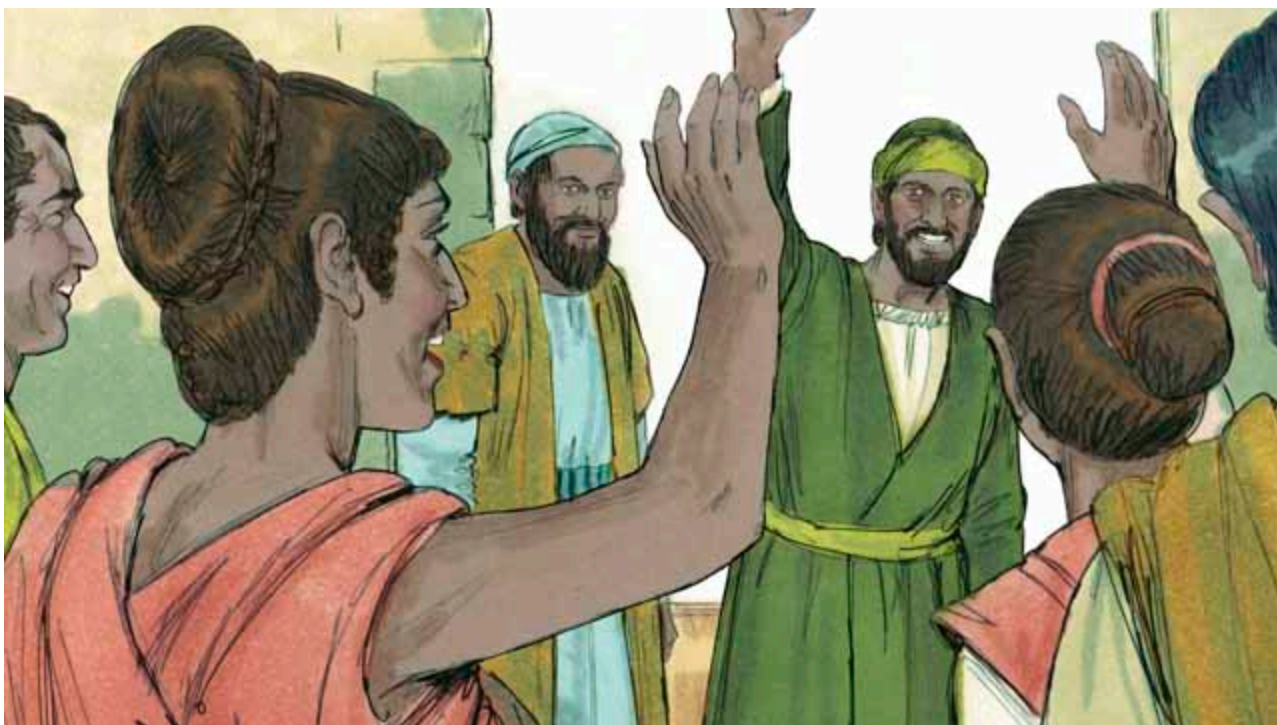
باد آزو زندان وان بیدار شد و دید که دروازای بندی خانه واز شده. او فکر موگد تمام بَندیا فرار گَتن. او ترس خوردد که مقامای رومی او رَه خاد گُشت بلده آزیکه زندانیا رَه ایشته تا توتّا گَتن. آزی خاطر او قصد دَشت خودکشی گَته ولی پولُس او رَه دید و جیغ زد: «صبر کو! خود خو رَه اوگار نکو. مو بیخی اینجی اَسَئیم.»



زندانوان لرزه گده ده پیش پولس و سیلاس آمد و پرسان گد: «چیز کار گنوم که نجات پیدا کنوم؟» پولس جواب دد: «ده عیسی، خداوند ایمان بیرو. خود تو و فامیل تو نجات پیدا خاد گدین.» باد آزو زندانوان، پولس و سیلاس ره ده خانه خو برد و زخمای شی ره ششت. پولس خبر خوش ده باره عیسی ره بلده آرکس ده خانه آزو موعظه گد.



زندانوان و تمام فامیل شی ده عیسی ایمان آوردن و پولس و سیلاس وا ره تعمید ددن. باد آزو زندانوان ده پولس و سیلاس آو و نان دد و اونا گد یکدیگه خو خوشالی گنن.



صبای شی رهبرای شار، پولس و سیلاس ره از بندی خانه ایله گدن و از وا خاستن که از فلیپی بُورن. پولس و سیلاس لیدیه و باضی رفقای دیگه خو ره ملاقات گدن و آروپاس از شار بُور شدن. خبر خوش ده باره عیسی ده آل پخش شدو بود و کلیسا آم رشد موگد.



پولس و دیگه رهبرای مسیحی ده شارای زیاد سفر مُوگدن. اونا خبر خوش ده باره عیسی ره ده مردم موعظه مُوگدن و اونا ره تعلیم میدهدن. اونا نامه های زیاد بلده تشویق و تعلیم ایماندارا ده کلیساها نوشته گدن. باضی آزی نامه ها ده کتابای، کتاب مقدس نوشته شدن.

٤٨- عيسى مسيح موعود استّه



غیتیکه خدا دنیا ره پیدا گد، تمام چیز کامل بود. گناه نبود. آدم و حوا یگدیگه خو ره دوست دشتن و اونا خدا ره دوست دشتن. مریضی و مُردو نبود. دنیا آمو رقم بود که خدا میخواست باشه.



شیطان ده واسطه مار که ده باغ بود، گد حوا نقل گد. از خاطریکه قصد دشت او ره بازی بیدیه. باد آزو، حوا و آدم ده برابر خدا گناه گدن که از خاطر گنای آو، بیخی مردم روی زمی مُومرن.



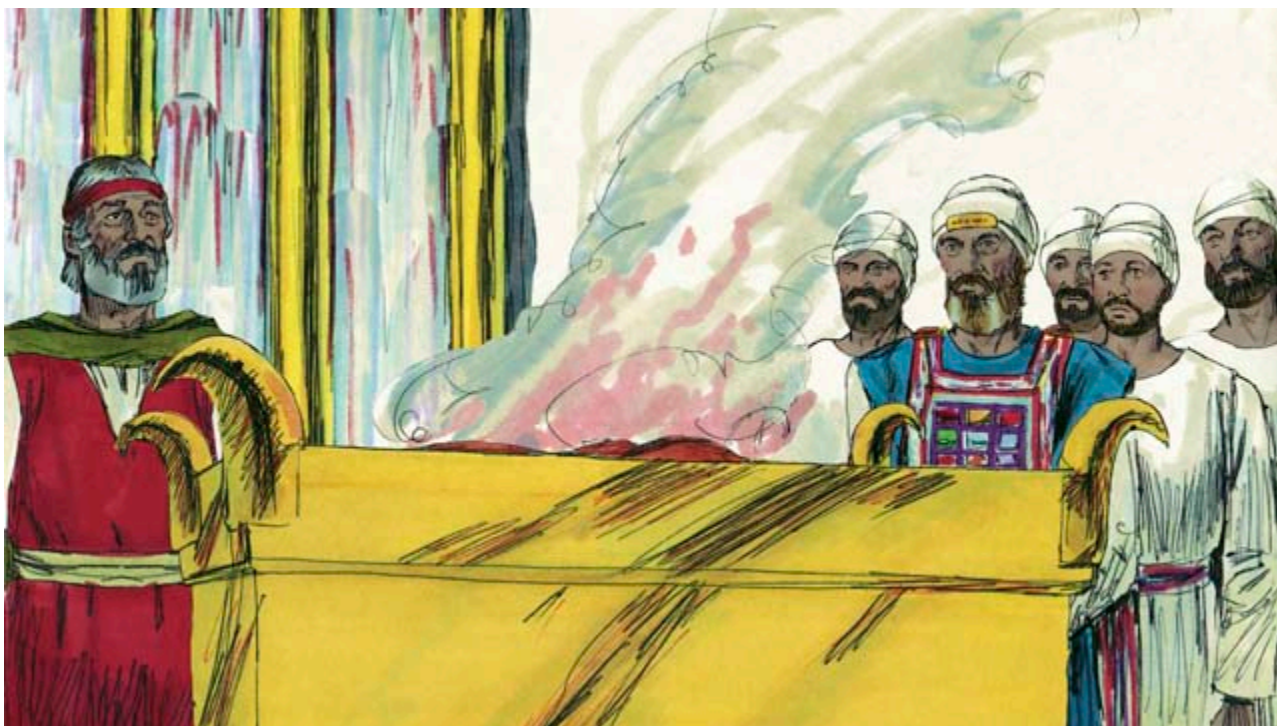
از خاطریکه آدم و حوا گناه گدَد، اینم باضی چیزای بدتر رُخ دَد. اونا دشمنای خدا شدن. دَه نتیجه، آموز وخت تَبالی آرکس گناه گَدَن. آرکس از وختیکه پیدا موشه، دشمن خدا یَه. بین خدا و مردم ایچ صلح نبود. ولی خدا میخواست که صلح گَنه.



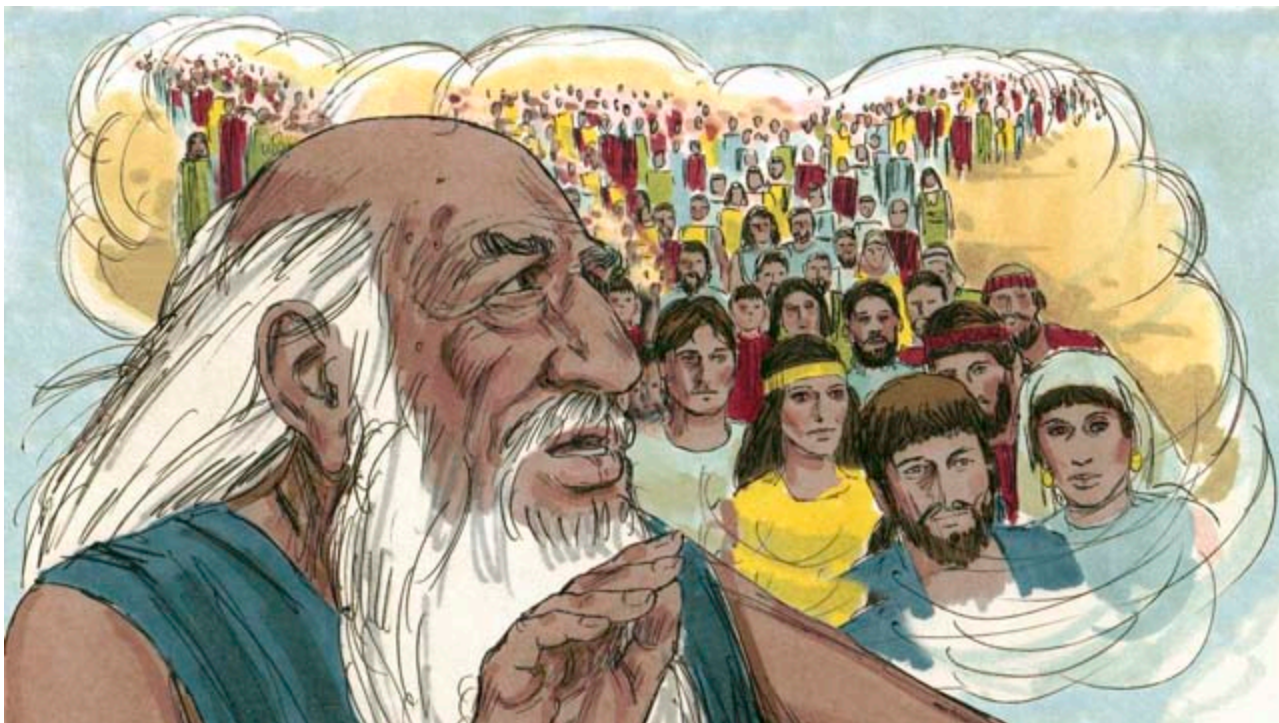
خدا واده دَد که از نبیره حوا یگ نفر سر شیطان رَه لی خاد گد و شیطان گُوری پای اَزو رَه نیش خاد زد. دَه ای مانا که شیطان مسیح رَه خاد گُشت، ولی خدا او رَه بَسَم زنده خاد گد. مسیح قدرت شیطان رَه بلِیه دایم از بین خاد بُرد. باد از سالای زیاد، خدا نِشو دَد که عیسی اَمو مسیح موعود اَسْتَه.



خدا ده نوح گفت که یگ کشتی جور گنه تا فامیل خو ره از سیل که خدا قرار بود ری گنه، نجات بدیه. ده امی رقم خدا کسایکه در شی ایمان دشتن ره نجات دد. ده ای ترتیب، آرکس از خاطر گنای خو، از طرف خدا سزاوار مرگ آستن. ولی خدا عیسی ره ری گد تا کسای ره نجات بدیه که ده او (عیسی) ایمان میرن.



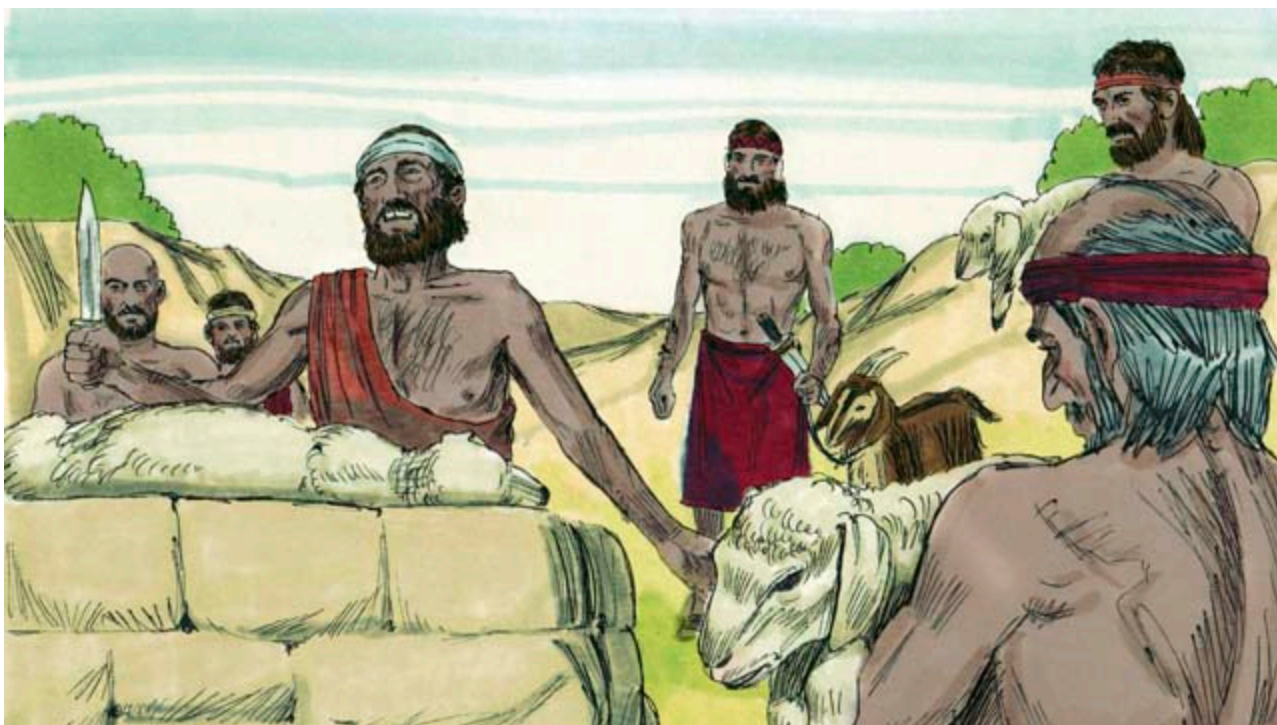
بلده صدا سال، کاهنا ده پیشگاه خدا قربانی مودن. ای کار ده مردم نشو میدد که اونا گناه گدن و سزاوار جزای خدا آستن. ولی او قربانیا نمیتستن سبب شونه که خدا گنای از وا ره ببخشه. عیسی کاری گد که کاهنا نمیتستن. او جان خو ره دد تا یگانه قربانی باشه که بیتنه گنای تمام مردم ره از بین بیره. او قبول گد که از خاطر گنای تمام انسانا جزا بگیریته. آمری خاطر عیسی کاهن اعظم آسته.



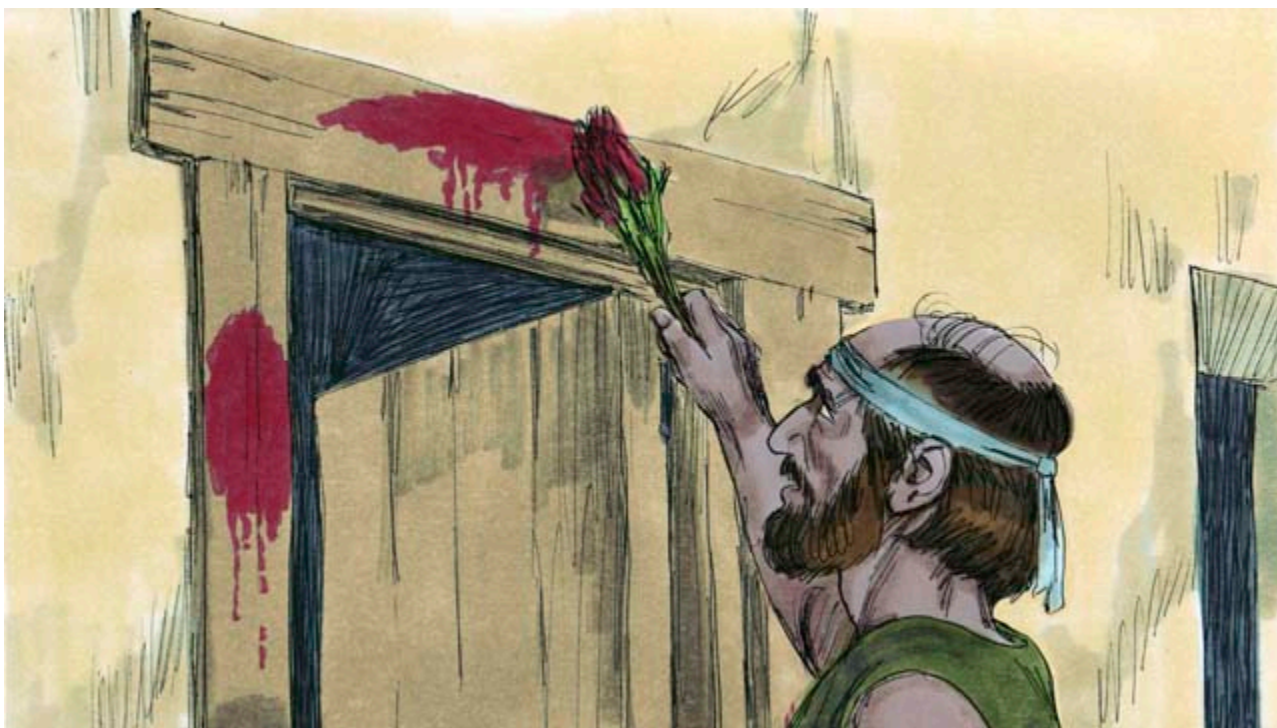
خدا ده ابراهيم گفټ: «ما ده وسيله از تو تمام گروايي مردم روى زمين ره برکت خاد ددوم.» عيسى از نبيزه ابراهيم بود. خدا تمام گروايي مردم ره ده روى زمي ده وسيله ابراهيم برکت ميديه؛ از خاطريکه خدا آركس ره كه ده عيسى ايمان ميړن، از گناه نجات ميديه. وختي اى مردم ده عيسى ايمان ميړن، خدا اونا ره ده جم نبيراى ابراهيم حساب مونه.



خدا ده ابراهيم گفټ كه بچه خو، اسحاق ره بلده شي قرباني گنه. ولي باد ازو خدا يگ فوچه ره دد تا ده جاى اسحاق قرباني گنه. مو گلگي از خاطر گناهى خو بايد بومريم! ولي خدا عيسى ره دد تا ده جاى از مو قرباني شونه و بومره. آموز خاطر مو عيسى ره باره خدا موگيم.



وختی خدا آخرین بلا ره ده مصر نازل گد. او آر خانه اسرائیلی ره گفت که یگ باره بُکشتن. باره باید بی عیب موبود. باد اَرُو اونا باید خون باره ره ده سر چارچوپ درگای خو و گرداگرد شی موملیدن. وختی خدا خون ره اوش گد، از بیه خانای اَرُو تیر شد و بجای اولئه از وا ره نَگشت. وختی ای کار رُخ دد، خدا او ره عید پَسَخ نام گد.



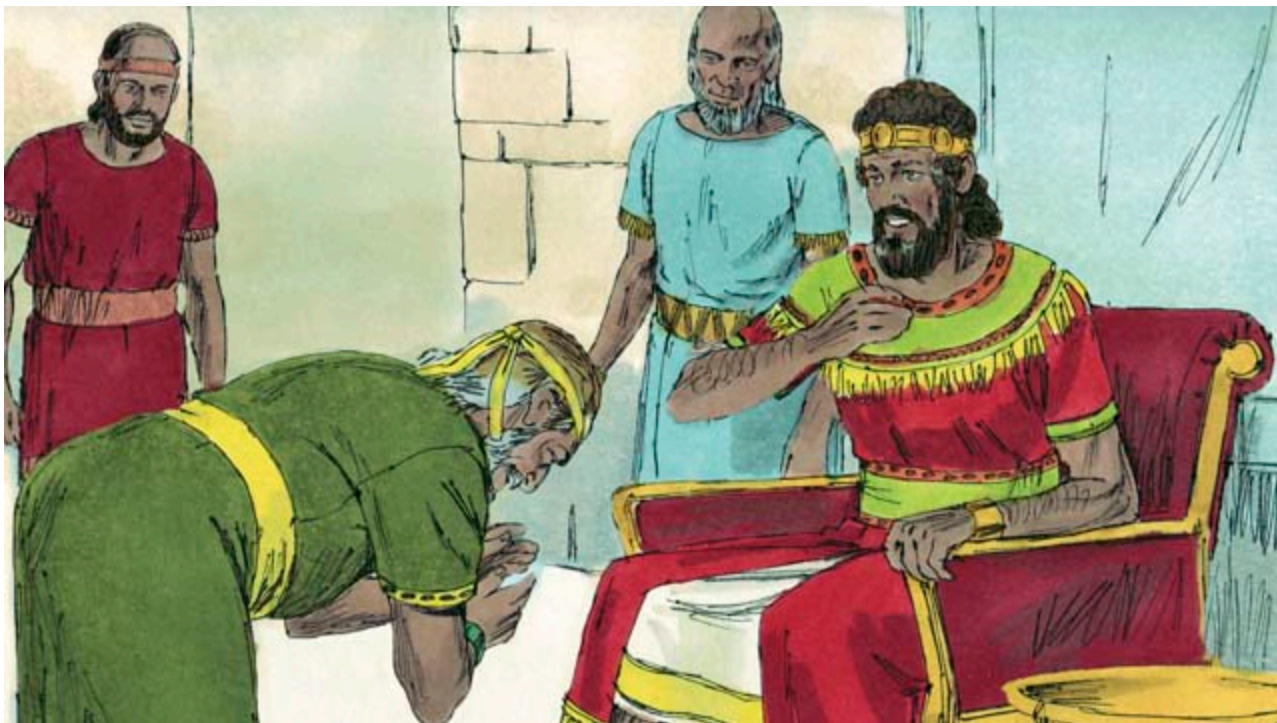
عیسی رقم باره عید پَسَخ آلدی یه. او آرگز گناه نَگد، آمزی خاطر او ایچ غیب ندره. او ده وخت میله عید پَسَخ کشته شد. وختی کسی ده عیسی ایمان میره، خون عیسی کفاره گنای آمو نفر ره میدیه. ای مثل اَرُو یه که خدا از گنای شی تیر موشه و او ره جزا نمیدیه.



خدا گد اسرائیلیا یگ پیمان بسته گد، از خاطریکه اونا مردمی بودن که او بلده خو انتخاب گدد. ولی یالی خدا یگ پیمان نو ره بسته کده که او بلده آرکس آسته. اگه آرکس از آر گروی مردم ای پیمان نو ره قبول گتن، گد قوم خدا یگجای موشن. او ای کار ره آزی خاطر مونه که ده عیسی ایمان دره.



موسی یگ پیغمبر بود که کلام خدا ره ده قدرت زیاد اعلان موگد. ولی عیسی بزرگترین پیغمبر ایه. او خدا یه، آزی خاطر تمام چیزای ره که گفته و انجام دده اعمال و کلام خدا بود. آزی خاطر آسته که کتاب مقدس؛ عیسی ره، کلام خدا موگه.



خدا داوود پادشا رَه واده دَد که یگی از نَبیرای شی تا ابدالاباد بِلِه قوم خدا پادشایی خاد گَد. عیسی پسر خدا و مسیح موعود آسْتَه، پس او از نبیره داوود آسْتَه که میثته تا ابدالاباد اُکومت کَنه.



داوود پادشای قوم اسرائیل بود، ولی عیسی پادشای کُل دنیا یَه! او بسم خاد آماد و تا ابدالاباد با صلح و عدالت، پادشایی خاد گَد.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۱ تا ۳، فصل ۶، ۱۴ و ۲۲؛ کتاب خروج، فصل ۱۲ و ۲۰؛ دوم ساموئیل، فصل ۷؛ کتاب عبرانیان، فصل ۳: آیه ۱ تا ۶، فصل ۴: آیه ۵ تا ۱۴، فصل ۱۰: آیه ۱ تا ۸، فصل ۱۳، فصل ۹: آیه ۱۰ تا ۱۱ و فصل ۱۸

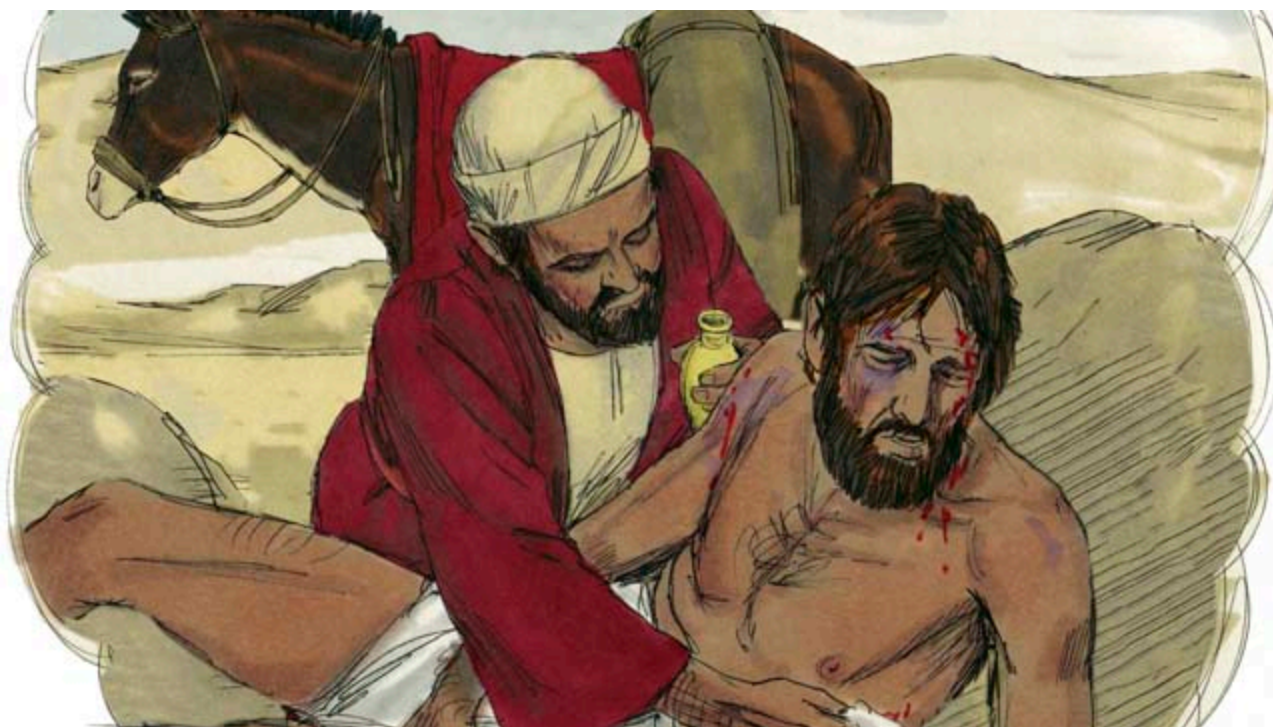
۴۹- پیمانِ نوِ خدا



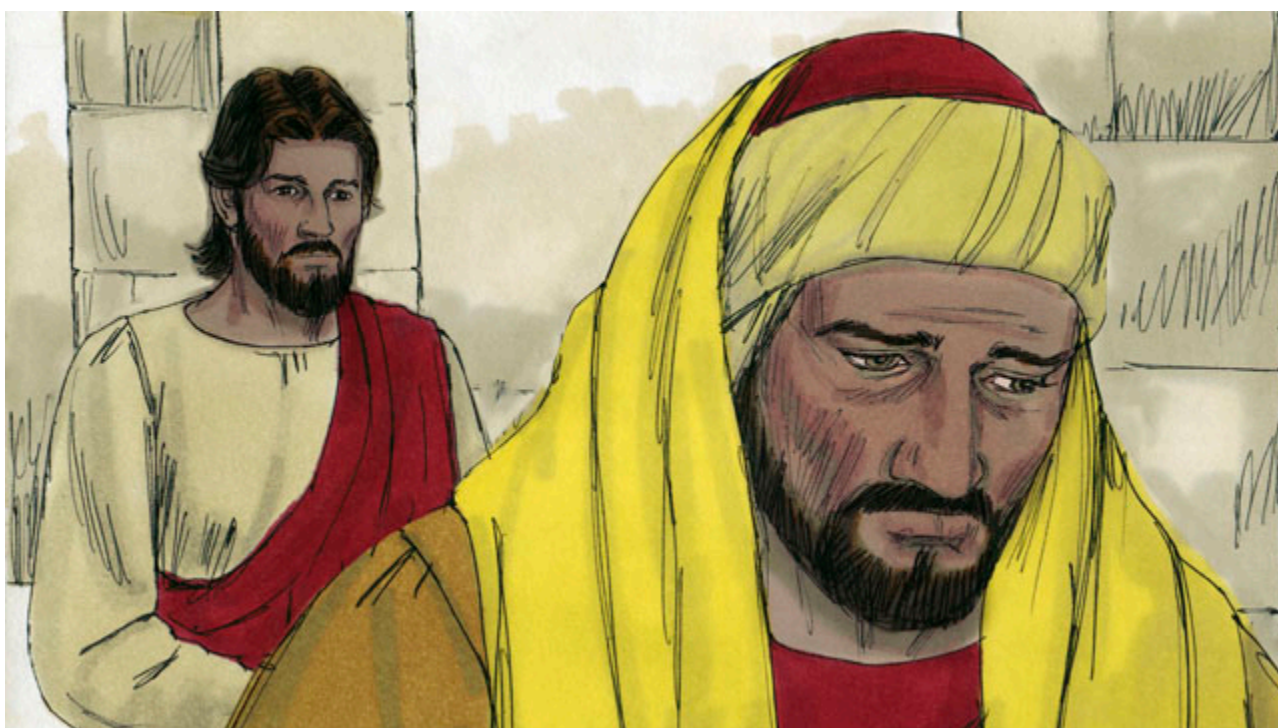
یگ فرشته ده یگ دختر جوان که مریم نام دشت گفت که او پسر خدا ره ده دنیا خاد اورد. او آنوز باکره بود، مگم روح القدس ده او آماد و او باردار شد. او یگ پسر ده دنیا اورد و نام شی ره عیسی ایشت. آزی خاطر، عیسی آردوی شی یه. آم خدا و آم انسان.



عیسی معجزای زیادی انجام دد که نشو میدیه او خدایه. او ده روی او را رافت و طوفان ره استه گد. او مریضای زیادی ره شفا دد و ارواح ناپاک (جن) ره از بسیاری مردم بُور گد. او مُردا ره زنده گد. او گد پنج دَنه نان و دو دَنه مایی ریزه؛ نان بس غو بلده ۵۰۰۰ نفر جور گد.



عیسی یگ معلم بزرگ آم بود. آر خیل ره که تعلیم دد، درست تعلیم دد. مردم آمو چیزی ره که عیسی بلده اونا گفته باید انجام بدین، چره که او پسر خدایه. بلده نمونه؛ او یاد دد که شمو باید دیگرو ره آمو رقم دوست دشته شین که خودگون خو ره دوست درین.



او ای ره آم تعلیم دد که شمو باید خدا ره زیادتز از آر چیزی دیگه دوست دشته شین، اینم زیادتز از تمام چیزای که صایب شی آستین.



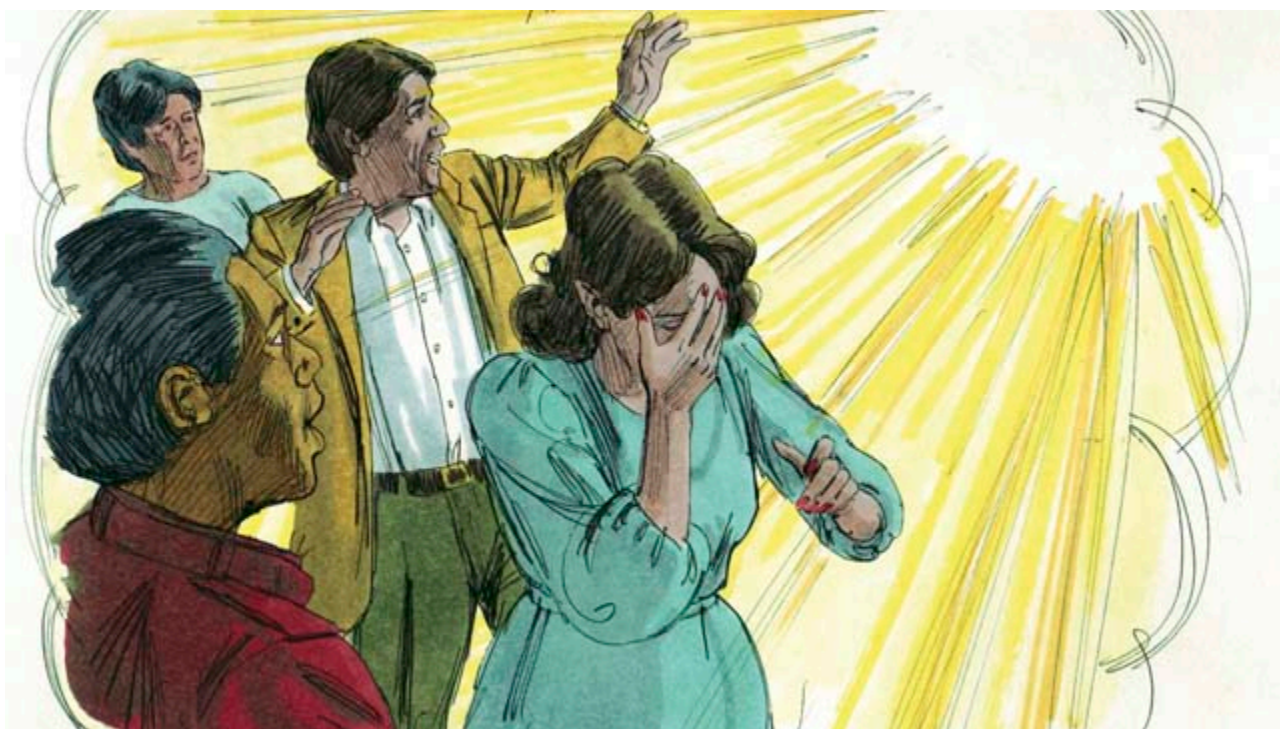
عیسی گفت که زندگی کدو ده پادشایی خدا، ارزش شی بالتر از آر چیز دیگه ده دنیا یه. خدا باید شمو ره از گناهای شوم نجات بدیه تا ده پادشایی شی داخل شونین.



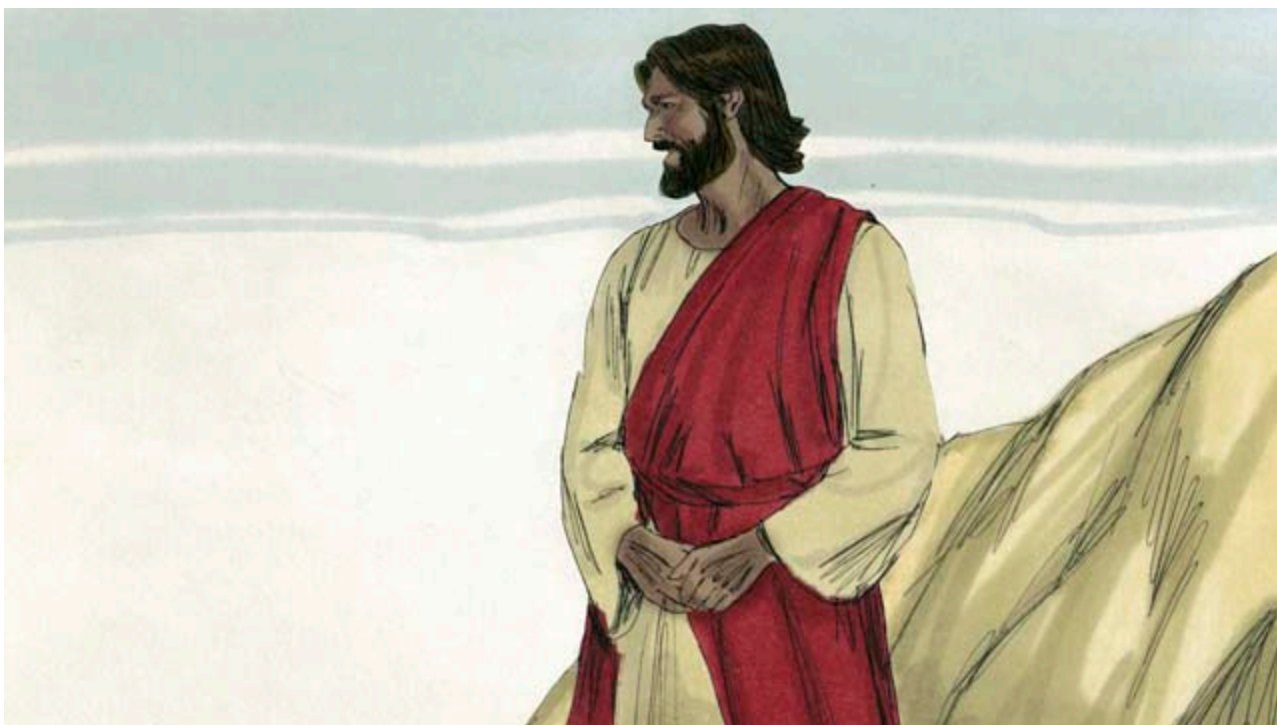
عیسی گفت باضی از مردم او ره قبول خاد کدن و خدا ای مردم ره نجات خاد دد. ده ای حال ام، دیگه مردم او ره قبول نخاد کدن. او ای ره ام گفت که باضی مردم رقم خاک خوب آلدی یین. از خاطریکه اونا خبر خوش ده باره عیسی ره قبول موئن و خدا اونا ره نجات میدیه. امی رقم، باضی از مردم خاک سخت آلدی ده یگ را استن و کلام خدا رقم دانه یه که تا موپره، مگم چیزی ده اونجی سویی نمئه. ای مردم پیغام ده باره عیسی ره رد موئن و اونا از داخل شدو ده پادشایی خدا، خود داری موئن.



عیسی تعلیم دد که خدا گناه کارا ره خیلی زیاد دوست دره. او میخایه اونا ره بُبخشه و اونا ره اولادای خو جور گنه.



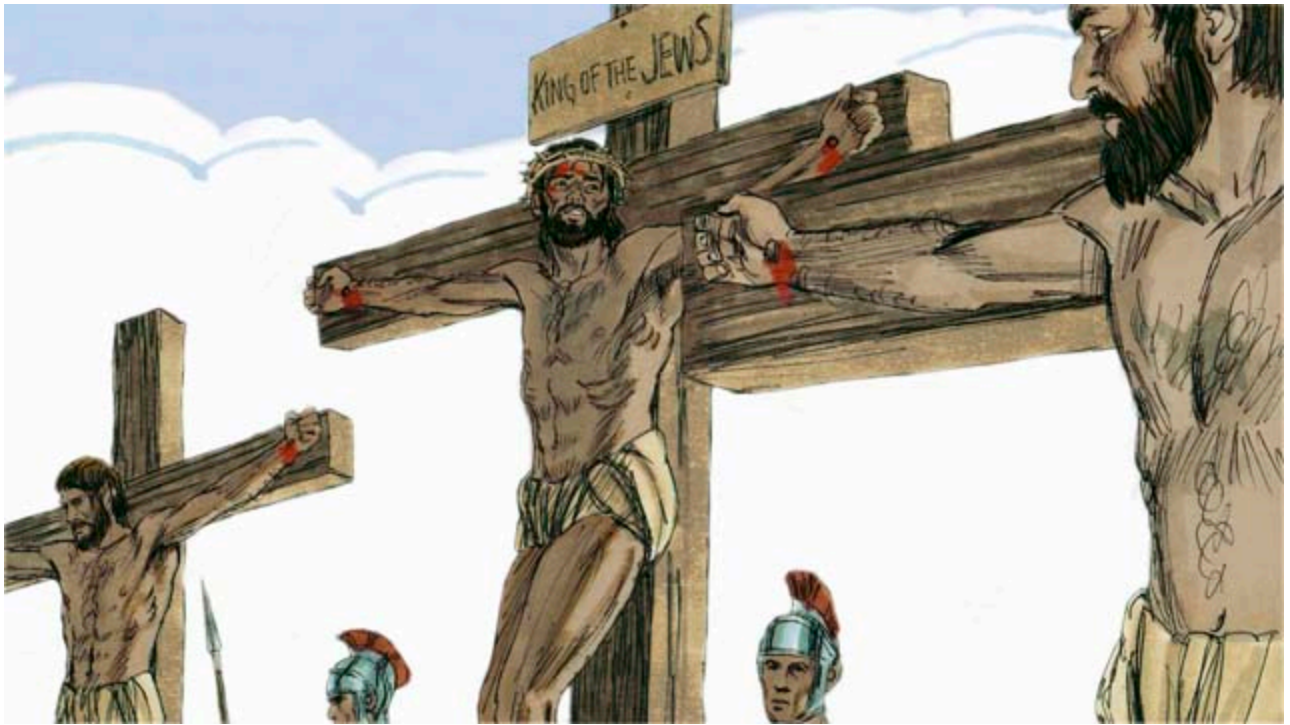
عیسی آمچنان ده مو گفت که خدا از گناه بدشی مَیه. از خاطریکه آدم و حوا گناه گذن، تمام نبیرای شی ام گناه موئن. آرکس که ده دنیا گناه موئه و از خدا دُورِه، آر گُدم شی دشمن خدا یِه.



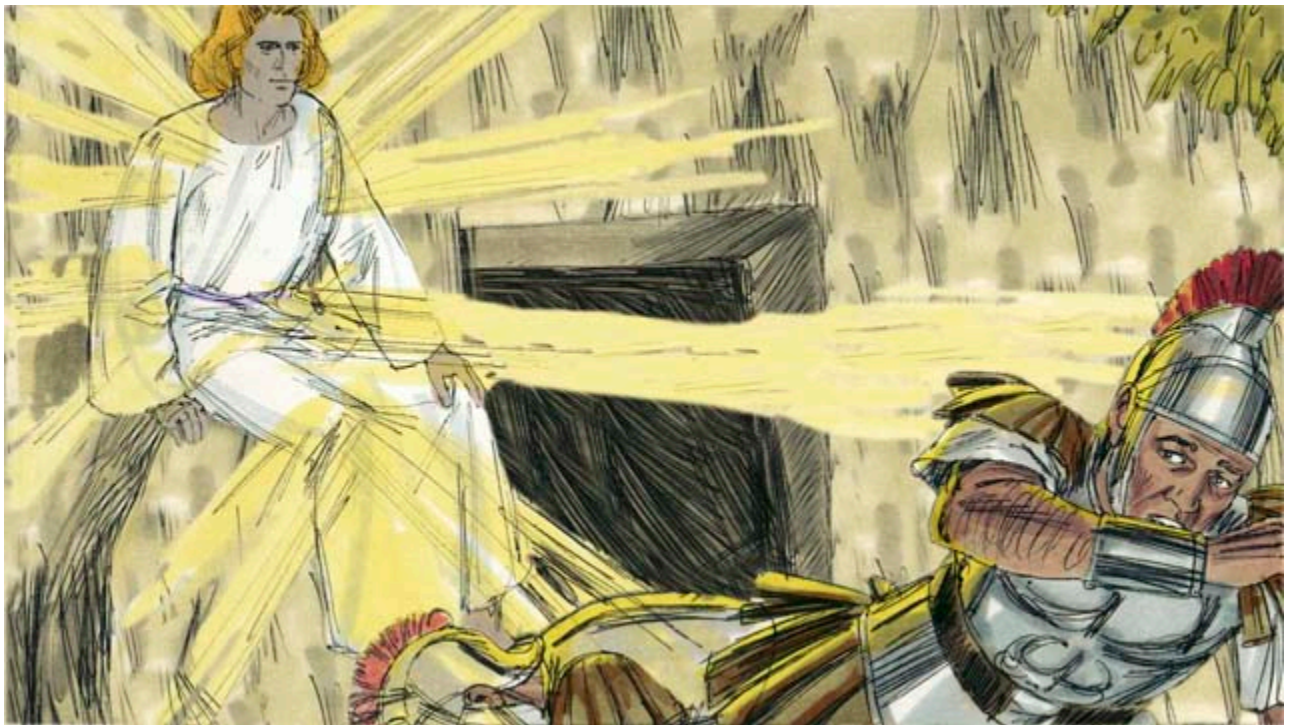
ولی خدا تمام مردم دنیا ره ای رقم محبت گد: او پسر یگانه خو، عیسی ره دد تا خدا کسایی ره که ده عیسی ایمان درن، جزا ندیه. ده جای شی، ایماندارا بلده دایم گد آزو زندگی خاد گدن.



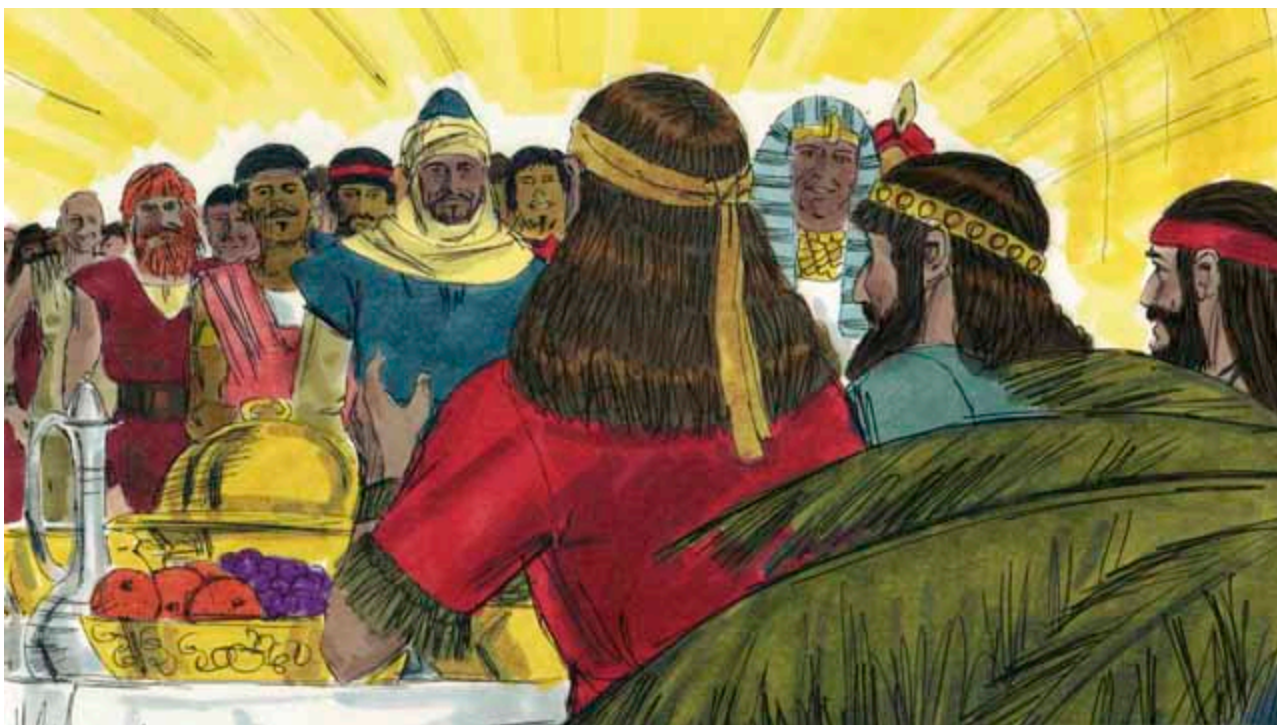
سزای از شمو مرگه، بلده از یکه گناه گدین. خدا ای حق ره بره که شمو ره جزا بدیه، مگم عیسی جزای گناه ره ده جای آزو ده خود خو گرفت. خدا عیسی ره گد گشتن شی ده روی صلیب جزا دد.



عیسی اصلُن گناه نگد. او جزای گناه انسان، از جمله بدترین جزایانی مرگ رَه قبول گد. دَه ای را، او قربانی کامل بود تا گناههای شُمو و تمام مردم جهان رَه دُور گنَه. عیسی خود خو رَه دَه رای خدا قربانی گد. آزی خاطر خدا آر گناه، آینم گناههای خوفناک رَه از مردمی که دَه عیسی ایمان یرَن، موُبُخَشَه.



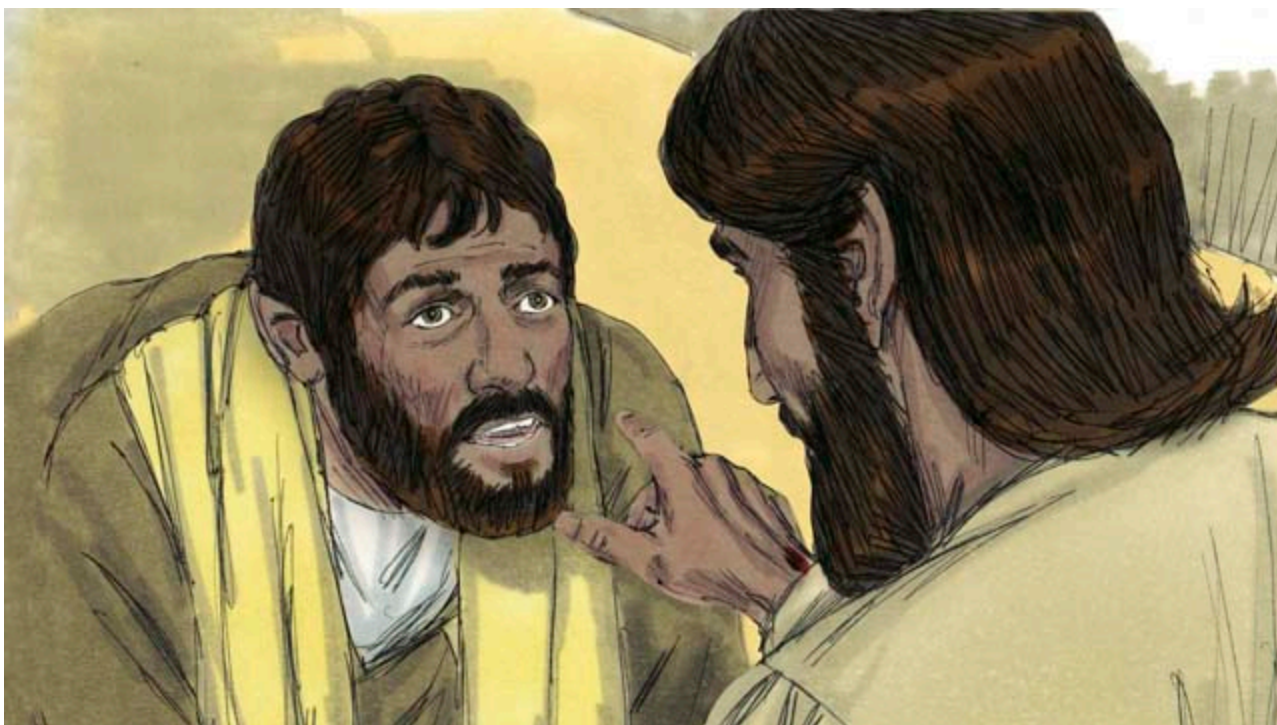
آینم اگه کارای غَدَر خوب آم انجام یدین، ای دلیل نموشَه که خدا شُمو رَه نجات یدیه. شُمو ایچ کار رَه دَه تنایی نَمیتنین انجام یدین تا که گد خدا دوست شُونین. دَه جای شی، شُمو باید بَوار دِشَتَه شین که عیسی پسر خدایَه، که دَه جای از شُمو دَه روی صلیب مُرد و خدا او رَه بَسَم زنده گد. اگه دَه ای بَوار گنین، خدا گَنای شُموم رَه موُبُخَشَه.



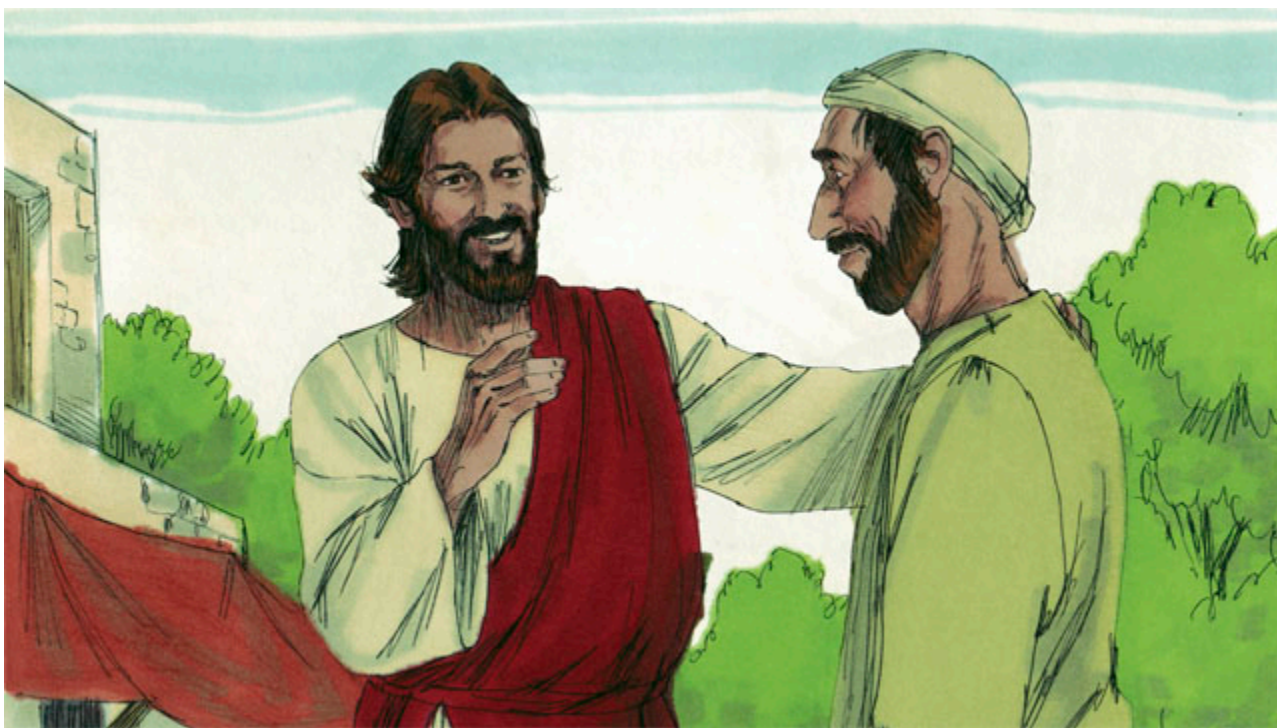
خدا آر کس ره که ده عیسی ایمان دشته شه و او ره ده عنوان خداوند خو قبول کنه، نجات خاد دد. مگم او کسایی ره که ده عیسی ایمان نمیرن، نجات نخاد دد. فرق نمئه که پولدار باشی یا غریب، مرتیکه یا خاتو، پیر یا جوان و یا ده کجا زندگی موبین. خدا شمو ره دوست دیره و از شمو میبله که ده عیسی ایمان بیرین تا او پتنه گد شوم دوست باشه.



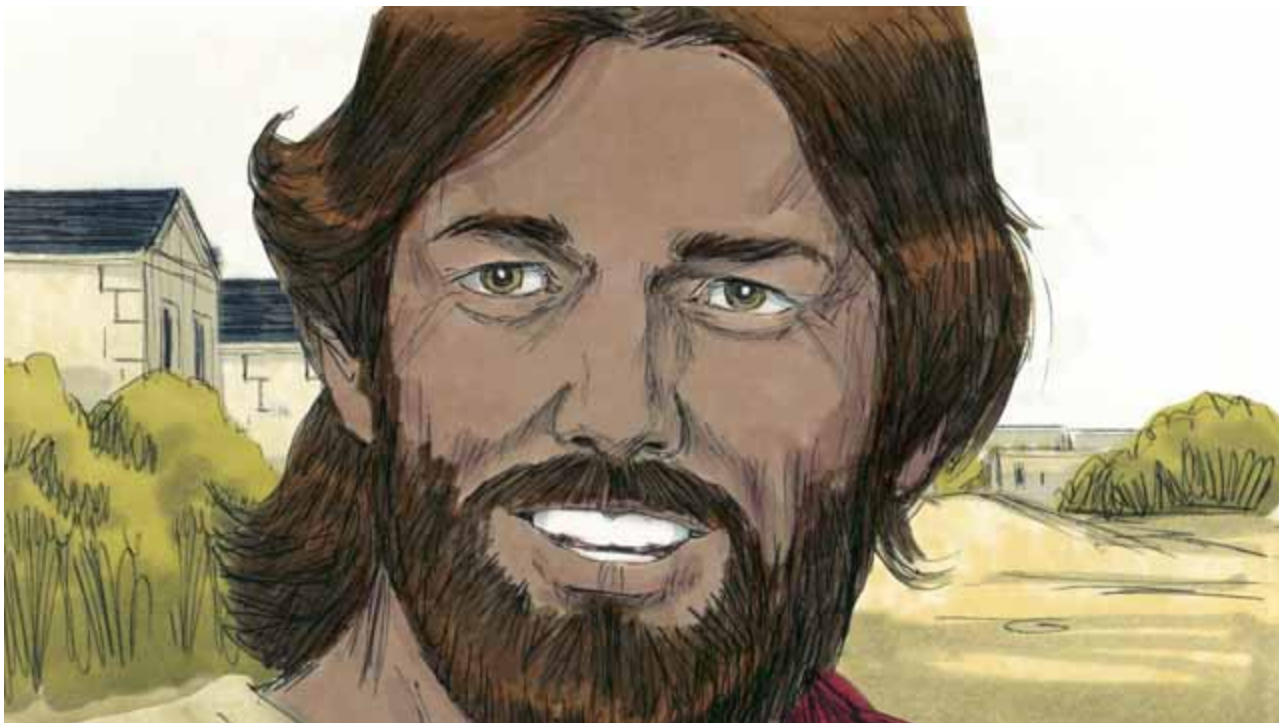
عیسی شمو ره دعوت مونه تا درشی ایمان بیرین و غسل تعمید بیگرین. شمو بوار درین که عیسی مسیح، یگانه پسر خدا یه؟ بوار درین که گناه کارین و از خاطر گنای خو سزاوار آذاب خدا استین؟ بوار درین که عیسی ده روی صلیب مرد تا گناهای شوم ره از بین بیره؟



اگه ده عیسی ایمان درین و اعتراف مونین که او بلده از شومو چیز کار گده، شومو پیرو عیسی آستین! شیطان دیگه ده پادشایی تریک خو بیه شوم اوکومت نمیتنه. یالی خدا ده پادشایی نورانی خو بیه شوم سلطنت مونه. خدا شوم ره قادر ساخت که دیگه رقم سابق وری گناه نکین. او یگ رای نو و درست ره ده شومو بلده زندگی دده.



اگه شومو پیرو عیسی آستین، خدا گناهای شوم ره از خاطر کاری که عیسی انجام دده، بخشیده. یالی، خدا تو ره ده جای دشمن، دوست نزدیگ خو میدنه.



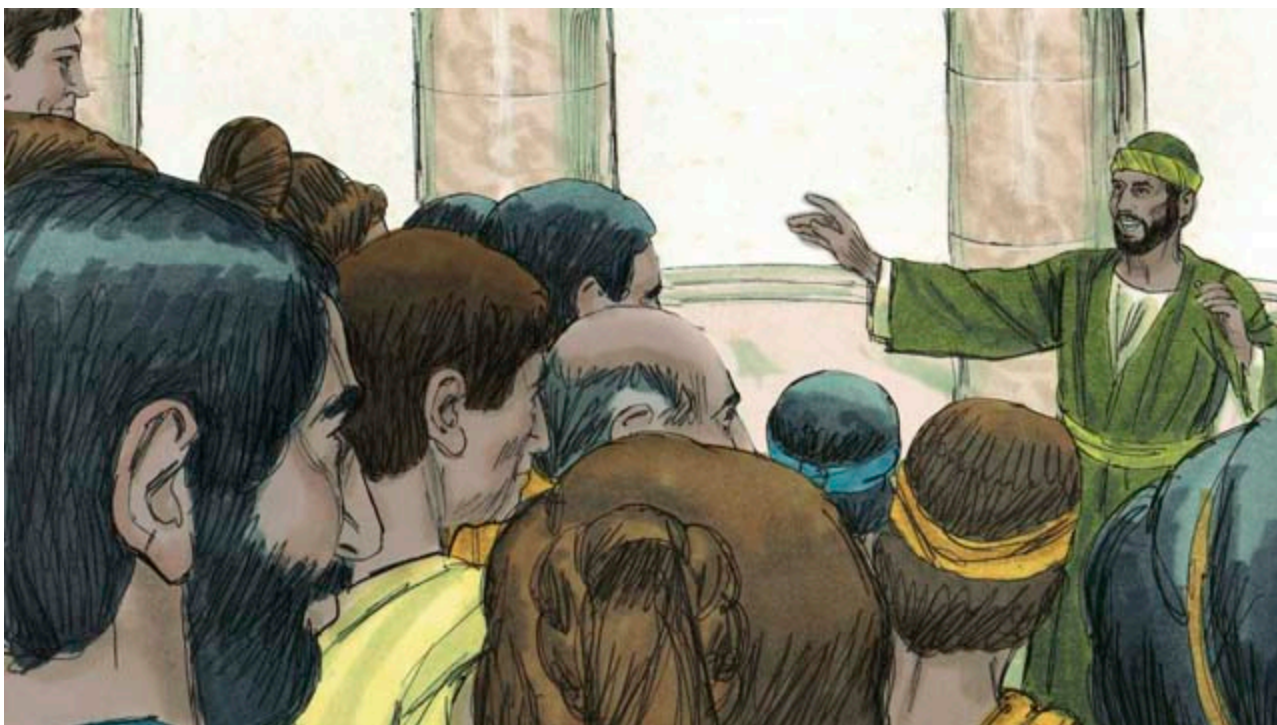
اگه شمو دوست خدا و خدمتگار عیسای خداوند آستین، از چیزای که عیسی بلده شوم تعلیم دده، پیروی کنین. با وجود آزیکه شمو پیرو عیسی آستین، شیطان آنوز شمو ره وسوسه موئه تا گناه کنین. ولی خدا کاری ره که موگیه دایم انجام میدیه. او موگه اگه ده گنای خو اعتراف کنین شمو ره موبخشه. او ده شمو قدرت مبارزه ده برابر گناه ره دده.



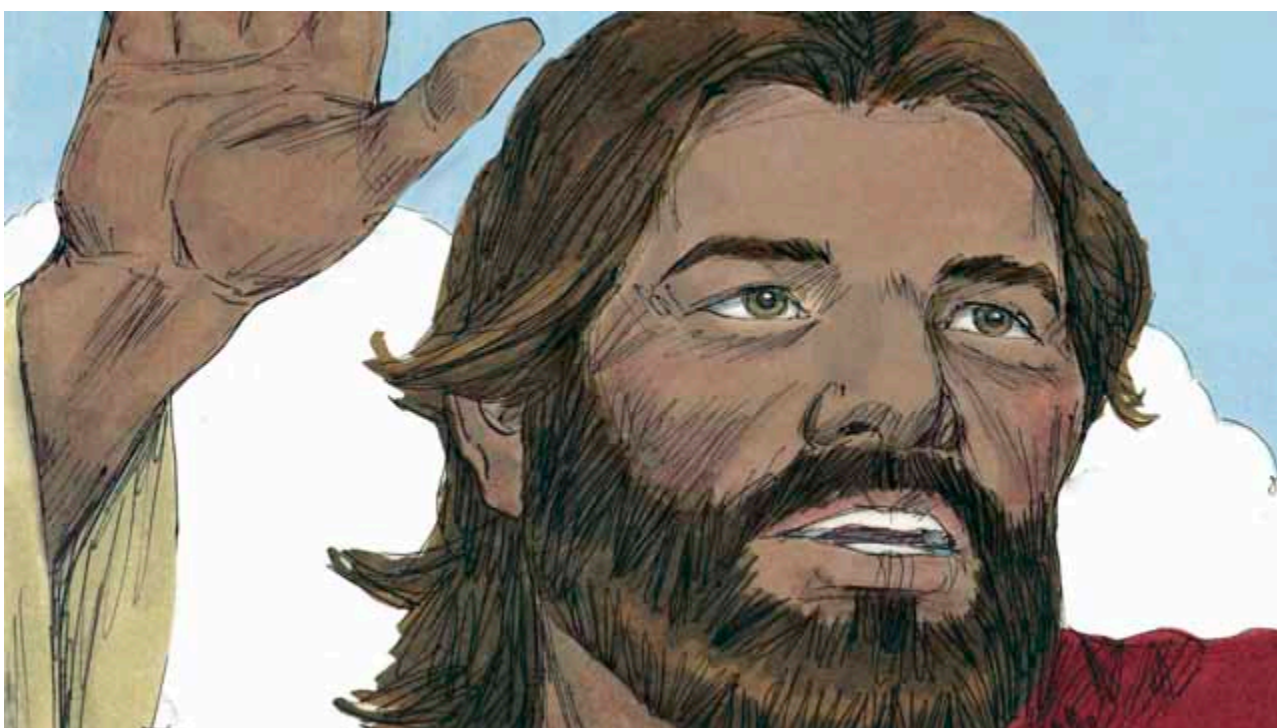
خدا شمو ره موگه که دعا کید و کلام شی ره بخانین. او آمچنان بلده شوم موگه که گد دیگه مسیحیا یگ جای شین و او ره پرستش کین. شمو باید ده دیگه مردم ام بوگین که او بلده شوم چیز کار گده. اگه شمو تمام آمزی کارا ره انجام بدین، شمو یگ دوست قوی آزو خاد شدین.

قصه‌ی از کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۳: انجیل متی، فصل ۱۳ و ۱۴؛ انجیل مرقس، فصل ۱۰: آیه ۱۷ تا ۳۱؛ انجیل لوقا، فصل ۲، فصل ۱۰: آیه ۲۵ تا ۳۷ و فصل ۱۵؛ انجیل یوحنا، فصل ۳: آیه ۱۶؛ کتاب رومیان، فصل ۳: آیه ۲۱ تا ۲۶، فصل ۵: آیه ۱ تا ۱۱؛ کتاب دوم قرنتیان، فصل ۵: آیه ۱۷ تا ۲۱؛ کتاب کولسیان، فصل ۱: آیه ۱۳ تا ۱۴؛ اول یوحنا، فصل ۱: آیه ۵ تا ۱۰

۵۰۔ عیسیٰ پس مَیَّہ



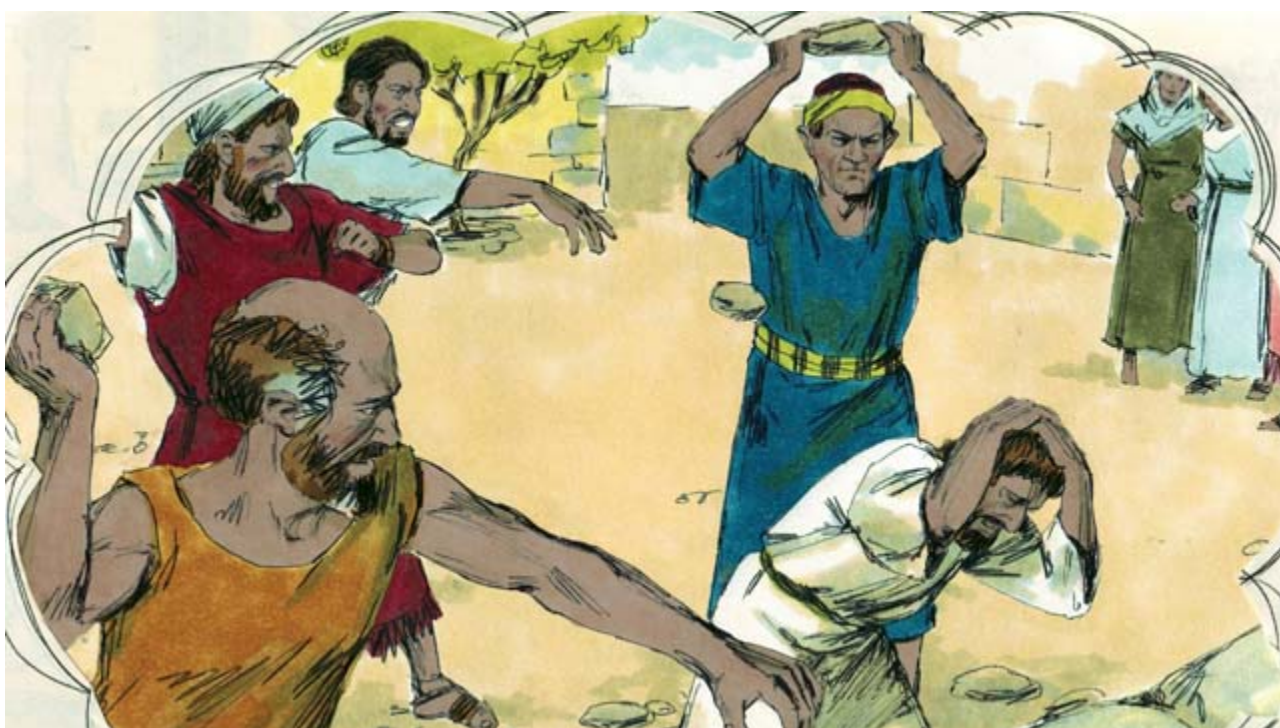
نزدیگ ۲۰۰۰ ساله که مردم بیشتر و بیشتر ده سرتاسر دنیا خبر خوش ره ده باره عیسی مسیح میشنون. کلیسا رشد گده. عیسی واده دده که او ده آخر دنیا پس خاد آماد. گرچه او تبالای پس نمده، ولی او ده واده -خو وفا خاد گد.



ده آلی که مو منتظر پس امئون عیسی آستیم، خدا از مو میخایه قسمی زندگی گنیم که مقدس باشیم و او ره جلال بدیم. او باز ام از مو میخایه که ده باره پادشایی آزو (عیسی) ده دیگرو ام بوگیم. وختیکه عیسی ده روی زمی زندگی موگد، گفت: «شاگردای مه خبر خوش ده باره پادشایی خدا ره ده آر جای دنیا، بلده مردم موعظه خاد گدن و ازوختی آخر زمان خاد شد.»



زیادی از گُرَوای مردم ده باره عیسی اَنُوز نَشِنِیدَن. پیش آریکه او پس ده آسمو بوره، بلده پیروای خو گفت که خبر خوش ره ده کسایکه اصلن نَشِنِیدَن اعلان کنن. او گفت: «بُورید و تمام گُرَوای مردم ره شاگردای مه جور کِید!» و «کِشتا بلده درو تیاره!»



عیسی ای ره آم گفت: «خدمتگار از صایب خو بالتر نیّه. آدمای مهم ده ای دنیا از مه نفرت دشتن و اونا به خاطر از مه شمو ره آم شکنجه گده و خاد گشتن. شمو ده ای دنیا رنج خاد بُردین، ولی قوی باشین، از خاطریکه مه شیطان ره که ده بیه ای دنیا سلطنت مونه، شکست دیدوم. آگه شمو تا آخر ده مه وفادار بومیند، خدا شمو ره نجات خاد دد!»



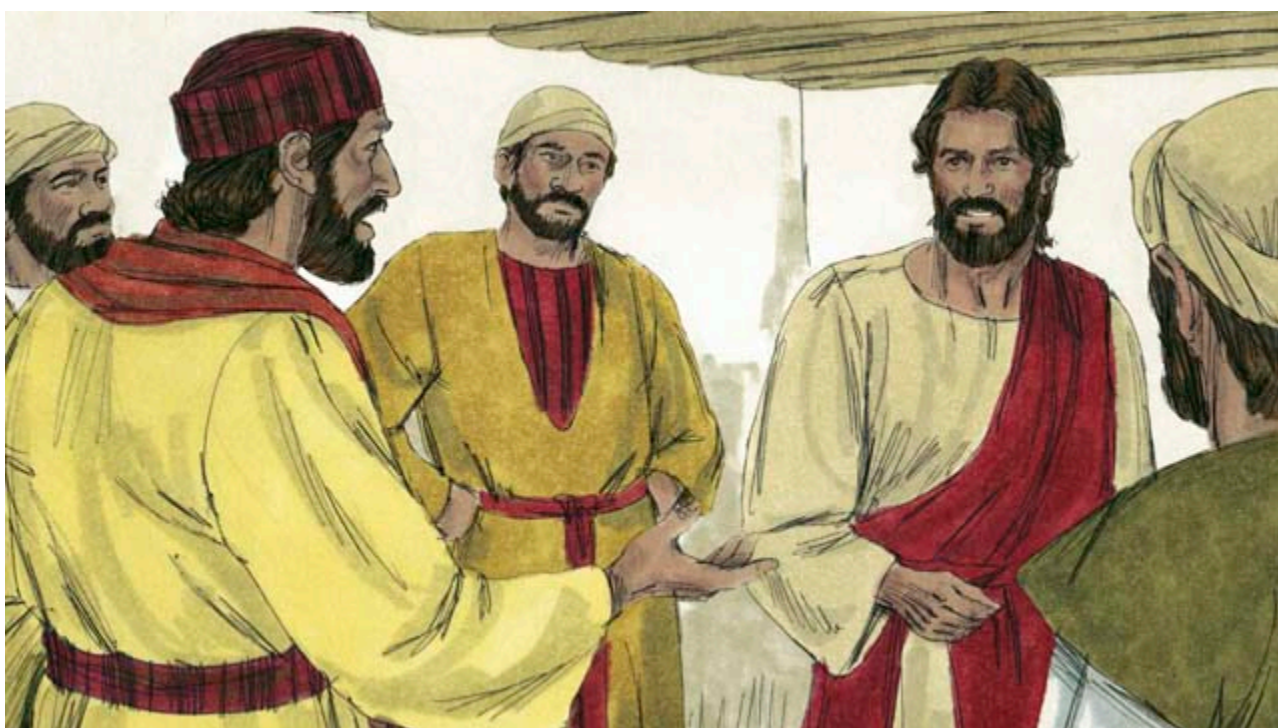
عیسی ده شاگردای خو یگ قصه ره گفت تا توضیح بدیه که وختی دنیا ده آخر میرسه بلده مردم چیز رُخ خاد دد. او گفت: «یگ مرتیکه ده زمین خو دانای خوب کشت گد. وختی که او خاو بود، دشمن شی آماد و ده بین دانای گندم دانای آلف بیکاره کشت گد و اُروختی رافت.»



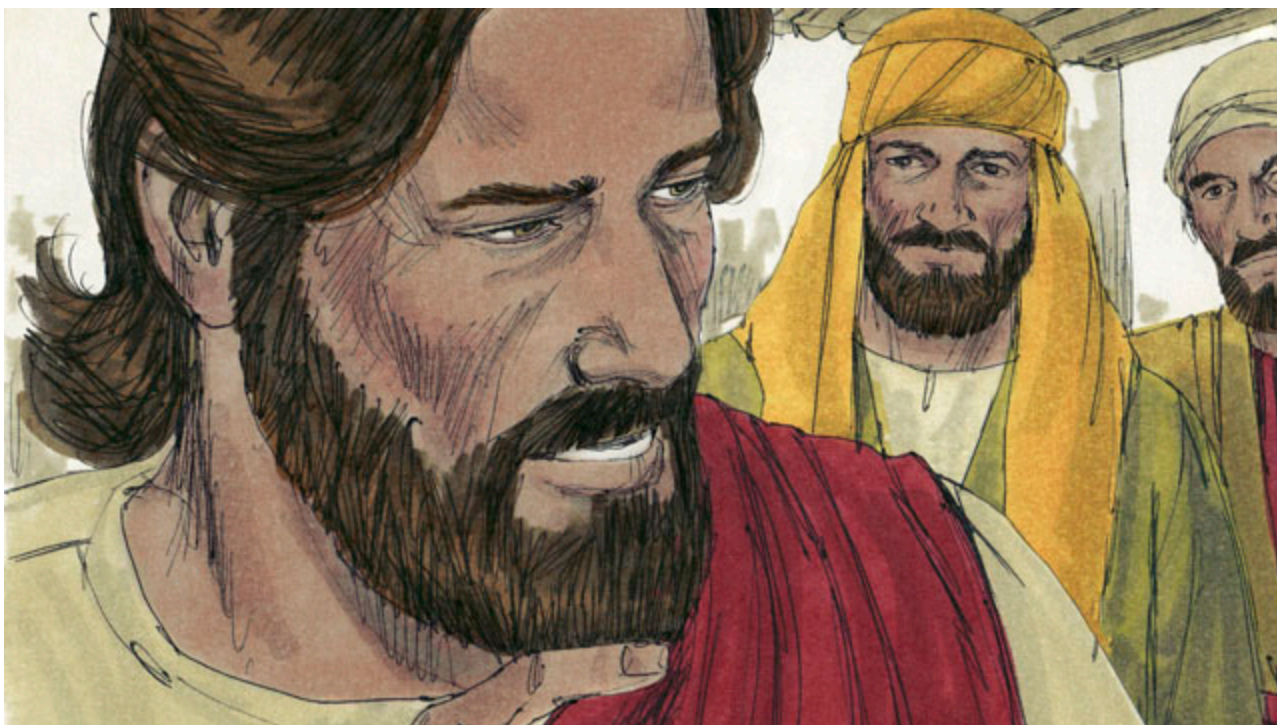
وختی کشتا سوز گد، خدمتگاری او مرتیکه گفتن: «ارباب، تو تُخ خوب ده زمی کشت کیدی. مگم چکه ده اُنجی آلفای بیکاره سویی گده؟» مرتیکه جواب دد: «تتا دشمنای مه میخاین که وا ره کشت گنن. یگی از دشمنای مه ای کار ره گده.»



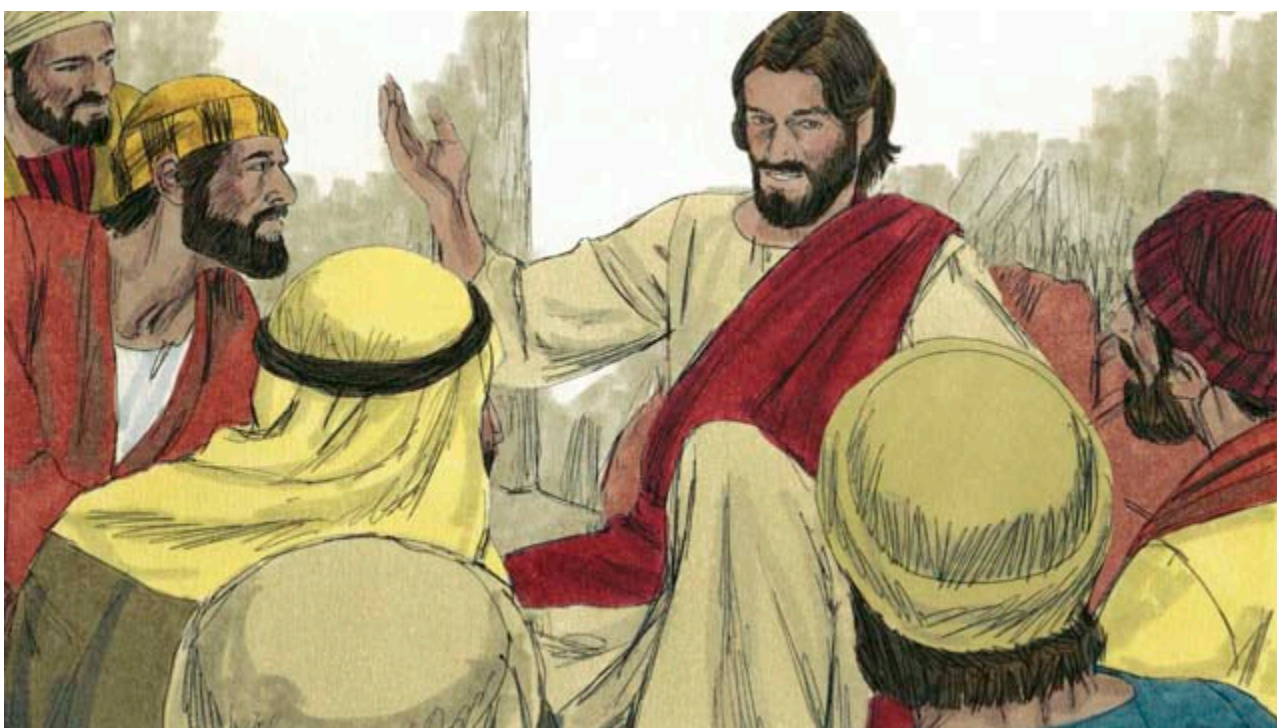
«خدمتگارا ده صایب خو جواب ددن: «باید آلاهای بیکاره ره پکینیم؟» ارباب گفت: «نه. اگر ای کار ره گنید، از گندما آم گنده خاد شد. تا واده درو صبر کید. ازوپاس آلافا ره قوده کید تا پتتید اونا ره در پیدید. ولی گندم ره ده گندوای مه بیرید.»



شاگردا مانای قصه ره تفامیدن، ازو خاطر از عیسی خاستن تا او ره بلده ازوا توضیح بیدیه. عیسی گفت: «مرتیکه که تْخُم خوب ره کِشت گد، از مسیح نمایندگی مونه. کشتا دنیا ره نشو میدیه. تْخُم خوب از مردم ده پادشایی خدا نمایندگی مونه.»



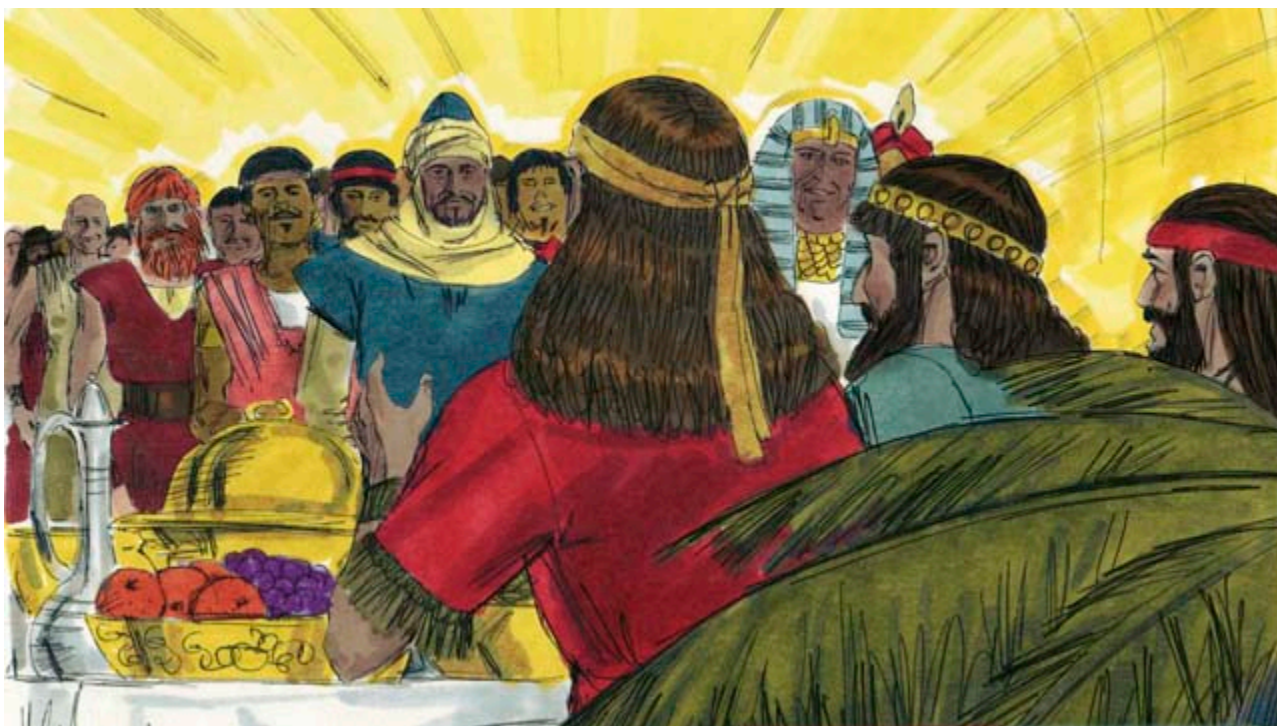
«آلافای بیکارَه مردمی رَه نشو مِیدیه که دَه شیطان تالوق درَه، یانی شیطان آسْتَه. دشمن مرتیکه، اُمو کس که آلفای بیکارَه رَه کِشت گد، نمایندگی از شیطان مونه. درو، آخر دنیا رَه نشو مِیدیه و دروگرا نمایندگی از فرشتای خدا مُونن.»



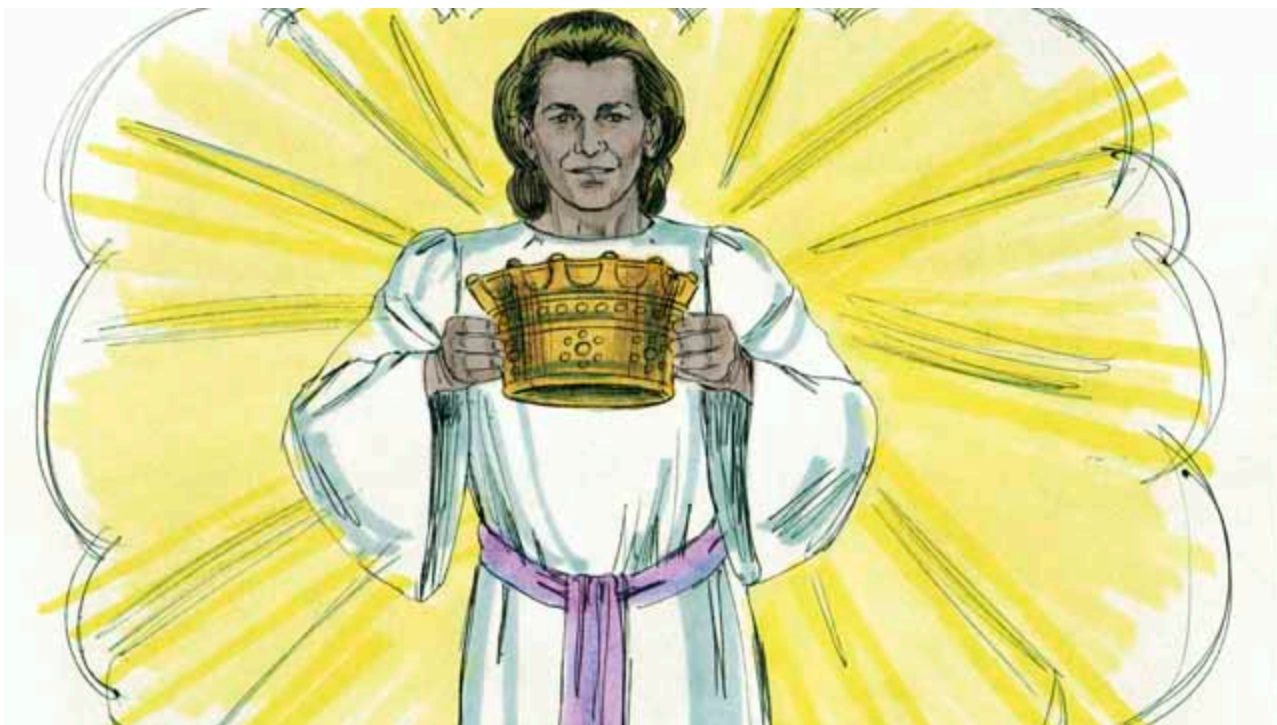
«وختیکه دنیا دَه آخر برسه، فرشتا تمام آدمای رَه که دَه شیطان تالوق درن، جمع خاد گدن. فرشتا اونا رَه دَه آتش بسیار داغ پورته خاد گدن. او مردم دَه اُونجی وُپی خاد گدن و دندونای خو رَه از آذاب وحشتناک خاد خَییدن. ولی مردمی که عادل آسْتَن و از عیسی پیروی گدن، رقم آفتاو آلدی دَه پادشایی خدا؛ پدر خودگون خو، جَلَس مُونن.»



عیسی بسم گفت که دقیق پیش ازیکه دنیا ده آخر برسه او پس ده زمی خاد آماد. او آمو قسم که رافتد پس خاد آماد. ده ای مانا که او بدن واقعی خاد دشت و بیه اورا ده آسمو خاد آماد. واده که عیسی پس بایه، آر پیروی عیسی که مرده، از مردا بل خاد شد و او ره ده آسمو ملاقات خاد گدن.



ازوپاس پیروای عیسی که انوز زنده ین، ده آسمو بل خاد شدن و گد دیگه پیروای عیسی که از مردا بل شدن یگ جای خاد شدن. تمام از وا ده اونیجی گد عیسی خاد بودن. باد آزو، عیسی گد قوم خو زندگی خاد گد. اونا تا ابدالاباد ده آرامش کامل گد یگدیگه خو زندگی خاد گدن.



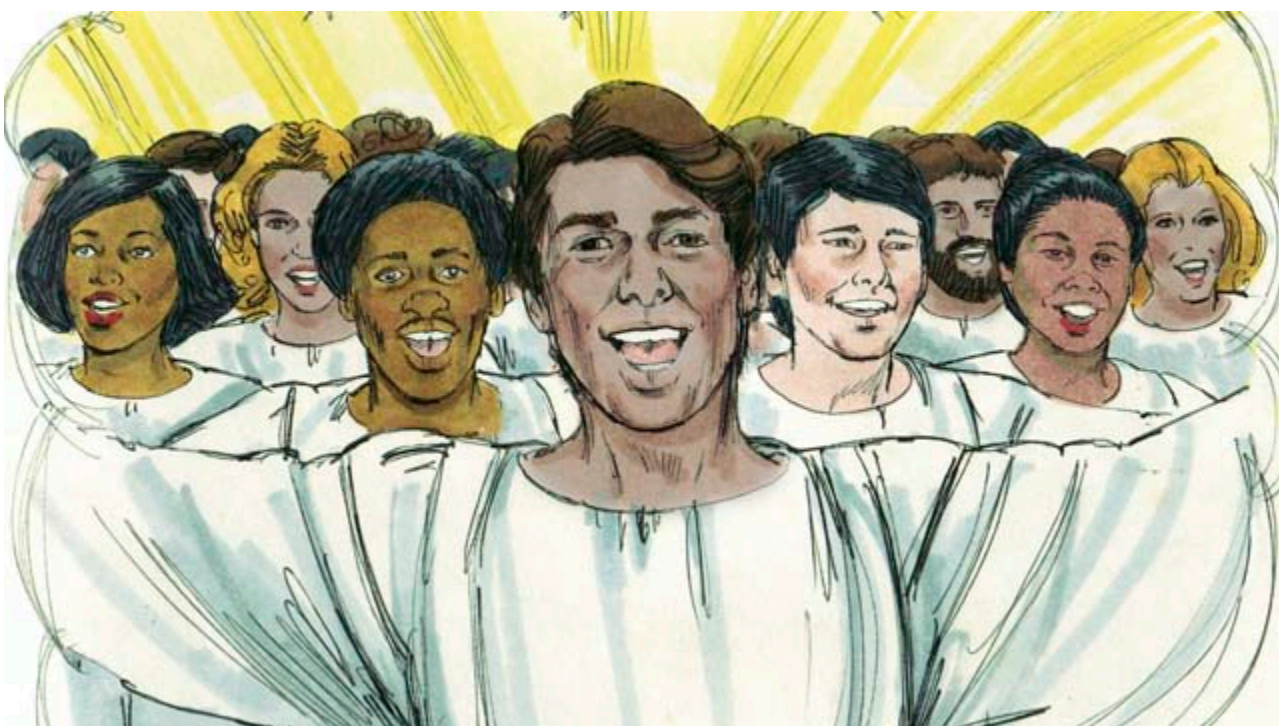
عیسی واده دد بلده آرکس که ده او ایمان ډره یگ تاج بډیه. اونا گد خدا بڼه تمام چیزا تا ابدالاباد سلطنت خاد گدن. اونا آرامش کامل خاد دشتن.



ولی خدا آرکسی ره که ده عیسی ایمان ندره قضاوت خاد گد. او اونا ره ده دوزخ پورته خاد گد. ده اونجی وپی خاد گدن و دندونای- خو ره خاد خپیدن و تا ابدالاباد آذاب خاد شدن. آتشی که ایچ خاموش نموشه، دایم اونا ره در خاد دد و کرما ایچ وخت از خورئون از وا دست نمیکشن.



وختی عیسی پَس بایه، شیطان و پادشایی شی ره بیخی نابود خاد گد. او شیطان ره ده دوزخ پورته خاد گد. شیطان گد تمام کسایی که ده جای اطاعت از خدا، انتخاب گدن که از او پیروی گنن تا ابدالابد ده اونجی خاد سوختن.



از خاطریکه آدم و حوا از خدا نافرمانی گدن و گناه ره ده ای دنیا اوردن، خدا دنیا ره نالت گد و تصمیم گرفت او ره نابود گنه. ولی یگ روز، خدا آسمون نو و زمین نو جور خاد گد که کامل خاد بود.



عیسی و قوم شی بله زمین نو زندگی خاد گدن و او تا ابدالاباد بله تمام چیز پادشایی خاد گد. او آر آویدنه ره از چیمای مردم پاک خاد گد. دیگه ایچ کس آذاب و غمگین نخاد شد. اونا وُپی نخاد گدن. اونا مریض نخاد شدن یا نخاد مُوردن. و ایچ چیزی بد ده اُنجی نخاد بود. عیسی ده پادشایی خو با صلح و عدالت سلطنت خاد گد. او تا ابدالاباد گد مردم-خو خاد بود.

قصه‌ی از کتاب مقدس: انجیل متی، فصل ۱۳: آیه ۲۴ تا ۴۲، فصل ۲۲: آیه ۱۳، فصل ۲۴: آیه ۱۴ و فصل ۲۸: آیه ۱۸؛ انجیل یوحنا، فصل ۴: آیه ۳۵، فصل ۱۵: آیه ۲۰ و فصل ۱۶: آیه ۳۳؛ اول تسالونیکیان ۴: آیه ۱۳ تا ۱۸ و فصل ۵: آیه ۱ تا ۱۱؛ رساله یعقوب، فصل ۱: آیه ۱۲؛ مکاشفه، فصل ۲: آیه ۱۰، فصل ۲۰: آیه ۱۰ و فصل ۲۱ تا ۲۲